بازدید شد
۱۳۸۲

۵۷۴۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تاریخ نادرشاه
مؤلف محمدمهدی استرابادی ابن محمدجعفر
موضوع
شماره قفسه ۵۷۴۵
شماره ثبت کتاب ۶۱۹۱۱
۱۲۸۲
۵۸۹۹
بازدید شد
۱۳۸۲

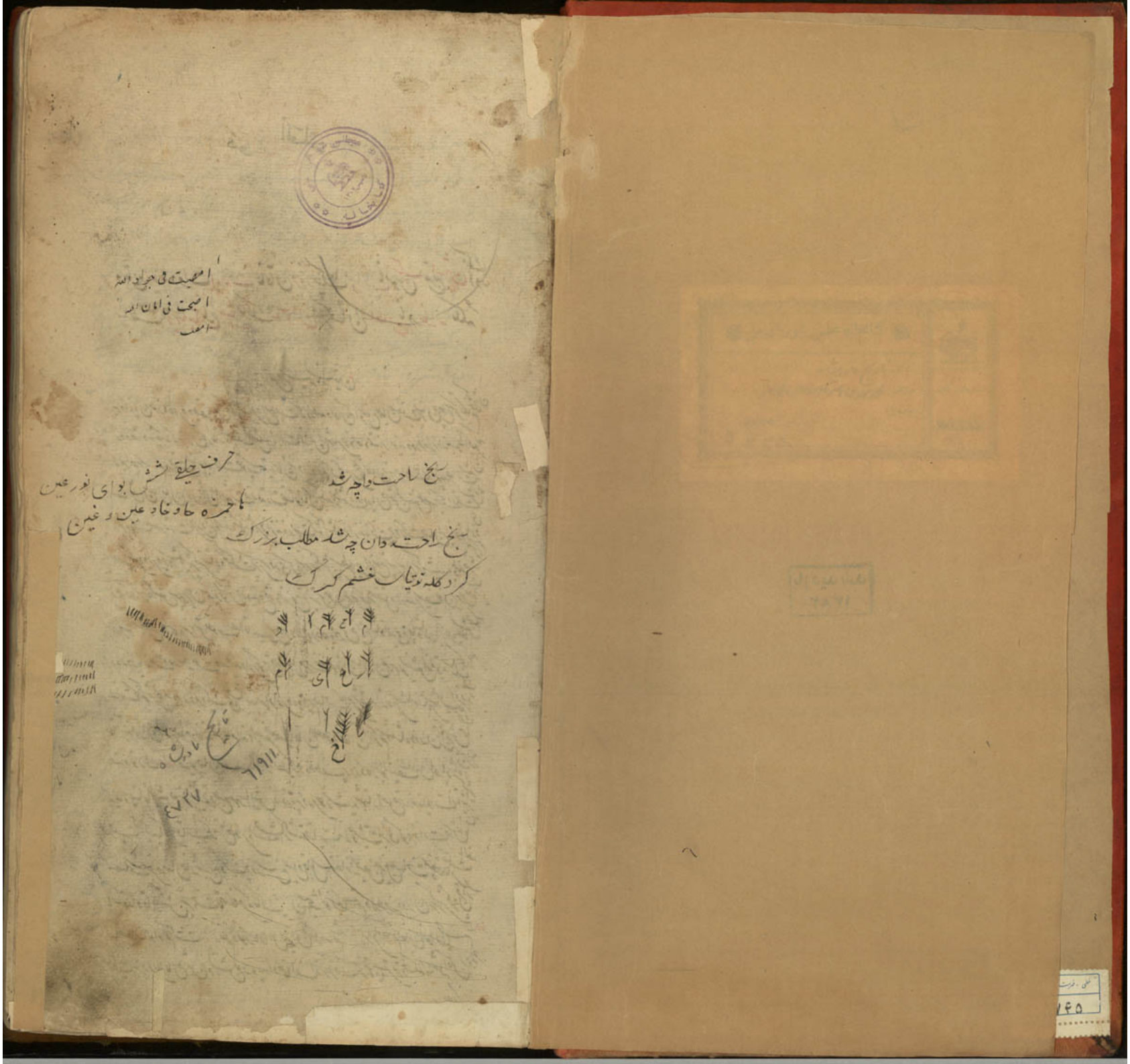

امصیت فی جوار الله
اصبحت فی امان الله
امصت

حرف حلقی شش بود ای نور عین
با همزه ها و خاء عین و غین

سخ راحت واچه شد

سخ راحت دان چه شد مطلب بزرگ
گرد کلمه نه تیاب غشم گرگ

۶۱۹۱۱
۴۷۲۷

۷۴۵

هو الفتاح العلیم

وقایع ایام دولت ابد مدت خاقان فیروز جنگ و صاحب ناموس بلند مرتبه نشین اورنگ
سلطنت و جهانبانی تاج بخش ممالک هندوستان و فرمانروای السلطان نادر خلد الله ملکه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بر دانایان هوشمند و دقیقه یابان حکمتهای هر دو اصح است که در عهد و اوان که اوضاع جهان بسبب انقلاب دوران و چرخ سپهر گردان کام کشان
گردد خداوند یگانه که بدان کارخانه و منقلب اوضاع زمانست از فیض الهام خود دستگاه تدبیر امور و در عرصه زمانه مبدء الدین
که بر ابرام مرحمت و رافت بانیام جراحات قلوب تدبیر کان و از دندان تمنای کامران زهر حوادث را بشهد عدالت شیرین سازد
مصداق این معنی احوال همایون فال اعلیحضرت قدر قدرت قضا توان سکندر حشمت دارا دبان فرمش کش عرصه جنگ ارتعاش شیر را
نام و ننگ مظهر قدرت الهی رواج دهنده دستگاه شاهنشاهی فراز آینده رایت کشورگشایی برافراز آینده تخت جهان آرای زور بازوی
حشم افکن و دلیری و جوهر شمشیر گیری شیانه و مملکت گیری سرور دری که از هم بندگش سطح زمین از نوع سپهر سپهر برکشیده بلند پیشی گیرد
رمح فلک شکاف سپهر برین سکم بر بوش دیده فتح و ظفر بیغ تیز بر چون عرش مرتفع و از شدی سیف خون ریز بر شرف سوت
از هیبت صفدر قلعه گیاه بر دوش قلوب اعدا اقالیم سپرده و در اورد گاه قهرش فراخ شاه الذبح چاوشان بارگاه جلالش الصلا
و در دره ندمت و مسایه نعمت و بیدهیدار کوش جهانیان و مرسنشا و خوان سالاران مرم نوبش از مویه جهان کوه
لذات کام بخش کام دور و نزدیک می چشند سرافرازی ده و بهیم صاحب قرانی شقه بدار لوای شاهنشاهی شاهنشاه
فاتحه قهرمان سلسله جلیله تیمور گانیه ظهر عام الله ظهر عظمه العظمی الخاقان الاعظم والقاآن الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ممالک
هند و نوران بیت خدیو جهان خسرو نامدار که نظر کرده لطف پروردگار ابو الموید سلطان نادر پادشاه شاهنشاه
که بدیه و چنانکه نایش در زرفشانی و طبع مهر سایش در ذره پروری خورشید شهسوار و مسند قدر زمره ایالات انتشار
تربیت و کیمیا گر آفتاب کرمش طلای دست افشاری گشته غنایت ازلی و مشیت لیزلی گوهر ذات اقدسش
مصلحت سنجی در نهان خانه ابن و ابت پرور سنج جلیل و قابل استغاثه فیض جزیل ساخت و بمقتضای تمکین بالغه
باستعداد و قابلیتش بر چهره حشمت همنگامی که خاک ایران هیچه خون ستم و در عرصه دوران هر سرکشی مردان دار
صاحب لوا و علم گشت بیت ز ظلم و جور کار اهل ایران که درهم شد برای انتقام خان مظلومان محتشم شد
تخت سروری بر اعمال دشمن و اتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بجز من سرتر و خشک شعله افکن گردیده

رسم طور

رسم نوک طرایف شیوع و فتنه و آشوب از علاء و سایل وقوع یافت چنانکه از قندهار الی دار السلطنه اصفهان
طایفه غلجه و در هرات ابدالی و در شیروانات لکزیه و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب و در کرمان سید احمد
میرزا اولاد و در بلوچستان دست بنادر سلطان محمد نامی مشهور بحر سوار و در خاکی عباس میرزا نام و در گیلان
اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استعداد گشته گروه روتیه نیز از ایالات ارمنیه
از آرد چاق تا سلطانیه و ابهر و دار یکطرف الکا از تصرف شدند و روستیه هم از زوبند تا مازندران جمیع دالقرا
بحیطه تصرف در آوردند و همچنین ترکمانیه صاحبین خانی استرآباد که اکثر اوقات بقشلاق گیر و خورش شتاد بودند
و الوار نشیاری و فیلی و اکراد اردلان و عراب جوزه و بنادر جنگ کوه نشینان ممالک ولایت سر از اطاعت باز
اظهار سرکشی کردند بمفاد کریمه سیجعل الله بعد عسر یسرا و بفحوای آنکه تا پریشان نشود کار سامان نرسد
بالغه داور داد کر قضای ظهور طلیعه دولت ان خسرو زمین و زمان که از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه
و از عقل سحر آفرین نقش غریب نگار بدایع نگار صنع حضرت باری است نموده کوکب سعادتش را کوکبه
آرای عرصه جهان و پرتو طلعت مهر کشش را روشنی بخش دیده پیر و جوان ساخت الحق تسبیح خنایا بود
که دهر عاقبت اندیش برای روز بد خود ذخیره گذاشته و یا صفدر نام اوری که سلطان قضا برای دفع مواد
دیگر بازداشته بود و چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته قبل از شروع بدکر صادرات
احوال ان برازنده تخت و تاج بایراد حکایتی چند محتاج است لهذا نگارنده این سطور شرف نامه انشا و طراز
این تاریخ را بنظر محمد مهدی استرآبادی ابن محمد نصیر عفی الله عنهما که از چاکران حضور و بضبط وقایع مامور است
باظهار مجمل امور که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید تا آغاز دولت همین شهنشاه صاحب تاید بوقوع پیوست
شروع مینماید که ایران چگونه ایران ممالک بچه قسم ویران بوده که حضرت بسعادت عزم متین ان ویرانه را
درست کردند و گلهای ان گلشن فرسوده را که از هجوم سبزه بیگانه پنهان و لگد کوب بهیمه جاودانه زمان بود چه
آب و رنگ از تازه بعرصه ظهور آورد بیت سرگذشت عهد کل را از نظر می شنوید قند لب اشعر تری گوید
افسانه را هذا کتاب ینطق علیکم بالحق از جمله اشوبی که در عهد خاقان مغفور بر هر ملک ایران غالب شد
ذکر حکومت کریم خان الکا کرجستان که در ایالت ماربود تبیین اینمقال انکه کریم خان ملقب بشاه نواز خان ایالت
دران اوان لشکری قندهار بود و کرچه که باتفاق او در قندهار می بودند ابواب سلطنت الیاز دولت تسلط
براغنه و زار کرده میرو بسبب علم حاکم ان کرده از جان سوده و از بالطلم عازم درگاه فلک سکوه شد چون
دراز دور پادشاهی در دولت سرای سلطنت و اورنگ نافت زور ارادت بر نافت و کوبه طنطنه شتاب و جلادت
اطراف امور و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور کرده و از قندهار بود بر سر او بخشر او را دستگیر ساخت بر اوجان
افغان را که تسخیر لرده مامور نمود که باتمام کارش پیرداخت بعد ازین دفعه کیخسرو خان برادر ماده او بسپه سالاری

مصوب کشته بنحو خواهی هستم با شوکت کسری و حشم و افواج مخلوقه از طوایف کرخ و عرب و عجم مستحر قندهار شده پس
هستم کشته جماعت ابدالی قندهار را که با افاغنه غلجه معاند بودند جمیع و قلعه را محصور کرده نشست تا الاخره در شب شانزدهم
رمضان سنه ۱۱۳۳ هجری مطابق توشقان ئیل از دست سوءتدبیر سر در پای قلعه کشته بعم خویش پیوست بعد از محمود خان
شاملو قورچی باشی این امر مامور کشته در زمان سعید قلعه را حل کرده تا رسیدن بقندهار زمان عمرش بسر رسید بعد از او دیگر
بکار قندهار نپرداختند تا مقدمه هرات و شورش ابدالیه پیدا آمد و میر ویس هشت سال در قندهار حکومت کرده بعد از او
عبدالعزیز خان برادرش بکار آن نشسته یکسال در حکومت پرداخت و بعد از او محمود ولد میر ویس با چند نفر از خان
اوزبک موافقت نموده ریشه او را مقتول ساخته لوای حکومت برافراخت **شورش افاغنه ابدالی بخراسان و قتل در سنه ۱۱۲۹**
تفصیل این اجمال آنکه از بعضی در عدت افغلجه در پیش و سابقا سمت هزار خانوار جماعتی بودند عبدالله خان ولد
حیات خان صدوزائی بعد از نشستن واقعه قندهار با اتفاق سه پسر ولد خود از ملتان نزد کیخسرو خان شاه حاکم
ابدالی شد تا آنکه بمقدمه هرات آنکه تغیر و تبدیل اوزبان بایست مقدمه قندهار بان کوشد که عبدالله خان با ولد خود
وارد هرات شده دران اوقات ایالت هرات با عباسقلی خان شاملو بود چون از ناحیه حال عبدالله خان آثار فساد
باطن ظاهر شد عباسقلی خان او را با ولدش محبوس ساخت و در خلال احوال فرنگیشیه هرات بعباس قلی خان شوریده
او را سپرد حمل کردند بعد از آنکه این خبر بعرض مسامع دولت سید جعفر خان استجلو را بایالت مامور و روانه هرات ساختند
و مقارن این اسیر سه پسر او بدرش از حبس فرار و بکوه و دشت شاخ سرکشی برافراشت و بکثرت جمعیت تا دایره
اسفزار را تصرف و بعد از آن در شهر سنی شهر جعفر خان حاکم هرات با جمع خاطر جنگ کرده او را بسکر و شهر محصور ساخته
بعد از چند سر که محصورین از زاد و ماء بوس کشتند و حفیه و اشکار رسانیدن بطریق امرش با اسکر کشوده در سنه ۱۱۲۹ شاه
مبارک رمضان سنه ۱۱۲۹ چند نفر از اهل قلعه پیدا مسامع اعمال هرات که در شهر محصور در جزو با افغانه همدست شده
نزد با نهایت ترتیب داده از سمت برج مشهور بفیل خانه که در دب دروازه عراق واقع است افغانه را بالا و افغانه سرنیزه
بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداخته و بعد از تخلیه شهر از وجود فرنگیشیه افغانه اسفزار بر آمده و در شهر هرات
و بادغیس و فرسی کوسویه و غوریان و سایر سرحدات مرغاب و بادغیس را تماما تصرف کردند پس سید ابوبکر خیر
فراه که در سال قبل تصرف افاغنه غلجه در آمده بود و شاه الغفلة الیغار و با نزدیکان برج قلعه صعود نموده بامر در آمده
جلیه بر فراز حصار صعود نموده و انوایت ساخته نموده هر جهت کرد در آن اثنا صحیح خان ترکمان از دب سیستان
بسر دار مامور شده در نواحی کوسویه و قندهار در آن واقع کشته بخت افاغنه مغلوب و دست غوریان بر کشته از آنجا
که طالع فرنگیشیه هماعد و بخار بسیار در دماغها متصاعد بود سردار با فوجی از عقب ایشان کمیت تهور بر کشته با صد نفر
کمیش در پشت صحرای مرو در بصحرای رود رنگ بطایفه افغان برخورده پایمالکه بر ایشان تاخته ایشان نیز خود را حلقه
خیره و چشم بدیرنش از غبار غرور تیره دیدند توسن سیز افغان و تیغ خون ریز را از میان کشیده بر دار

ارش تازان از لباس ستر عاری حشاه بعد از چند محمود ولد میر ویس بعزم استرداد فراه حرکت کرده ماهین فراه در
در محل مرسوم بیل ارام با اسد الله جنگ نموده سه اسد الله بقتل رسیده محمود چون بتصرف قلعه فراه را در حیز مشاع دید بهمان قلعه
اسد الله اکتفا کرده بصوب قندهار شتافت و چون مقر کوکبه خاقان سعید شهید بود و همراهان بعد از جلال قندهار
شمرده بدربار پادشاهی عرض و اعلام آن اولیت نیز ندیس او را صدق فرض کرده هر شوخ شاخ ضمیر او را ملقب بشیخ علی
خطاب داده و نکته سنجان قزوین تاریخ قتل اسد الله را چنین یافتند **مصرع** سد را سنگ شاه هر آن وجود و بعد از آن
دولت زمان خان کشته هرات را تصرف و عبدالله پدر اسد الله را محبوس ساخته نهال زندگانی جعفر خان و اولاد قندهار
فرنگیشیه را در خیابان باغ نوبهره خونریز بساط از پا در آورد و اعیان دولت پادشاهی چون طایفه غلجه و ابدالی را
مشغول کار یکدیگر و محمود را نسبت بخود از موافقان اخلاص گستر یافتند صفی خان ترکمان از عمل ابیورد را تعیین نموده
با جمعیت شایان و تدارکات فراوان روانه هرات ساختند و صحرای کافر قلعه فیما بین او و زمان خان طاوس
شده سردار مزبور نیز بی سر و همین شیر باعث قوی بر طایفه پایمال و سر کرده پس افاغنه در ان ولایت قندهار کام
رسانیده ان نواحی را تصرف شدند تا آنکه بارقه تیغ جهانگیر ظل الهی طلعت زدای ان طاد و مازدی دولت بادی
بنیان فتنه و فساد گردید **شورش ترکمانان صفی علی هرات را** که تابع خوارزمند اما در نواحی جرجان و دشت قبچاق سکنا دارند
و اکثر بعضی از اوقات بتاخت و تاراج کار خود اظهار ایذا و تعدی و بخاتم سر آباد میکردند لیکن در عقب ان شاه جهان
و سرکشی و فساد بودند و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت پیشه ایشان بقتل کشته طرفه زیستند و روز
بروز فتنه ایشان تزاید می یافت تا آنکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سرور طلوع کرده شیرازه عنان
سر برآورده خول کشید **شورش کردیه افغانان و انقلاب هرات و ویرانی ان** ملخص آنکه جماعت جارالله که اهل سرای
مرصد وقت جار الجنب بودند ابجاری و با طایفه را خور که در صدد دوستی کسانی دارند اتفاق در زیده تمرد و بنیاد کرده
حاکم شیروان ملخص خود در صدد و تنبیه آنجماعت برآمده بعد از چند جنگ داده و نام سکوری را احمد خان ادهم طایفه
و سرخاری بهدستان گشته او تا احمد خان حاکم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شد مقصود ایشان
بجهول نوشته معاودت و تا این الحال مدون اوقات ادهم آمده قلعه شاهی را متصرف و حسین خان بکری صدیقی را
که نقل رسانیدند و بضبط شیروان و نواحی پرداخته این مراتب را بدولت عثمانیه عرض نموده راه انتساب بان
معدلت اکتساب گشودند و از دولت عثمانیه از ایالت بهم حاجی داود صادر و صفی پاشا مامور و
او مامور گشته راه حقیقت سرخاری مسدود شد چون سرخاری در جهت از حاجی داود پیش بحسب قوت در پیش بود
بر انگیخته فرمان ایالت را بسامه نود حاصل نموده دران نواحی لوای قهر برافراشت و سار صفی پاشا مامور گردید
طغیان محمود ثانی توضیح آنکه در سال هزار و صد و سی و دو که جز قتل صفی قلیخان سردار بدربار کرد و سلیم
رسید اسمل خان غلام بر تبه سپه سالاری فایز و مامور بتسخیر هرات گردیده وارد ارض اقدس شد و چون محمود

تون بنابر استیلای مادهٔ غرور و استکبار چندان قبایل مامور و نهی خونین ارض اقدس نمیکرد سپه سالار مدد نور فتح علیخان
قاجار بکربکی مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه بر قلعهٔ تون مامور و ملک محمود کشته بکماه ایام محاصره امتداد یافت
تا اینکه شبی بر محمد نامی که فرش ملازمت در خانهٔ فتحعلیخان گسترده بود از فتحعلیخان رنجیده خاطر گشته خود در قلعه رسانیده
ملک را از ضعف حال و فرتوتی اگاهی داد و روز دیگر ملک بهیات مجموعی مراده جنگ کرده فتحعلیخان هم حمله
از پای درامد و نیمی سبب اقتدار و استعداد ملک شده بهمان منوال دران سرزمین دم از خود زد تا اینکه مقدمهٔ
اختلال اوضاع سپه سالار رو داده ملک در مشهد مقدس فرمان روا شد بیت همنعال انکه بعد از وقوع قضیهٔ قتل فتحعلیخان
مذبور سپه سالار ارض اقدس را علیقلیخان شاملو که دران اوان بکربکی مرو و در مشهد مقدس می بود تفویض نموده اما
روز بروز اختلال کار سپه سالار ازدیاد و مادهٔ انقلاب اشتداد می یافت سپه سالار چون اطوار علیقلیخان را
شیوهٔ نیکخواهی نیافته از سرکران بود خواست اورا بسلوب الاختیار سازد علیقلیخان بمضمون ولا یحیق
المکر السیئ الا باهله غافل گشته جمعی از اوباش و رنود و اوباشان و همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده
کشتگان اورا از میان خیابان برده بحبس ساخت و فردا بکار ایالت پرداخت و در روز یازدهم شهر محرم
الحرام سنه ۱۱۳۲ که افاغنه بر اصفهان مسلط گشتند این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست پس
سررشته کار بدست الواط مشهد افتاده علیقلیخان نیز بساط که فرو چیده بود برچیده تا اینکه در ماه جمادی الاولی
همان سال الواط بخانهٔ علیقلیخان ریخته او را مقتول و اسمعیل خان را از جبین برآورده بار شغل حکومت مشهد اسناد
اما از حکومت جز اسمی ماو نبود و الواط خود برق و دق جهات می دویدند چون حرکت بجماعت ناملایم
سپه سالار بود و ملک محمود مرسلهٔ قلمرو او را تکلیف ارض اقدس کرده ملک محمود چنین جواب از خواهان
بود که بتعجیل وارد ارض اقدس گشته مسند تمکن گسترد اگرچه الواط را اکنون بخاطران بود که در روز ورود ملک محمود
با تمام کارش پردازند اما چون ع هر جا دوش بودند مکافات عمل ع امید فوجه چرخ کبود جو طالع اصحاب
از ایشان گشته ملک را در شیه کرکشان امیار بدایشی رسانید پیش داد ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض
امدن محمود ملک بر اصفهان محمود ولد میر ویس درسالی که با اسد تهجنب کرده او را
بقتل اورد و اینمرات را به دولت صفویه عرض استدعا کرد که چون این بندهٔ محض از برای خواهری ان دولت
از حن بظهور رسیده موکب پادشاهی از این طرف عازم خراسان شوند منهم از قندهار بسمت هرات حرکت نمیکنم
که از دو طرف بنعم ابدایی کوشیده شود نهای ساده لوح که در بستان تمیز عقول سطحیهٔ ایشان دم نقطه از خط
و درست از غلط نمیکردند اقوال او را بسمع قبول اصغا و ایالت قندهار را باو بقرار کرده خلعت و نمشیر
او فرستاده جمعیت خان خطاب دادند محمود نیز بهانهٔ ابدایی هرات و دار دستان و هم کردید و در خلال این حال
شهدا و بوج عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده بملتمس مقدم محمود شدند محمود نیز دار کرمان

نه ماه بضبط ان ولایت پرداخت تا اینکه خبر شورش مازندرانیان قندهار به محمود رسیده باعث انصراف او بقندهار گردید
توضیح این مقال انکه محمود در حین ایام بقندهار بچنین سلطان کرزی را که در فراه ساکن می بود نایب قندهار کرده عازم کرمان شد چون سلطان
بزور قلعه را از افاغنه خالی دیده با ملک جعفر ستانی که در قندهار محبوس بود و تمهید کرده با ظهار دولتخواهی صفویه سر از کرمان
بمنزل برآورده بسیاری از مازندرانیان صلای شورش در داده جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند مقتول و صبح بعد
واقف گشته حقیقت و از یکسمت داخل قلعه گشته بیچنین سلطان و ملک جعفر خان را بدست آورده با مازندرانیان قلعه
بقتل اورد و محمود بعد از شنیدن این خبر کرمان را تاراج و اسیر کرده اهنگ قندهار نمود و در سال دیگر بار شورش
کرمان گریبان گیر عزیمتش گشته هشت هزار کس از افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره بسمت جمع کرده دامنه کوه را محصور
و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از این طرف احدی بامداد قلعه گیان نپرداخت اهالی قلعه ناچار طالب امان
و مستقبل پیشکش گشته و باتفویض قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم اصفهان
شد عیان دولت تهیهٔ اسباب قتال مشغول و در جا بجا خانه را گشوده مردم روستا و بازاری را که از اول
جنگ عار بودند از سیف و سنان و درع و خفتان مسلح و در بال و کوپال هر یک را تا رستم زال ساخته بجمعیت
کارزار شتافتند و روز دوشنبه بیستم جمادی الاول سنه ۱۱۳۳ مطابق اول دلو از کلال ماه چهار فرسخی اصفهان
فرقین واقع شده قزلباشیه مغلوب و رستم خان و علی الرافی شات قدم ورزیده با احمد خان لوجی جمعی از اعیان
و کبار دولت مقتول گشته تا مرتبهٔ بخانه و اسباب اردو بتصرف افغان ماده بقتل السیف و اردو صفهان و بیک
سیره بندی و رو بمحلات گذاشته بعد از دو روز محمود امده فرح اباد را برای نزول اختیار و اثبات سپاه عازم
گردوار نموده در غرهٔ جمادی الثانی سنه ۱۱۳۳ مطابق تارس سگ سلطان و ارالقرار جهان بنی مهر عالم را بعزم تسخیر مازندران
حل رایت عزیمت افراخته لشکر بهار بر هر ان سکانه بهمن و غارتگر شهر و دشت گشت و فغان هزاران مازندرانیان بلند گردید
فرح اباد چمن و هزاره بلبل و بلوچ خار یا گل مالک پای بخت بکشش کرده محمود دیان در کمال شوکت و استیلا بسمت
و تاز در ارکرده باندیشهٔ انکه امداد از طرف باصفهان خواهد رسید سلک جمعیت خود را از هم نساختند
اعیان دولت مکرر که برای سرکوبی خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزای ولد اکبر خان شهید را
در هشتم رجب بولی عهدی برآورده بعد از چهار روز او را بمرقاپور راجع و صفی میرزای برادر او را بحکومت
ولایت عهد یکه دادند باز در بیست و هشتم رجب خلع علت جهانبانی از او کرده این عمل را بنام شاهزاده
طهماسب میرزا زدند و در شب هشت و سیم ماه مبارک رمضان در ظلت لیل او را در دار کاشان سلطنت
که شاید در سمت قزوین و اردبیل جمعی منعقد و لشکری مستعد کرده مشاهده می شود بعد از خروج طهماسب
بنای محاصره گذاشته اطراف شهر را سیره بندی و راه امد و شد را انحصار بسد دو حشت پس بامر عالم کمال خوف و عالم
راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پذیرفته اشیاء غلا و نایره بلا بالا میگرفت بدیگر مردم

اکل میتیمیرفتند و بزرگان در سواق و محلات اطفال خورد سال را دزدیده و گرفته میخوردند و دلها برای کندم چون کهنه سیاه گشته
و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک و برای گرده نانی دهنها چون شوربا لش حسرت مرفت چشم مردم مصری برای نهار از
پنجه کش عرش رشید میرفت از شور چشم زمانه عهدی شد که شیرین دهنان ما و شکر لب جوانش میکندند و شکر لبان کاری زده قند بانات
میخایدند و بهوس میوه دانی انگل بعد که بر میچیدند و پا و انگور خاک پای کرا از تکمیل راه چون تیتا بی خورد بچشم میکشیدند
کسانیکه از جامه البشرتن مرپوشیدند چون کرم پیله برگ خوردن میدند و جمعی بمیز و لوزینه کام نمی آلودند از شدت جوع
به پوست درختان قناعت کرده آرد دانه ارزنی جستند ریشه نخود نیا میرستانند و اگر جبه بادی میرفتند و نسیم مبر جبال
مرهاوند کسی بوی پیاز را میرسیدند و دانه ماش از شاهد پنج قدس عزیز گردید سایلان از بردن سم نان تو بی میخوردند
و ویرانگان حسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت لحد با خود بگور میبردند لاله برای کباب داغ بر دل مالک گشت
و قمری در حسرت شاهی کوه و زمان میگشت و اجاق مطبخها کور شد و چراغ دودمانها پیوند تا اصفهان کباره ویران گردید
قحط ادوم علاوه قحطی نان اهالی دولت را سرشته طاقت گسیخته شد و خاک غمزده هوا بر فرقشان ریخته تا آنکه
بدادن شهر تسلیم گشته در یازدهم محرم ۱۱۳۵ هجری مطابق بارس ئیل خاقان سعید شهید را بقلع آباد برده مهر زرد بی را
بر سر آن حسرت کشان تاج و افسر زده همان شب محمود کسی را بضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی روانه اصفهان
ساخت و خود در چهاردهم ماه مزبور با فرو غوغا پیدا شد و در داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرد و بعد از آن
واقعه اصفهان در دار السلطنه قزوین بطهماسب میرزا رسید باورنگ شاهی جلوس کرده سکه سخنان قزوین را مزین محرم تاریخ
جلوس را باقی شد و در ماه صفر قبض از افاغنه برای اخلال کار حضرت شاه طهماسب مامور بقزوین گشته بعد از ورود افاغنه
قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سر خویش راه در بیابان پیش گرفته اهالی قزوین چون پادشاه را دیدند و سخن را
پیر زور دیدند قصر بعد از مشاهده از در سیمان افاغنه را داخل شهر ساخته و افاغنه دست تعدی برآورده از گوناه بیرون داری
بر دوشند همین را حوصله قزوینیان بر دند شمشیر حیث خشد و هر کس بمیان خود در او بکشد جمعی از ایشان را بر خاک انداختند
افاغنه که در باغات خارج شهر بودند سر سیه عازم گریز بجانب اصفهان بکاوه را گیر گشته محمود با ستاع اجتماع
قرابتشیه شاه در روز دیگر افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان میشدند شروع بملاحظه سان امرا و مقربان خود
کرده یکصد و چهارده تن از ایشان را بجا از تیغ گذرانیده و هر جا که کمان اهل سلاح و مسورد نیز رفت کرده اشکار و بهمان
و جمعی را بتیغ شیراز نامور ساخته ایشان را شه زاده شیراز را همی مرده نموده بتصرف در آوردند محمود قریب دو سال
و ولایات مزبوره را بحکم اهالی از خشه بعد از آن و سوزنفانا او را مدفع شاهزادگان اهل جمیع اولاد و احفاد
سفر را که صغیر او کبیر اسی و کمتر بودند معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشان را بقم فرستاده بعد از چند جنون و دیوانگی
برادر تاریخ شد دیوانه و از خود بیگانه گشته امر او بحکم جنون از نفاق و جریان طاعت کرده و در دوازدهم شعبان ۱۱۳۶
مطابق تیلان ئیل اشرف عرش که با شعار مرگ او بیرت جمعی از افاغنه را با خود همدستان کرده از کنج عزلت

نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخته کس فرستاده محمود را بخفیه هلاک کرده بدین جهت الاستقلال خاطر
سر بحکم الکرید در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و قشم و بیاوه و قزوین و طهران تا تیل کرکه کرمان
عراق و خراسان بحیطه تصرف در آورد **غلبه رومیه و ادراک کیفیات** توضیح اینحال آنکه در همین گرگ شاه طهماسب سر فهر سر
ارت سهیل بک مانع تا باین وزیر اعظم را برسم سفارت و عزم استدعا و بمکالمت روس فرستاده جمعی از رومیه بموجب
طلب و اشاره شاه طهماسب بر گرد که سردار رومیه آمده سفایین ایشان را فوضه رشت لنگر توقف انداخت در بر رشت
از دو مدفعه در آمده مغلوب و رومیه با طرا که در جنب شهر رشت واقع است محل اقامت حشا بار توقف گشود و حرف
رومیه آنکه ما بخواهش ایندولت راه دور و دراز را طی کرده ایم و اینجا شاه طهماسب بوکالت از دولت ارالمرز از ایشان را باد تا حرم سرا باد
بدولت رومیه تفویض نموده که حصانت این دولت کرده مدفع دشمن بپردازیم و باین اقتدار راه دخل و تصرف در ولایت ارالمرز
اقامت تعرض کشیده داشته بهیچ وجه پرامون مال دیوان و غیره آن نمیگشتند تا آنکه سردار برگ ایشان داده بود
اختیار جمیع دار المرز را الا نیاز اباد بموجب نوشته که سهیل بک بوکالت دولت علیه صفویه بر رومیه داده بود بموجب
ساخت از طرف شاه طهماسب جمعی مدفع رومیه مامور گشته در خارج رشت تلاقی فریقین واقع قریب باشیکشی باد در رومیه
رشت و گندم را متصرف و بدون منازع و مهیم و دوال در آن نواحی بضبط و نهب و عمل و جوبات دیوانی پرداخته بودند تا آنکه
مقدمه قلعه مشهور باسمعیل میرزا در ماسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاده و رومیه بدو جنگ و نزاع آمده ایشان را تا
که در تصرف قلعه بود در تصرف گشته و بفاصله چندی نظر پادشاه رومیه از راه خشکی از تخت قلعه قرل ام عساکر بسیار
وارد دربند و اهالی آنجا نیز از بیم غلبه گریزیه که اعدای دولت بودند در بندادن و فرار عمال این دولت بوده از باب اطاعت
در آمده پادشاه مزبور امر بتخلیه تاریخ قلعه دربند کرده سه هزار نفر بحکم که رومیه از اسولدات گویند با تحفاظ بجا گذاشته
یا دگونه و سال نیز انیز متصرف و بهمان عهد و مقاطعه مالوجهات حساب کفایت کرده معاودت بمقر سلطنت خود نمود
نقطه و استیلای محمود افاغنه بتبیین اینحال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانی ابراهیم پاشا
حاکم ارزنه الروم بگرجستان و عارف احمد پاشا و بایزید آن عبدالله کوپرلی علی حاکم وان و تبریز و حسن پاشا والی بغداد
بکرمانشاهان و همدان مامور گشته هر یک با عساکر بسیار از حدود خود رایت عزیمت افراخته و وان و بایزید با لشکر
او زبکان از رشت حرکت بکار موجه حیرت در آمدند ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط در آورده عارف احمد پاشا
خود با بردان چهار ماه قلعه را محصور ساخت چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا طالب امان شده قلعه را سپرد
و عبد الله پاشا کوپرلی علی هم در آن سال بعزم تسخیر تبریز و ایران حرکت کرده حسین کوکب شاه در دار الملک رشت بر
سر آمده مهرت تسخیر در آن سال در آینه مراد روی نمود عطف عنان کرده در نوبی سیاس شتاق و در سال دیگر باز شاه بعزم تسخیر
بر قلعه مستولی شده اهالی آنجا را عموماً از تیغ تیز گذرانیده و حسن پاشا والی بغداد رایت عزیمت بجانب کرمانشاهان
کرمانشاهان را متصرف شد حسن پاشا بعد از چندی در کرمانشاهان مرا بر البقا شتافته محمد پاشا سرش از دولت عثمانیه

و عازم تسخیر همدان شد فریدون خان کرد که در آن زمان حاکم همدان بود به بهانه جنگ بیرون شهر با محمد پاشا پیوست و مردم
و اهالی همدان بمتابعت او مدت سه ماه قلعه داری کردند تا اینکه احمد پاشا بر بلغه بلغه را مسخر کرده لوازم قتل و غارت نظم داده
و بعد از و سار و مصطفی پاشا بتسخیر کنجه و یکی پاشا بتسخیر اردبیل مامور شده بعد از جنگ و محاصره کنجه نیز بحیطه ضبط در آمد
بعد از آنکه روتیه متوجه اردبیل گشتند موکب شاهی از اردبیل عازم طهران گردیده روتیه آمده از دخل و خانات و رجال و
و ممالک گرازا بجهة تصرف در آورده و آن وقت در سال از جلوس حضرت شاه طهماسب بقضا یافته بود اشرف چون
خبر اهمال او با یکان و رجعت شاه طهماسب را بجانب طهران شنید بسرعت تمام عازم طهران گردید در قریه اندزنان
که در جنب طهران واقع شده و مضرب خیام سلطنت می بود عساکر و قشون مقابله پرداخته در سلطان آباد طهران طایفه
واقع شده قریب شش یا هفت بوادی نصرت شاه طهماسب از اندزنان عازم اندزنان و تهرآباد شد اشرف جمعی را
بمحاصره طهران و سیدان امری را سردار خود را بتسخیر قزوین برساخته هنگ اصفهان گردانید اما فرد نیامد لابد در مقام طاعت
بعد از آنکه موکب شاهی وارد اندزنان شد از آنجا عزیمت تهرآباد کرد و صفی خان قاجار را بحکومت سمنان افراز و بعد
و قاجاریه بدافعه افاغنه طهران روانه ساخت شاه الیه در ابراهیم آباد طهران با افاغنه افغان کشته بقتال اشداد و
عناد کار نداشته پل حرام روانه استرآباد شد طهرانیان نیز بوس از اهالی و قبایل مطیع و منقاد گشتند اما آن ده نیز
که تا آنزمان با اشرف طریق مخالفت می سپردند را مطاوعت کشوده شهر را سپردند **مصالحه فیمابین اشرف و سید که بوقوع پیوست**
در سال سیم جلوس اشرف احمد پاشا والی بغداد از دولت عثمانیه سپرداری نصوب داود عظیم باتفاق خانک پاشا حاکم بابان و علی
پاشا حاکم همدان و مصطفی پاشا و حسین پاشا حاکم موصل بطلب جاقان منصور شاه سلطان حسین و تسخیر ملک مشرف فیه افاغنه
کشته وارد همدان و از آنجا جمعی را بدیزاباد و شهر کرد فرامان داد هم نزد اشرف فرستاده پیغام داد که افاغنه طایفه
و سرو بدون هیبت ملک سیر و فرمانده چون پادشاهان و ارث پادشاهان شدند جاقان شهید را بشان سپرده
از راه رسم سلطنت عارضی کناره گیرد اشرف نیز از اصفهان عازم کلیکان گشته چاپار فرستاده پادشاه مغفور را
که در اصفهان می بود از دم تیغ جفا شربت شهادت نوشانیده سر او را نزد الهی روم فرستاده جواب ایشان را زبان شد
سیف ستان محمل ساخت همین زیره افروز خشم را پیشه کرده احمد پاشا سردار روم با پاشایان و عساکر ان روم
از همدان بابت افراز هجوم شده در شهر کرد قلاع عسکرین و اشغال نمایر شور رتبین بین الفریقین گردیده روتیه
مغلوب و مقهور شده رخصت عزیمت کشیدند اشرف نیز عازم اصفهان شد و در سال بعد محمد و احمد پاشا والی بغداد
همدان لوای عزم افراخته و طرح مصالحه انداخته قرار داد و ممالک تعیین حدود و تحدید مقرر این نهج دستور گردید
که ولایت خوزستان و لرستان و فیلی با گرازوز نجان و سلطانیه و خلخال و از قبل دولت عثمانیه ولایات شیروان و عراق
و دار المرز با افاغنه مقرر و مستقل شد و بر این عهد و میثاق اتفاق و رفع غائله رافع و اتفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام خود گشتند
در سال چهارم جلوس اشرف شاه پاشا از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم بهم نقارت بدرگاه آمد بنیان صلح و صلاح

مجلس اشرف دار و صفهان و از جانب اشرف نیز محمد خان ملوح با پنج کرسی دم مامور همراه پاشا مرخص نموده روانه دیار عثمانیه کرد
وسیاق چند نوعی که ایام حکومت اشرف عزیز و واقع
اول صفی میرزا نام بود که در سنه ۱۱۳۲ در خلیل آباد بکنار رهم رسیده حقیقت احوال او آنکه مولد او
شوشی بود از طایفه کرزانی و در سنه ۱۱۳۲ در خلیل آباد بکنار رهم رسیده حقیقت احوال او آنکه مولد او
میگفته که نام من اولا ابو المعصوم میرزا بوده ثانیا این اسم را که اسم محمد حسین خان حاکم بختیاری وجود او در آنزمان معدوم بود
کرامی و محترم داشته سر بر بقعه اعاظمش گذاشته و موسی الیه زیاده از شواهد صفهان شاه محمد عای جود کرده با دعای خواهر دیگر
از بلوکات صفهان که شده بود از خلیل آباد و خواجه سرا و دم قشه او را نیز با خرام آورده و در همان جا افتتاح کار کرده
ارقام با طراف نوشت اما جیقه راست چپ زده خطبه را در منابر و مساجد باسم شاه طهماسب خوانده اسم خود را با اسم او
کرده اند و حکام شوشتر و کوهکیلویه و رؤسای اطلاعات نزد او جمع آمده کمر اطاعت بسته و امرا برای خود تعیین کرده در آن نواحی
کال تمکن رسانیدند تا اینکه از جانب حضرت نادر در خبر که شاه طهماسب در ارض اقدس توقف داشت بارکان دولت
صفی میرزا امر و الاصه در باب آنکه چون شاهزاده که مسخر شاه طهماسب و اتفاق آن شخص خلاف طاعت است او را گرفته بقتل رسانیده
بر چیند لهذا بروش اشاره و الا در خبر زده هشت مقرر صفی میرزا بود او را گرفته بقتل رسانیدند و این قضیه در اواسط شهر محرم
الحرام سنه ۱۱۴۰ روی نمود سید احمد نواده میرزا داود و شنو اسابق شهر مقدس است تلخص احوال او آنکه بعد از دم صفهان
که شاه طهماسب عازم دریا کان گردید سید احمد بجانب ابرقوه و در بخارا قسم محمود اشرف تعرض خیال همان
فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود ابراز و عوام کالانعام را خرید ابراهیم حسین کذب طلب کرده جمعی از یاران
فراهم آورده عازم بوانات و مرد شت فارس که در شت در سخن شیراز واقع است گردید در آن اثنا سردار
از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را بمقابله سید احمد فرستاده در پل خان طلاقه فتین واقع شده سید احمد مهزوم گشته
با بر قوامه مردم ابرقوه از کیفیت حال او تدلیس حکم محمود الکاهی حاصل شده او را گرفته محبوس ساختند بعد از دو ماه
از حبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت سلک حقیقت خود را بر تجدید انتظام داده از جهرم رفته دار الاسرار بزرگ را
بدایره ضبط در آورده جمعیتی موفور منعقد و کرمان را تصرف کرده در چهاردهم ربیع الاول سنه ۱۱۴۳ مطابق قوی سنه حیوان
نموده اسم پادشاهی خود را نمود و سکه و خطبه زده بعد از چندی جمعی از جانب اشرف بکمک دفع او مامور و سید احمد در
حسن آباد محصور و بالاخره گرفتار گشته او را باصفهان آورده با بر اشرف گردن زده هوای سروری از سر او بیرون
کردند و عاقبت بر دار زیاده سر از پای در آمد **محمد علی فسنجانی** که بالقب مشهور بصفی میرزای ثانیست کیفیت احوال او آنکه
در ماه محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق تفاقوی ایل در لباس درویشی وارد شوشتر گشته از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان اسیر
صبر از الواط او را دیده میگفته اند که چشمهای این شخص در نظر ما بچشم ان صفی میرزا شباهت دارد و شاید او باشد
و او تحاشی داشت عوام از عین حماقت خریدار او شدند نایب شوشتر باستماع این خبر توحش گشته اراده سپاه او
او فرار کرده بجزیره رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد اعیان دولت قیصر بمبالغات آنکه شاهزاده ایران

پناه بدولت عثمانیه برده است و دون تحقیق شاهزاده که او را تصدیق نموده مرمر الرا بدربار عثمانیه احضار و بعد از ورود
او بحوالی اسلامبول مهمان از تعیین و در سکو و از مکان کنجی و اخراجات برای او قرار دادند و بعد از خلع سلطان احمد خان
پادشاه روم باعتبار رصد و بعضی حرکات او را بشهر سلانیک که بجهة منزل اطراف قسطنطنیه نزدیک سرحد است
فرستادند و بعد از چندی سزاد آنجا او را بجزیره لیمن فرستاده کسان او را مرخص ساختند و تتمه احوال او در بیان وقایع
سال هزار و صد و پنجاه و هشت بکارش خواهد یافت **دیگر** سید حسین نام قلندری بود که از فرزانه بقعه هاروشه
در قندهار در بوزه کرده و ادری ساسانی می بود از آنجا همراه اغانه در کسوت درویش باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزا
کرانه میان جماعه خوانین قشه خود را بعباس میرزا موسوم و اولاد برادری خاقان مرحوم کرده و تمنای سر در گوشه کلاه دوستی سکنت دربند
این دعوای دروغ راست نشست و از طوایف جوانکی و مردم اطراف جمعی فراهم آورده چون کار بایه ایشان بجایی
بهواری بات سری را آورده باز سر کرمان علم کشید و شمع دولتش عمان از صدق فروغی برداشت رو در بیابان رسید
شخصی در سبیل بندر هرمز رسیده با علی مرسی خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا نامیده و شاهزاده خونوار شهرت یافت
و در سبیل چهار صد نفر از اعراب شاه در بر خود جمع کرده از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ قشمی از نوع عنایت او بر خواسته
و از آنجا بمیان طایفه بازرای آمده بطایفه با او متفق و عزیمت بدر کرده با سید احمد خان نواده میرزا داود که او در آن اوان
رایت استقلال برافراشته بود مجادله نموده سید احمد را منهزم ساخت و بندر را با حوالی سبیل و مناحیه تصرف در آورده
بالاخره جمعی از جانب اشرف دفع او مامور گشته با او محاربه و موسم الرسکت یافته بکنار سیستان گریخت و بعد از
متصرف قبضه او صفیه ولایات فقها گردید زیل نام قلندری که در لاهیجان بهم رسید او ولد ابراهیم نام متوطن بود
از درویشان در بوزه گرد قلندران مرا اهل لوند و دوزی گشته و در زمره لقاهم من اعمال و لیان جهد درویشی بشهار آنکه صبح
نباشد شاهی از کلاه بند و پوست تخت بهوس فرو سر بر دارد جریده و شاخ نفیر نفکر علم و نفیر افتاده از جاه و قلندری با
بجرگاه دارالسلطنت که شت و باد دعای سری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاد و جماعت صوفیان و شیعه
و دیمان را بر بقعه رایت حکم برافراشت و دیمان را بار کوه تصرف کرد و در آن اوان محمد خان عبدالله غزی
که سپه سالار و صاحب اختیار گیلان بود در لاهیجان توقف داشت این میرزا شیده با دو سه نفر از کس عالم دفع
قلندر گشته در کوهستان دیلمان با او محاربه نموده شکست یافته بر تولکان گشت و قلندر بمان در داخل لاهیجان
گشته لاهیجان را با استیجان ضمیمه متصرفات خود کرده محمد خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته عازم لاهیجان
گشته در آن کوه با او واقع شد قلندر مغلوب شده بجانب کهدم گرگت در بکا مجدد اسلک جمعیت او از شاهسون
و سایر رجال اشام یافت و بعد از آن میان شاهسون او جمعی از شاهسون با او متفق ساخته جمعیتی تهیه داده بمنفا
با صفی خان شاهسون که دم از هوا خواهی و انقیاد و دوستی میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته بماسوله آمد بالاخره
شاهسون که با دوستیه اتفاق داشته با جماعه ماسوله که از هجایات قلندر بتنگ آمده بود در دفع قلندر مصمم گشته

در ماسوله بر سر او ریخته او در مهول سر شهر ابرای گرد کان اردبیل بردند **و بیان نسب و مولد جناب شاه الاقطاب**
بر آگاه دلان و قیصه رس کی بهین زادگان ابای علوی و جهات سفلی اند واضح خواهد بود که سعادت باری
که زاده لطف خدای یگانه و گرامی فرزند از چند مادر زمانه باشد نه معاخوش بی نسبت و نه بنا باش بی سلطنت
زیرا که بدلول نص و کتاب این دو هر دو پیش گاه نظر بلند همتان پست ترین نام ستم اعتبار است و نامدارترین مرتبه
از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر بجوهر خداداد و خویش است نه بکان آنکه هر شاهوار را نازش تاب و رنگ زدایی جواهرات
نه بزور و بازوی اهل عشیرت به بیگانه و خویش و دودمانها از نسبت دودمانش اخراج و دودمان افروخته اند
و خاندانها از دولت خاندانش دولتها اند و حشمت اند نیام صمصام حیدریش سا دولت تیموری در آستین است و در
نم کمندش سلسله چنگیز و تاتار حلقه نشین **شعر** زهر هم حدیثش قضا تیز پر **شعر** رتیغ کشش راست فتح و ظفر **شعر** اگر آمد از
از قهر چهره **شعر** چو خورشید تابش بدر سپهر **شعر** اگر مهر از عارضش دم زند **شعر** دم صبح آتش بعالم زند **شعر** در آتش گرد
سمند زرین پم **شعر** نهد سر بکوه و بپایان بسیم **شعر** درین صورت گفت سخن سنج را از نگارش آن مطلب باز داشتن
اولاست اما چون غرض مورخ ضبط کیفیات احوال خدیو بیهمال و ذکر انساب نیز از لوازم این مقال است
بر رسم اجمال نگاشته توجه بیان میگردد که آنحضرت از اهل قزلباش و قزلو از نوع قشار و افشار از جنس ترکمان باشد
و مسکن قدیم اهل بود در ترکستان بوده در ایام که مغولیه به توران استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان
توطن اختیار نموده بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی به تبریز آمده کوچ کرده در حرشیه میاب کوهان
سن بحال آسوده و خوشحال که در دست شمال مشهد مقدس طوس در بیست فرسخی واقع و در قرب جوار مرو است
توطن جسته با بستان سیاشی و در زمستان در دره بجرد و دره جوز قشلاق میکرده اند تولد آنحضرت در یوم
بیست و هشتم محرم سال هزار و صد هجری مطابق لوی ئیل در قلعه بجرد و دره جوز در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا
احداث و مولود خانه شهرت یافته اتفاق افتاده باسم جد خود مذکور موسوم گردید و در پانزده سالگی قدم
بر معارج رشد گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و جوز دو ترک ملاحظه رای ترک کشته در میاوی حال ادبار
دولت و قرو اقبال از ناحیه احوال او ظاهر و امور عظیمه از دست سودیش صادر می شد و در عالم خود ناز آفاق بود
بنادر قیامت مشهود شد **و اخبار جناب شاه الاقطاب** از آنجا که نقش بند کارگاه وجود ربط و پیوند فرحت را تار و پود
بقای دوام ساخته و باین جنس گوناگون طراز جامه قوام و دوام بر بر دوش نوع بشر بخشیده بجز دو محض ضعف در مدارات
و تعفر شایسته ایزد یگانه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد حضرت در دوران اوان کی آغاز ایام شباب
و جوانی و بهار گلزار زندگانی و هنگام ریعان یکاق عیش و کامرانی بود و مایل گشت چون با علی کمک کوسه احمد لو که از
روسای قشار بود و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه داد و گیر میکرد آرای رزم و بزم بود از جاریه خانه بیت حوی
آن دودمان شریف سلسله مفاخرت در بر خویش داشت آنحضرت طالب پیوند و رغبت بخویشکاری استاد شده

اکثری از خیمه پیشه کان فشار رسالک طریق اشاع هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از روسای طایفه بان علت
هم آغوش شاهد فنا و همخوابه رنج و عنا شدند و بالاخره بحکم قضا امر و حوصلت صورت وقوع یافته از آن جمله ده سراوق قشلاق
در سال هزار و صد و هشتاد و یک در شب یکشنبه بیست و سیم جمادی الاول ده ساعت و نیم از شب مرور کرده شاهزاده رضا قلی میرزا
بوجود آمد و بعد از پنج سال آن مستوره رخ بنقاب تراب کشیده صبیه دیگر او را در سلک پردگیان حریم عفت منظم داشت
که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا که در آن مرج و هرج در چنین هر چند که در اغاز ظهور کوکب اقبال این جنیو پهال و تابع امور که
در دست دره جز و اسپورد و مشهد مقدس و قلعجات آنجا و دو ناحیه دشت از آنحضرت با افشاریه چندان و ترکمانیه و اکراد
وادر کیه و سایر طوایف و اهل عناد بوقوع پیوست و کوششی که از بدایت ایشان در خلال کار ایشان بظهور رسیده چنگ بنا که با دو
و نزدیک و ترک دا جنگ واقع شد تا آن طایفه را رام و سرحد را قرین آرام کردند اگر شمه از هر یک تحریر یابد بانجا
مطول خواهد شد چه بیرون از اندازه و شمار بیکرد و خارج از حوصله قبول و مدون بشیرازه فکین چون ظفر نامه مقصود
سخن نامور و غرض اصلا ضبط لطیفات امور است لهذا همه چار سم جهال و بچار مرعی داشت قسم را بجانب اختصار
گرای میسازد بعد از آنکه بزم آرای دوران در عشرت سرای ایران ساز ناسازی کوک کرده در بر گوشه از مخالف و
خواهان و از هر سری چون کاسه طنبور صدا بر بوقات ترک و چنگ چنگ آسا سینه بناخن حسرت خراشیدند و کوک
و برگ قانون خوشی از دست داده در دایره محنت کف زنان خموش گشتند و در پیاده دستور سرا کرپان بخودسری
و گردن فرازی در آورده پا از اندازه بیرون گذاشت و بر چاخشک متعرض بود مانند چوب قلم کرده شاخ خرمندی
بر افراشت از جمله ملک محمود سیستانی بطریقی که مذکور شد روز اجابت اطاعت بر تافت و بمشهد مقدس سیاهات
حضرت نادری تا آن ایام در حدود اسپورد و کلات بیاد سرحدات دشت مشغول ملک آرای جهانگیری بود و بجهاد
شاه باز اوج دشمن شکاری بوده مانند شیر صیاد پیشه خویش طعمه بخش بکاز و خویش بود چون دید که ساق صرح
میناکار از سافرماه و مهر خوانی بهمو ده حریف تنگ ظرف خانه از بیم کاسه بر سر خفتگان تنگ ظرف
زن حبشه چهره بر دست تطاول گشوده تا بالش بر دو نزدیک و دور بر بست همین را حوصله عزیمت آنحضرت
بالهام خداوند پاینده نیاز و ارشاد بخت فرخنده عزم از و سیزدی عزم بلند و قوت همت از جنبد طوایف افشار و از
و بابع ایلات که ساکن اسپورد و دره جز و کلات بودند بجوزه خدمت حضار و کلات را که حصن حصین و قلعه خدا آفرین
بود یا قلعه دستجرد و بیرد که پیوسته جولانگاه اشهب گیتی نورد و مسکن و ماوای دلیخواهان خلاص پرور بود برای آن
برق تیغ حکم الاختیار و بیاری روزگار اعاده کردند از عظمت و هیبت که مهابت تیغ سپهر کش غم در خاص شیر جهان
کجا حوصله ورزد که بکشاد خصلتی از زرباه بازی حرص پلنگ خو بعوای شیر مردی گردن افرازد و سرداری که بعد گردن
فرازان گردن بطوق اطاعتش خم و خشت اند نگارد و اداره کردن اطاعت بدیگری جسم سازد ایلات عمده
که بهر ای قبیل سر قدم ساخته سالک این طریق شدند دو فرقه بودند یکی از افشاریه که شرف انتساب بحضرت

دیگر اکراد ساکن دره جز و اسپورد که از ایلات معظم خراسان بشمار هر چند که طوایف دیگر نیز در میانه بهره بدرد
خدمت خیلو فرازانه می کشتند اما آن دو فرقه از بدو حال بهمت خدای متعال بازوی اقبال خسرو را بمنزله دست
خصم افکن و صاعد بخت فیروز را بمصاعدت سعادت دو پنجه دشمن شکن بودند و بعد از چندی از افشاریه و اکراد
که صحرا گرد و وادی ساده لوح بودند بوساوس شیطانی مختلف آرای گشتند از افشاریه فرقه که صاحب جمعیت بودند
مکان و عدت خود مستظهر شده در مقام کاوش بعضی نزد ملک محمود رشه با او از در الفت و سازش در آمده اکراد
دره جز و اسپورد جمعی با کرده خویشان همپوشند و گروهی با ترکمانیه نیز عقد موالفت بستند و هر یک بقدر امکان
رنگهای رنگ و شعبده با برانگیخته با دشمنان همپیچه با آن حضرت در آویختند سوای سعید چهار صد خانه دار ایل بیلار که طایفه
وکیل و محمد بیک و ترخان بیک نام رباح رهای خود قصوری در قتال و دهی در خلاف قلی نیاد در شدت و رخا
ستم رکاب نصرت آب در سختی و سنی سایه آسا و نباله رو چتر خورشید قباب بودند و آنحضرت با قبال الوان
و کثرت خصمان دهن همت بسیان زده باتفاق هواخواهان گردن خواهانه را خانه زین ساخته از عزم
اذرشت و با بر فرقه نبار گرد دار کرده است **توجه موکب اعلا باراضی خراسان** همین مانند بدر انور روشن است که جلوه
کوکب و انجم تا ظهور کوکب اقبال بست و بلند پروازی شهپر بطلعان تا طلوع طلیعه نیر جهان تاب همچنین که در مقدمه
کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس اغاز خودسری کرد و اهالی ایلات خراسان
از راه ضعف نفس و قوت وهم طریق خدمت اکردن بنا دادند و در اطاعت برویش کشادند و از جمله قلیچ خان نام
پایلو و امامقلی ایرلو و افشار بودند که از دولت نادره روی بر تافته نزد ملک محمود گشتند صدور این حرکت
از افشاریه بر طبع غیور خدیو همپال ناملایم افتاده چاره جویی ایشان بیک خیال را بهر طرف روانه و در
این امر طالب بهانه شدند تا آنکه ملک و سایل برانگیخته چون در ملک خراسان همیشه از جانب کجات
و هر سال مرسوم و مستمری را نیاز مندانه نزد او روانه کرده بیغامات مرکوزه بعهد و یمین فرستاد که مارا از آمدن باراضی
اقدس غیر از رضایت حال مسلمانان منظوری نیست اگر در عالم ایلات رسم موافقت مرعی گردد و فواید خیر و باعث
انسداد راه فساد دیگر نخواهد بود آنحضرت نیز قبول مسئول ملک کرده عازم ارض اقدس شد که در دری با ملک
اظهار صداقت کرده وحشت او را دفع و در خلوت با کار شر وجود شر را دفع کند نخست با افشاریه که در حدود
آنحضرت بودند متهد کرده فرمودند که در جریده بازی خود سازی کرده مهیا باشند مسطور آنکه آنحضرت بشای
بازی و اسب تازی جلوه ملک را بوده با تمام کار پیش پردازد و هواخواهان نیز کوشش بلیغ و اهتمام او در آورده
اشارت از مرکب اسپ در اندازند روزی که در میدان کاوسلوک مشهد با ملک گرم جدیدار بودند نعم
عنانگیری ملک دست اندازی شد چون نام توسن اسپ در دست ایلیق قصات پشت دست اقدس که در کنار
انسان و پیش از آنکه آفتاب پشت دست بر زمین کند [illegible] یاد ملک الدنیا

که سرت هوش بیاله نخوت بود دریافت همین مژده بعد از اقتضای سیاق آب شد هر عطف عنان کرد اما
آنحضرت پیوسته در کمین وقت می بود تا اینکه مفاصل شیخ مشفقانه اماله قلوب صلح خان را مقطع کرده طیار
ایام ایشان را با خود رام ساخت و بعد از آن ملک را به مرغزار مشهد مقدس ترغیب بشکار کرده ملک محمود
آنحضرت بگردش شتر حرکت و حضرت نادری روز دیگر اما مقطع و صلح خان را بترغیب بشکار همراه برده بعد از دردی
سن اعمال مشهد مقدس چون صید بدام افتاده را از دست رها کردن مقتضای عقل خداداد نبود آن دو غزاری که در ظاهر چون
قبضه تیغ لاف دستیاری و در باطن بسان شمشیر دم از خونخواری میزدند از میان برداشته و از آنجا عازم بهورد شده
ایلات آن ناحیه را جمع کرده مدفع کینه جویان گماشتند **آغاز مراجعت حضرت علی سیجانی با ملک محمود سیستانی**
ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز چون دانست که از شجر خلاف ایزاده سرو حدیقه اسلام
بر گرد پیدا سکان می کوشد خورد و بار گران زیاده سر بر آنکه بر دوش دارد منزل نجات نخواهد برد عذر لب جانش بسیار
این مقال کرد بدر روز اول که در پیش گفتم که اگر دوم سیه کند نیست پس با کراد پیش کرک نوشت که با من عهد
بدفع جناب نادری پردازید یا کار جنگ را آماده سازید اکراد با جواب داده که جناب کرد نظر از تمهید دولت
مبسوط الید و جمعیتش بسیار و استحکام ملکش در غایت اشتهار تصور همراهی و خصومت خیر ما سرون از حال ایشان
ناامید نیست ملک چون عذر ایشان را منسوب بکر دانسته از کل عنان جواب آکرده شتاب رجوع در نمود و عزم
انطایفه کرد چون ماه کلات و چهچهه و مهنه مشتمل بر کوهستانات عظیم و محتوی بر قلعجات محکم بود عزم
سفر دون بصلحت پرداخته پاچ شد هر از کس ایزاه را دکان متوجه خیوشان گردید در سال مزبور مجدداً اکراد کس
بعذرت خواهی نزد ملک فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فساد است
از این ماجرا درگذر و از آنجا که ملک محمود را مادهٔ خودپسندی و باغی شده بود در فساد اکراد را قطع نظر کرده باز
گردانید همین سبب بیدماغی اکراد گشته باستیناف لوازم سرکشی برخاسته بعزم مدافعه پیش آمدند اما از ناسازگاری
بخت معکوس گشته فراری و قلعجات خود متواری شدند و ملک بلا مانع داخل خیوشان گشته با کراد گفت که دو
اکراد را تا حد جمعی از عورات و اطفال را بیورغه مال و در ارض اقدس ساکن ساخته که نام اختیار ایشان را بدست گرد
تا حد قلعه زید انور را که در دو فرسخی خیوشان واقع و سقناق ایلات بود پیش نهاد خاطر شاهی صبر کرده در
خلال آن حال چند یوم همان مانند بلای ناگهان بسر و تنش رسید تا این احتمال آنکه بعد از وصول خبر عزیمت ملک بسمت خیوشان
حضرت نادری با شوکت و شان چون کبر خیوشان و رعد خروشان با موجی از رزم آنسوشان از راه قلعت آمده بلزم
غنایت اکراد الیقار در تهیای کار در دو فرسخی خیوشان و موجی از اتباع ملک که اسباب نوکانه او را در آن مقام
دو چار گشته اکثری مقتول و معدودی از آن گروه از ورطه هلاکت جان بسلامت بر بردند و ملک محمود از آن
واقعه بیخبر کمند قلعه گیر را تاب و شیر شاعر جگر شیر را آب داده کرم کرفت و قلعه در شرف تسخیر بود که نوشته حضرت نادری

باجوانان

باجوانان صف شکن جوانان مردانکن عربده جو و نعره زن از یک کنار نمودار گشته بجمله زمره شکاف قلب
لشکر محمود را شکافته خود را بپای قلعه سرا پای او رسانیده و از شکستگی نای جمهوری نجات یافته ملک را
پیش از وقت بنابر مراسم حزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود بعد از دردو تا ظهور گشت از در قلعه فرار
و در سنگر خود تحصن اختیار نموده حضرت نادری عورات و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در یکطرف
قلعه در جانب دشت نزول و در آن شب اکرادی که از خوف ملک محمود بنیوها گریخته بودند از مژده ورود
موکب اوتس حیات تازه بهمین اندازه یافته بار و سر قدم حشمت بوجود آمده پرسیدند و به تجدید از روی مصادقت عهد
بندگی بستند روز دیگر که ملک تیمور یعنی خورشید جهان افروز از قلعه آفتاب مع کشیده ملک خود نمای گردید و محمود
عزم افراخت و طرح جنگ انداخته چون حریف قاهر دولت سر را از دو آن مطلب کوتاه یافت کسه عیال
سان روی سر بات بکیچو و بجانه را احصار خود حشمت بجانب ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز همچنان عزم
مدد مشهد و جوشان از اطراف ملک کرد انگیزی کرده مدد کرد شاید ملک را پناه بوجانه بمرکه جنگ آید فایده نکرد
چون طایفه افشار و اکراد تا از زمان لشکر یراق اعلاک و همیشه مرسع و سنان خصم افکن سلطان جنگ می بود بنابر حضرت
در اوکنش ایشان را به بوجانه و بکیچو مسافه خوم دانسته ترک رزم و در عزیمت آباد اکراد را در امر حصار ساخته خود بجا
اسپورد صرف نام عزم کردند ملک تیمور دوباره استقبال یافته و در ارض قصر مقام گردید **ذکر تسخیر بکی قلعه و**
قلعجات اسپورد و برقه و دفع فساد چون ملک قلعجات اسپورد که در تصرف اشاریه انطاد می بود محمودی شده
در سد و مخالفت بودند از آنجمله جماعت ایرلو سکنه بکی قلعه که در دو فرسخی اسپورد واقع است هر چند که موسم زمستان
و لشکر سرما غارتگر تاب و توان بود لیکن حضرت نادری از آنجا که همیشه گرم کار است تا بید بود بدشت برما
از این عزم ظفر پرور دو هزار و دو سه کشته با دیران عرصه نبرد قلعه مزبور را احاطه و اطراف او را بجای خاشاک
آتشها بلند کرده آب او و خانه را بقلعه بستند آب بروی کار نیامد پس حوالی و سرکوب قلعه کنان را بیاد
ساختند بعد از چند روز که صعوبت بالاخره مستر انطایفه آتش افروز بود اهل قلعه بحبل المتین استیمان تشبث جسته
بعذرت جویان و دست پویان گردن بر بقه اطاعت بدر شدند آنحضرت اساس قلعه را بر کنده و اهل
قلعه را کوچانیده باسپورد و سایر محال پراکنده حشمت چون اهل قلعه با غوای ده نیز کرد سکن کمند و زلوی نشان بود و در
اتباع ملک محمود اهتمام یافته رفع آن اخلاص کیش بر تافته بودند بعد از تمشیت کار بکی قلعه رایت توجه تا قلعه
از خشمت سه ماه آنقلعه را به مضیق محصور آمد خشمت بخت از دو طرف خوانها مغلوب داده جاک و رخنه
بلند ساخته استادان نقب زن و چاه جویان بنا را شکن اغاز نقب زدن کردند مقدمان و اصول نقب بر حصار اهل
قلعه از کنج کاوی پل و کلک بکر پیرزنان پاپرده سر رشته نقب بایدت آورده خواستند بکرد آب از آن
آتش فتنه را فرو نشانند پیرزنان تیر دستی کرده نقب را بیارود آتشه آتش زدند چند نفر از آنجا

که در میان نقب بودند دو دار نهادستیشان برآمده با دل سوخته و جگر تفته روانه دیار عدم شدند دیوار قلعه سر بهم
گشت تا قلعه گیان بار چوب و خاک بان موضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چون نقب کاری ساخته
بیلداران پل توامان از اطراف جمع آورده چهار خد قلعه را بفاصله صد زرع کاملش از خاک و خاشاک انباشته
تل بلندی که بیست زرع عرض و ده زرع ارتفاع آن مرتفع شد اسطخر گونه ستدی بسته آب بران جاری کردند و در عرض
آب احاطه حصار کرده رخنه بر اساس ثبات و قرار دیوار ارادت بتر دستی آن سیل اما جمعی خانه حباب بار سید
و در برج دهیوت آثار خاوریه علی عرض و تهنا ظاهر گردیده مردم تماکو کب طالع را در برج اسد مقلب دست ارجا
شستند و از عین اضطراب تنها سرشک از خانه چشم روان گشته از روی ندامت بسیار سر در دوران فرو کشیدند
یکانه چهار نفر از روسای طایفه را که سرمایه فساد بودند معروض تیغ بیا نموده برات نام کدخدای قلعه را که مرد
پیشه بود بکلوله تفنگ نشانه تیر فانتبعه تشبیه ثانی ساخته برات حیاتش را باش حواله کرده ساکنین آنجا را
بقطاع دیگر فرستادند پس کباب اسپور دیگر یک لوای ظفر پیوند و بعد از چند روز بهمت بلند عزم تادیب قلعه فراز عجیبه
کردند چون قراخان نامی که بزرگ قلعه بود جمعی از ترکمانیه را با خود متفق ساخته بهوای دولتخواهی ملک ایشان قشر از دست
حضرت نادری و جمعی که مشغول محاصره باغوا بودند ظهاب بک و کیل جلایر را با چراغ بک و افشار و جمعی
از دلیران نامدار با طلغان نامزد مامور گشتند و چون ابسناغ چند از چهارده بند قلعات منتخب می شود
مامورین از سر تمراب بنای توقف گذاشته بر حسب ترتیب اردو که محافظت اب کرده گذارند که دخل قلعه شود
قراخان نیز با جمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین مجادله و کشت و خون داد جمعی را قتل و جراح
و دستگیر کرده بها با چراغ طاعش خانه روشن میکرده روزی که آنحضرت از تسخیر ناخواده و فرصت باد وارد بهرد سیده
انجمن ملال انگیز بارض اقدس رسیده شهار تمت والا بعزم شکار زاغ چند چنگل جلادت تیز در پنجه پا انوریز حمله شکار
شام کجاج سر تجال حرکت داده بر اهرمیان جبال بادیران مرکه جدال خود را بکاره رسانیده معرکه سپاه را جمع و تهیه
اسباب قلع و قمع کرده در برابر زاغ چند جبوه فزای شهب برق جهنده گشته جمعی از پیادگان جلادت قرین را
بدرب قلعه تعیین فرمودند که بکنبانیه راه اقدام و اکثر ترکمانیه قلعه گیان قصد فرار نمایند اعلام کنند در آن روز
قلعه گیان قتال نکرده خدیو بلند اقبال بکاره برگشته از اتفاقات در همان شب فوجی از تاتاریه امر بامداد قراخان آمده
قراخان جمعی از قلعه برآمده و ایشان را در کمین کمین نارو داشت و خفیه بقلعه باز برگشت شب پیادگان در قلعه فرو رفتند
انجمع را از قلعه تصور فرار ترکمانیه نموده خبر بخدیو بلند اختر رسانیدند آنحضرت بحکام صبح بعزم تعاقب بر زین
تک سوار شده دو فرسخ که از چهارده دور و بزاغ چند نزدیک شدند قراخان و تهنا با سپاه جمعی از قلعه برآمده
سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمین گاه اسب اندخته و با شمشیرهای خشم از دو طرف بر طلب سپاه کشیده خود
تاخته آنحضرت تکیه بیاری ذوالفقار نموده بمدلول وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا از قلت خود و کثرت

و قلت اگرده اندیشه نکرده پای ثبات و قرار افشرده و دست باستعمال آلت حرب و پیکار برده و در اندک زمانی
جمعیت طایفه چون غلبه خوبان تاتار تاره مار و ترکمانیه تماما پا بسر وادی فرار گذاشتند پس ملک الامرا بعزت و فتح
و ظفر بکاره برگشته و مقارن آن جمعی از تاتاریه با داری رسم اندازی بخدمت خدیو کامکار آمده استعانت
گرفتاران با چراغ بک نمودند آنحضرت نیز مسالت پذیرفته گرفتاران را از طرفین حق و همان شب تاتاریه تا
و خاسر عازم مرو شدند روز دیگر که سلطان این بلند طارم از قلعه چهارم رایت اقلیم گیری برافراخت و قراخان شب در معرکه
از قرمن بر آنور سر انداخت خدیو ارجمند بعزم اتمام کار قلعه زاغ چند اعلای لوای ظفر پیوند کرده قراخان حسن جاخود
شاه و روز مراد اسیاه بدست بر دست سیاستیان زده از قلعه برآمد متعهد خدمتگذاری و متقبل رسم فرمان برداری
شده آنحضرت نیز سوابق حال او را بعفو مقرون و ترکمانیه قلعه را کوچانیده بصوب اسپورد توجه فرمودند و از
تعرف شاهدانه که هر روز در غوش تمنای مکر بود برده جشد چون ترکمانیه علی ای حیرا و تکته و بیوت که در حدود
و درون مرو بودند در بیارس حال باغوای سید سلطان کلاشر در دن پا از جاده انقیاد بیرون گذاشته و لوای
تعرف کرده بودند حضرت نادری بعزم تنبیه ایشان از اسپورد با یکتازان عرصه نبرد و ارد و محمد حسین بیک
ولد سام بیک وکیل جمشیدک بیرکا اظهار یکرنگی و اخلاص این دودمان دولت ساس میکرد و حسب الاشاره همین
از آزادو و همراه خود از جنوشان موکب مقدس بیت سید سلطان بر حقیقت حال واقف گشته چون طایفه
یزاشت با تمامی ترکمانیه آنسمت اردو باغبادو سه فرسخی نسا و از آنجا بر هنوبا بخت سید جمعی از روسای اوزبکان
فرستاده گشته اظهار ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کردند پس رایت عزیمت بجانب اسپورد و خلاف
جمعیت اطراف نیشاپور و خلال این احوال با زو قراخان زاغ چندی را بر پنجه خذلان و آهن گریبان جان گشته با چند نفر
در خاطر زشت سرشت مخمر کرده که عاقبة الفتنه گرندی ذات مقدس شاه کند از اصل کشتن عذر و کید بدنیشان نمرا
خدیو ذیشان رسانیده حکم ایشان را سر عرض تیغ سیاست و تارک هوای ایشان کشتند

بیان عزیمت دارالمرز و فتح کلاته در ثنای این حال رضاقلیخان نامی از دربار شاهی سرداری خراسان بتلیس گشته در عرض راه در
که عازم خراسان بودند بنابر اشتهار اوازه شهرت نادری که ساموه افزود و در نزدیک بود اعلام کرده که
تا ورود او عازم خیشان گشته سلوک جمعیت را بعقاد داده به پیشه ملک پردازند چون هر رای والا معلوم بود
که معاملة اتفاق اگر او با آنحضرت مشتمل الوقوع است بشتابد با دیران گزین و در زمان از طایفان آنحضرت قرین
توجه بجانب ارض اقدس شاهنشه منزل بموسم بهار نیز که در یکفرسخی مشهد مقدس از دست خیابان علیا و ان حوالی
با دپای ستیز ساخته ملک نیز با استعداد تمام بمقابله شتافت و چهار پنج نامزده حرب اشتعال یافت پس ملک
ظفر و فتح تیز را بر ایشان حکم و جمعی از اعوان سرکردگان ملک را روانه دیار عدم ساخت ملک از رسیدن بر چهل نهار
بلا رکاب بدان تا صید زخم خورده شکسته بال خود را بپناه شهر کشید خدیو بهمان نیز در همان روز بطرف

میر ابراهیم جواد صرصر خرام ساخته شیرخانه قلعه طوس را که موسوم بقلعه حاجی ترابست در سر فرخی مشهد مقدس طوس در جانب
غربی واقع است مقرر کرده که نصرت انتساب کرده راه هوشیار بر ملک بسته هر دو سه روز یکدیگر فوجی و هم نیز کام را با فوج جوان شام
در حوالی قلعه جولان میدادند و بر فتحهای کاری سیف سنان جنبهای آمده بر روی خاطر محمود یان می کشادند ملک از نام سازی و
داری انتساب را میدانست و معلوم او بود که بجنگ میرانشاه صرفه نخواهد برد از شهر جدا گشته پیش بقلعه کرد و فوجی لشکری
از مردم توابع و نوکر خدمت حضرت اختیار کرده همان چاره دیوار شهر را ملک مالک گشت در سیاق خیال ضاغان و از رد
جنبوشان کشته شاهیردی بک شیخ دانو با جمعی دیگر که همراه رضاقلیخان بودند شعبده انگیز ندیز کشته بر ملک خان حالا گرد
که هرگاه جناب نادری این نوع عرصه را بر ملک ملک سازد و لوای نام و نشان افرازد سرداری قوم صایع بر پیش در شان و شوکت
نو واقع خواهد شد رضاقلیخان بعد از استماع این سخنان کاظم بک نام خویش خود را بجانب جناب نادری فرستاده پیغام کرد که جنگ
با ملک مقرون بکرم بیت عنان شهوار اکشیده دارد و قدم پیش نگذارد بعد از وصول فرستاده او بابلاغ این پیام حضرت
نیز دست از جنگ باز داشته با بشکار و رود سرداران همان قلعه حاجی ترابست با معدود موکب قزلباش ساخته سرداری در راه گرداند
جنبوشان را جمع کرده عازم مشهد و مرحله پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید که سر رشته کار در دام اختیار
سردار در آمد چون حالت او و لشکرش معلوم بود خود را بمژده ظفر چشم روشن نکرده با خاطر امیده از مشهد مقدس
بعزم مقابله بالکی و توپخانه از راه سرولایت برداشته بدون آنکه وی فرصت طی مسافت کرده دار و حیاته در دار
نیز بنه و اغروق را در قلعه حاجی ترابست که رشته از راه دهنه بقاق گرد متوجه ارض قبض چناد گشته مرتع عرصه
یکفرسخی مشهد نصب خیام اقامت نموده در آن شب بزور دو خود را با اهل مشهد اعلام و ایشان را با طاعت خود و نمود
درب دروازه ترغیب کرده هنگام صبح اهل مشهد بر خلاف ملک اتفاق کرده دروازه ها را گشوده با اتباع ملک که در آن
شهر و ما بازار بودند در اویخته اشتر انقید و چند نفر از خان عرق ریز شتاب برای ابلاغ این بوند فتح الباب نزد دار
فرستادند از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود بجناب مطلع میگردد که سردار از راه دهنه دهن قلعه بزده عازم ارض
قبض شتاب و حال و اثقال او و لشکرش در قلعه حاجی ترابست در جناب ملک شکر کرده بست قلعه مزبور روانه و سردار
که داخل باغ حاجی ربیع میگردد این خبر وحشت افزای خاطرش گشته بجمعیت خود بر سر راه ملک نهضت و قاصر تعرض واقع
و قشون سردار دست و دست بجمعیت ملک حمله ور گشتند اما چون ملک توپخانه و لشکر را محیط لشکر خود جمع در شش
سردار انهمه از لشکر و استعداد بود حملات تفوج خصه کرد و پیان ثابت و قرار ملک گشته کاری و سبب
سردار جنگ را موقوف عنان بجانب شهر طوس معطوف ساخته بسر تهر حمت کشته بر این تفقت بکر کرد و لشکریان
شیوه سپهدار خویش را پیش گرفته هر یک در گوشه رخت آسایش فکنند فرستادگان اهل مشهد بعد از ورود باغ
که جای سردار را خالی دیدند بتعاقب ایشان کشته در مکان مزبور وارد و موکب سردار و مژده رسان این خبر گشته
نیز تا پل خان اسفراین و کاظم بک خویش خود را با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب شهر گسیل کرده بضبط پهر

وچون ملک محمود و صیانت حرم و منسوبان خود را بمهدی نام مهتر که در آن ایام از کل مهمات دولتش بود محول داشته
او را در ارک که شهر بود و مهدی نیز شب حرم و ملک کسان او را بر داشته بر هر اطراف دروازه ارک متوارد شتر
وقاع و خود داری نشده همان وقت کس فرستاده ملک را از این قصه آگاه گردانید ملک فی الفور با کوکبه جمعیت خود
بجانب شهر ایلغار کرده از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده ابواب جنگ گشوده فرمانشیه را پای
از جای رفته وداع صبر و قرار داده شهر را گذاشته از دروازه دیگر فرار کردند ملک بار شهر را متصرف گشته با شهریان عاقبت
راه مواخذه پیش گرفت حضرت نادری چون که از این اغاز کار صورت انجام را بعین الیقین دیده صلاح
تامل کار سردار ناپایدار بیجا قرار خواهد یافت اما بعد از آنکه غنچه سر بسته این امر بهم در کلبین رسوخ حل کرده معلوم
این چمن گردید که دوحه اتفاقات لطایف را جز ثمر مذلت باری گلستان امید و خوش امید بهاری نیست
ایکه سردار را ملاقات نماید عزم اسپورد کرده سردار نیز متوجه جنبوشان شد بعد از دو سه بار تهیه سرداری را از سر
او فرا نشسته و اگر او را بر گرفته موسن جنگ و باظهار حیات عاده این تمنای مرده بکشت کرده بر سر مشهد آمد و دیگر
ملک محمود بمقابله او پرداخت و او بست جنبوشان گریزان ساخت بنیغه کار سردار بالمره از حلیه اطلاع عاری
ملک گشته دیگر لوای فنداش قد علم نکرد در بیان معلوم شدن حال ملک محمود و مجیا ملک محمود خان و دیگر آن از دربایکان
مربوط چون این خبر بسمع خان اندولت رسید قسم عزم بر جنگ احوال رضاقلیخان کشیده محمد خان تکاور
سرداری خراسان منسوب ساخته اما پیش از آنکه محمد خان وارد خراسان شود ملک عرصه ملک را خالی دیده اولا
تسخیر نیشابور را پیشنهاد ساخته ملک اسحق برادر زاده خود را بر سر نیشابور فرستاده جهات سیاست ساکن نیشابور
چون در عرصه خراسان سوی جناب نادری کسی که تمد یاری و توقع مدد کاری از او توان داشت نمیدیدند در مقام
استعانت در آمده حقیقت حال را بحضرت اعلام و حضرت نیز متوجه موکب والا و تهدید و تعرض قبیله
اهلکناها فجاءها باسنا بیاتا مژده رسان گوشمال اعدا گشته خود را مستعد سلک حقیقت آرا فشارید و اگر
کلات و دره جز و اسپورد منعقد ساخته متوکل بخدای یگانه و بعزم اعدا ایشان دانه گشته اگر از جنبوشان سر بر
اشاره قدس بمعسکر همایون پیوسته بعد از ورود بنیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از مرحله حیات
دور گشته خودش را باغی متخصص شد بعد از وقوع این امر ملا محمد فیضی کیلاسا ساکن خراسان که سر آمد فضلای عصر بود
ملک برای صلاح ذات البین و ارد نیشابور گشته چون شیوه جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز
میکرد و مروت کریمانه متحقق آن شد که ملک اسحق را از شکنای مخصوص مرخص در دانه ارض اقدس سازند که بمعاونت عرض
نوازی ملک را بین جهان در سرافرازی ساخته استکشاف مرای و اراده او نیز در این جمع کرده با شاه طایفه و حشر زاد
اگر از دنیا بر واقعات زمان منهی بان منهی گشته قصد کرد تا آن ملک را بزرای حال ملک اسحق کرد ند اراده ایشان
چون منشور اذن دیوان رضای جناب نادری در دست نداشت در عقده اشاع مانده در مکامی که سر پنجه این

کرمان خاطر اکراد را از کشتن و غارت و شرارت اکراد نواحی ترک تاری نهل یا و بلی و نشر از آتش دشت ملک محمود
از حقیقت حال واقف و بعزت تمام عازم نیشابور گشته در منزل قدمگاه پای قرار افشرد و بحضرت نیز بنا فشاریه و اکراد از مشاهده
رایت مجادله برافراشت چون ملک ارسلم میغ و سنان بیابان و ایران و مهابت کینش تیغ بجان زمان جنود حشمت بجنود
ظفر فرجام هرگز نجنگ میدان اقدام نمیکرد و کار از پیش امیر رفته اگرچه سپاس فراوانش مهدم بود بعضی از لشکرش مسلم گشتند
اما چند نفر از اشرار و اکراد نیز رخت بسر زمین سنی کشیده ابراهیم خان برادر آنحضرت رهدار گردید و بنا بکه بهشت و من
سرکشی طایفه اکراد از مشرب پای اکراب الجام خورده در میان جمع و سرکرده کامل الرای آمده نشستند با اولیا و اسیاکه بیت
آورده بودند از صولت ملک و غلبه شوکتش هلک سر خویش و راه مساکن خود پیش گرفته و از رعایت نجات کار از سر رشته
ملک بعد از وقوع این حال نشابور را مرحله حشمت اهل شهر چون خود را در معرض مخاطره و تنگ نای مرحله یافته از دور و عمر
در آمده قلعه را تسلیم و ملک حکومت آن ولایت را بصحبتی خان پات حاکم سابق بعوض عوده هنگ آن ارض نموده بهوار
و رود بعرض فیض میاد و خود کمان استعداد و غازی فرامندی و سبیداد کرده از سبک سری حضرت سر و شکوه سلطنت و فرز
زده چون خود را منسوب بکیان میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داد و لیکن هاتف غیب از گفته لسان الغیب
میخواند که بیت نه هر که چهره برافروخت دلبری داند ٭ نه هر که آینه سازد سکندری داند ٭ نه هر طرف کلهی کج نهاد و تند سری
کلاه داری و آیین سروری داند چون آبا ابو فتیح که قصبه است تابع مهد مقدس و اسپورد سر از اطاعت آن ریاست بود و بدست
تسخیر آن کرده ملک اسحق با آن امر مامور حشمت مردم بو فتیح نیز از حضرت نادری استمداد و طلب نموده تا وصول آنحضرت
بر منزل اجداد و کار از کار گذشته و ملک اسحق بو فتیح را تصرف کرده برگشته بود و آنحضرت بعزم ملوکانه و همت مهد
نهضت فرموده ملک نیز از مهد مقدس بیرون آمده که بدفع آنحضرت پردازد حشمت از کنار سر جنبشان آمده در شهر تابه
مواضع مهد آشت تلاقی فریقین اتفاق افتاده تدبیر مخالف تقدیر دولت بهر منتهی از اتباع آنحضرت قتل و اسیر گشته
بقیه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند آنحضرت با دو نفر دار و کلات ملک عازم آن جنبشان گردید و بعد از ورود
این زمین و شور افشاریه و ارباب جسد و عناد و دست اسناد یافته از راه مقصور عصیان و رفته از ترکمانیه بست در آن
و اطایفه نیز بتسویلات شیطان تارک عهد و اعتقاد گشته آمده که با آنحضرت بساط مخالفت گسترده بود در آن
آنحضرت باز از کلات عازم اسپورد و در خارج قلعه معرکه آرای برزگشته افشاریه مرز و بوم را با ترکمانیه کشت و داد و فرار
و جمعی از آنها را در بیغوله نیستی متواری ساخت و از آنجا بعزم مدفعه ملک مرکب استور بست جنبشان نهضت و صول
و الا بمیاب ملک اکراد را تاخته و سلک جمعیت آنها را متفرق ساخته رایت عزیمت آنحضرت بود و آنحضرت بازگشت
اسپورد عطف عنان نهب کیتی نورد کردند بعد از وقوع این حقیقت محمد خان ترکمان که از دربار پادشاهی برداری بود
حرمان گشته صحبتی خان پات که از جانب ملک محمود حکومت نیشابور تمام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار
در مقام خودسری برآمده شده بر بدیه مخالفت سامان کرد و ملک دوباره از راه رسیده ملک نیشابور کرده صحبتی خان

بمقابله

بمقابله پرداخت و بقضای تقدیر دستگیر و گردن او عرضه ضرب شمشیر گشت ملک محمود بشهر استیلا یافت ملک اسحق را
بحکومت تعیین و بعزت از مهد مقدس مرخص نموده و بعد از استیحاش نیشابور و اهمیه مدفعه با آنحضرت جایگیر نمیش گشته ملک اسحق را
با لشکرش از نیشابور طلب و حق و با گوکبه و از دحام بیاغ خارج مهد مقدس نقل کرد و از اتفاقات خدیو بهمان سر الهام ایزد
مستعان رایت افراز جلال کتاب از ارض خلد مثال گشته وارد دهنابه و در آنجا پسر محمد خان که قبل از این بمجادله تون از فتحعلی خان
رو گردان شده به ملک پیوسته در آن اوان از جانب او سرداری سقطان نواحی بود بعد از فتح مشهد آمده مغلوب شد بقلعه رفت
و موکب والا نیز بارض اقدس عزیمت نموده بعد از ورود بکلوشک مهدی و در سر مشهد از عزم ملک و اقف گشته حوالی اکراد اهل
کار و علاقات لطف پرورد کار و نهضت بست کوه سکین بکمر همت مشهد نهضت نمود از آنجا که پشتگاه قدر در سر انجام اسباب دولت
این خدیو جهانگیر بود و دست ایزد و شب و سیلا انگیز و پای عرش سمان در وادی حاجت رو بی این خسرو ملک اهل کرد ابدار
پیشانی بمیامن حسن اتفاق و تایید خداوند انفس و آفاق ملک اسحق هم از نیشابور بهمان ذره وارد منزل طرق و در آن مرکز
طرف عصر ملک اسحق از رفت بیاقدرت و ملک محمود از طرف عمر نور با قدرت شوکت بعرصه کین بکار
و حضرت نادری نیز با دلیران کردن فراز چاره خدای نیاز بار دو طرف همگامه آرای میدان ستیز و آویز گردیده
تا اول گوکبه سلطان روز بیارقه صبح جهانسوز دو دار نهاد حرمن مصیر و قرار ایشان در آورده جمعی کثیر طعمه شمشیر آبدار
و جمعی را گرفتار قید اسارت ساخته توپخانه و نقاره خانه ایشان را تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو روی از معرکه
تافته و بجانب قلعه شافته در مامن توراری تحصن جسته و از گرفتاران معرکه که اهل مشهد بودند از دیوان
احسان خدیو بهمال عطیه اندوز فرمان نجات جمعی که خاص اوبان بکلبودند بحیث مامور گشته گوکبه والا بآن
کلات انصراف یافت اما ملک محمود بعد از وقوع این شکست با غوای افشاریه در سرکشی با دولت در سر
پای بست بودند مرز و ترکمانیه در دولت و اکراد و جنبشان کس فرستاده که دنیا پاس کجا عاقبت ایشان و اشرار
بنوازش کرده بموافقت او ترغیب و بمخالفت آنحضرت تحریک نمایند ایشان نیز عهد و موافقت با ملک محمود بسته
و بکشاکش و سادس سر رشته خلاصه از آنحضرت گسسته آنحضرت بجمع و اتباع بجمع شده ترکمانیه را شهنهاد خیر و بر
هنگام صبح که ترک تیغ بند مهر کمیتی زرد زر جلوه گر میدان رو گردید از اسپورد سوار و از یکشبانه روز بیست و پنج
راه ایلغار کرده صبح روز دیگر در باغبادشاه بر سر ترکمانیه ریخته لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند و از آنجا
نساء را جمیع و دلات و قلوب ایشان را استمالت کرده بازار زاه میاب و کوه پکان بجانب ارض اقدس جلوه
اشهب عزم دریت افراز لوای رزم گشته جلالت کیشان را که از سهم خدنگشان عقاب پر حرکت مدد و ترکمانیه
در دو گوشه کمان کین از کینه زه کردند و خود با چهار صد یا پنجاه نفر سبک رو تر از نسیم سحر وارد قلعه موسوم به ملک محمود
از شهر بعزم مدافعه سوار شده همین که تلاقی فریقین نزدیک شد آنحضرت بقصد آنکه ایشان را بکمین گاه دلیران
صید خون گرفته را بسر تیر رساند جنگ گریز اغاز نموده کمیت برق کت البست بوسوقه گرم عنان و گریزان

تا طاغ قلعه فارو فارمد بیک جولان حشم ملک چون بلد تعاب برده بود تغیر در نظم حقیقت خود راه نداده بهیات مجموع
متعاقب رسید و بازار کرد دار کرم گردید و گروه وزی از طریق عمل آمده چون دران ایام شدت سرما حکمی از حد برده
و دلهای طلان از زلزل برف تا تنگ در جو چاران افسرده بود بهنگامه جنگ راسوات کرمی شکسته شد و ملک کاب ارس
اقدس و حضرت نادری بسمت اهور روی آورده از آنجا بنا بر انقلاب اوضاع مرو و طایفه تاتار و عراب در خارج قلعه ساختند
فیما بین قاجاریه بجهتی از جهات که مقتضیات عالم کون و فساد است احداث نفاق نزاع شده بجماعت ایده خود را
عاقبت کار بسته و هر یک بفرقه از تاتاریه پیوسته بحمایت ایشان منع کدیگر پرداختند تاتاریه همین را مغتنم شمرده در
تقویت راه فاسد بجماعت ایده آمدند تا آنکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته بغایه بعد از ظهور آثار اختلاف
قاجاریه جماعت یموت را که از خوارزم آمده در محل موسوم بقراقوم بوریت کرده بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت و تاراج
در آمدند قاجاریه نیز چند نفر از رؤسای یموت را بقلعه برده محبوس و غفلتاً بر سر ایشان اغار کرده جمعی را مقتول ساختند
وقوع این حال جماعت تاتار و اعراب کوچ کرده بموضع مشهور بکال که در دوازده فرسخی مرو واقع و بر اب ارغنکه مرو بود
رفته اقامت ورزیدند و یاقیه تاروچاق و ترکمانیه استعانت طلب کرده بر از قلعه کیان مقطوع و اهل قلعه را از
ورع ممنوع حشم ملک محمود از اختلال کار مردمان و اختلاف گشته بر طبق استدعای تاتاریه کمیز از ایشان را بحکومت ایالات
تعیین و حاکم مزبور باتفاق اسرار تاروچاق و ترکمانیه دست تطاول دراز و تا سال آن ناحیه را تاخت و تاراج کردند
چون اهل قلعه را از قلت آب و ماده قوت کار بهلاکت و زندگی بر حد هلاکت رسید دست توسل بر ذیل مرحمت آن
بدکار زده بعرض احوال خویش پرداختند و آنحضرت نیز از راه تعصب ایلیت بعزم تنبیه جماعت ایده
طرف رایت عزیمت بصوب مرو آهنگ شد

در بیان تعدیات سرکش چنگیز

موکب والا بعد از ورود بطرف باغ
طغیان آب عبور از رود خانه میسر نگشته درین سمت آب سکت واقع شد چون از همین کاه عزیمت بادیه دست بر آن گشت
ماکوار حوصله اشهار طبع عبور بمخالفت طایفه اویاقیه سرحسن بسر کرد کی مودود بیگ خان حکام آنجا در آن سنه
مذکور بود از کنار طرف امک تاخت حرکت کرده از سراهه متوجه مقصد گشتند شب بر سر دست که در ایام آن
شدیدی شد بحدی که لباس سیاه نام ظلمت در تاب شب بر تن آب مبدل گشت و سر چنگ سپهر تیره گرد دران ایام
از کثرت سیل و آب پای بست لای و گل گردید و آن سیل کوه بالایی لشکر شهال امواج فوج فوج یکدیگر را بسان موج
گم کرده هر یک بسمتی افتاده و از شدت باران و کثرت گل و حالت رکوب بود و زد قدرت بر زلل بر رشته جاده
از دست بیک نگاه بدرقه بهان طریق آن شب در خانه زین بر برده مطالعه لشکر فجر بخارج قلعه رسیدند
مودود بیگ خان چون نوازل کار بر را بر در خانه خود میهمان دید جز انقیاد چاره ندیده ابواب مصالحت گشاده و در
خود را با پیشکش بخدمت والا فرستاده سرکردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند چون قرنجانه
همراه نبود بکار قلعه نپرداخته بگوچانیدن بعضی از ایالات امر والا قدر صدور یافت محب علی سلطان جغتای

که بجانب قلعه

که بجانب قلعه قلعات اقدام داشت در مقام مخالفت در آمده با الاخره مغلوب گشته نهدم و بقلعه حصین جست
باز اهل قلعه از در اطاعت در آمده جمعیت مطلقا را با اعوان و اتباع گرفته بخدمت اقدس آوردند آنحضرت ایشان را
با سه هزار خانوار از ایالات حسن و توابع کوچانیده بسمت کلات و هورد فرستاده خود نیز سایه دولت
بر سر اهوردیان انداخت

در حرکت قلعه قوغوش و غلبه تاتاریه

از جمله تعدیات طایفه تاتاریه قلعه قوغوزان بود که حق
بجاشور بیک با تالو و قالی سنام تیموران در عقده تاخیر مانده بود چون عاشور بیک با وصف اسباب
و دودمان تخم مخالفت در زمین دل کاشته دقیق الهی اکاشی کرده انگاشته جهت بیک باشی دلویز که
از رؤسای سرکرگ جنوبشان بود در مخالفت این استان با او همداستان گشته باعانت او آماده بود
لهذا الوای ظفر التوا بجانب قوزغان شقه گشا گشته در اطراف قلعه بر جهای متین و سپاه حکم ترتیب یافت
نخست جعفر بیک اظهار عنادکرده مرحمت خلعت پوش او را با طایفه او رخصت عبور از آب داشت عاشور
به مهمانی با جمعیت خود بمراسم قلعه داری پرداخت از مؤیدات اقبال آنکه در ایام توقف گوکبه منصور در خارج قلعه
بر نور افتاد آنکه چون در زمستان سابقه بنا بر عدم مبالات ایلان لشکر صفویه بر حدات حرسان گرد آوردند
چون لانکاه توسن اورتیه خوارزم و ترکمانیه بود شیر غازی و ایل خوارزم بتصور ایام نهی در مبادی عهد
چون ناورزم سازی و با رسال جنود اوزبک اهوس کناری کرده هر دو فرقه اورتیه مغلوب ایلان مغازی مقهور
معارک سربازی گشته پس شیر غازی ترک تطاول و دست درازی کرده بنا را با رسال رسل و رسایل وا
تجار و قوافل که نشستند در همان اوقات جمعی از تجار خوارزمی بتصور ایام ماضی و اراده ارض خص کردند بنا بر
ولایت چهچه در حدود دشت واقع و مردم آنجا دولت ملک را تابع بودند ملک با ایشان اعلام کرد که بدرقه همراه
کرده قافله را بطرف بنا اهل چهچه بسبب مطالبه باج با تجار نزاع و ایشان را بقتل رسانیده اموال ایشان را بغارت
کشتند و چون دران اوان آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که ماده الحیوة مزاج فاسد حرسان و از صولت
شمشیر خون آشامش دلهای دور و نزدیک هراسان بود بمسامع دولت و دشمن رسیده در بارد تنش قبله انام
و مرجع خاص و عام بود شیر غازی بعد از شنیدن این خبر الحق بخدمت آنسرور فرستاده تمنای استرداد اموال
مذهبه موفوره آنحضرت لازمه مهربانی نسبت بفرستاده او مبذول و در استخلاص مال و استرضای تجار شرایط اهتمام
معمول داشتند همین وسیله رفع غائله شور و شین و باعث التیام فیما بین شده پانصد نفر از غلامان خاص موسوم
بالتون صلوار بسر خدمت و اعداد روانه موکب ظفر مهاد ساخته بود آنجماعت در پای قلعه قوزغان و اردوی معسکر ظفر
اثر و از نوازشات لایق بهره ور گشتند و نیز بر انقلاب اوضاع مرو رؤسای قاجاریه را چون با تحکم و قرار
از جا رفته بود روی تهیه داری بدربار آن بنده سریر شهریاری آورده در پای قلعه نور بقدم پای بوس سربلندی جستند
و هم از جانب شاه طهماسب که دران اوقات در مازندران اسیر بود حسنعلی بیک مقیم الممالک بغارت و استقلال

کاران کوکب جلی الانوار که از افق خراسان طالع شده روز بروز فروغ افضا و عالم افروزش بر رود و دیوار شیبان
کوه شباهت یافت مامور گشته در ایام محاصره آن قلعه دیده بسر سیمانه غبار مقدم والانوار یافته دولت تمنا را
از نخله ارخدمت والا بچیدن بهار نشاط سعادت کرم گل فشانی ساخت و بحضرت فرستاده مرخص گردانید اگر امر داشته
بعد از چند روز او را مرخص و کوکب پادشاهی را بسمت خراسان تکلیف و تحریص نمودند و چون ترکمانیه علایی ساکن در دوران
باز نجدیه مخالفت کرده بر عادت سابقه سر از گریبان گردن کشی بر آورده شبیه لطایفه را مجدد او جرأت ساخته
ظهیر الدوله ابراهیم خان با جمعی از سپاه نصرت قرین بمحاصره و یاغیان اوزبکیه همین از جانبازان خاص جمال تقلعه
خورمند که مسکن ترکمانیه بود از جهت اموال و دواب لطایفه را غرضه غارت حشم ایشان نیز از تعرض امامه مهیا
جنگ و جمعی از ایشان بشامت پیمان شکنی هدف تیر گلوله و هلاک گردیده و دیران یورش بر قلعه برده شیر جنگ
تصرف کردند و قلعه در شرف تسخیر بر آمد که اهل قلعه بر دهن سیستان از دیگر حضرت نادری دوباره از اعمال ایشان عذر
پذیرفته رایت انصراف افراخته بعد از ورود کوکبه والا نزدیکی خورغان عاشور بیک قلعه دار را بیاپایه دیده قلعه را
تسلیم نمود و سر بر بقعه انقیاد گذاشت پس کسان شیر غاز را که مدتی در رکاب سالک طریق سربازی بودند بعطای اسب
و خلعت نوازش کرده مرخص گردانید و چون پیشه تاتار بیشهای خیر انور می‌نمود از راه چیچه و حوض خان و غیاث آباد حدود
سطح فروغ ماهیچه لوای خورشید حشم اولاکس جلالت فرستاده بجماعت سر از اطاعت بر تافتند حضرت متوجه ایشان
فیما بین مجادله واقع و بجماعت مورد شبیخون و جمعی از ایشان بمرض تیغ بیدریغ گشته کوچ و خلعت خود را گم کرده
بسمت بند مرو شتافته چون قلعه پایان جال و نسوان و عیال لطایفه بر تصرف در آمد پس حضرت نادری
مال و غنایم را بغازیان غنایت و اسرای ایشان را مرخص ساخته عزم تعاقب فرمودند بجماعت از باب اطاعت در آمده
آنحضرت طایفه مذکور را کوچانیده در اصل قلعه مرو ساکن و با فرقه قاجاریه صلح داده هر دو گروه را مورد عاطفت علیا
و در سیاق نقش را از ملزمان رکاب والا ساخته اعرابا خانه و کوچ با سپرد فرستاده عازم ارض اقدس و بابا
مشهد فرمان نوشته مژده رسان توجه موکب مقدس گشته

جشن آمدن حضرت خاقان مغفور بمشهد مقدس

بعد از حرکت کوکب ستاره جانب مرو ملکمحمود چون کرسیان خود را از خنک جسم قوی دست
رهاده بر جنون سکر مهر درخشنده چو پنهان شود شیره باز بر میدان شود فرمت یافته از مشهد مقدس رخصت
جوین و هزار جریب مرحمت کرده که شاید در آن ناحیه شاه طهماسب بسلطانیه باعلال کارش پرداز و در رشته
دولتش را بر انتظام اندازد چون میت مرد کی در آنجا نیست در حدود خراسان بلند آوازه و بطرار افسرده اجماع
اند یار از زلال چو بار تیغ ابدارش تازه تازه قرین طراوت پا اندازه گشته ولایات نواحی اسپورد مطلع ماه
فلک آنحضرت بود شاه طهماسب که در آن اوان در شاهرود بطلم توقف داشت بعد از استماع حرکت ملکمحمود بکوشش
سپهداری فتحعلیخان قاجار با تمیه یاری و مظاهرت اعانت بود کاری آن رسیده بر سر شهریاری از راه جاجرم و اسفراین

روانه و در حین حرکت خود حسنعلی بیک میر الممالک را بخدمت والا فرستاده تمنای مقدم هزار فرزانه و نادر زمانه
نمود و تا ملکمحمود تا آن نواحی قلعه جوین را در سر راه محاصره کرده تصرف و مشغول تسخیر سایر نواحی بود که آوازه انصراف
موکب نادری از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب ارض اقدس وحشت افزای خاطر ملک گشته دست از گریبان سایر محال
باز داشته بسمت مشهد مقدس شتابان گردید و مقارن آن حسنعلی بیک نیز از جانب حضرت شاهی بخدمت والا پیوسته
چون خبر نهضت شاه طهماسب بمسامع وقوف و اذهان عقبه دولت رسید عزیمت جانب مشهد را موقوف و عنان یکران
جهان پیمای بجانب جنوبشان معطوف ساخته تا در عرض راه همیشه در خاطر خطیر خطور میکرد که چون فیما بین آنحضرت
و اکراد سابقه نزاع و غبار نقار در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بجنوبشان لطایفه در میانه
حادث شده و شعله کار بخدمت پادشاه طهماسب بنا سازی صحبت کنند از آنجا که همیشه خداوند رب الارباب وسیله انگیز
اسباب دولت بنا بر بود عکس بعضی از زبده تقدیر صورت ظهور نمود صد هزاران طفل سر بریده شد تا علم
صاحب دیده شد شرح این حال آنکه فتحعلیخان بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف بارگاه
شاهزاده از جمله از طایفه اکراد جمعی کامل انقیاد یافته بود شاه طهماسب با خود مرکز آن سعیه عاقبت اندیش که رو کش
گشته وسیله جوی آن شد که بعلاقه بر سر تنگ نعره و پیمان لطایفه اندازد خود را در امور دولت معتمد سازد و تعلقات
شاه ولورا که از معتبرین سپهسالار بود مامور ساخته که باتفاق اهل خود به تهانه بر سر مشهد رفته مسکامه جنگ گرم نمایند
شاهزاده شود چون عقل خردمند از قبول این گونه تکلیف تماشی داشت بکفتی بیک سر قهار پیش آورده شاه طهماسب
بتدبیر فتحعلیخان اوراکردن زد و این مقدمه باعث وحشت آن وحشی خصالان گشته چون ابواب قلعه را بروی خود
بسته دیدند بهجوم عام و ازدحام تمام دیوار قلعه را شکافته بهیات مجموعی مکلوس سحر خیزشان رفته در نهایت بجهت
کدخدا نشسته و در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون هر آواز بلند بود و هر بار گروهی دست می‌فشانند از فیلان
عریان میکردند اگرچه از مکر و تعرض امور خاطر آنحضرت و اکراد مستعد بود لیکن در این وقت لطایفه چون دست از دامن
چاره گسسته دیدند از بام تپه جمعی از زبان ایشان شکایت این حکایت عزم خدمت آنحضرت گشته در منزل شاه طهماسب
در حینی که آنحضرت متوجه جنوبشان بود بر کاب طلبش شوند و تکلیف و همین عهد بند که بسته و پیمان که بستند
همسکرت با برای تولید نتایج انتقام در همان مجمع نامزدان بزیان فرصت کرده برای رفع شر اکراد شیر مرد
و بمفاد العبد یدبر و الله یقدر آمینه پیر فتحعلیخان صورت نمای عکس مطلوب او و عکس بر صورت مقصود
کردید القصه آنحضرت در رسد و سهالت اکراد و منع فساد در آمده چند نفر از اشرار تیره را همراه کرده بر سر
وکیل شاهویردی بیک شیخانلو فرستاده که مصدر حرکت شده مظفر و ورود موکب والا شاه و از همان مکان میر الممالک را مرخص
شاه طهماسب و فتحعلیخان فرستاده پیام کردند که هر چند که این نوع مسلوک نا سازی در چنین وقتی که مسکام و لاسیما
دیران غازی بمبارک سر انت مقرون بصلاح بود بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده مهم متعاقب و اندوشه اکراد را علی الدوام

که خسرو دیار کان بزم ملک را بوز حضور خویش آرایش آنحضرت با کوکبه تمام وارد و خبر شان شاه طهماسب را
ملاقات کرده عذر خواه گناه اکراد شده رفع مادهٔ فساد از جانبین کردند و دیگر بنا حکومت خبر شان بموجب اشارهٔ
آنحضرت محمد حسین بیک مزبور بتفویض افسر بخطاب خانی فایز شد پس لوای جهان کشا در بیست و نهم محرم سنه ۱۱۳۶
مطابق اونیت ایل ایخ بشان بتسخیر ارض اقدس نهضت نموده اولا ملک را در عرض راه باطاعت دعوت کرده
چون او را بر پنجهٔ غفلت گریبان گیر و بر گشته بخت او نگاشته ملک تقدیر گشته بود بنا بر آن جواب داده
بسرکشی خواست و در ارک نشست در راه عمرو گشوده در شهر رفت و موکب ظفر در دوم ماه صفر وارد خارج شهر شد
مقدس ترجم از همان دی ارک از جانب کوه مسکین در کال عز و تمکین با کوکب رکین عبور و زاویه مقدسه خواجه ربیع را مقر
سپاه منصور ساخت و در حین عبور از کنار شهر ملک محمود از برج ارک با ذاهنین تب پیام فرستاد که بکوش ملک
میرسانند جناب نادر با فوج ارلسکر و شمن کوب تا وقت غروب در پای حصار ارک با محمودیان آتش افروز بود
هنگام شام مانند مور عالم گیر عالم از اطراف گشتند و ملک محمود از ظهور طلیعه تیر طلعت جنود بهال که هر روزه مانند خورشید
انوار از کنار بر جرخ تابان میشد بر زوال و وبال دولت خود فال زده در شهر حیرت سر سیه گشت تا هر روزه جنود بر جمعه
با طایفهٔ افشاریه بپای حصار شهر بند رفته از قلعه نیز جمعی بر اراده پشت بقلعه گروزی میکردند تا آنکه قصیه قتل قیچ خان
بوقوع پیوست **در بیان قتل قیچ خان** چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام جبرائیل ملک محمود و پنجه مسامع حال اقبال
رسید و حرکت تاجاریه استراباد بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاده ایام مغرور نیز امتداد و دو سردی کشور
اشتداد یافته سپاهیان طاقت لیاقت نماند هر چند که قیچ خان که وقوف مصدر رضه متشده در آن اوقات تیر
کار سلطنت را منظور میداشت اما چون مزاج شاه طهماسب از استقامت جریده و از کارکنان آن اطراف جنان
اطمینان نداشت ناچار بسالتا لشکر را وسیله کرده از خدمت شاه طهماسب استدعای رخصت کرد که باستراباد رفته تهیه
کرده باز در ابتدای حوت حاضر شود از آنجا که رخصت او در چنین وقتی موجب یاس بود چند که بنای سر کار
اظهار رضامندی کردند اما ذباطن بکفر و فساد افتاده چون بدون اطاعت جناب نادر بر عهده گرفتن این مهم نشد بر
شاه طهماسب در خلوت کشون و درون با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او با شیوه مروت
منافی و همان جنس و قتل او را کافیست هر گاه خاطر شاهی بر قتل او قرار گیرد او را اگر امیده روانه ملاقات نمایند شرط بر آنکه
بعد از فتح مشهد مقدس از مرخص شاه طهماسب نیز بر این نسق اجرا نمود پس روز چهارم صفر سال قیچ خان
با رسیدن تاجاریه که در دربار پادشاهی حاضر بودند که ایشان قیچ خان را در خیمه آنحضرت محبوس جشنه شاه طهماسب چون آن
که آنحضرت بقتل قیچ خان رضا نخواهد داد تظاهر باراده خود نکرده طرف عصر که آنحضرت بوثوق پیمان مشغول بوده بود
پادشاهی مشغول تیق و فتق امور رعیت و سپاهی بودند جنبش رگ جان شاه طهماسب که کینه قیچ خان در سینه مخمر داشت
یافته در جود تمهید کرده مهدی نام تاجاری را که قیچ خان خویش او بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مامور ساخته کماشتگان

آنحضرت را خیال آنکه شاه طهماسب خود مرتکب این امر نشده بلکه باشارهٔ آنحضرت خواهد بود و جرأت
منع نکرده مامورین تمام کار او پرداخته سرش را بحضور آورده و پس حضرت نادر در مسکن امور سلطنت و مهمات
ملک جهانبانی گشته آشیک آغاسی گری دیوان بیگی بیک ولد بابا بیک و لعلکی آغاسی گری و علاوه حکومت
نیز وزارت بشاهوردی بیک شیخوند تفویض یافت **در بیان تسخیر ارض اقدس** بعد از وقوع قضیه قیچ خان حضرت نادری
بدستیاری تائید یزدانی کمر همت بتسخیر ارض اقدس بسته هر روزه بر سر قلعه رفته مورچه میگرفت و داد مردانگی میداد
اما ملک چون بر ساخته قیچ خان مطلع شد حیلهٔ تازه یافته همین امر موجب جای دولت خود دانسته دلیرانه
شد که بعزم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آنحضرت از شنیدن این خبر سبقت جسته سازرزم بقصد ارض اقدس
از خواجه ربیع بحرکت لوای عزم کرده ملک نیز با توپخانه و استعداد بمقابله شتافت در سیم فرسخی خارج قلعه
تلاقی فریقین واقع گشته شکست عظیم بلشکر ملک رایات و جمع کثیری از اعیان و احوال او با ابراهیم خان
که توپچی باشی ملک بود بر خاک هلاک افتاده ملک بجانب قلعه هزیمت و تحصن اختیار کرد و دیگر روز باردوگاه
نیاورد و مدت دو ماه قلعه محصور و ویران جلادت کیش ملک گرفتار ورطه حیرت و تشویش بود ما آنکه مسموم
و نزدیک شد که او را بهیچ وجه بهبود دکار او را اهمال محو و نیست نزدیکان او رفته رفته دهن بکمی از دو جیده
پسر محمد نامی که در سوگ توپ بیک پیوسته سردار و جبرالملک او شده بود چون دولت ملکی را نقش بر آب و مرغ
میدید در جود علیخان نام ناپاک جو در آنجا بخدمت حضرت نادری که از ناحیه عالی بهادر نیش او از تائید تابنده بود
پیغام کرد که اگر مرا اطمینان کامل از جانب آنحضرت حاصل شود شب مفتوح دروازه ست میر علی امیر را کشته
دروازه را مرکشایم جمعی از لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند پس در شب شانزدهم ربیع الثانی
مطابق لوی ایل هنگامی که ظلمت لیل در غفلت پرده غنوده بر بستر خاک بیخبر و سپهدار ماه افواج انجم
و هجر را بتسخیر شهر بند بهر بر بخت آنحضرت با دوازده هزار نفر دلاوران پیاده از زاویه خواجه ربیع سلک پا
قلعه کرده در سمت دروازه معهود در کمین ایستاده طهمورث وعده پسر محمد را آماده شدند پسر محمد بر دوش میدید
پاسبانان برج را کشته برای ایشان را پای قلعه افکنده دروازه را کشاده حدیو از آنجا بیزدی بخت خداداد با
تیغ زن و بهادران صف شکن داخل شهر گشته و آن حوضه ملعونین را تا صبح بهدش و چاه باغ متوجه شدند محمود
که در مقامات و برج مشغول حارت بودند از مشاهده این حال سر سیه خود را بارک ریاض تحصن کشته ملک محمود
هنگام طلیعه صبح از دو طرف یکی از سمت خیابان چارباغ و دیگری از سمت خیابان بعضی در کال جلادت جنگ
در افکنده حضرت نادری نیز با دلاوران رزم کوش و سپهداران جوشن پوش را پیش آمد خود با شمشیر بار حمله از دو جانب
بر دو حمله و تا پای ارک قتل حیات بسیاری از ایشان را پای برگ ساخته بجماعت ارک گریخته و از روز نام سر صرف
لشکر آنحضرت قرین در آمده بعد از آن اعلیحضرت شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز تقبیل آستان

ملایک مطاف گشته بزیارت در خود انصراف کرده و روز دیگر حضرت نادری اهلک بورش ارک کرده همین که
خاین سیاه شب از بیم تسلط قهرمان مهر از شهر بند جهان مارک عدم گریخت ملک چون ماه بدر بالبته
دوست چاره ساخته دید از دست آسمان داده جیفه زیاده سری رواه و رسم چاکری را از سر گرفته شب سایه
سلطنت را که مرتب کرده بود همراه آورده سپرد اما مهدی نامی که در دیوان تون تاب کرده بود بنیابت اهل و اهالی
حکومت تون با ملک کلخن ایرش گرم کرده در این اوقات بر سند و کالت ملکی تکیه زده مشاعر اعوانی او بود و بسا
عامیه متجنده و اعوان ملک سور و غوغا ان کشته و ملکمحمود از راه بلتیس بکوست قصر تبس شده بمعاونت ترک الدخاء
ترک ریاست دار ترک تارک تجرید ساخته سنگ قناعت بر خود بست و تخت را بپشت تخت بتبدیل داد و
دارایی سلطنت بکنیه قلندری و درویشی نقل و تحویل نموده در یکی از جزایر استانه مقدسه بر رسم حمول شد
در ارامی عزلت حاکم ولایت جام و جوده نوش جام مرام گشته بخطاب سلطانی فایز گشت

چون ملک محمود

بعد از آنکه بکلیه فتح مشهد مقدس بر فرود و مازندرانی و لادر سنه تقرب ان زنده بر شهر هزار و
و چند سر از این معنی برآمد عزیمت توقف در ارض اقدس و عاطر انور تصمیم یافته حصر از اشاره تسکین امور در ابتدا
محافظت سرحدات ان نوحه کرده بقیه را با شاهزاده رضا قلی میرزا و حرم محترم با بیش اقدس اورده امکان
بنیاد را که مقدور فخوای حیثیت مستقر او مقاما بود دولتسرای توقف و قرارگاه دولت ساخته و چون از بیاری حال مدر
مهود خیر اقدس ان بود که بعد از تسخیر ارض فیض نمود صفه بیاره استانه مقدسه رضویه مذهب در انده و شود
لهذا حکم حکم والا با نجام ان امر خیر فرجام صادر گشته منار بلند مبارک چون بفرینه بود منباره دیگر و مکاذ ان
باوج صعود برخاستند که قبه جوع برین بنا صعود و دیده ظهر زمانه را دو میل زاده و بشهد المحل حضرت نادری بعد از فراغ
از حل و عقد امور خوشان کسی برای عقد کوهر مقصود که سابقا در ایام پیشه خواسته بود مسئول شده بود
روانه خیوشان و چون مصر از جماعت عراق و از پاکاله که مقرب بساط سلطنت بودند از جانب انحضرت بمیان رسید
و اعتذار انحضرت در مهمات نکاتا ملایم طبع ایشان بود حقیقه در سند و حلال برادره شاه طهماسب با حکام
مطلوب این مطلب تحریر بکتاب نادری رقیب کردند وما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
از ضایعه نسبت او نیز بهمین سخن شد نهاده حضرت نادیر ایا نیل مقصود باز کرده نهند چون عتاب ان
قسم امور حوصله مردم از ارزی که از عار و حمیت عاری باشند بر نمی تابد تا کنون سر در خیوز چه سر انحضرت مطلع و فصل
این امور را بقبضه شمشیر نیز که حاکم کار مرد و نامرد است رجوع و در دوم با بوا خوانان بلقشان عازم خیوشان
گشته سر دفتری خیوشان با مصر جنیم فرستادن خیوشان که شاه طهماسب را کرد اهل مصر
که مقرر شده شما این کار فیصل یابد مقاران ان شاه هموردی خان شیخی اغلو حاکم بزوار و از خیوشان کشته محمد حسین خان
حاکم ابیورد نشانه را که حضرت پادشاه و حضرت این مطلب با بوحیر دیمی با نکه کشف نقاب از چهره شاه مالی التعمیر کرده بود

بجنبه بخدمت انحضرت سال داشت با وصف اینکه بجانب بصورت همی را در پرده خفا داشته طاهر کرد در مکام شام
که حضرت نیز زود مهر از منازل سپهر در طلوعیه بتن شاهنشاه شهرستان عرب شتابان شد شاه طهماسب بر خانه پیر
تدبیر مهتران کتاب و مهوشان را تایم شباب بعون اطلاع حدیو ملک خاب بی اسبی سوار و مهتری را صطلب
باوریق و ماریکشته جریده و شهاد لباس توازی خود را بشهر ریا صبح که حرکت او بر ارجان از اکشاف
اسباب کار خانجات سرکار او را که در معسکر ظفر اثر در ارض اقدس بود و برای اینکه با مال تقلب و دست نبود
دیگران نگردد مضبوط و ملبوس و اکتجا جر که برای او در کار بود بخیوشان ارسال و تمر را با ارض اقدس کرده بیده
مزبور حرکت و بیوف اباد که دست غربا خیوشان واقع و بهر اگر او بود نزول و راه اندشد را بر قوکیان سود
در حین عبور موکب والا از حوالی خیوشان فوجی از اکراد سر راه بر جود و جلادت بیاد کرده بیارقه بکان سر
تفنگ اشتعال نایره جنگ کرده انهزام یافتند شاه طهماسب بتحریک سیاه بدتر شاه هموردی خان و بادی عنان
دولت که بنبض شناس مزاج او بودند پرده از روی کار برداشته ارقام با طراف ممالک و حصون بحکام ایلات
و هزاره نگاشته حضرت نادیر انجنیات سنا و دوران کرده سند او کرده بملک محمود و ملک استی و رو
سپاه که در اردوی همایون مربوط ندارد قدم فرستاده که ترک و فاق ان زنده اتفاق نموده راه نفاق شکر
ملکمحمود اگرچه بخت ابر از فرمان شاه نکرد لیکن چون دانست که با اقبال بر روز خواهد کرد بعد از چندی بنظر اقدس شاه
هر چند که همین سبب لقا رضا طلب والا گردید اما از مواخذه ان ناسپاسی و حق ناشناسی تجاهل نمودند و بعد از چندی
جمعی از ایلات اطراف بامداد قلوکیان امده ایشان از طرف بیرون و قلوکیان نیز هیات مجموعی با بوارد
و پیاده از اندرون هجوم اورده مستعد قتال گردیده حضرت نادری با دیران افشار و حواس کشان جان
بمعرکه کارزار برامده فریقین بهم در اویخته و غبار عرصه پیکار انجیخته جعفر قلی بیک شاملو که از اعاظم
لشکر بود در ان روز بگلوله زنبورک کشته گشته جمعی کثیر عرصه شمشیر امدار و بقیه اسیر کرفتار و بقیه ایشان
گرم خیز میدان فرار گشتند روز دیگر جماعت قراچورلو که در میان طوایف اکراد صاحب شمشیر و بلاوری ممتاز
و شهیر بجمعیت کرده بعزم امداد شاه طهماسب استک ملو کرده حضرت نادری بعد از ظهور سیاهی ان راه زنان
طریق پیرای سر راه بر ایشان گرفته ان جماعت را نیز جمعی قتل و اسیر کردند چون در صحرا دشت جنس کرفتاران بلقشان
وحشی خصلت تعدد داشت چاه لولا حفر کرده ایشان را بانمکان اندخته بعد از چند روز فنا ایشان را بنافی
مروت دانسته بمقتضای فوت و رعایت ایلی مرخص ساخته با وصف اینکه سر و اندر انسان بحضرت اسداد داشت
که کوه و صحرا متصل از برف در جابه پنبه دار بسر پرده اتش بوران اگر از بستر سنجاب خاکستر بر سر مسکر دی
خویش سر دکشته سیمرغ و خیوشان را در کمال شدت محصور کرده قلوکیان را به تنگنای حیرت اندخته و بخاف بدار
چندی وسایط بر انگیخته انحضرت را بترک مطلب تکلیف و انحضرت هر دو بزبان سیف قاطع جواب گرفته

وطایفه مرنور چون دیدند که از توسط و وسایط کاری بانجام نیافت مستدعی شده که الوئیز بنظر اقبال از نو یوسف اباد
حرکت و عزیمت ارض اقدس کرده ایشانهم متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان تا ارض مرض بیان برده
امر معهود در اصورت دهند و کارکنان دولت را غرض آنکه شاید از خارج از حکام ولایاتی که در عقد تسخیر ایشان
از ایشان سهاد کرده بودند مددی رسیده از اقرار خود نکول و امر مرنور را برای شاه طهماسب که آغوش تمنایش
حیازه کش شوق آن مطالب بود صورت حصول دهند اگرچه دلاوران رکاب از بیکه سرکرم رضا جوئی حضرت
بودند برف ستانرا بستر قاقم کرده از شدت بهار سردی میکردند اما چون دواب و مراکب از شدت سرما
در سرض تلف بود بملاحظه هوای کار و کارها حرکت و عزیمت ارض فایض البرکت کرده بعضی از اسباب خاصه شاه طهماسب را
از ارض اقدس برای او فرستادند باز حضرت شاهی عیان اندولت بنا را بر دفعه که نشته را تا تامل نمودند
کرامی واقع و از رسیدن کومک مایوس کشته تبین بمقال آنکه محمد علیخان قاجار قاقشال سابق ولد اصلان خان که
در ایام اقتدار صحی خان قاجار از دربار شاهی دور و از بساط قرب مهجور کشته در مازندران می بود بعد از قتل
صحی خان از جانب شاه طهماسب مامور شده که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران می بود با رودی شاهی نقل نماید
مشار الیه بوقت نقل و جمعی از اعیان خاصان نیز که از شدت وی و سرای صحی خان در مشاق مازندران متواری
بودند دوران ایام و روی دل از ایام دیده شاه پاشده همراه مشار الیه بوم اعداد اکراد هنک خوشان کرده بعد از ورود
بجاجرم بس اجمال کرامی رحیم خان حاکم آنجا علی الغفله جمعیت کرده شب بر منزل شرف الدین نامی که از ملازمان حکام
استراباد و در ایام صرح و مرج صاحب جمعیت و شخصیت و استبداد شد محمد علیخان پیوسته بود ریخته بسیاری از اغراض را
بقتل رسانیده روز دیگر که صبح از آفتاب پیچه خونین بچهره صرح برین کشید اهنک منزل محمد علیخان کرده محمد علیخان
تمامی خزینه و اسباب سلطنت را که داشته در اردو رحیم خان نیز تمامی اهالی را بجوزه اختیار خویش در آورد و این خبر متوجه
شاه طهماسب و اکراد رسیده یاس کلی در احوال ایشان راه یافت لابد شاه طهماسب از خبوشان حرکت کرده در حوالی
موزدز وارد ارض اقدس شد پس حضرت نادری کس نزد رحیم خان ارسال و تمامی خزاین و اسباب منهوبه را استرداد و اصل
پادشاهی ساخته و در همان اوان حضرت نادری سعی بلیغ در تجرد از علایق جسمانیه و موهبت نفسانیه و اتصال بحضرت
و مشاهده صور علمیه و استفضاء انوار قدسیه در عالم رویا دیدند که مرغ آبی که آنرا فوکو میگویند نمود ار کشته آنحضرت
در دست داشتند بجانب آن فوخایه کرده فورا بدون آنکه آفت خبری رسد رده در نیل کشته و بعد از آن بجمعیه
که محفوظ کتاب بود در آمده در برابر آن خیمه چشمه حوضی و در میان حوض ماهی سفید بود بزرگ بقدر که چهار شاخ
حوتی داشت آنحضرت بکامران فرمودند که آنرا بگیرند همه رشته بوسه شد گرفت آنرا خود دست آنحضرت
آنرا بنیز بر نیل کرده و صبح این خواب را بنزدیکان حضور نقل کرده شخصی از حضار این شعر را خواند بیت اگر در خواب
مرغ و ماهی بیزی تا نیا پادشاهی و تعبیر این خواب حقیقت مرغام کنایه صورت نماز وحی و الهام است الی حضرت

که چنانچه قوی بزرگترین مرغابیان است پادشاهی این جنس پهلوان نیز عظم سلطنتها باشد و صید ماهی جهان شاخ نفیس
اشاره بر این است که تا مدت ایام مملکت چهار پادشاه با حضرت ملحق باید چنانکه ایران هند و ترکستان احوال از هم
تفرقش رسد در بیان واقعه عزیمت ارض اقدس روز بیست و هشتم شهر رجب خسرو بیارکان بخت بشهرستان حمل کشیده شاهد گل
بهار در بستان چمن و دامان جهان از اغاز جلوه گری کرد عروس دلارای لاله در سحابان در حجله گلشن مشهود و ماه خوابان
و شاخه قوت نامیه چهره لاله رخان نسرین در آیین بهاغزه و گلگونه و گلشن آراست غلیب شبرید جمال دلخوش کمال جمعیت
شوراگیز شتاب زبان و فاخته موحشه بال در هوای سرو بهی جستجوی قبایل در کوکو زنان ارزه نوخیز ساز در بر کشیده
و خنجر جوزیز نمود اکراد که سخنان ایشان با تذاب آنکه بهار بی اعتبار بود از اندان تقاعد در زیده اکراد آنکه کلا
و دره جزا بمخالفت بر آنکیخته و الطایفه در حال در جزیر کرد که سکر نام چمنی کمال جمعیت نموده غارتگر
و تاتاریه مرد و بجز یک ملکمحمود طبلی یا کیذی کوفته جمعی از قاجاریه مرد را مقتول و بقیه را تصرف کرده نقاره بنام ملکمحمود
بنوازش فرا در دند پس آنحضرت خیر الدوله ابراهیم خان را به شبیه اکراد در جزیر تعیین و الطایفه سپرده شاهی مرزد
با ابراهیم خان از در سیر در آمده جمعی از لشکریان مشهور انگیزی سکر شرت قاتلی نوشیدند از یکطرف کلا شیر در
باتر خانیه بر دیلو علی الی و از یکسمت محمد حسین خان غفران بود و شاهیردی خان شیخ لو نسلو جمعیت انقاد
داده باعدت استعداد و معاونت اکراد پر دو حشه ابراهیم خان را در در جزیر محاصره حضرت نادری بعد از
شنیدن این واقعه با شاه طهماسب اهنک دره جزیر کرده در راه جزیره که جمعی از اکراد با گوم و شیخ خود
خبوشان آنحضرت شاه طهماسب را در سیاه مشهد و خبوشان در تلو موسوم بسیخو دلکه نهضت خود کمبوشان العاص
و با الطایفه ملاقات کشته اگرچه بمراعات الی مستعرض اسیر زنان آن از زنان کشته اما تمامی اموال ایشان
و باقی اکراد نوحی خبوشان را غارت و کام ایشان را لذت مدد زمرارت ساختند و از آنجا متوجه در جزیر کشته
الطایفه را کما ینبغی شبیخون و جمعی را مورد تیغ بیدریغ حشمه تمه تاب مقاومت نیاورده با سرکردگان خوش راه جبوشان
پیش کرفته جمعی از دلیران عزیمه ستیز در موکب آنحضرت بتعاقب فراریان تا حوالی خبوشان تکاور انگیز دو خسرو
باشاره والا برای احراق خرمن حیات جمعیت ایشان شهب عزیمت ابرق تک در هر خرام شتابان
جان نثار الطایفه را عرضه تادیب و تعزیر و سرکرده آنجماعت را که سلیمان نام شیخ لو بود دستگیر نموده چون
از حق نعمت بهجوار آنحضرت چشم پوشیده بود بحکم والا چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه بیرون
خبوشان را محاصره کردند سرکردگان از قلعه برآمده دوباره مستهد تقدیم امور موعود شدند آنحضرت نیز برای اتمام
حجت بقبول درایت جهانگشا را بجانب ارض اقدس پرتو انداز و صول نمودند از آنجا ابراهیم خان باشاره والا
روانه مرو و بند سلطان مرو را کشته تاتاریه از آنجا که در مقام طغیان بودند از پا اعاجز شده قلعه مرو را
در صدد اطاعت در آمدند اما اکراد خبوشان باز از عهد خود نکول نموده راه شیبه پیش گرفته آنحضرت بقصد

لاتشتی الا فقد شاه سیم باره باریکا عزیمت را بجانب جنوبشان جولان داده شاه طهماسب چند دریا طی طالب ان مطلب
وندعی این مدعا بودند اما در ظاهر باز رفاقت کرده بعد از ورود بجنوبشان جعفر از خاصان خصوصا سر امیخان شاب کرد ان
زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چون دید که از این بزرگها نفعتی مرافق تمنای ایشان از پرده خفا ظهور نمود
ممهد کرده خواستند که اکراد را بهانه اصلاح میان سپاه بحضرت داخل کرده باین وسیله کاری از پیش برند اکراد چند
که ایشان را در دوستی خود صادق و با حضرت منافق میدانستند اما جرات بقول این امر نکردند که مبادا اکراد بعد از
ورود ایشان بعسکر حضرت اثر درین باره بسبقت کرده کرین کشته قضیه برعکس نتیجه بخشید سر امیخان و یاران او چون
این تدبیر را در مزاج اکراد بی اثر و مخل تمهد را پایمال دیدند حضرت شاهی را بجانب شابور ترغیب نمودند شاه طهماسب
که همیشه پای عزمش در راه سرای تیز رو و بیک خیالش در نشیب و فراز وادی ضلال و دنک اوده بود چون قدم
سعی را فرسوده و رنج خود را بیهوده یافت از جانب نادری عذرخواه کشته بجانب شابور شتافت حضرت
نادری این دفعه کمر همت بعزم تنبیه اکراد بسته قلعه را محاصره کرده محصورین چون حال را چنین دیدند بنظاهر
شاه لوقرا چراغلو که مرد دستیر زن و بهادر صف شکن ایشان بودند اعلام وارادت ایشان استماع طلب کرده فوجی عظیم
از انجماعت بکومک محصورین لوتن بهتر بر انگیخته اهل قلعه نیز پای جلادت بمیدان نهاده از قلعه برآمدند حضرت
نادری که فتح و ظفر همیشه دو بهره در رکابش روان و رهان اقبال او در موکب رزم دوان و دولت اولا بایه قلعه کشان
کرم تیز کشته ایشان را پای سر داوی گرم کرد و بعد از ان متوجه اکراد سپر و نیا شده قلب جمعیت ایشان را بجمله زمره
شکاف اندام دریده و جمعی از ایشان را بر اهنها پایمال شد و دو تیغ تیز از همان راهی که امده بودند باز کردیدند
یعنی طریق عدم روانه و تمه را بجانب فرار شتابان ساخت جمعی از انجماعت که کرفتار قید اسیر شدند از ده
در دور جنوبشان بسپاه چال انداخت اکراد چون خود را در ورطه عجز و ربوبیه دیدند از در استیمان در آمده
بجهت والا فایز شده بسته ملازم اشراف موکب مسعود بجانب مشهد رهسپار کردند پس اکراد بر طبق
برعایت راه رسم الهی مرخص و محمد حسین خان حاکم جنوبشان را با دلدشاه بیردی خان و سرکردگان اکراد و ملازم
رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب روانه شابور و کس برای عشت ایام
بروفق ضابطه و قانون بمشهد مقدس و جنوبشان فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس کرده بجا
محل کشان بوج مقصود از جنوبشان وارد شده شاه مطلوب را بشبستان جمعیل رسانیدند اگرچه حسین
روزنامه ظفر که نوعروسان دلارای اکثر وقایع ملاحظه تعطیل مقال جلوه آرای خلوتسرای بیان نشده در پرده
اجمال میماند و کر این گونه امور از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نظر نیست اما چون مقدمه مهمات
و بعد از ان این وصلت که خون و ویرانش عازه از ایش و تیغ تیزش کرنگ پیرایش بود از
این دولت ابد پیوند نسخه شده لهذا بر انگشت قلم نقاب خفا از چهره این مدعا کشوده بیان

مقتضی

مقتضی ان بوده که بوسیله این دو دولت تولید نتایج دولت و تکوین بوالیه قدرت و شوکت حضرت
بر کشان فشار و اکراد که اعظم ایلات مرسوده بعد از رخوار نمایا بر عجز خود اوارده با جذبه ارزاده عقد بند
بسته طریق خدمت جنبار نهاده والا قابله این باده چنان باده قابله بود که تولید هزار فساد و خونریزی
نزاع و فتنه انگیزی کند ذالک تقدیر العزیز العلیم

در حلال این احوال قدح
که تاتاریه در مرو بنام ملکمحمود بقاره عصیان فرو کوفته قلعه را ضبط کرده بودند ملک ارجغو هرزه تو شعاب ایشان
نوشته اطایفه را تحریک بانقیادی نماید چون در مقدمه جنوبشان نیز چنان که مذکور شد از قاصی ملک ارجاب
شاه والاجاه مشهور بمخالفت حضرت صدور فرستاده خاطر انور از این رهگذر غبار آلود و کلفت
و بر سر قت که بر دوز این خیانت میدانند افعال سابقه کردید قبای او بر اقبال راجع امده محمد خان چه که امر همایون را بر انقیاد
و چون محمد بیک بیلی چولو که از کشتکان تیغ بیداد ملک بود با ملک اسحق بیاسا رسانیده ملک محمود علی را که
که بیک ملک بود بشارت فرستاده امیر سرخاب خان بیات و دستاد نیز بر مرحله طلب عوض خان صحرائی مراد بود
عرصه تیغ انتقام کردانید مرحوم شاه بیشتر تاج بر بیکا که بود کرد زنی بقصاص در حرم بود کمی و بعد از قتل
ایشان ملک اسد الله خان حاکم سابق سیستان را که در ان اوان از سیستان کذبت و الا امده بود داعیه
و همیشه ان ملک بر حرص حاضر روانه و طی طالوف شده
در شهای توقف رایات جهان کشا در حرص حصن بخشا حسین سلطان که از نقبای سیستان و در حدود
مرو باعتبار منتسب جلک محمود سیستانی و فوی نوس شیبه انعاد فتنه عنبا را کرده نایبی را که از جانب
الحضرت در انولایت مرود از فساد درون پرداز کرده حرکت نافرمانی جمعی را به شبه او مکور ساخته
کاری تیر نشه چون پیشه افاغنه سکان خراف تیر منظور نظر والا بود در هفدهم مهر روز جمعه ۱۱۳۹
مطابق نوی حمل بر رفقت شاه والاجاه باهفت هزار نفر سر از ان موکب جهان ستان بهم عنان امید پرواز
در ارض اقدس بهضت و بحجر و مهول اولاده موکب همایون باهفت هزار نفر در بیان جمال انجماعت راه یافته
ملک و کلیبه دلد ملک محمود با ملک لطفعلی برادر زاده او و نقبای سیستان که در ان مکان بودند قرار کرده
باصفهان رفته باشرف غلجه بر سر شدند و کم بملازمت او بسته و حسین سلطان در قلعه تحصن جست بعد از
در دو رایات نصرت ایات در مقام مذمت و بند که و صدور عجز و شرمندگی در اعتذار اش عمل جمیل
یافت بعد از اختتام مهام انسرانی کوکه سکین بجانب اصفهان نهضت کرده سه روز در قریه سعد بن
جمعیت سر اوقات عزت و تمکین گشته روز رابع بترتیب اول ترتیب انضباط لشکر از بهر تهیه ساقه
و جوانغار روانه و از دمامزن اباد و بسبب انکه ماهین همان در زیر کوه برکت بوم بود و تلوجاه در
نشست پس انحضرت جمعی از بیرون شتران کوه کوهان برداشته خود بر شتر نشانده مهر بر کنبی بر دوار

و استین عزم و پای همت برزده گاهی سوار و گاهی پیاده کشیدن توپخانه پیر و جوان شدند و در شدت صیف که آب جز در دهن
یافت نمی‌شد انهم نصیب اعیان بود و یکشبانه روز در میان بیابان همت توپخانه را می‌کشیدند در دویم صفر نزول اجلال نهادند
واقع گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه بهادین ساکن چند روز بود که عساکر فیروزی مآثر در حصار مصالحه که افاغنه از آنجا
اظهار میکردند شک داشتند و جویای قتال با آن گروه پیمان گسل بودند همت والای نادری دفع الطایفه مقتضی کشیده
چون خود را در معرض بلا دیدند از راه خدعه از قلعه برآمده عهد کردند که سرکردهٔ ایشان قشه افاغنه قلعه نیازآباد را در اسطبل حاضر
و در رکاب اقدس حاضر ساخته قلعه را متصرف شوند بعد از استقرار این عهد سرکردهٔ مزبور بقلعه نیازآباد رفته از غدر خود باز گشته
بازگشت آنحضرت نیز بهادین بسبب خلف وعده از تیغ گذرانیده مال و عیال ایشان را بمرض نهب و اسیر در آوردند
و در عالم اضمحلال را که با افاغنه اتفاق ورزیده بودند امان داده از مواضعه ایشان باخذ تیول سیورسات و تنبیه آن گفتار
از قلعه اظهار اطاعت نموده کلاشر سکان از دادن سیورسات تمرد ورزیده کس نزد افاغنه باخرز و کوه تیوره بود
فرستاده استمداد طلب نمودند پس امر قضا امضا عنان نفاذ یافت که جمعی از دیران توپ تلوکه بر از ارض ملاک
از راه بالای خواف بر سر قلعه سکان برده قلعه را محاصره و مشرف ورد موکب والا و طلیعه نصرت نوبتاً بنده و رایات همایون
در چهارم ماه مذکور آمده قلعه سکان را محصور و محاط سپاه بر حضور رشحه از ظریفین نام جنگ توپ بلک سنگ بسیار
جنگ شدند و سانحه عجیبه که در آن روز اتفاق افتاد هنگام جمعی که توپچیان با مرد والا کرم بر گردن داخل توپ
بجانب قلعه بودند حضرت نادری سر توپخانه آمده عنان وی بر توپ ایستاده متوجه اقلیم توپچیان گشتند در آن اثنا که
توپچی تیر انداخته دوباره مشغول پر کردن آن شد آنحضرت الهام عزیمت حرکت کرده همیکه پیش قدم از آن مرتفع حرکت
و در شدند ناگاه توپ از حرارت درون کوشه شرارهٔ شرارت افروخت و سپهسالار کلاشر و دو جمعی از
و ملازمان مرد یراکه در آنجا بودند بصاعقه فنا توخت اگرچه وقوع این حادثه ملال افزای خاطر ما گردید اما از آنجا که دل حضرت
سرشت اقدس کوه پایه جای جهان توکل و تمکین ایشان لنگر از پیکر دریای تحمل بوده بعد از گیرنده رباع توپ و ملازمان
امواج حوادث از جا و مکان خود این امر را بر احتراق کوکب طالع حضرت بخاطر مخمول حشمت و مکام شام که بر جمعی مهر و مرکز
روسر منزل عروب که اشت و ماه زرین کلاه بطلایه داری عسکر نجوم بر فلک ریت صفا بر افراشت طلایه داران
لشکر و حراست اطراف قلعه پیرامون نمودند دیده انجم و شرار آنها بیا سودند و تا طلوع صبح از شب صاعقه توپ بلک
قلعه سکان بسوخته قلعه و ذات البروج سپهر بودی و از شرارهٔ آسمان سوز بوارق شاهین و مغربی فضای ماهون
چرخ برین نمودی و در شب کوکب توپهای صعب شکن بر برج و بارهٔ حصار رخنه افکن گشته روز دیگر سر بهمان
توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن سنگی مردوزن می‌بود تا آنکه از صدمات توپ چیاره قلعه مانند دل ملعونه کلاشان
تزلزل یافته بکیفر فتح و فتوحات و ایران میدان نبرد و یورش برده شیر جاجی را تصرف کردند افاغنه بعد از مشاهده
این حال از در استیمان در آمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر بر بردن افکنده از قلعه اتفاق برآمده کلاشر سکان

استیمان

استیمان را مهمل کردن ساخته دست در ذیل مذلت زده متقبل دادن سیورسات و پیران بلکه کشتند تعلق گرفته
دوباره کشتی بنیاد نهاد و این دفعه آتش قهر و قهرمان زمان شعله ور گشته جیش انجم حشر بفرمان اسفر و قلعه را چنان
مشغول تیر گشته و در شب هفتم ماه مذکور قلعه متصرف در آمده مردان و زنان ایشان عرضه قتل و اسیر گشتند
سر زمین لگد کوب جنود ظفر نشان و اموال و اسباب مقدمهٔ مطایای کوه توان گشت بعد از آنکه قلعه کمال
از متفرق و متشتت شد خبر استقطاب خزانه باخرز رسید که هفت هزار افغان غنیمت مرات با عالم اهل سکان
وارد تایباد گشته اند کوکبه والا بعزم مقابله برابر او خواف آمده دیگر سخن سکان واقع قلعه محکم و مکان خستم بود قرار
قرار داده بمنادی لیل سپاه مستقر ابرای مرفه و کرده منزل سکان مقرر فرمودند روز دیگر افاغنه که بجنگ و آمده
جری بودند در کال وادی و ارد و در سخن ارد وی همان کشته غافل از آنکه شر که بشیرات در گردنش موش
موش است در مصاف بلک چون چشم مردم ایران عموماً از افاغنه هر آسمان و ادان جنگ الطایفه و سپاه
عرسان بود حضرت نادری که دایاً فته رموز آگاهی و عیار سنج نقد حالات لشکری سپاه بود جنگ اسیر
مقرون بمصلحت دیده نشده بیهوده شد اهتمام غازیان آبادی خود طعمه خصم افکنی ساخته بتدریج بقوت
باغه ایشان چرا داخت بعد از آنکه ایشان را در عرصه دشمن شکاری بیشکر سازند حضرت میدان جنگ
لشکریان را امر فرمودند که در همان لشکرگاه خود سازی و تیر و تفنگ دست بازی بکرده باشند تا زیر
و بعد از خود از نامه جنگ میدان کارزای تیغ دلاوری شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب صفوف لشکر
بلکه با صفه نظر از دیران کار از موده سوار و از تیر رس معسکر نصرت اثر بسیم جلوه بادپای خاک نورد
از دور نامزد جنگ و پیکار گشته هر چند غازیان بتمنای میدان از جای در آمدند نیو تهمتن قبضای رد جرم عنان داری
تو سن عزم ایشان کرده سپاهیانه با آنکرده آغاز و تیر و توپ بلک زده و هر دو جمعی کشیر از افاغنه را
شمشیر حرب دلوای ظفر را بخون ایشان چرب کردند القصه تا چهار روز بهمین منوال معرکه قتال و جدال
غلبه و نصرت از هیچطرف بر وجه حسن بعمل آمد در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه و مهر در معرکه سپهر از دایره
سر آمد خاک و چشم نجوم بدین دشت جنگ هجوم کرده فراش قضا شامیانه ظلمت بر افراخت افاغنه حرب
بدل ساخته بجانب رات برگشتند آنحضرت نیز متعاقب ارقون بصلاح دیده نشسته حرکت بر سر مرات
دیگر بحول و موقف دعای شهاب عنبرین ستام را بجانب ارض اقدس معطوف ساخت
داد در زین کلاه مهر که در منزل حرکت اظهار شوکت کرد روز هفتم شهر شعبان در ملک حمل اسباب بهاری
افتاده مهمات لیکن نموده با تیغ شعله در مرج و سنان آتشه خصم افکنی لشکر شتابی پرداخت و خود بجهاد کرده مشورت
عزیمت از دیوان قضا و رساخت عبرانتشار یافته بود دوباره بر بارهٔ حکم انشاء نشست و بشکار در دار الملک
جمعی برآمده خاست سپهدار عدیمه مقدار چنار بتارک بر فروزد و باره دزی قوت نامیه بر ممالک کلاشر دست یافته بسوی

و بحکم کلهای نشین و وزان هوای مرز دین چون آب بر بسیط خاک جاری شد جمعی که تدبیر آراسته گشته لوازم
چشم عید بانفرت و تایید مقدم رسید چون از دیوان یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیدُ حکم قضا بر زوال
دولت صفویه تقدیر و بطلان آن نگاشته کلک تقدیر شده بود و روز بروز امور چند از کمین غیب جلوه بر مشکر د
که عقل صایب و رای مستقیم آنرا بجز اسباب تفضیح آن دولت محمی قرار نمیداد مجملا از آن احوال آنکه از ارکان دولت
پادشاه والاجاه سبک مغزی با اکران جاه و سخت دلی را با مستدیان جمع کرده بتعرضات بسیار شکست برای آن
دولت والا درست میکردند و آنچه بنا بر مصلحت بود بجلوه کار ظهور می آوردند با وصف آنکه عسل امر ایشان مدام از
دیوار دولت سرا بیرون میگذشت بیک جهانگرد قوت طاهر را در چهارحد جهان پویان جاذبه اشتهار را
در طلب مطلب سانح شحنه هر کوچه و برزن ساخته بسبک رسوا هرزه لایا حلقه کوب در دست و شمن مرزو
آنحضرت بنا بر رضا جوئی خاطر پادشاه هر وقت مراعات حال ایشان منع مفسدان و بداندیشان بکار نمی
تالیف دلهای درشتان نفاق کیشان میکرد و مقصود آنکه بطایفه دست بدوعلی از کرمان حال ولایات
کوتاه سازند تا آنحضرت با تمام کار افاغنه هرات و اصفهان پردازد بعد از آن امن دولت و قرار و حکم
با ایشان از نیاباشد چون ذات بخجاعت سرشته آب و گل عرض و ترک عادت بر حسب مرضی نمی آید از آن
زیان کاری چشم از طمع و منظور خود نمی پوشیدند و کار دشمنان را آسیب کنه در اطلال کار این دولت نادر
میکوشیدند القصه شاه والاجاه در باب توجه موکب جهانگشا بجانب اصفهان مکرر با آنحضرت تاکید و الحاح
شدید مینمود آنحضرت هر چند در برابر این کلمه با اقامه معاذیر و بیان موانع عذاری کرده میفرمود که مثل
دشمن قوی را در این مرز و بوم که شهر و ولایت عزیمت دفع دشمن و دور دست از آن رویه حزم و مقتضای
رای و عزم نیست اول بیشه دشمن بصایه پرداخت و بعد از آن کار سفر اصفهان باید ساخت شاه طهماسب
حرف را بنشی از بهانه و دفع الوقت میدانست و هر روز از قدم پیرو تا آنکه نمایان چنان مجتهد شد که آنحضرت از
اقدس شاه والاجاه از نیشابور بسلطان آباد و هرات شیر حرکت کرده در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته
تمام متوجه هرات شوند پس در دار السلطان آباد گشته حضرت نادری تهیه کار پرداخت بعد از آنکه کوکب
هفت در اعیان دولت شاهی نوعی دیگر بر طنبور افزوده ترانه تازه شد کردند و از دایره موافقت خارج ممکن گشته
عزیمت مازندران و مدانه بزدار شدند پس نوبت اقبال از راه جواف و باخرز عازم هرات گشتند با همه دلیل
سیر چند منزل از رشک بمنازل ماه نیز ساخت اعیان دولت شاه والاجاه شروع با خلال کار و حوالی و در
از خود رسان کرده از رنج پا بالا پیکنه اکنده و خصوصا کمیسان هنوبان جمعی که از مشرکان معسکر نصرت اثر
والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده خواستند که بان تقریب کنک نقره در میان لشکر
آنحضرت اندازند آنحضرت چون کار را چنان دیده از عزیمت سفر هرات منحرف و بجانب ارض اقدس متوجه گشته

و همان

و همان اندوخت باز از حوالی ناصوب خود منقاد گشته بر سر قلعه کهنه مشکان که پایین سبزوار و نیشابور واقع و بکنار
طایفه از بغایری خرقه خاص داشت حرکت کردند توضیح این بیان آنکه چون طایفه از بغایری سکنه القلعه هوا خواه حضرت
نادری داشتند و کار که از آن سرکار شاهی متفرق و استیصال این نوع طایفه مفت ناقص میگذاشتند بحر
از اعیان قتل و تدبیر طایفه را نصب العین خاطر ساخته با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر طایفه بغایری قلعه القلعه
بهنب و بر سر قلعه کیان پر دو شد و در خلال آن امر عرض والا رسید که موسی دالکی که از زیبای امد بایا هرات بود با جمعی از
افاغنه بتاخت ناحیه چار جند رفته حضرت نادری فی الفور بقصد سد راه طایفه تحریک لوای مسعود کرده
بعد از ورود بقدمگاه نیشابور جبر قلعه کهنه مشکان سمع سمع خدیو جهان گشته شاه والاجاه نوشته که مقصود
پیشه بغایری بود و بر وجه اکمل بعمل آمده چون همیشه قشلاق بنا افاغنه داشتند و حال الطایفه بپای خود بدام افتاده
و بمیان معموره مملکت پا نهاده اند و در کهنه مشکان کاری باقی نماند حقیقت خود را بر داشته بسبزوار و از آنجا بسر زاده
کرده شود شاه طهماسب در جواب نوشت که شاید کهنه مشکان مرا نیز که آب بیت سبزوار نمی آیم که غنه در حرم
مع هذا اعیان دولت از حکایت خودشان تجربه اندوز گشته [illegible] پیش گرفته مجدد اتمامی ولایات خراسان
و حکام نوشته فرستاده که آنحضرت را از جمیع جهات تکلیف سلوب الاختیار دهند آنحضرت چون از کلمات خود
این جوابها استشمام رایحه نفاق کرده دیدند که مردم از این باغ بری رسد تازه تر از تازه بری رسد
نواب الفور محمد حسین خان حاکم خبوشان فرستاده که شغول ضبط قلعه بوده اگر از اکراد و جمعی خواهد بود
شاهی اعانت شاه بر روی آید بمبالغه پردازد و خود بتعجیل تمام با لشکر [illegible] عازم سبزوار گشته از آنجا بارادم
نیز خواهی حضرت شاهی اعلام کردند که ستیزه با رعایای ایشان [illegible] بقصد طایفه در گذرند چون جواب
بر وفق صواب نیامد روانه کهنه مشکان گشته و قبل از رسیدن [illegible] تیغ پادشاهی تیغ عاجز کشی
و خنجر بیداد را خونریز ساخته بحر و قلعه کرم ستیزه دیر نشده بود [illegible] دولت در قلعه را بروی حضرت
از باب مخالفت در آمده حضرت نادری کس بقلعه فرستاده علت منع را استفسار و برای گشودن در قلعه
تا عصر آن روز چشم براه انتظار نشستند چون کار از تحمل و مدارا گذشت توپ بر حصار دروازه بسته بود از
آنکه سیر مقوله با و از بلند سیاهم جنگ بگوش طایفه ناجز رسند رسانید ایشان نیز نهایت مجموعی از قلعه
پشت بدیوار قلعه اغاز تنگ و دانه جنگ بنورک کردند علیحضرت شاه بعد از آن که کوچه بکار
بن لست و سر در گردن فرار زا قوی دست بدار بیان آمده پرخاشجو اب عذار بر سنگچه حضرت
نادری پیوست و شرط کرد که من بعد از عهد مصادقت نکول و از رضای خاطر اقدس عدول نورزد اما در
اثنای جنگ چون که حضرت نادر بر اطلاقات میکرد خفیه در سر اسب مهر خود از نعل بر آورده محمد علی
تسلیم او را باسم نیابت سلطنت مامور بعراق کرده غلامان و محرمان را باطاعت او توجه داده

نمود اما شاه هیروی خان شیخانلو که محرک این مفاسد و در سدد خیالات فاسد بود فرار کرده حضرت نادری شاه
والاجاه را با اعزاز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام و در بستر آسایش آرام دادند اما امرا و عساکر را با محمد علی خان
از حضور او دور ساخته همان شب جمعی از غلامان و مقربان پادشاه بعزم فتنه انگیزی کرکیه بجانب بازندران فرستند
آنحضرت چون وجود و عدم و حضور و غیبت طایفه را مساوی سد السنه مقرر شد که احدی مانع ایشان نشود در دور
شاه طهماسب با اتفاق چراغ بیک افشار جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس خود بر سر موسی تا محولات ایلغار
نموده در آنجا خبر رسید که موسی بیار جند را تا حشه دو دو زنجیر از میانه و محولات گذشته بهرات فرستاده اند
والا نیز مراجعت و در عین انصراف وارد حوالی قلعه قصر آباد که متعلق بمیرزا مهدی کلانتر غفیر بود گشته بکلانتر
مذبور قلعه را بسته در دادن سیورسات باب تمرد گشود پس غازیان بامر آنحضرت که گرفتن شهر را مانند ملاک
در بند اشاره خم ابروی اوست هجوم آورده قلعه را تصرف و کلانتر را اسیر کردند و از آنجا بمشهد مقدس مقرر
کوکبه گردید باز پادشاه ملک جاه را در امر سلطنت مبسوط الید ساخت

در مجلس موسی بیگ مرتضی خان

چون بعضی از مفسدین این حکایت طلب طالب فرصت بودند که محرک باد فساد و خرمن کرمان
دولت خداداد شوند از آنجمله ترکانیه تکه و یمرلو و سالور بودند که مابین اردوی و استرآباد و نواحی دشت گرگان آسوده
بعد از وقوع این وقایع هر روزه نسبت جهان و دوران اغاز دست درازی میکردند همای همایون بال آرای
نهضت نهاد در موکب شاهنشاه بعزم تنبیه طایفه بجناح استعجال در حرکت آمده فرمان والا بعز نفاذ پیوست که اکراد
جمشیلو که سر از اطاعت باز زده بارهای اکراد در دست بانه و سلقان در موضع مشهور بکرمه خان بعزم فساد
جمعیت کامل کردند چون موکب والا متوجه سمت مهین و دوران بود ظهیر الدوله ابراهیم خان را با رحیم خان
کرایلی و قشون موفور به پیشخدمت مامور ساخته خود از راه کلات و اپیور و بر سر ترکمانیه روانه شدند و
مزبور فیما بین ابراهیم خان و اکراد محاربه قوی دست داده اولا اکراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته هنگام
شام که ویران خان شام معسکر خود برمیکشتند طایفه اکراد متعاقب هجوم آورده گشته جنگ در پیوستند این
لشکر ابراهیم خان را پای قرار از جا رفته شکست فاحش یافت قریب بیکصد هزار نفر از غازیان طرفین در آن معرکه
بموجب تلف درآمدند و ابراهیم خان با جمعی خود از آن بحار مشهور بقلعه نورباشی رسانیده متحصن شد و رحیم خان
و سرکردگان دیگر از همان خارج قلعه بغیت و رمانهای خود عزیمت کردند ابراهیم خان نوازش جهانداری
در ظلمت شب که قلعه از آشفته حالات از جانب قلعه مربوط بجانب قلعه زار شتافت و در خلال آن
احوال رایات نصرت آیات تا بمخانه عمر که در دشت قپچاق واقع است رفته از قتل و غارت ترکمانیه
و اشرار آنسمت و غنیمت و انصراف یافته بود که در عرض راه این خبر بسمع جهانبانی در رسید یاد صفت آنکه
حدود بانه و سلقان و دوران مشتمل بر کوهستانات سپهر نمود و برف راهها را مسدود کرده تردد بر سواره

و پیاده و شوار بود اعزوق را از راه فساد و اپیور و روانه ارض اقدس خود باشاه والاجاه از راه چیلی کرانه
بر سر اکراد ایلغار نموده جا پیادگان را بکشتن و کوبیدن برف انبار ساخته بر اثر پای ایشان بصعوبت از آن راه طی
کرده و از دو سلقان و کرمه خان گشته ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه زار عازم خدمت خدیو گردون فر از
و از روی خیالات جهانبانی باز نشد چون از برادر والا گهر سوء تدبیر و از محمد حسین خان فساد خمیر بظهور رسیده
بود بنا بر استحکام ضوابط ریاست و بمقتضای قوانین سیاست امر والا بحبس او و صادر گشته اگر او نیز در محاربه
اصرار ورزیده تا چند روز هر روز از قلاع و مضافات خود برآمده آتش جنگ می افروخت و از آن میان سواری
چریکی اندوخته تا آنکه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده ناچار متعهد خدمت و چاکری و متقبل اطاعت و فرمان بری
گشته عهد کردند بعد از انصراف موکب والا تمامی سرکردگان برسم گروگان چیده روانه ارض اقدس شوند
آنحضرت بر وفق آستانه عاطفت و بجانب ارض اقدس نهضت کرده در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان را
از حبس مرخص ساخته و تمامی معارف اکراد بر طبق تعهد گروگان چیده در مشهد مقدس اقامت و در مقام اطاعت
و دور نخواهی قبول شیات و استقامت کردند و از آنجا رحیم خان کرایلی بدرگاه معاطلب فرموده بایاب استراباد
فایز و سرافراز ساختند سابقا مسبوق تحریر یافت که در روزی که مقدمه گهه مسلمان واقع شد شاه والاجاه
در خفیه مهر خود را از بغل در آورده اویزه گردن اختیار محمد علیخان ساخته محمد علیخان نیز با فوجی از غلامان
و خاصان شاهنشاه که صاحب سطوت نادری چوب خرد و منع در پیش پای ایشان گذاشته بود و از نظام گشته
ذوالفقار خان نیز عزم خود را بنیابت مازندران تعیین و از آنجا وارد دشت باد گشت و بعد از چند روز چون کار
استراباد باختلال صدا و نزاع و فساد انجامیده مهم او در ولایت رونق نیافت ایالت را بالبته قلیخان
قاجار تفویض کرده بجانب بازندران شتافت مقارن آن رحیم خان کرایلی که از جانب حضرت نادری با
استراباد منصوب گشته بود و از استراباد و الله قلیخان عازم بزور حریب و دمقان گشته از آنجا جمعی از قاجار
با خود متفق ساخته برجت و چون در آن شهر نیز تحریک اهل فساد و ماده نزاع و اشتداد یافته کار بجایی رسیده
بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته سبب اهمال و قتل نفوس و احراق بیوت تمیز
میرفتند رحیم خان پای ثبات بند کرده عازم کرایلی و ذوالفقار خان داخل استراباد گشته کس روانه
مازندران و ذوالفقار خان که بار و مددکار خود میدانست باعداد خواسته او نیز بتحقیق تمام آمده و بعد از
بر دور و نزدیک کشاد و بعد از چندی سر پنجه هوس ایالت کرمان که خاطر ذوالفقار خان گشته چون
الله قلیخان را حمل بر عناد میدانست او را گرانده شب کوسفند و از مدنوح ساخت بعد از آنکه این حرکت
مدنوح از وی بسمع خدیو کامکار رسید بعزم قلع آن ماده فساد با جمعیت زیاد بسرعت برق تاختن نمود
عازم استراباد گشته چون آوازه توجه موکب بنا در سامع ذوالفقار خان کوشال داد چنانکه و ایلیان

میدان تلاف خود فروشان بپایه بازار گرافت و تجانه زاد راه پس راه اندخته خود بنوم اقبال ایشان آمده اما
از خارج شهر مفتاح اندازه نهم و صلابت کشته راه کج کرده بکران پهلوانه را بجانب تارندران تاخت و بعد از ورود
جهانگشا بر بطام که خبر فرار او بعرض والا رسید کس برای آوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت ادا
ساخت چون دران اوان ترکمانیه بعیت ساکن دشت قبچاق اطهار یعنی دشتاهای سکرده بنه شاه را اوام
داشته بقشیان پاده را روانه استراباد کرده خود در راه جهت نقش کری مرکب ایلغار را تیز تک در رکاب
دارد کنار رود اترک و دوخی ارزان کرده مدیک اعرضه بلارک ساخته وارد استراباد شدند بعد از صبح شش روز
مرکب شاهی نیز بمنزل وارد شده آنحضرت متوجه مازندران پادشاه طهماسب را در شرف متوقف ساخته خود
با جیوش بحر موجش عازم بالفروش گشته محمد علیخان که از اواره توجه موکب جهانگشا اندیشه مهیب داشته
بود بعقوب خلیفه پوش آنحضرت مسخر گشته بازامد و ذوالفقار خان که از غایت تهور چند منزل پیشتر از
محمد علیخان پیشتر نامه بسر و فرار را بر کوهستانات لاهیجان فرستاده بود چون مقرر شده بود که حکام
واماکن کیلان راه در ازبران خسر کریزه پاسدد و نمایند مشار الیه کوچه کریز را سپرده بیاری عرض رسانید
و با جمعیت خود بصولت شیر و حیات برش بجانب بالفروش شتافت هر چند که درباره آن عنفوان عاقل نکوتر
ضمیر انور می بود لیکن آن کم عقل بیاده سر بار غرور را از دماغ بدر نکرده با جمعیت اطراف در کمال عیاری خود بنا
عزم امان کرده در عین زرد و بشیک تک داند جنگ زنبورک و تفنگ پرداخت و ملاحظه شوکت نمود را کوش
زد و در نزدیک شاه چون این حرکت از زرد تیره ادب دور و اثر فساد از ناصیه او جلوه گر عرصه ظهور بود
بعد از ورود بپیشگاه حضور دوش او را که هوای سرکرانی در سر داشت از بار سر سبک بار ساخته و بنا بر آنکه
خاره و طهران در این که در حیطه تصرف قشان بود جمعی را بمعابر و شوارع آنست و دوخی را بر کرده که عبور آن
شاه و محافظت راه سنان و سین علیخان رکنه را بسرداری کیلانات که در تصرف وسیه بود مامور کرده
ساختند که باتفاق اغورلو خان زیاد اوغلی در سرحدهای ولایت تارندران بمحافظت حدود کیلان
پردازد چون عزیمت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت بعد از آنکه رخنه گران فتنه جو را از عرصه دولت
رایل در انتظام مهام دهستان و مازندران عزیمت حاصل کرده ایلچی بطلب کیلانات و دولت روسیه فرستاده
در ضمیم خاطر اقدس ایالت استراباد ممکن داده امر فرمودند که با سپاه استراباد و دکرایلی در استراباد نوروز بموکب
فیروز ملحق شود و چون خوم محترم شاهی در ساری بودند ارکانات لایقه بجهت سرکار خاصه و اتباع و متوسلان
آن سرکار دیده پادشاهزاده مازندران که آشتند که متعاقب در موعد مقرر بعزم سفر هرات در شهر مهدیه
عامر گردد پس عطلف عنان بجانب عراق کرده توپخانه را از راه سفر این و جنوبشان روانه موجود
از راه جاجرم و نیشابور بالمعارض اقدس را مقر کوکبه منصور ساخته متعاقب علیحضرت شاهی و بعد از آن

رحیم خان

رحیم خان در ارض اقدس بالجناب پیوستند در این وقت فتوحات سنه ۱۱۴۱ در جهد هم شهر شعبان المعظم اهل کوکه
نیز اعظم سر بر تل حمل گشته حد نوبهار ساز و برگ ایلاق کلوار کرده کوه نغزاران کهستانرا بجود بخفر عنعه و از بار و دوخ
و جوش حضرت و خوخی سر و اهست و سپاه سکوفه را مقدمة الجیش لشکر اردی بهشت نموده لوای جهان آرا از سر و دوش
یلان قوی شاخ شجر و از دو صد و عصیان تیر و سنان تیز نمودند و چهره دستان چنار از اوراق سطری بخیه خصم
کشودند لاله سپاه بر دوش افکنده و طلبین عود و غنچه برهت گرفت ترکش مدان شاخ چنار تیر و کمان بر دوش و نیزه دار
در حشان ستانهای سکین کلاله افشانده بصیاد پلنگینه پوش ابر ادری کلوله های قطره بر قالب برگ گل کشیده
و آتش باران برق توپهای رعد را بر عراده گردون کشیده و جیوش فروردین با دپایان سکیجر نسیم را بعد فصل لشکر
بهمن بر انگیخته و خطه کلزار را که در انقلاب زمان بمقام افغان زاغ و زغن گشته بود از هند او پیکار بر داشته
محل نغمه سرایان مرغ عندلیب ساخته و معموره چمن بتاریکه پای تخت سلطان بهار و قرب باشیه گل کرد چمن چمن
و عیش با سران لشکر و عطای حشن ارسته گشته بعد از ایام سرور و سرور بتهیه اسباب عزیمت خصم خیره سر پرداختند
و هر یک از دلاوران عرصه کین با عطایای نقد و اسب و سلاح فراخور کمی بهره مند نوازش و بخشایش ساختند
در تتمه امور مطلوبه اجاد و موسمای ایران مجموع از احوال افاغنه هرات در صدر کتاب نگارش یافت در شهر محرم سنه ۱۱۴۶
که محمود غلجه بر اصفهان مستولی شد قوچ خان قبچاق که در آن عهد حاکم هرات بود بهوس تسخیر مشهد مقدس امده چهار
مقور را بمضیق محاصره انداخت بالاخره اطراف و نواحی را تاخته رایت عزیمت منکوس ساخت و بعد از ورود داد
افاغنه بر او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را از شوراب آورده در هرات حاکم ساختند و در سنه ۱۱۳۲
مطابق سنان سال حسن ولد عبدالله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در هرات بقتل رسیده بود بوم جوهر
پدر وارد هرات گشته احداث نفاق و نزاع کرد تا اینکه افاغنه برای طغیان یازده شتر ذوالفقار خان را بجانب
باخرز و جمن الست قندهار و هراه روانه کرده اللهیار خان برادر محمد خان در سنه ۱۱۳۸ از مقام ابرده
حکومت تکین ساختند و چون عبدالغنی علیکوزائیه که همت مواخواهی ذوالفقار خان داشت از اللهیار خان خوش
بود چندی مداراتی وحشت کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باخرز آورده در اتفاق
برادر اشتهار یازده جدال اشتعال داشت تا اینکه افاغنه و اهل از اطاعت هر دو برچیده ذوالفقار خان را بکنار
و اللهیار خان را بسمت قندهار و هراه روانه کرده هر یک محل و ناحیه را مالک شده پا حاکم و سرکرده بسر بردند و بعد از آنکه
خبر توجه موکب منصور بگوش رزاشان گشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و اغاز سازش نموده هراه را ذوالفقار خان
و هراه را اللهیار خان اختصاص دادند و بعد از مدت سیر کار خاصه مدد رایات متعاقب اجتماع عسکر روز چهارم شوال
که چهل و شش روز از نوروز انقضا یافته بود از ارض اقدس نهضت کرده اولک یاقوتا که از نبره فرقه بی طلعه
بر چوخ فیروزه گون سیر و مقر ویران لعل خفتان ساخته و از آنجا کوه سرکوچ عازم مقصد گشته در تربت عالم چند روز

اقامت انداختند و دران مکان خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده قلعه فرخ آباد با خزرا محصور کرده اند حضرت بادری
با سه چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار مستعجل تمام یعنی موده بعد از ورود بان مکان معلوم شد که افاغنه برگشته اند
اما بترتیب تمام هر جهت و حرکت لوای سپاه سکر کرده در منزل کابر بترتیب قراول و تعیین طرح و هراول و اما
ساقه و صول و تعیین میمنه و میسره و قول پرداخته شب که قراول راه با دیده وران روشن ضمیر انجم بدیده بانی منار
مدارات بر فراز این بیکون حصار برآمده جمعی از سپاه کارآگاه را بقراولی مامور و خود نیز بعد از طلیعه فجر اعلای لوای
منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که اللهیار خان با جمعیت تمام وارد کوتوبه شده آنحضرت اقلا بر آسمان اوج
شرف بر رسای ابدال مکاشفه ملک و صلاح انگیز و ایشان را باطاعت اشاره و تحریص نموده بجماعت جوانبر احوالی زنا مسلمان
شمشیر تیز کرده در دور دیگر بر حوض فقارو و ضرب جیام بهر نمود کشته طلایه داران مریخ صلابت رسانیدند کان
مهابت شان شب پاسداری لشکر دیل جلادت بر گذرند افاغنه آمده رباط و دیوار بست کاه و ملعور با خصان خود
ساخته بتدبیر راه پوستند پس مرکب مسعود از وغارد و هفت دارنیم فرسخی قلعه بجانب کوتوبه منحرف شد افاغنه
لابد ترتیب سپه و سنگر داهک مقابل لشکر نصرت اثر کرده چون بهمی که سابق ذکر یافت طایفه افاغان جنگ
قزلباشیه دیگر و بر باد بازی شیر گرسنه براهل ایران استقلا بر ولایت استیلا داشته آنحضرت بنوی نشید
که گفت بجاهان غازی سپاه بیانه بالان طایفه نیزه سر دست بازی نموده بعد از خود ارایا قدم میدان کین که از بند
سنان جان ستان پرده بند از رخ کار طایفه بر دارند لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده حصار لشکر و تحیط لشکر ساخته
جمعی از سواران نیزه گذار و تیکه تازان عرصه گیر و دار را در برابر قول همایون بعنوان طرح تعین تعاون سپاه بری
هنگامه آرای معرکه کین شدند اول افاغنه بجانب میمنه در آمده جنگ در پیوست و دران هنگام فوج دیگر از افغان
دست بشمشیر بجانب پیادگان هجوم آورده اهل ایشان کشته تیره یکه را از قدر برده پیادگان پس نشستند
از برگشتن ایشان دلیران نیز سر رشته جنگ را از کف گسسته بر دنگ بود که دستی در دهد که مقارن این حال
فتح الهی حضرت نادری با شمشیر تیز بعرصه ستیز نگاه آویز گشته یکیفر از پیش تازان آن فرقه را بخاک هلاک افکند
و باب تیغ تابان سور آتش حرارت خصم باد بهار اساس ساخته اگر چه از روی تحمل و تکیه بر مهیب انواع باد
بمیدان رانده سواران افغان را از پیش بر دشتند اما پای راست آنحضرت که بر کوب کشان جهان بود حرکت
برداشت چون شب بر سر دست در آمد کوکب ظفر قرین در همان مکان و افاغنه نیز در حوالی کافر قلعه نزل کرده
باعتبار آنکه امکان از آب دور بود شب جیش بحر خروش از پل پا پا هلاک پیما کردند و بجهت خاب
پرداختند روز دیگر که سپاه نجوم از کاه قلعه ظلمت لیل کوس رحیل کوفته بجانب غرب میل کرد افاغنه حرکت از راه
کوتوبه گذشته در سمت آب هریرود و از دوی همایون نیز متعاقب ایشان بر شمت طرف مرود آمده و آن روز
از صبح طرف بجنگ اقدام کردند و از اراده ساطع القدس آن بود که روز دیگر بتوپ کوتوبه لوای ظفر افراز اند صبحگاه

چون توپ از دهان آتش کلوله تشنه بار مهر را از درب دهن در آخت و عرصه جهان را از سیاه
سپاه ظلمت پر ساخت معلوم شد که افاغنه شب توپخانه را بمجاوری از دوی نصرت قرین آورده بهمان جنگ
کشته اند پس آن طایفه دو دسته شده فوجی از قلعه رود خانه و جمعی از جانب میمنه هجوم آورده شد به سور روش افاغنه
نیز گرده تفنگچیان پیاده را که مستعد قتال بودند از جا برداشتند و دران هنگام بازیکه تاز میدان زلزله
و طنطنه پرداز نموکه سروری غمی حضرت نادری مانند شیر غران با شمشیر تیز خود از ترتیب کرده زده شاه را بهمان
پادگان دور دیگر بعد از کریمه لیمیز الله الخبیث من الطیب بظهور در آورده تا اسکام ظهور بران قتال استقلال
بعد از ظهور شکست فاحش باحوال آن طایفه راه یافته جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم شتافته بقیه السیف روی
عیال و اطفال خود را که در قلعجات سرراه بودند برگرفته در دیف خود حشمه تا دروازه هرات عنان باز کشیدند و
دروزی تا نزدیک قلعه و شرف و مرتبه بهت حضرت خیام و اسباب طایفه کرده توپخانه و نقاره خانه بجماعت بدست آمده
و از منزل رباط چرخه شاه طهماسب با اغروق و توپهای بزرگ بقدر شاهره روان کرده خود با توپخانه جلو از راه
عازم هرات شدند اللهیار خان افاغنه مجدد جمعیت خود را درست کرده این شهر و رباط پریان و دو فرسخ شهر متصل
آمده نخست شهری با عرضه بکدت والا و ستادند بعد از لمحه از راه تدبیر برآمده از پشت لشکر نصرت اثر بجانب هیبت
و بقاعده اتفاقا غده کرده سکی را کشته بیت شیران پیشه و فغانه حشمه بعد از خود کشتیها بهیات مجموعی بشمشیر تیز
در کمال جلادت بعقب سپاه نصرت پناه تا حشمه پیادگان جلو در آویختند و جمعی که طایفه بیکار آنجا میدید که کار دیگر
و فتنک کشته جنگ کارد بشمشیر رسید و از ابتدا طلیعه مهر گستر فروز تا نیم روز بوارق تیغ و خنجر دلدوز خاقان مورد مرود
هزار نفر متجاوز از آن کرده بضرب سیف آبدار بر خاک هلاک افتاده تمامی قلب تشنگ شد تیر از بادیه جان
شتافته هر چند که مقام قهقهای تعاقب میکرد اما مراعات رود خوم مانع آمده اصدر حضرت تا که قدم بر نهد
از ملکه موقف کوکبه عزت و جاه گشته همان که شوب جنگ بازگشت با شدیدی هر وقت نزدیک بود که گرد
بیاد و عالم امکان را سه عنصر از باد و دود و شبانه روز طرفین از گرفت گرد خاک و چشم از جنگ پوشیده
در همان مکان بکشت کردند روز سیم که شدت غبار سکین پذیرفت و باد عرور از دماغ ملک پیروان رفت اللهیار
اللهیار خان آدم آمده طریق مصالحه جست آنحضرت بزبان حال فرمودند که ع تکیه بر عهد تو و باد هوا متوکل
ما دام که جمعی از روسای ابدالیه وارد حضور نگشته تهدید خدمت ملکانه نکنند شاید مصالحه در آید حصول مدعا
پس از جانب اللهیار خان عبد الغنی غلیکو را با چند نفر از معتبرین آمده عهد کردند و کمر اطاعت بسته آنحضرت
بجماعت با قبول و جانب مرکز علف خان مغفر شمول کردند روز دیگر جبرا از اللهیار خان و عبد الغنی ابدالیه
معتبر بود رسید مشهور آنکه ذو الفقار خان که حاکم فراست جمعیت بسیار باعانت ابدالیه آمده طایفه باین طلبیان
از عهده پشیمان گشته اند بعد از وصول این خبر هزار نفر از دلیران معرکه رزم چوبا بسمت قراه که با ذو الفقار خان بودند

و شکیبا را تجهیز اردوی همایون [illegible] و ده و در دران مکان بر اهل شکیبا [illegible] اند خشمناک ذوالفقار خان [illegible]
با جمعی از پشت شکستان که شکسته و در کمین گاه کمین نشسته روز سیم باز جمعیت خان نمودار و الله یار خان نامور از راست
آتش افروز توپ حرب و پیکار گشته و ذوالفقار خان نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر اردوی همایون ریخته
مشغول کار زار گشت حضرت نادری فوجی از غازیان را بجهت ذوالفقار خان مامور داد و را بسیر و لدو ذو سنان
از سر نو در گرده از افاغنه جمعی کثیر هدف گلوله تیر و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشته بهنگام شام دران طرف
از جانب بازداشته در حوالی قلعه مرسوم پادگار در خاطری ملکی که نصب لوا قرار داده و روز دیگر که کوکبه مهر خاوری
اغاز جلوه گری کرد حضرت کس فرستاده شاه والاجاه را [illegible] آورده با نیزه و اغروق و جمعی از صحبکان و فرزند
شکیبا که نشسته دوباره بکاب برات علم اعلام حضرت ایات کرده افاغنه باز ما پس شکیبا و با همسایه [illegible]
و بعد از تقارب نشین بجمعیت تمام دست بشیر شمول در گشته زمین طرف شکیبا را تب [illegible] عرصه از کشتگان
بر جلوه و چون شک کردند صحبکاهان که مهر زرین لوا ما هیچ جلت فرسا نمودار ساخت چند نفر از اعیان و ارد در حجاب
الله یار خان طالب امان شدند حضرت فرستاده گان را برگردانیدند و پیغام دادند که ما دام که عطای تعالی جوارح
اعدا تن نرسند تا یکنفر از غازیان را جان از تن و تن در بدن است ترک رزم و فتح عزم نخواهد شد پس جمعی از رؤسای
الطایفه ملازم و خدمت خدیو کردن فرار و از روی عهد از جمله سایر کشته عرض کردند که افاغنه غلجه و ابدالی بر دو
رعیت قدیم ایران بودند غلجه مصدر خیانت گشته اولا قلعه قاراوند از ان اصفهان را در قرار گاه سلطنت
تصرف کردند و ابدالیان تهماسبی بهوا خواهی ایران با غلجه در مقام جنگ و جدال می بودند اگر مقصد شان از این لشکر دادن
رضی و در مقام مواخذه ایام ماضی بوده عطف عنان بطرف قوم و تنبیه طایفه غلجه را اهم و اقدم دانسته بعد از سپهر جماعت
کرده ایلم زیاده بر سابق در سده ایلی و اطاعت بوده سلقه بندگی بر گوش و خاصه خدمت بر دوش خواهند کشید چند
که همین مخالف سای شاه والاجاه و اعیان دولت او بود اما حضرت مسائل الطایفه را موقع قبول نبخشیده آنها را
در حضرت بطرف و زمام عزیمت کتاب بسیکشان انعطاف دادند و در دیگر مهمات سنی نفر از عظمای آن پایه پس و دایا
شرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی شان گشته بخلعت فاخره بهره مند و چند نفر از رؤسای معتبر ابدالی چاکر رکاب سعادت بودند
گشته مکومت هرات باز بالله یار خان استقرار و قسم بهم او عزا صدور یافت پس فارس زمان که از قلعه
هرات بودند با طایفه جمشیدیه کنبادی غیاثه کوچانیده بمحال جام و لشکر و نواحی ارض اقدس فرستاده مقارن الفجر
الله یار خان رسید مشورت بهنگ غازیان نصرت نشان که از منزل بسیکشان ساخت قراره رفته بودند قراره را خشه و اسیر و غنیمت
اندوخته از جمله اسرا جمعی زنان و اقارب ذوالفقار خان اسرای ایشان بتیم و حکم والا در باب اطلاق اسرای مامور
عزم صدور یافته در چهارم دیگر سال فیروزی و اقبال وارد ارض قمس تمثال گشته و مدت معهود کوچ تا روز ورود
بمشهد مقدس هشت روز لحاق شاه و دار بنا جمعیت اقلاع فاخره و شمشیر مرصع برای الله یار خان ارسال داشته
بنوازشات مشعشعانه مستمال کردند [illegible] بعد از آنکه مشهد مقدس

صفر کوکبه منصور گردید در روز عید صنع عساکر فیروزی مآثر را حضرت بر جهت بازمان خود داده مطلع انظر والا ان بود که در میان
انسال سر تکانیه دشت رشه سرسم بهار را در سر اما مقتضی سازند و نزدیک رفع مال ای ملک کیر بکار صفهان
افرازند بمعاد اذا اراد الله شیئا هیئا اسبابه چون حکم قضا در سر انجام لوازم دولت بر جا براده کهر شفت
کرین در تمنا بحمی حلوه از خاطر خطیرش مجهول و تیر قوس است [illegible] صید را چون اجل امر سوی صیاد رود
تقدیر کریبان کر خاطر و عنان عزیمت اشرف را کرشه خواهی نخواهی بست خراسان شد و ان چون کرشه حضرت بست
خراسان ما چشیده اند بنین همان اگر بعد از آنکه موضعت لوای ملک فرسا بجانب برات وقوع و این خبر در اطراف
شیوع یافت اشرف غلجه که مقصد سر سلطنت [illegible] و هدیو بهمال مشغول کار را دیده بجمعیت موفور در کرشه غیر
محصور و در روز دوشنبه سیزدهم محرم ۱۱۳۲ مطابق تاقوی ایل بجدود خراسان ایاب و ذاب زدم و بکار شد بفاصله چند روز
که هنوز عرق خون از جبین تیغ دلیران نخشکیده و رکب تیز کام بهادران چون آب تیز بنام مهر بر شکست ما بود
طویله اسایش و آرام ندیده بود این نوید بهجت اثر بسامع علیه رسیده فرامین قضا این جماعت لشکر افاغنه و توپخانه را از راه
مرتفعه سلطان میدان روانه ساخته و خود باتفاق حضرت شاه در هجدهم صفر از راه مشهد بورسه دار رکب لوای زرشا
سلوک کردند و اشرف نیز از طرف سمنان آمده اولا بر سر قلعه مرسید علی قلعه سمنان که دران نزدیکی بود قلعه را
تصرف و قاضی ابدست آورده از بنای مهر اسمان بر دخت حضرت نادری بجهت استماع این خبر بجهت احتیاط اینکه مبادا ابدالیان
بنابر کرفتاری قاضی عادل قلعه رهن شوند بوساطت چند نفر از افشار و قاجار استرآباد و ابدالیان اکبانا از جنابر توجه کوکب همایون
قرین اطمینان و بشارت بثبات قدم و صیانت قلعه تاکید و اشارت کرده از سبزه وار بطریق ایغار مرحله پیما گشته
اشرف نیز از آمدن توپخانه و الاطلع گشته سیدال افغان را که سردار و مقدم الجیش او بود بر سر توپخانه روانه و در حین کوچ
آتش نام دار در قلعه مهر روشنی من اعمال سلطان دران طرف بر دو در سنی قلعه نور مطلع ماهچه اعلام ظفر فرجام گشته بود
سیدال از مطالعه بلد کرفته یک فرسخی قلعه رسیده از آمدن کوکبه منصور آگاهی یافت و از آنجا بلد بار گشته رو در
و منظر مرد شهر بند بطلب مقر کوکب انجم احتشام گشت چون بسیب کرفت و از دحام توپخانه در خارج شهر قرار گرفته
بود لشکر سیدال با افاغنه بشیون بر سر توپخانه آورده کاری نساخت و بجانب اشرف لوای آرایش افراشت
روز دیگر موکب جهانگشا متوجه مومن آباد و مهمان گشته سیدال از مومن آباد روانه میهماندوست و اشرف هم از سمنان
پیش آمده در میهماندوست بسیدال ملحق شد روز شنبه ششم ربیع الاول دو میل بلا در جوش و دیگر مواج در حرکت آمده
در کنار آب میهماندوست طرفین از جان شسته بمقابله یکدیگر گشته شد دران اوقات حضرت نادری تمام
لشکر فیروز را بمقول قرار داده بقشیلان ساده را که هر یک بنام سوار برابر بودند فوج فوج با توپخانه صحابه بر محیط
دریای خون کوار ساخته و مقرر شد که افواج ظفر شرده و دلیران انجم شکوه بهمان نهج کرده در حاشیه [illegible]
و دفاع ضبط عنان ثبات و وقار کرده بدون امر همایون از جا در نیایند و دست استعمال آلات حرب نکشایند

عذری که در میدان بزم چون سپهر خوش سکون بر اشارت امر موج لشکر قرار طوفان شود و هنگام کوشش کوه
گران امر عاید صخره چقماسکر از یک دران روان کرده در شام کین چون منع تیش فروزنی کند برق تلوار
چخاق زدن نباشد و وقت بیکر چون بخاموشی فرمان دهد صبح اجرات شمس سیدن نه افاغنه بجمعیت خود را
سه کرده کرده از سه جانب بلوریز و باتیغهای کشیده و سنانهای تیز بجانب قول بکار در آویزه و مشغول ستیز و آویز شدند
جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه در مبارک جلادت پیش تاز و در عرصه خصم کشی رزم ساز بودند پیش دلاوران
از پایه یکدیگر و بر تیپ قلب در کشته همین که بتیر اس کلوله رسیدند توپچیان فرنگی نژاد آتش دست بسیار سوار
فتیله امر والا را بر سم سرکوشی بگوش توپ عدو خودش رسانیدند از تراکم بکار سهان اثر یوم تاتی السماء
بدخان مبین آشکار اکرد و زمین آیت یغشی الناس هذا عذاب الیم بر کرده خصم هدیا در دکوله توپ
آن یکه تازان عرصه پیکار را با چند نفر زنبورکچی و شتران زنبورک که بخط مستقیم در محاذات توپ می آمدند
برداشته افاغنه را از مشاهده اجمال آتش بجان افتاده و دود از نهاد برآمد الطایفه از هر طرف که هجوم آورده شدند
خود را در دریای آتش شاهد دیده بجانب تیپ خود شتافتند پس قول همایون بهمان ضابطه [illegible]
کشته بتوپ دیگر علمدار ایشان از پای درآمد شرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم راعلم کرده [illegible]
و اسباب خود را گذاشته مانند بخت خود برگشته روی بگریز نهاد و امروز از سه ساعت روز تا عصر جنگ نوبر جنگ
و بوارق توپ و تفنگ فروزان بوده جمعی کثیر از افاغنه و زنهای ایشان مقتول و زنده دیگر شدند هر چند کیفیت بیرحمی
شوق دلیران بقصد تعاقب ایشان کشی و جولان بکرد اما چون هنوز بحرم بعد و زراه رسم جنگ بود عصر
نادری ایشان را افغان داری نموده فرمودند که هر وقت که خیز ادش بوارد ات غیبی مقرون بصلاح دانند بتعاقب
ماروزن خواهیم ساخت [illegible] بعد از وقوع شکست افغان که رایت عزم اشرف
نمونه سار شد موکب جهانگشا وارد دهان کشته از آنجا که رای جهان آرا آینه صورت نمای امور آینده و بر کوه حال
هنی مستقبل بر پیشگاه خاطر الهام پذیر اقدس تابنده است سر پنجه بخت رامش از وقت مالک زمام دولت دیده اهل
مکان مستعد را بطلب ولایات اذربایجان برسم سفارت روانه روم ساخت پس رای کشتی آرا اقتضا کرد که مصاف
اشرف کوچ بکوچ عازم اصفهان شوند باین عزیمت متوجه منزل اهوان گشته در اثنای راه شاه والا جاه بقول
مکالمه بودند که کلمه حقایق آیه حضرت نادری عمها الله تعالی بر طبع مبارک شاهی گذارانده نقاره خانه و خاصان
خود را از معسکر فیروزی اثر جدا کرده از روی طرح و خشم بجانب قوم دوار روانه شد آنحضرت کاهی چند رفاقت کرده
هر چند نصایح مشفقانه القا کردند مفید نیفتاده پادشاه امروز دوار شده در بنجا رحل اقامت انداخت
حضرت نادری محمد علیخان و سید علیخان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند بارشاد فقوله
له قولا لینا روانه ساختند که بهر زبان که باشد پادشاه را از طیش باز آورده برگردانند و در دزمان بیاطار

همین

همین توقف کرده پادشاه را از خاطر غیظ افاده حاصل شده بازگشته از گردراه بجنبه آنحضرت شتافته مثل اعتماد خاطر
اتفاق را از آینه خاطر یکدیگر زدودند پس حضرت نادری بحسین علیخان سردار و داغستانی و خوانخان چرخچی باشی که در دست کبیلات
عدو مامور بودند مقرر کردند که از میانه فردین و طهران دار و سیاه جلاغ شوند و خود بهمراهی شاه جمجاه بعزم تعاقب اشرف
بحرکت کوکبه عز اشرف کردند سالکه عجیبه که دران اوان بظهور رسید اینکه افاغنه طهران بعد از شنیدن هزیمت
اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد را بیان آورده که در میان شهر احداث کرده بودند جمع و بعد متتبع نیز بیان حالت
ایشان را رفع کرده قلعه را خالی نموده بجانب اصفهان شتافتند و رجاله و عوام شهر بعد از فرار افاغنه بیان آرایش
مشغول اسباب اهمال و اسباب نجات گشته و در آخر روز نوبت کسی بخانه جاده ستاره توجه کان و بازاری
که هر کجا چیان روز را در مستحفظ او در کار خود تصور کرده بودند از فرط شادی سر از پا نمی شناختند بشمل امر خشه بیتابانه
در آمده ماکان شرارهٔ از آن مشتعل بیاروط جاده چراغ شرارت بیاد آورا که از خان دان اهمان پیاده کاه مانده بود
روشن کرده [illegible] تا دو نفر معتاد از آتش نزاپروانه وار باتش پرداختند

ذکر [illegible] اشرف بعد از فرار افاغنه

اشرف بعد از دو هفته شکست بیهمانه دست عازم دامین و در بنا اسلام خان حاکم طهران و طلب
کشته با نوسجانه مستعد دیدار افغان جنگجو آمده سر ورقه خاور را که در میانه دو کوه واقع و سنجی میرش مورد از اردو
بوجود دلیران تولا و پیش بسته آن بست و آن کدنگاه شکست با تو پها از در شکوه و فراز کوه را با صلی اسوه
کرده خود با سواران جلادت آیین در کمین نشست غافل از اینکه بعشت خاشاک راه بر اخگر خوران شعله بلا
میتوان بست و شیشه بمنور سنگ خارا میتوان شکست پس قراولان آمده و رودیده بانان تیر نظر القاء
خبر بسمع عدو عظمه خبر کرده آنحضرت بعد از وقوف باین حال از سند سبک سیر پیاده گشته بیچ بیش از آن کس از
لشکریان خویشه سهسایه و لالو بیار را که هنگ قلعه جنگجو یا بودند فوج فوج مقدمه الجیش کرده بسمت شیرتا و غیره کوه
تعین و توپخانه و زنبورک را از وسط راه راهی ساخته و خود چون کوه پا بر جا در همین وقت بر کمر استوار کرده بر دوش
برداشتند بحکم همایون توپچیان چابکدست تیپ جنگ ارمیان آن دره تنگ بدافع جانور و تهار
برق افروز ابقا و نوایر جنگ کردند لشکریان پلنگ پوش هنگ صولت دلیران بر ام کین تیغ
از جانبین کوه مسکانه کرده دار را گرم و پیش افشانی گلوله های تفنگ دل چون سنگ خصم را نرم ساخته آنطایفه را
چون پای توانا بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب نموده سواران ایشان نیز ارمیان دره بجانب
و هماسه خود را که نشسته در کمال خذلان و خواری از روی شرمساری بجانب اشرف که در دامین می بود فراری
و جمعی کثیر بیچاره فنا متواری شدند اشرف بعد از ملاحظه این حال توپ حکم کرد یا را که همراه از اصفهان آورده
در دامین گذاشته بود و گشته توسن گریز را بجانب اصفهان مهمیز زد و چون حکومت فردین در آن اوان
از جانب اشرف بسیال احتشام ثابت و کوچ و تابع او باد داد و جمعی از افاغنه در فردین می بودند سیل

که خود را بقزوین رساند بنابر آنکه خسرو خان و قورلو خان پیش از وقت بامر والا مأمور بسمت ساوجبلاغ و شیروان بودند میدان
راه ورود بقزوین مسدود و مانع خایب و خاسر برگشته باشرف پیوست و ولد او را با جماعه رخصت کمتر نمایند تا بدین ملهم و دین کشیده
و با مأمورین بنا را باستعمال و دفع الوقت گذشت و بشرف بمرکز تهیه و تدارک وارد اصفهان و اولاً بعمل عام
سکنه پناه امر کرده سه هزار نفر متجاوز از علما و صارف و سایر رجال را بتیغ تیز گذرانید از آنطرف حضرت شاه را بمهمات
باشاره الابرای تعظیم و تنسیق مهمات بلکه در طهران توقف و بنابر آنکه عبور توپخانه از راه قهر و مقدر بود کوکبه همایون
از راه نظر عازم اصفهان گردید و در هر منزل قزلباش طریق بملاقات بلکه یکرکشته سر فرازنده از جماعات بسیار حضور رسید
مانند اسلام خان در حوالی کاشان با فوج عظیم بعزم استبرد و سرداری بجلادت برآورده داد طلب شد قزلباش
که عدت ایشان زیاده بر پنجاه نفر نبود و چهار افاغنه مذکور در سر کوه حضور کشته تا چار با تمهیدات جنگ بران گروه
مستلم از میان آن فوج بر دل شاه شرف حضرت اقدس دریافته اگر بجنگ ضعیف دست او بر تیغ نهضت شود
بشبهار بلند پرواز در آید و اگر روباه بی تقلید تعلیش در آید با شیر ژیان ستیزد

وغلو شیوه افاغنه بتیم شرف چون پیش از وقت از سر عسکر دوم که در همان حدود بود استعداد کرده سر عسکر چه اعراب
جلیل الشان را با جمعیت عشایر بمعاونت او روان ساخته بود و این نامه روتیه را نیز زمین غربت ساخته با کوکبه و استعداد
تمام و حشم و خشم مالا کلام طریق مقابله سپرده در هر چه جوانب سایه نزول ما هیچ رایت جهان کشا در آنطرف
بباغ میران دور نخی هر چه جوانب پر تو وصول افکنده تخت فرخی از اگراد قراچورلو که بقراولی لشکر و همراه علیه حضرت اثر
مامور بودند بمقدمه قشون لاقه و شاهر سکین کلاله تیغ و سنان بر پر گردن عمر و ایران سایه کشته اول آن را چون اخر
بزم ستان حشمت و پیک کردش میدان رخصان از باده ناب دم شمشیر تا بناک گرم شده چهار صد نفر از آن
خاک خاشاک دادند و از نقرتر گرفتاران جز ورود پاشان روم بعسکر شرف مسرور نعمت آتش شده از آنجا که در هر
عزم آنحضرت بسیجه احیط توکل پیوسته و در هر امری خیر حوصله اش سینه بیدار انا هدایه لطف خدای نگاه بکار بکل
بسته است همین نیز از نتایج اقبال دلبسته آنشب فریقین در همان مکان با سپاه انجم حشم چشم براه طلوع صبح مهر
زرین علم بوده صبحگاهان که بیست و چهارم ربیع الثانی بود تخت از طرف اردوی کیهان پوی همایون طلب زدم
سازی بلند آواز و اعلام جهانگیر بجنگ فرستاده کوکب سطوت سلیمانی بجانب اشرف دوان با طبقه
بر سر طایفه خاک بیز غبار خذلان هموار گردید چون پشت مورچه جوانب محل نزول افغان گشته که بلند
موضع است راه بر میدان جنگ بسته بود آنحضرت اراده کرد که بر سر اردوی ایشان رفته از دهم کوه
جانب اصفهان شوند شاید افاغنه از پشت ده رو بمعرکه آرام در بعد از آنکه کوکب نصرت اثر مقارن آن
سکوه گردید اشرف چون در جنگ بی همانند بت بمقابله خود از سپه ارام آنحضرت کار آموز و از طایفه جنگ بی جهان
تجربه اندوز شده بود این دفعه در مقام مقابله بمثل در آمده بغایت طبع و همین که در محاصره بهوان دست از شهریار کشور شده

بود رنگ جنگ بجنگ افواج لشکر خود را در یک سلک انتظام و طراف آنرا بتوپخانه کوه پیکر استحکام داده
توپهای نیران مهاب را از جای بر برس که کوله داخل فوج لشکر رزم آزما میشد رخداد انداخته و جمعی از آنکه تازان بر سر
افغان هم قدم میدان دلیری گذشته بود فهم پر دو حمله آنحضرت از آنکه همیشه خداوند عالم را یار و مددکار بود
جهان را در نظر همت یکسان و همواره مینمود مقید بسمت سلک شده بجانب ایشان دلاوری در دند چون شمشیر بر
بارشاد سپر خود و راه نمایی الهام خداوند محمد در جنگ بمقتضای مصلحت وقت رویه خاص و اسلوب علیحده است در این
کثرت طرح جداگانه ریخته اولاً قلعه‌گیان بهرام لعین که پیاده رو لشکر فرود در جنگ مانند شیر و پلنگ و تلاده
حدیو با فرمنگ بودند سلسله خود داری از گردن گرفته با چنگ و چنگال دلیری بر سر توپخانه روانه و مناسب ایشان اعلام ظفر
نشانه اشتهار گشته قول حضرت قرین را حرکت دادند پیادگان دلاور صدای بزرگ بلکه در آواز چنانچه
و چنگ داشتن آنها توپهای فرنگی نژاد را در بازار جان فروشی توپ الس کلاه روم و فرنگ تصور کرده در آن
آتش نهنگ سا غوطه ور گشته کوه رشاهوار ظفر را بدست آورده تیغ زنان و جمادا در رنگ پوش پرده پاکیزه
افغانرا تیز دستی اقبال بدیو جهان تصرف کرده باب تیغ تشاران شعله جانسوز را که شراره آتشانه آن شرار
رسیده فرو نشانیدند و جا بجا باران عرشکین بر هم طرح و کین سواره جهیان امر و اشاره بودند باد و الاوران
انداخته مرکب جلادت بر آنگشته و از دو جانب پلکه بر آن بخشیده چو دریا بر خون شد همه دشت راغ جهان
چون شب دهان چون چراغ زاد از سنان و گرد سپاه نه خورشید پیدا نه تابنده ماه در شهار گرد دار
شعله سیف دبارقه سنان چیره کن چشم کار از دست اجل سیلان چهره روزگار بود سیدال ما فوق عظیم
سر لشکر طفر اثر و جمعی افاغنه هم از دست دیگر بجانب قتل و در گشته آتش حرب و ضرب برادر و خشنده اما تلف باری
یاری و قبال حدیو کامکار مدد کاری در آن چیره دست ساقه پایه داری کرده بسیاری از آنها نیز از کوشت جات
حاری بقعه را مرحله پیمای وقت اجل حواری ساخته اسباب نصرت آمیخته و بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روز
دولت سیاه دید جمیع توپخانه و اسباب سلطنت را که شهرت با دل افکار و خاطر پریش در کمال خذلان و پریشان
خویش را گرفته راه اصفهان پیش گرفت و آنروز از دو ساعت [illegible] نیران قتال اشتعال داشت و روز
بسیاری از طایفه در دیه بسته آمد آنچه از زنده گرفتار کمند آمد در آن [illegible] حضرت شاه کشته بودند تا
مرخص مورد نوازش ساخته هر یک از ایشان را راه نوردادی **وینقلب الی اهله مسرورا**
چون در روز جنگ که غازیان مشغول تیغ و راه و کارهای سیف خونریز بودند جمعی از سبک مغزان
مایه که در بند مستی خرید از متاع کاسه تن پرستی بیاشامند از نیل توپ بنوب الس شعله دار لوله جنگ
فاش فریفته گشته بکسب و اشرار پرداخته مطلبای اهل خود را کرا بنار غنیمت ساخته بودند غیر اعاب آنکه
غازیان طمع کار از افزونی مال کرا بنار و از فکر جنگ باز مانده بذخیره اندوزی که سرمایه آفات و دین

جانست کرشار کردند تمامی فواخر نیرات و فرش و خیمه و خرگاه و ادایه و منقولات و اسباب نفیسه که از آن فرقه
خسیسه بر جا مانده غنایم مامون از آنها مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس بیرون بود یکجا جمع کرده چون در نظر حضرت
خار بود مانند خارش رفتند چنانکه شاعر گفته شعر بالش و دشمن را همی خواهی ز بایدا اول شدت و دشمن مال ز آنکه
منقول اهل عقد بود و دشمن مال است دشمن مال ویران فرود شرف از اصفهان بجانب شیراز چون اشرف از دار الخلافه
کریمه بجانب اصفهان رفت اسکام شام بار در شیاه وارد اصفهان گشته نه الغور با افاغنه بار بر بنی برکشته بجنبی بسته
بست شیراز فرار کرد و وقت صبح قریه نشینان جوار شهر دانه کشته بشهر هجوم آورده با اهل افاغنه حملات نمایان
که در خانها فرصت گریز نیافته بودند از سرای زندگی بیرون کرده بنهب و غارت و تاراج مال اغنیا مشغول شدند بعد از ظهور
اصفهان در دست شهر را بسته حقیقت حال آنحضرت نادری عرضه داشتند و در بیست و سیم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۴۳
کوکبه مرضوره عازم اصفهان این خبر بعرض رسید کسی برای ضبط خزاین و غنایم لیقین و ذخایر سعادت کتاب سلطنت
بعد از آنکه خاک اصفهان بمن قدوم میمنت لزوم در نظر ما حکم سرمه اصفهان یافت و پرتو طلعت مهر آثار والا بر دیوار
آن دیار تافت مردم اطراف باز ماندگان افغان را فوج فوج گرفته آورده اصفهانیان که از مرده افغان بیرون کشیده
بشیر و کارد و تیر روانه ملک عدم ساخته بعقوبی و لکم فی القصاص حیوة چاره ساز می فرستند و بعد از رسیدن آنحضرت
افاغنه بکیفیت ضبط در آمد شروع بسیاست سپاه و ملاحظه کرده نصرت پناه کرده غنایم الاکلام از نقد و جنس و اسباب
و نقره و غیره بر رسم جوایز و انعام بقل غازیان ظفر فرجام گشته کسی برای اهالی این مژده دلپذیر و آورده حضرت شاه
روانه طهران ساختند نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید نوای عشق و شادی بهر رهاه رسید از آنجا که نوش
از این مژده تسخیر اصفهان بود که بیاری ایزدی تیر گشته و دشمن اداره دیار او پاکرده و نیز خراسان و طهران
و سرحد الولایت مسخر از پیان بود حضرت نادری بعد از انتظام امور شهر بازار گاه که خارج شهر است منزل
فرمودند که بعد از ورود موکب شاهی و تمکن بر سریر سلطنت روانه خراسان شوند شاه والاجاه مرحله پیمای طریق
گشته در هشتم جمادی الاولی وارد اصفهان و از عرض راه بمنزلی که حضرت نادری توقف داشتند نزول نموده هر چند
که قلبا بر تمکن آنحضرت رغبت و رفع قبل طالب بودند اما چون میدانست که اگر آنحضرت خسرو نام عزیمت
بجانب خراسان نماید اوضاع مملکت بکلی کار باشکل اول خواهد شد و باب فتح این عزیمت بنا زندگی
و برای توقف بالغو و اصرار کرده آنحضرت بنا را بتامل گذاشتند روز دیگر باز شاه والاجاه بر آن سپاه
و اعاده این مطلب کرده ایشان در جواب عرض کردند که آنحضرت تائید یافته رب الرشد پایه ایشان
در دم در میدان کذاشت دست سرکشان و گردنفرازان آنکه کشته کارها مزاج و لقد بست مرزوند شاهی رواج
در صورت تعرض این مطلب میتوانیم پرداخت که آنحضرت فرزند امداد آنکه کارخانه سلطنت بوده راه دخل مسدود
گردد و این خود منافی سلیقه پادشاهیست و عفریت اسباب عرض در محفل دولت باز و مقدمات ملک
مانع شرف امور و دشمن نزدیک و دور آنحضرت خواهند شد همان بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف دارد که
مستقل مهام درگاه جهان مطاف باشند و اگر دین و مقصود ریزی و بهره در ایران جمع بر تمادن آنحضرت نماید و تمکین
از ظهور مادت عصر مهتدا یافته مسلمانی که نزدیک بود که یکتن ثاب از کف سلطان عصر بیرون و شمشیر خونریزی
و بیم که هر بکار مهر را بر زمین زدند شاه طهماسب بعضی خاطر و ملال باطن ظاهر کرده از روی طرح فرار سر و مهر از نقل از
بر زمین زد آنحضرت چون دیدند که این سخن طبع او ناموافق و حرکت هم دل تمام کار نالایق است در مقام عتاب و لوحت
نموده اظهار کردند که هرگاه این مسئول مقبول خاطر پادشاه شاه رضای ما هم منوط برضای ایشان است گفته بودیم که پاکیزه
آورده بدیم اینهمه عمل آمده انشاء الله تعالی دشمن ما نیز اداره دیار نیز کرده الوقت است بر حسب عزم از ذوالقعده ایام موقف
اینکه خبر رسید که سمتی که از دهقان بسفارت اوم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا رضا خان شاملو را
در عوض این امر مامور و روانه و حکام نیز بجیره و کهکلویه و کنجیساری و ولایات تابعه تعیین فرمودند و چون تمکر کرسانقا
نگارش یافت حسنقلی خان رنگنه و اعزز لو خان زیاد اوقتا مامور بست ساد جلاغ و فرقین بودند و ارسید آل الاصد
باسقار کار اصفهان از ایشان استقبال مقاران بجال شبی سنتقطین اغاثل عوده با کوچ و اسباب کتاب سلطنتیه که در دوره
تصرف روسیه بود و از کردبس حکومت قزوین و ضبط بال افاغنه بعهده اهتمام محمد رضا خان شاملو مقرر گشته حسین قلی
بست کلیا یکان و فراهان مامور خشته که دران مرز و بوم از جانب عسکر روم خبر دار باشد و مدت چهل روز دران
ملک دلغروز مسقره و فیروز بکام کار بر حکم بنا عیش امور گشتند ذکر جنگ و قتل رابعه عمر بن خیر و گرفتن جنگ از افغان
و بستن و انهزام افاغنه شهر شیراز بعد از [illegible] حضرت نادری بنا بر تشابه جوده قتل و تاسف فرع باصل در اصفهان بکمال
خلافت اصفهان و افاغنه صورت نوعیه بشیع مملکت فرمودند بسمع والا رسید که اشرف با افاغنه بعد از اسعود
الشیطان فانساهم ذکر الله هر بست و بران نزم کوش ما فراموش کرده در شیراز گشت و مشغول اسعاد
و جمعیت اسباب سلیقه و مهمه و بیاد عشایر بست فارس نمایند حضرت نادری دوباره میان بست و بغلی فرقه
بسته در روز سیم جمادی الثانی کوس عزیمت بر مناری بلند آوازه در رایت جهانگشا بجهان فرسا حشمت
از راه ابرقوه مشهد مادر سیمان عازم شیراز شدند و سنت سر باکدی بود که اگر قدم و صفش اغاز دو ماند نیاز بر نوش بر دو
دوات بدر بر دوش و اسباب بر طربت در کاش افسرده گردد و بعد از حرکت موکب حضرت طراز بر زمان سیر و شیراز
اشرف باز بکدیه جمعیت احتشام کرده باستعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف در ترتیب صحیح
گشته نخست افاغنه بهیات مجموعی بجانب قتل حمله در گشته نیز کرا از شمال اعتدال کرده پیادگان حمله مقاران
لعلکشان چاکدست نکلوهای جانسوز آشیانه را بست کردند نوبت دیگر بطرف میمنه هجوم آوردند باندخان
و لعلکشان عزیو و علمه کوچ فرزند رنگ سایند حضرت نادری نافوحی از دیران عرصه دشمن شکار با مداد میمنه شاقه
بجلوات زهره که از وصدمات طاقت پرداز اهل الکن بیان دران کرده کشته جمعی از ایشان را بهلاک

اند اشرف با افاغنه بجانب شیراز از رایت فرار افراخته ادواج خصم آتش باد و فرسخ تعاقب ایشان پرداخته غبار
از خون ایشان لاله گون و روی زمین بر شت را جاری بحر اخضر جیحون گردند روز دیگر که میاصدیق صبح صادق از پیش عفریتان
برخیزد و میاصدیق و ملا غفران بسیار بسیار بسیار ایشان از جانب اشرف دار و زنان اشرف اند در تعقیب ایشان
کشیده جهد نمودند اشرف بکر فهل الی خروج من سبیل نهیب سای عهد از ساختند از جانب جلو کردن جناب ایشان
باین گفتند که در راه راه نجات بر ایشان بیشتر است که اسرای خاقان مغفور را با اسرای ایرانیه همراه دارند که اگر ایشان
تسلیم نموده خود دسته دسته در ممالک محروسه سلطنت اقامت در گروگان ایشان در رکاب نصرت انتساب خدمت
بنوید امان و وعده عفو و اسبق مستوق در خرس ساخته صبحگاهان که قطار بخش هفت سمان سوح زین مهر تابان
جمازه بیان بقضا محمل کش این عماری زنگار شده میاصدیق و ملا غفران محمل مهد علیا را سر کبر را که اشاب
حفظ الهی و تر تا نقشه درج دودمان شاهی بود با خواجه سرا برای دولت رسانیدند و دوباره فرشته که اشرف را طلبیده
اما سیال که در روز پیش بار دوی همایون آمده بود از خلاص کوچ دولت دشمنان خود که در ادراک فرش جمعیت بود
اگاهی یافته همانشب اشرف را بطرف گریز آورده اشرف نیز از اهل حرم بیرون و دو نفر شاهزاده بسمل را بر ایشان
ولدان محمود را با سه نفر از اولاد و بنی اعمام و سیزده نفر از اناث که زنان و دختران همشیره های او محمود بودند
فرصت بیرون نیافته در شیراز گذاشته بود خواجه دیوسیرت را برای قتل جمیع پرورش همین دو خود نگاه
گریز را بجانب قندهار انگیزاد و خواجه بر نور همانقدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف را که
خواهر محمود بود بقتل رسانیده ام الفساد مادر محمود را زخمی مگر زنده نیم جان کرده بود که بعد از دخول لشکر خصم
او نیز جانبر القابض ارواح داد مسرور میاصدیق و ملا غفران با اشرف پیوسته بودند که اشرف از ایشان
حفظ ماسکه فرار نکرده و فراولان کوکب نصرت شعار از سیاهی لشکر افغان تعرض نمی کرد بر حد
بگذشت و الامر امدند که در عرض راه بان دو نفر و چار و پنج نفر از افاغنه بر قفای ایشان باز
گردانیده آوردند حضرت نادری الفور بشیر امر حبس ساخته فرمودند که چون باختیار خود باین راه
نگذاشتن ایشان در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست هرگاه در جنگ دستگیر شدند مطلوب شرع
عمل خواهد شد و بعد از مرخصی ایشان با فواج نصرت نشان بتعاقب اشرف پرداخته نزدیک ایل افشار که در
شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت هجوم اسب غازیان از کار و مرکب از رفتار مانده شیر
بر سر دست آمده بود که نصرت بیطار جهت عقب لشکر افغان باز کشیده در نیم فرسخی منزل گزیدند و اتفاقات
پانصد نفر از تشاریه را گرد و در اچور لو مقدمه الیش مرکب نصرت کیش و نیم فرسخ همه جا در پیش بودند و در قتل
فنا از عقب افغان رسیده اشرف اول و اول از دو خانه عبور و پسر محمد مشهور میاچو که پسر دوم شده بود اشرف
در میان افغان صاحب عز و شرف بود با جمعی از سربازان و غدائیان افغان چون راه طریقت را بود

محافظت راه ضبط سرپل سابق در دسته خود گرفته قراولان را بجنگ مشغول ساخت که افاغنه با خاطر جمع از
گذرند جمیع هزار افاغنه از بیم جان همه جا جمعی از غلبه خوف و هیبت عرق کشته متاع هستی را بباد داده و دو هزار نفر
از اطفال خورد سال شیرخواره را با بسیاری از زنان در آن ظلمت لیل که روز نامه یوم یفر المرء من اخیه
و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بود اند خته سالک طریق بین الفرقه شدند و قراولان سر زده بسیاری را
اوردند و از جمله متفرقین سیاهچو بود که بعد از گرد و فرار از عقب کشیدگان بنوی زیاد بستر زنان گرد دیده
گرفتاران میاصدیق و ملا غفران بودند که اجل از برهان ایشان رده هر دو را اسیر فتراک قراولان گردانید
هر چند که امرین خدمت شایسته کردند اما غفلت عظیمی در زیدند که حضرت نادری بعد از این واقعه آگاه
ناخته همانا در اجل بعضی از افاغنه تاخیری در سرانجام قهاری رود و دیری مقدر بوده در حبس کسی بسیاری
از اهل کشته اگر حضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل بلا بر سر پل رسید نخست چند سر کرده اکراد و ایل
لاتاطرین با شاره سر نخست خنجر خونریز از حدقه بر آورده سر کرده طایفه را بعقب گوش گوسفند داد و
برای جمع کردن اسرا و اطفال تعین فرموده با فوجی از جیش مظفر تعاقب بان کرده ایلغار و شبخون
طی کرده چون افاغنه متعجل گذشته بودند باز بیشتر از عقب فتان فرموده از تمام قضا کام با طراف ممالک
اصدار یافت که از هر راه طایفه عبور نمایند سر راه بر ایشان بگیرند و از زنان و همشیره های محمود
و اشرف را در راه گریان روانه ارض اقدس میاصدیق و ملا غفران و ملا گرفتاران فخار را با منوبان و اسرای خان
مغفور که در شیراز فرصت بیرون نیافته بودند روانه اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیده دیده خدیو همال که صراف
نقود شناسایی و محاسبه حقیقت سنج دار الضرب پیشاوه دانایی است آنکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان
الهام بیان مستحفظان فرمودند که ملا غفران را خوب محافظت کنید که خود از زنده باصفهان نخواهد رسید
ربیع اول ارباب الزلل علوم سلطنت وقوع یافته در سرپل رود خانه نشین که بجمعیت تفرقه ایشان
میکردند ملا غفران برای رفع قتل جاسوسی خود را اسیر از بادبان اندخته ایشان سرکشی جناب سالکین داده
و بقیه را مختلفان جهان رسانیده در میدان نقش جهان کرنگ فرمان شاه والا جاه نقش مصر ایشان
از صفحه جهان ستر دند از علامات تایید و قهار آن که شخص اندیشه بر جایگاه خدیو همال خان مرزد آنکه از ایام
در آن بلده میمنه مثال روزی در مشام سواری عبور و مرور کوکبه جهر اشراق بیکیه گاه لسان الغیب خواجه حافظ
شیرازی اتفاق افتاده در سر مزار برای شواهد ربه یوشش تفال کردند این غزل الله
باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج ز چشم مست تو پرشده جمله کرشمه
خراج ز دهان سوخته تو داده باب حیات لب چو نوش تو بر برده رفته مصر رواج پس روان او را اجتهاد
بقصد او را بازادیه متبرکه شاه چراغ امر ما رت فرمودند و از صادرات ایام توقف آنکه چون همیشه از مبادی

دولت علیه عثمانیه و صفویه چنان اساس دوستی محکم داشت در ایام فترت ایران نیز که روی داد وارث
طایفه مصدر مخالفت و کم فرصت شدند از جانب اندولت ابو پسندامی که مخالف و وفاق باشد بظهور نرسیده بود علیمردان خان
شاملو را برای تهنیت بفتح اصفهان بسفارت تعیین و روانه هندوستان و در حین مخاطب اعلام کرده که از آنجا
که درین مدت اغاغه فتنه نار نسبت بهر دو دولت والا کمال مخالفت ظاهر و اعلان فسادهای متواتر کرده اند و بسخن
پیشنهاد خاطر پیشه از طرف کابل حمله تبراه فراز عبور آنجانب عبور کرده و چندی شهر شیراز از قدوم همایون
فکار ستان چین و طراز بود باستقامت و استحکام امور مملکت پیرخته تا موسم زمستان بقضایا پیشه خورشید جهان تاب
از پس پرده سحاب اشاره شد و آفتاب عرش بچار کرسی خانه حوت بایوان بهار رجوع نمود چون مدعا و آرزو پیش شده
فتح فارس نیز میسر و حال حضرت بسر گردید چنانکه عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت اما اگر از هفت کرسی
پایان بود و راه چول اما چندان علف و ذخیره که کفایت اهل اردو کند در عرض نیست موجود بود و اگر از راه اصفهان متوجه
مقصد میگشتند بسبب ظهور لطف و اقبال افغان و عبور مرور کوکبه نصرت نشان حال وقوع تحمل دوباره برایا بی نهایت
و آسیبی را حوصله مروت بر عرض نافت و از دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریحی در باب ولایات ارمنیان بر تنها بیان
داده نمی شد و در عهد هم با شیبان بعزم استرداد ممالک عراق متوجه بسمت نهاوند و همدان و از راه دشت اردلان
و کارزان روان گشته در اواخر ماه مزبور منزل باشتمین باعمال شوشتر بضرب سراد قات عزیمتش گردید

در بیان وقوع معرکه میان مطلق و مدعی در ماه ذی حجه سنه ۱۲۳۲

و روز بیست و نهم شهر شعبان المعظم خسرو کواکب چشم فیروز اختر از
بهانخانه حوت بشستان حمل اوفرخت و از دیوان حمل خوشه امکان مشهود و الیکری عرصه خاک و اعلم کرسی حوت
ریحان بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافته شد و در صاحب لوای طلب از غنچه و گل صاحب جیفه و اختر گردیده چو دوای
رسمی روبیان کم فرصت دیر اگر ریشه تعرف در سر زمین چمن دوانیده بودند از چمن دوانیده و ممالک کلزار را
از دست پیکوان فتنه جوی حوادث بهمن عکس فتن رهانیده لشکر شتاکه در دیار کهستان اغاز فتنه گری کرده اند
وصول موکب سلطان ربیع حشمت عزیمت بر سر آن هیئت کشیده و جنود فساد و کینه نیز ما که گرم غارت کلش بود و دار طلسمه
نوکت نوروزی اواره و بار عدم گردیده و ارض اقدس کلزار فرح فزا و فرودین با نواع ریاحین مزین و ایلات کوهساری
لاله و گل و چشم صحرا نشین ریحان و سنبل ارغوان قرمز بهار در اطراف شاخسار گلشت دسته دسته بدست آورده
سیمین کشت و اسباب سرور و سرور در بزم چمن مهیا شده و دیشه غنچه در بستان باغ در اعوش طلبین آمده بهر
باغل سنبل و نیلوفر از چراغ باغ وَاَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ بهتاج یافت چمن نوروزی ترتیب گشته
هر یک از ایران و سوران کلفتهای خوبرو بر دوش امتیاز آراسته دامنه غنچه مشت جیب پر از نوروز کرده
بکاهای بوته دار رنگین قامت قوش پر آشته سر از انفرضه و اعلی در مقرر ایات فیروز گشته از آنجا عازم اصفهان
و در راه مهر فرا ایل حیزه با شایخ اعراب و بلوکات کوهکیلویه بار دیگر ممالک ادراک سعادت بقبول مراسم حساب

دربا شه حسنعلی بیگ تیمر الممالک نیز از جانب شاه جمجاه وارد و در اداء فتح شیراز فرستاده بحضرت رسیده
خلعت بجهة رزمی سپاه نصرت پناه آورده خبر رسانید که حضرت شاهی مهد علیا را که شرف ابتهاج میاحد بین
و طلاء غفران از شیراز بمزار قاق مرشاده بود و محصور شبستان آنجناب ساخته اند و چون شاه والاجاه در اماکن موقف
در خراسان همیشه بشاهزاده و خانقاه میرزا نوید مصاهرت میداد در بوقت که تیمر الممالک وارد شد بحضرت اولیا
میرزا ابوالقاسم کاشی روانه در بارش مرد و خرم عطفت از دواج کنیز از بنات مکرمات خاقان مغفور را که شاهزاده والاجاه
خواهشمند شده پیغام دارند که چون فایز نزاحق التقی درین دولت هست هرگاه خراسان از ممالک اسلامیه موضوع
و خیار ران این طرف محول و مرجوع گردد هر آینه خراسان مقدسه یا این دشمن ممالک شاهی خواهد بود پس کوکب
از زاهد مرساحت در دخول پرتو وصول افکنده از آنجا دار دشوشتر و ایالت تولایت را ابوالفتح خان خوش علیخان
و قراقاسی رجوع فرمودند و چون بند رود خانه شوشتر که از بناهای شاهپور ذوالاکتاف است بسبب بی مرمت تعمیر یافته بود
تحت الاکه در سنات ثانیه سکندریست بمرمت آن بنیاد پرداخته معماران مهندس پیشه و کارفرمایان
اندیشه بر سر کار تعیین و اخراجات آنرا از خزانه عامره مقرر ساخته و چون اطایفه عرب ترکتازی بسیار عجم و اهالی
مرشد شیخ ایشان را گیر آمده روانه خراسان و دلم جویزه را رخصت انصراف از آنجا داشته و بعد از ورود کوکب
بدخول خراسان بلوح که از طرف شرف یا ایلچیگری روم رشیه بود در همدان بعد مراسم استقبال دولت اعیان را شنیده بود
ناچار وارد معسکر فرزندی فرمانه و نوشتجات را که از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم در اعیان آن دولت
آورده بود بحضور نظر انور ساخته چون از دو بندیکه در آمده بود بغیبت خاص از جد و ایالات که میگیلو بر آمده گردید
آنکه رود خانه در خول عثمان داشت بعزمان و الاکلکها ترتیب یافته بسیاری سپاهان و فرد بستی آب از آن
جهت مسعود از آن رود خانه چند روز بهزار کلک مانند فوج کوه کم گذشته و در عرض راه حکام بهکی و ولایات مصحب
و از ایلات کوهکیلویه و الوکر بختیاری و فیلی و اعراب حیزه و باقی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود در پیشه
و سیاست منوب گشته از راه جایدر و خرم آباد فیلی وارد بروجرد شدند و در قصبه بروجرد حسین علیخان که سرداری
حدود و کلیا لیان و فراهان بامور بود و حکم والا باستحش داد کس از متجمنده وارد دار دوی نصرت طراز و بایالت
کرمانشاهان سرافراز گشته از راه فیلی مامور تسخیر کرمانشاهان و عازم آن سمت بتعداد و شایان گردید و در
تیمر الممالک دیر زا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه جمجاه برگشته عهد نامه والیگری خراسان را رسانید و شیخ
جمیع ممالک خراسان ارشد ها را ایل کرد که رئیس القبه عراق و خراسانست بضمیمه مازندران و یزد و کرمان بسلطان
بدولت نادر باشد هر چند که همت سرشار آنحضرت از حقیقه و هنر سرکران و طبع پایانش از قبول آن سلطنت
گران بود اما بتکلیف عزیزان و استرضای اهل خراسان که جوهر شمشیر شان با بالعدو نامزدین دولت ضد اداء
بخش این کوشت قوی نیاد دیده نشد رضا داده در دولت مرزوبه که بنام سلطان ابراهیم دولت و تعرض عالی بمیرزا رضا قلی خان

در بیان انعقاد محاربه با روم و فتح اوشه و بنا بر بخت بلند چون بسیاری بخت فیروز نمند در بر وجود از جانب
رضاقلیخان شاملو الچی روم خبر رسید که اعیان دولت عثمانیه بنا بر استقلال که داشته جواب مرکز کافاده خامه کذشته بودند
و نیز ظاهر نهاوند بعرض رسانید که روتیه و اخار تاخت و تاز دست تطاول بجانب عجزه دراز کرده اند حضرت نادری
توکل بایزد کردگار و از آن منزل استفتاح کار کرده در اول شب با کوکبه تازان جلادت شعار بر اسب سیاه رفتار سوار و در رسم
سپاهی و فتح اعتبار کرده در هنگام علیه فجر که لشکر کشان روز بسیر بیداری نهضت خورشید پیشاه مرکز
آورد ماهچه سرعلم ظفر پیچم با طایفه شهر صبحگاهی مرام و شکار اکشته از میان دقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اهل اردو
بالین سپاه بلا را مهیا کنند بعد عثمان پاشا با مرکز سردار روتیه نهاوند بود چون همیشه اهل برانر مطلوب از بدل خویش
بود بهمان خیال عرصه قتال آراسته بعد از استقبال نامه کیر و دار کشت یافته و جانب همدان روی بر افاقه قرار داده
متجاوز از اکثر ده با چند نفر از پاشایان و رسای سنجری و اکراد که در لشکر سردار مرتبه بود عرصه شمشیر و جنگ شرر زده آتش
اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران ظفر شعار در آمد و حاجت اولایت از وجود روتیه تکلیف یافت بیان فتح
سنندج و آن پاشایان و مقتول چون ایزد متعال بعد از آنکه نهاوند بحیطه ضبط همدان آمده بود در آمد بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشای حاکم
و آن و خانه پاشای اردلان سیه که از دولت عثمانیه حاکم سنندج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان
قریب سی هزار از قوشکان کذشته بعزم جزم وارد دیار کشته اند حضرت نادری همیشه این قسم بشارت را از اعظم بشارت
ایزدی می شمارند فی الفور بهم عنان ظفر و اهتمام بجانب یا تاسید خداوند داد کر سفر تکش اعلام نصرت پرور کشته در صبح اول
که مکان مستقیم پناه و ربود موقف ضابطه و قانون یا که در اثر مهارت کشت سپاه منصور را سه رسته قرار داده و آن را بعزم
وجود مهیت نمود از استشد روتیه نیز بعزیمت خود از اب قسم انقسام داده چاشی بلا و ترا پیش نهاده در بست اعزاز
عرصه کارزار و مانیره افروز دانش حرب و پیکار کشته چون رود و اب دریا نه فاصله بود از دو طرف لشکر آن قتال
با هنگ رود کرم سرد و بشعله آواز برق خرمن سوز حیات بلا جلادت نمود کشته همین که بازار کرد و
از آتش قرب و لشکر کرم کردید دلیران میدان مهیت قرین از اب کذشته با شاره و اشاره جانب میره دیر مسلحت
و تیغ کین از نیام حمله تا بیت عت بشیر جنگ میکردند سر موی جوانان از خوف صورت پیران خضاب کرفت
و سر و قامت دلیران از خار مار تیر دشمنان کلهای جراحت بعین حال سوری کردید بنوعی بهادران جانبین ملکه کرار کشته
بودند که علم از روتیه بضرب دست دلاوران از بار دوانده علم مزدیک رکاب اقبال سرکون بقیه روتیه در پای
ثبات و قرار از جای سر دادند و تمام مایوف و دواب و اسب و اسباب خود را بکوشه بجانب کوه و بیابان که در چنین
اوقات پناه عافیت و کریزگاه امان دست و پا کم کرد کانت کریخته بهادران جوانان که کوه و بیابان در حرکت
در پیش اشب برق عنان هر هر جولانشان بکیانت سکنه طاح انوادی پر نشیب و فراز اخاز اد جرمین میدان
پند اشته تا قوشکان و جوانان همدان بتعاقب ایشان مرکب دلیری بر انکیخته چون اسبان روتیه در اسفل فرسخ کرده خواهان

سعاد و مراکب برق تمکت دلیران همه کوه پیکر و هر هر نژاد بودند باین جهت اکثر روتیه در کام شیر دلاوران
ظفر قرین کشته فوجی عظیم عرصه سیستر اهدار و فوجی دیگر پاشایان هشت رود و چند نفر از پاشایان مهتر رسیده کرفتار کشته
غنایم بسیار و اسباب قوی مثل مشیار بحوزه اکتساب در آمد پس قوشکان مقرالتوبه بضرب اقران کشته بهادران
لشکر سرفرازنده دختر سر را فوج فوج عرصه پیشگاه نظر ساخته مورد جواهر عطایا کردیدند روز دیگر که موکب جهانکشا از فرسخ
نهضت بود بعرض الارسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان سرمایه زندگانی را مفت دانسته با عسکر روتیه بسیار خود
بدرقه موکب فیروزی نشان از قوشکان وارد همدان و جمیع اسباب و اساسه و توپخانه و قورخانه روتیه را که در آن
مانده بود بحیطه ضبط در آورده ده هزار نفر متجاوز بهر که روتیه از ممالک عراق و آذربایجان بدست آورده و در قورخانه
پر دون نیافته بودند نهایت سلیم النفس تمام بوده همکی را جمیع و جماعت دو مس عنقشت از آلایش تعلق بکاهکان
و دست تعرف متجنده صیانت کرده مرخص ساخته که روانه اوطاق خود شوند اما عبدالرحمن پاشا از بیم آفت و خطر
از همدان تا سنندج که بیست و پنج فرسخ مسافت در یک شب طی کرده نزد احمد پاشا والی بغداد شتافت اکراد اردلان در عبور او
سر راه بر او و عسکر روتیه کرفته پانصد نفر سرزنده از ایشان بدست آورده بودند که رئیس مقتولین با کرفتاران بی همدان
ملحوظ نظر عاکفان دربار عظمت دستان کردیده روتیه سنندج نیز از ملاحظه این حال ترک سنندج کرده از آن بوم و بر
تحاشی جسته و بعد از پنج یوم که کوکبه عزت و احتشام در همدان مقام داشت خبر نشست حسین خان حاکم کرمانشاهان
که از بتر وجود بر تسخیر کرمانشاهان مامور شده بود بعرض الارسید و تعیین اینحال که حسین خان از کرمانشاهان
قصد همدان جهاز خلاف جاده عازم کرمانشاهان و در دو سه فرسخی قلعه حسن پاشا می که حاکم آنجا بود با عسکر روتیه بمقابله در آمد
حسین خان شکست یافته جمعی از رکنه و کلهر راه عدم پیمودند بیجود و مسمول این خبر بوار روتیه بجانب کرمانشاهان آمده
فوجی از دلیران عرصه دفاع را برسم مستقلی یکمنزل پیشتر از مرکب همایون روان شد حسن پاشا بجمعی شتافته ادراک
نهضت رایت منصور توپخانه و قورخانه و اسباب خود را از آنچه بجانب بغداد کرکشته حسین خان طالع نزاع و مسلح
قلعه را بحیطه ضبط در آورده چون تمشیت کار او با کان مکنون غیر مهر لمعان بود بعد از استماع این خبر از اسباب
همدان صرف زمام عزیمت کرده کس فرستاده که در کرمانشاهان بنای قلعه جدید را که شهر از جهات دیگر
و کلهر جوانان کار را ملازم و امور ولایت را منتظم حسن شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و نیز سابقا امر والا بعز
نفاذ یافته بود که حاکم بختیاری دویست خانه دار از متارف بختیاری که چاینده در حوالی اصفهان مسکن دارند
در این اوقات لطایفه موکب والا را در دیده باستحکام جا و مکان معروض کشته از راه ماذ در داد خاید
نافرمانیا کردند پس حکم والا صادر شد که هزار نفر از آن جماعت را که در معسکر ظفر اثر مالک طریق مسکداری بودند
از آب دیراق عبری بضرب از رسانا که سرکران فرمانبرداری بودند مقید ساخته به پسر محمد خان حاکم جام سپردند
که بعد از انقضاء سنج ترجمان بعوض دویست خانه دار چهار صد نفر از رسای بختیاری را نقل محل فرمود نیز چون طایفه دیگر

در این مدت با افاغنه اتفاق ورزیده لازمهٔ شرارت و سیر در منهب غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان
برای تنبیه طایفهٔ جمعی مامور شده قلع و قمع طایفهٔ بر وجه بلیغ بعمل آورد و در حین حرکت از خراسان فوجی از تنگهٔ کلات
ملازم رکاب حضرت پناه شده از آنجا که مرکز طایفه بمثابت لیاق و محل سعادت شاق از راه خود سری گردن اطاعت
نمی‌نهادند و در این سفر حکم نافذ الارکان و باس شدید البنیان حضرت نادری ایشان را خواری و زاری بر این بار گران
کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت فرار کردند هر چند که وجود و عدم طایفه در جنب لشکر فرون از شمار اثری
بود خارج از دایرهٔ اعتبار لیکن چون تهاون در جزئیات سرشت فساد کلیات میشد صدور این حرکت در خاطر
عظیم آمده طوفان نام قاجار را با فوجی مقاتل مامور ساختند تا علیه الطوفان بر بهتن ایشان معین و مشغول بود و در حوالی غار
با ایشان دوچار گشته بعد از فاخذهم الطوفان وهم ظالمون در باره ایشان بوقوع پیوست تمامت ایل از حالت
بغایر برادرانه ساخته که سر چهار هزار نفر چریک و ولایات نواحی استراباد و توابع را صورت جمعیت داده هر وقت که از
ترکمانیه دشت یا افاغنهٔ هرات نافرمانی بظهور رسید بامر و صواب غیر الله ذا ابراهیم خان ترسم صدمت بقدیم سنه
پس بگاه از ولایت اعمال نزول کرده بطرایت ساخته بضبط و ربط امور نظم و ترتیب ملازم رکاب نزول نمایند و در اثنای
و در این اثنا خبر کسر بعضی بر تر و اصول جنت تنزیه شرف علیه نعوض علیه رب عزیز بعد از آنکه از انجام مهام همدان و دیار
فراغ پذیرفته هوس تجزیه تبریز بر خاطر اقدس شوق انگیز گشته حالا از دیوان لسان الغیب تعالی خود این غزل
اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است ❊ به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است ❊ عراق و فارس گرفتی بشعر حافظ گو ❊
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ❊ در غرهٔ شهر محرم ۱۱۳۳ مطابق ایت نیل ایات کسی تکش از همدان جهت
تسخیر آذربایجان وارد سنندج گشته هم در آن منزل تلار عفران نام از جانب حسین بیگ در محمود وارد و در عریضهٔ بنا نهاده
مشعر بر اظهار خلاص و استدعای حفظ اولاد و نسوان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانیده بر قبول
اشرف را بر آن نمط و بیاچه صحیفهٔ عرض عطیب کردند که بعد از آنکه آن برگشته بخت مرحلهٔ پیمای وادی فرار
شده بود بجانب لار رفته چون امر جاری قائم کیتی بود و موکد در باب منع امور اطایفه غیر صدور رفته بود اهل تلار
در بروی اجابت بسته راه مخالفت گشودند ایشان هم از ترس و بیم در چاه مقدم گشته اراده بیم و زنهار شعبه
و سیان بست و شد فرار و مردم ملتجات مرزوره هر جا بموجب امر و اشارهٔ خارجانت بر سر ایشان رفته
بقدر مقدور در پاس و تاخت ایشان را بسیار کشتند و نتوان ایشان را شرف چون سبب قتل محمود از دست نار کنار جو بود از کنار
هر سند از راه میانه اهنگ جیستان کرد حسین از تنگی آمده بر عاقبت با جمعیت کامل در شد نار و در تبریز کلی من اعمال
گریز گشت و ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب الوقتین بموزه ابراهیم تعقیب و اشرف بتعاقب اشرف
کرده شب در سیاه طبعت در از دکوه که در دست صفای شوراب واقع و نزول اشرف نیز در همان حالت بوده
وارد گشته اشرف باز بمکاد در گریز نهیب زده بر بر رود و ابراهیم هم بتعاقب ادهمی مرد و از دنبال که نیکشت تا ملاقات

همین که

همین که بوی فتنه بدماغ اشرف رسید خنجر از کمر برکشیده بجانب ابراهیم میدود و ابراهیم تیر دستی نموده بعکس
بر سینهٔ اشرف بسته عقدهٔ را که در دل نقش کرده گشته بود گشوده دل خود را مانند نقش از غم خصمی جمع حالی
و از تنها خدمت علیا بنات عرات خاقان مغفور را همراه برگرفته بقصد تار میرساند و بعد از درد و تلاش عفران
جواب عریضهٔ حسین بن بهج صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان مکرم را روانه نماید اسرای او و حضرت
و نیز از وقایع آنکه در ایام توقف رایات همایون در شیراز قریب یکهزار نفر از افاغنه و در جمعی تلار فرار کرده
استمالت از موقف اقبال ایشان مرقوم و مقرر شده بود که از روی اطمینان وارد دربار عزت شان شوند اجابت
حکم جاری کرامت ادبر کرده از تلار الماراز و مرزوج اصفهان خرج بازیافت و در جادت می‌یافته نباخ سلطنت
خواهش و اهالی اصفهان کشته مال ایشان را غارت میکرده اند و بهمین منوال از ارزاد و مرزوج که شد در حوالی بیلاقات کمیاری
بر سر محمد خان سلطان حاکم جام که مقتل نجات بود بر خورده چون در اطاع را که حرز الجیب و دست دشمن و دیو بند زدی
آشنا و بیگانه است در دست داشته بر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته بطایفه بر خاطر جمعی گذشته خود را بتعلقات
و در حین رسانیده چون قتل از این جمعی پیشه سرکشان در حین ایمن شده بودند در وقت که این خبر مورد حال والی
شد بتاریکی و جز اجابت امر این و قلع و قمع محمود خان را واجب شمرده در جمادی الاخر و دهم در افاغنه و تبریز
حضرت اب عزیز در حین که صفحهٔ خانهٔ مرکز دایرهٔ اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشا حاکم وان و علی پاشا حاکم
باتفاق پاشایان آنست در طوایف وراب که مابین دهم و هر غره واقع است جمعیت عظیمی منعقد ساخته قاصد
آنست اشتغال ورزند خدیو کامکار بنه و اغزوقرا در همان مکان که اشتهر طرف عصر از منزل سوار و بادیان بجوار ایلغار
دهست و دو فرسخ راه طی کرده مسکن ظهر نوکه بمسعود بکنار رود خانه قزل اوزن که از راه کاه تیمور پاشا و عسکر روسیه بود
واقع شد از اطراف روسیه نیز از دهول لشکر مستعد مطلع گشته بتسوید الوف و تسویه صفوف پرداخته بسوی
پیش آمده پرتقالی ملکون اخر هستند همین که از این نیت التوبه ظفر نهضت یافته یکم کرد سپاه خونخوار بجهت
در راه پاشیات و قرار شان از جاده رفته بدون مقاتله و تلاش عطف عنان بجانب مرعه کردند و دیوان
ظفر نشان بدو فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتل و جمعی کثیر از متعرض ایشان زنده گرفتار گشته
توپخانه و اسباب روسیه بدست آمده در ولایت دهم و ساوجبلاغ مکری و مراغه و ده خارقان صفیه ممالک محروسه گردید
روز دیگر بنه و اغزوق اردو بعسکر والا پیوسته علی کر مصدر بر دند روسیه و اهل قسه را از نظر انور گذرانیده مورد عطایا شاه
بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون می‌بود بعرض رسید که جمعی از عسکر روسیه بسر کردگی تیمور پاشا بدخارقان
و در سخی مراغه بر سم قراولها آمده اند موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته روسیه بعضی ظهور داشته تا هیچ لوای حیات
بست و فرار عنان تاب گشته بعد از طی یکمنزل سنج صاف کرد عظیم که آثار فرار روسیه بود از دامنه کوه بر جانب کوه
تبریز واقع است ارتفاع یافت حضرت نادری توپخانه را جمعی از اهل کیان در آن مکان که آنجا خود با سپاه جرار

و ویران نیز که از بوم ایکنه سر راه بان کرده گیرند از پرانه که بمقصد اوب بود شتابان گشته معلوم شد
که گرد و سیاهی در وجه است که تکاور نیست بیرون تکاو و در سنج بیشتر نمایان پیشد پس که حضرت فوجی از دلاوران
اکرین را بتعاقب فوج پیش تعین او خود با بقیه دلاوران و لشکریان باده متعاقب فوج اخیر شدند مقارن ان
فراولان خبر رسانیدند که گروه اول از مصطفی پاشا حاکم تیرنو و ملکچی اغای و عمر پاشا و سایر پاشایانیکه در اسم اغای
شب از زیر خیمه گریخته بسته از راه بهودیان عازم فرار شدند و گروه ثانی از بقیه عسکر ریت که بعد بسیاری فرار کس
در زیر خیمه داشته اند و بعد از فرار پاشایان ایشان نیز سر خود برگرفته میروند و اما که دنباله روکاران ایشان
بودند بسبب غنایم باد پایان برق جولان خود را بان فوج گران رسانیده جمعی از ایشان را عرضه شمشیر بقتل
ساختند و شیر دلانیکه در ظل رایت اردو با پیکر چنگ چنگال طمع کوبان فوج دویم تیز کرده بود مدبر
بان کرده نیز دیک شده بمحض تقارب جانبین طایفه تمامی زنان دنوان خود و هرای اردو بکاید از اکه
داشته که گشته از زیر عنان خود را بمنکوه خرجه مرجان که در دو فرسخی سر واقع است کشیده ویران طمع فرزن
تیر اطراف ایشان را دو کرده کلاه فرای سفیشان نیز فوز پاس بکر که از بقایب تیب ایشان از دیک در
گشته و بین کوه مرجان از منع الاس تمام بعل کون خشته و سوای مقتولین که عدد ایشان فزون از حد حصر
و تخمین بود سه هزار نفر زنده با زنان و اطفال و هرای پیکر و خیام موفور و اسباب با مور صرف فوج
مهدوی در ان گروه کوی خویش ایچه کان دست از میدان هلاک و ریش بر بردند همکام شام که سلطان جهانگیر
مهر تیغ درخشان شعاع را در غلاف داد و معرکه سپهر ترک مصاف کرد قریه سهیلان که در ان مرامی شاهانه
جولانگاه خیول سهیل جبین و معرکه کوکب طلعت قرین گشته توپچیان اهل بیت و بیاجیان تیغ مهابت
جمع اوری هرا و دنان ایشه محکم را بمقدمان سپردند که در شهر سر بر اطاعت ایشان بحکم شرع اطهر نهاد و لیاس
ایشان را سینه ملکه ارند که از مردم چشم پنهانه باطله نظر دست و درازی دل عفافشان مراقب شود
پس روز دیگر که بیست و هشتم محرم بود بدر لوای جهانگشا ساحت شهر تیرنو خبا کشت و از موهبت
اقبال ایکه رستم پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم هشترودان نواحی مرو بود با فوجی از عساکر مصطفی پاشا
عازم سر گشته و دو هماهنگ بمعرکه برای ایصال ان خبر شتر رحانه سر شاحشه بود و چون سر بان امنوز
سلب لباس اردو تیسه از خود نگرده با طوایف سپاهیان همگنه بودند تمیز سر تری از زردی متعذر بود لشکریان
ایشان را تصور مردم سر نگرده متعرض نشدند و ایشان باز سالم از شهر فراز و در سم تاشا را از این وقت بر فراز
ساخته و رسمی که پاشایان بر کاب گریزند بود عساکر نصرت قرین در خارج شهر باده و چاره داد و بعضی که در
گرفته بدست خدیو کامکار در دند و از گرفتاران رومیه ایچه پاشایان معتبرین ایشان بودند بعلاوه جالک
مورد احسان گشته بر حضرت انصاف مرور در بقیه هر را بعراده کشتی توپخانه ماسر و از بکاتو پهای کوه پیکر بیان مهاجم از دود

الش

الش شتاب که در حجاریات رومیه بدست امده بود در دو فرسخی ان حشمند و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بتوسط کرمان
پیغامات در ستاند مذکور از مراتب صلح و صلاح و فساد و مقارن ان خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان
محمود خان برادرش و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعرض والا رسید توقیع همقابل انکه در هر کس ترز و حمدان
در تصرف مصطفی پاشای سر عسکر و عبد الرحمن پاشا بود تمامی قراء و مزارع و دکاکین در جات اندوز ولایات از دست عثمانیه
بمیری که عبارت از دیوان باشد و از یافت ثانیه الحال شاهان باستعداد طایفه ملکچی و جهان اوجاق انهارا
و زمان قیصری با جماعت ملکیک و جبایه کرده قیمت اکر مبلغهای خطیر میکه گرفته صرف عسکر کرده بودند و
تسخیر صفهان که خاقانیان شاملو از جانب حضرت طلب ولایات بسفارت وارد اسلامبول شد سلطان احمد خان
و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنا بر تشتت اراء و از اوازه تزکیت نادری رضی بقول مسالمه در زد و ولایات گشته طایفه
ملکچی و رسای اوجاق که ریشه تصرف در تمل زمین انها محکم کرده جزیره تیغ بیدریغ قطع نهال توقع
سر زمین میکردند بدعوا برخواستند که کجا ولایات را بایشان بر کشید و کجا بعجم رو نمایند اکر مستقل نمی شود
قبول این امر میکردیم چه جای انکه در داده جزیه پاشیم اکر شر عاخون و مال عجم مباح بود چرا حرکت سفر عزم و
فساد بین الامم شده شوب جزیه را بیدار و جهان ارمیده را فتنه زار میاختند و اکر مباح مرود چرا جان
رده ولایتیه و بایین تمل مانع انجام کار بودند تا انکه اوازه قلع اساس دولت خانیه و اعلای لوای در رکاب
اذر پایان انتشار یافته بقیه السیفی که از نهاوند و همدان رخت بجزیره امان کشیده بودند بتواتر وارد اندرو
و کیفیت حال را مذکور میساختند پادشاه و وزیر اعظم از نیم قوی دستی دولت نادری برای ستداره رجال سایر بوم
سفر اور با پایان و اردو هسکو دار گشته بعد از ورود کوکب قیصری با ملکان پادرنه نام ولایتی که از زمره اوجاق
ملکچی بود پاکنا پاکه و هرزه بیاکه را بسنگ شرارت تیز کرده تیغ بر دوی خلیفه اسلام کشیده این را
اصلاح نامید یعنی در سبیل اعدا شته کرده جمعی عظیم در معرکه فساد در انهم اورده پادشاه و وزیر اعظم با چاره
برای تسکین نایره شر نعل و اردن بر توسن عزیمت سفر زده باسبول برگشته و چاره جوی دفع ان فتنه گشته
چون کوشش بی اثر بود پادشاه برای استرضای اهل فساد راضی بعقل و اماده نیکو نهاد شده وزیر اعظم را کفیه
هلاک و بالای عراده انداخته بر دون فرستاد ؛ چنین است این گردنده مهر ؛ نه لطفش بود پایدار و نه قهر ؛
نه پرورد کس را که او نکشت ؛ که در مهر نرم است و در کین درشت ؛ با وصف بیمهر طایفه ترک از دحام در
هجوم غوغا عام کرده سلطان احمد خان را خلع و مهر سردری را زینت تارک سلطان محمود خان برادر او ساخته بلقبه
شهر تیرنو که در دست رومیه بمال صعود عدوان شده بود بیخبر و نقر الویه فیروزی گشت و عزیمت تسخیر کوچان و ارزن
در خاطر اقدس تصمیم یافته عقاب رایت نصرت اثر در جناح نهضت در امد که مقارن ان در خبر ماچه خبر بار
از جانب حصار قلعه ارزروم و خبر امدن اغا غنه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع انست را بعرض مقدس رسانید بسبب انصراف

موکب همایون گردید و بعد از اوهان از اغنی هرات بسلوک رفتن همراه تکوشین و قیوالیان سابقه در گرفتن هرات
ست که در ارش یافت که بعد از وقوع محاربات با تیمور خان و شکست افاغنه ابدالی بجهت ادای مالیات هرات
با تیمور خان مسلم گشته عطف عنان فرمودند و بعد از هفت روز ایات مصحوبه بجانب عراق و آذربایجان
علیه که در صدد تسخیر آن بود و داشت چون چیره دستی سعادت این دولت زایده میدانست که خیر مادر خان و ابراهیم
و برادر او بودند بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی از در سازگاری در آمده اشیا را بجهت
غریب و بجهت عزا و موسه او موثر افتاده موس تاخت ارض اقدس را گرفتار پیمان خیر سر بدر ذاتا الله یار خان نیز با جماعت
سوار تره الاروی عاقبت اندیشی دست بر خاطر گذشته پا از جاده پیمان منحرف نمیساخت با جمعیت ابدالی از در سرگران گشته
در جرو تکس بطلب ذوالفقار خان حاکم هراه فرستاده او نیز بقصد خلاف اعتماد بر آمده و از ناحیه هرات والیه یار خان نیز
از در مخالفت در آمده و در قرقی در میان خان بهم رسیده سپاه بدینمنوال نامزد شوب در هرات اشتغال داشت تا که
ذوالفقار خان غالب آمده و بیستم ماه شوال سنه ۱۱۳۳ و چهل شهر والیه یار خان با فوج و اتباع خود در آن قلعه مارد چاق
گردید پس طایفه افاغنه از حقوق عنایات نادری چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان را بکلوت
اختیار و بهم تاخت ارض اقدس اعلی بر سوای اقتدار کردند الله یار خان نیز کوچ و جنوبیان خود را از قلعه مارد چاق
گذشته با مودود قیچیان حاکم سرخس و بعضی از حکام اوبا بقیه که با او اتفاق داشتند سر در پیشتر از در دو اجاعه
ارض اقدس گردیده از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان شرایط اکرام و مراعات تمام بظهور پیوست و از آنجا
نیز حضرت نادری امینه صورت نمای احکام قضا و قدر و بعضی شیاء مخزنی نادیده و ناشنیده را از آن
مغایر با خیر بوده یقین میدانستند که الفرقه عهد شکن در وقت رفع حاصل آمده تاخت خراسان خواهند کرد
تسخیر اصفهان و خوزستان و مسعود را از موکب اقدس روانه خراسان و از همدان نیز جوکه بسبب طغیان
با قرخان بقایری را برای جمع آوری سه چهار هزار نفر از قیچیان نواحی سرخس و دو تومان فرستاده
مقرر داشتند که در حین ضرورت بعسکر ابراهیم خان پیوندند و ابراهیم خان نیز زمان والا نفاذ یافت
که عمل و اخذ و ذخیره بسیار در مشهد مقدس سامان کرده بود از ورود دشمن غبار القبوداری که نشسته از محاربه خان
نایند اما ذوالفقار خان با شصت هزار نفر از افاغنه در زاویه خواجه ربیع با مرتزل گشوده اغاز تاخت و تاراج ابراهیم خان
جزو ردو لشکر اعوض عوده پانزده روز هر روز پشت بدیوار بست تقویه داده کردی نمیکرد تا اینکه این مقدمه از
که سنج تقرر کوکب مسعود بود و عروض سده جلال گشته تجدد اوریا بسنج جنگ میدان الکیدات بلیوه نبل اعوده علام شد
که بدستور از روی خرم و بیداری مشغول خود داری باشند که انشاء الله تعالی عنقریب رتبه تبریز از آن ملک
خود زبان کرده کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول این جواب با قرخان نیز با چریک بطشیان پیر دیلاوا
اقدس گشته بعد از چند روز با وصف اینکه از اوج سماء خاطر حضرت نادری در باب [illegible]
عن بعد انازل شده میدانستند که کلام آنحضرت **وما ینطق عن الهوی** است بتحریک بعضی زمهوانان
مغرور و تیز عنانی نوشن طبع غیور سپاه منصور را به برداشتن او و دو سه روزه مامور ساخته در دست کوه سیمین
با کوکب رنگین رایت حرب افراخته افاغنه نیز مقابله پرداخته در آنجا گیر و دار با قرخان که سر کرده بطشیان پیاده بود
رخصت گشت و فوج از پیادگان او که نوبنیاد رسم دراه جنگ بودند دل از دست داده روی بر تافتند ابراهیم خان و نفر
اسب بر آنجا بود که ایشان را از راه گریز بر گردانند بطشیان که در پیش منکامه ستیز و آویز گرم کرده بودند حرکت ادراک
بر فراز داشته سر رشته جنگ را از کف میدادند لشکریان نیز بضبط عنان خود داری کرده و بشهرستان آمدند و در
روز سواره بسیاری از زنگ بستر پیاده گردیدند و جمعی از پیادگان جمع در آنجا گاه شوات آمده در تمام مرکب خود لباس
پوشیدند ابراهیم خان بمشهد مقدس گفتن جنگ این واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه ۱۱۳۳ در دست صحرای علت و در
مشهد مقدس نقاق افتاده بود از ظهور این سانحه حیرت اکثر چون ابراهیم خان از خیالات حالت عرض اشتهاره
رضا قلی میرزا که در آن اوان دوازده ساله بود اینمراتب با بوساطت چاپار معروض حضرت جنوبی که مکارم
حضرت شاه ملهاب مکرر بزبان جاری میساخت که عراق عهد نامه انجام امر عراق و آذربایجان بر ذمه اولیاء
و جناب نادر امملکت علیه است و ما را بکشور گشایی ایشان احتیاج نیست لهذا حضرت نادری امر خراسان را
و شبه سرکشان سست عهد هارا فرا الزم دانسته بتدبیر تو میر ایشان مستحکم گشته مصحوب چاپار سریع السیری اشاره
اعلام فرمودند که در حصار سهوار قلعه داری گشت بدیوار طغیان زاده رخنه در بنیان ثبات و قرار راه یافته
که بنیاد پیروزی بادی ایران نصرت شعار بماند با یکسوار خوج کسی فرو زراز ابق مهر ماه شب در روز دو سه مرحله
بر دست خصم بتوار کار سیم بن باستون کبک نشان با یالات تیز بطلب خاطر بر داری ادبا بجان سر بلند
و شایم دو غایر رو تیه که در قلعه سبز زیاده صد هزار تومان متجاوز نمی بود با دغایت و امر والا صادر گردیده که جمعی از ایلات
و ترکمانرا که چاپیده در سرحد کشی شهر از نفر جوانان کاریرا در سلک ملازمت انسلاک و بدو حکومت هر یک از ولایات
انتزاعی بالکام که در آن تفویض و مقرر فرمودند که ولایات را مستحق شاه ملهاب دانسته در صدد کشاورزی آن استان
بجان کوشند و در آن سفر فرخنده اثر ایلاغا که از فارس و عراق و آذربایجان سب والاغ رخ جمع داده و کوچ
خراسان فرستاده بودند عدد ایشان به پنجاه شصت هزار خانه وارد میرسید از آنجمله دو از ده هزار خانه دار
دو هزار خانه دار قرقلو بودند که شرف ایلیا بآنحضرت داشته و چون نیاب و کوچکان بجهتی که اگر نیابت
آنحضرت در سلک قرقلو و جمعی از طایفه مامور والا گوجیده در ارض اقدس تکنس اختیار نموده عوض ایشان را از قرقلو جدید
رستم قشقایی را در کلات مادری دادند و چهل پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمانیه و اکراد کوچ بتاری سایر ایلات
و طوایف مختلفه بودند بدستور انها را نه از کک دیده در بقایا ممالک خراسان بوطن و مسکن مکون ییلاق و قشلاق
بجهت هر یک تعین خشتند [illegible] بعد از قبض بسط امور کشاورزی
و دور بینه را فرق را گذشته با یکه تازان عرصه دغا بجانب خراسان انتشر کرده بدون کشت در رنگ و دار

کشته در بنا چاپار از ارض اقدس وارد و خبر رسانید که بعد از واقعه ابراهیم خان افغانه کشته بودند که مال مرتکبان کار بی مال
شده از تیغ کین بمشیر مردی امید دولت کشیدیم و دستاین آنکه پیروان بکشند پس بشر اکثری شرارت و دود از نهاد قراء
و مزارع و مرغهای نواحی شهر برآورده نوعی پیدا و آرد خستند نزدیک شد که از شراره آتش آن شور شر خرمن بادو دست
سنبله در انبار کهکشان و خوشه پروین در مزرع سپهر برین در گرد و بهمه جهت سر بر کرد و در حوالی ارض اقدس
عهد کشت کرده مراتع و مزارع را عرضه تیغ بیداد و خستند و بعد از اظهار کمال نفی و فساد در دانه هرات شدند اهالی
از استماع این خبر ترک اقامه کرده در شانزدهم ماه صفر وارد مرو شدند و آنچه قشون عراق و ترکمنه مختلفه بود برای حراست ایران
جمع کرده بصوب محمد خان ترکمان بخدمت شاه طهماسب فرستادند که در دایره امر نهی اند دولت والا بوده پرگار اطاعت
اطاعت گذارند و در اینجا خبر رسید که ابراهیم پاشا وزیر اعظم محمد آقا ناصر از جانب سلطان احمد خان پادشاه والاجاه روم
برسم سفارت بطلب صلح بخدمت والا وارد آمده مقصود او آنکه این تقریب از مبادی احوال اعلیحضرت اقبال الدین
و از رای رخیال حضرتش مطلع شود امر والا بنفاذ پیوست که محمد آقا را بعد از ورود تیز روانه خراسان نمایند و نیز ارزو
افغانه در چنین مارهای در چنین اندر استیلای در اراده بشفاعت آستین سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم کرد
و بعد از استیصال او روی نیاز بایوان دولت عاجز نواز آورده بود جهت سیاست سده سعادت قرین کشته شد سه روز
نزهت آیین مقر کوکبه عز و تمکین کشته ارزاه طهران وارد ایوان کیف چون ترکمانیه بیوت ساکن شدند و بیاق
همیشه طریق تمرد و نفاق سلوک و ترکمانیه کوکلان نیز که در حدود گرایلی سکنی داشتند در تقدیم خدمت و ادای خراج
همدان بجوکیه سبق تحریر یافت رسم فرمانبری متروک دیده شد از منزل نور بجه منازل گشته چهار هزار نفر از ایران
حضرت نشان ارزاه بطلام و رکب جهانگشا از نهضت مازندران شد کشتی علام الغیوب نام و جمعه شد که در دوم نوزدهم شهر
ربیع الاول موکب والا از یورش میدان چهار فرسخی استراباد بر سر رعیت ایشان از دهنه گرایلی چاپول اندازه شد که تا
هر دو طایفه در یکروز نفاق نهاده آنجماعت بنزدیک هر سنگ ریزه پس که کبه تلغر صبح روز مرور از آب استرک
مهور بصیا در مطار عقاب نسرین شکار لوای مصور ساخته در اینجا معلوم شد که طایفه متوسط ترکمانان اعیه که در میان
دریا سکنی دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت جزیره و جماعت کوکلان نیز بطرف الاداغ و بیسار رزاز نموده
پس معاودت باستراباد کرده فراهین مطاع موکده بمهم سرحدات خراسان نوشته شد که راه مادرا با هم ترکمانیه
و لیشا نرا از گرفتن غزو و غیره ممنوع سازند و در غره ماه ربیع الثانی از آب گرگان گذشته از کنار رشت و جدود
و سمنان روانه خراسان و در همان اوقات فراغ من اعمال گرایلی جمعی از روسای متمردین کوکلان از دره عجر در اراده
و مستدعی عفو تقصیر و متعهد داوان یورغه مال گشته مسئول این طایفه قرین قبول فرمان همایون نافذ شد که
یورغه مال استحقاق روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را فوج فوج مرخص ساخته که مرو و انه دیار و اطراف جود
در سیم دلو یوم سفر هرات در ارض اقدس حاضر شدند و در آن مکان از جانب الله یار خان که در ارض تعلق مرو
عریضه مشعر بر التماس عفو و تقصیر ابراهیم خان بدربار مرحمت نشان رسیده جواب ابراهیم خان از مکمن حقیقت صادر یافت

جواب عریضه الله یار خان افغان از مرو بعد از صدور عفو

که عالیجاه الله یار خان بدانند شرحی که در باب اخوی ابراهیم خان عرض آستانه
نموده بود که چون شاه ایشان از مطالعه خود شرمنده و از وقوع کشت که تقاضای نمانوشته دل مرتکبه است من بعد زبان قلم او را
نیارا زد و بنزد ساری و جنت آرد که خودش که ارباب بیت را عذاب بر آن است و اگر از دیران عالیجاه کمتر نخواهد بود
که عالیجاه نام و ننگ از دعاوی جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده
غیب جلوه ظهور نمایند موجب ملامت الطایفه که با قبض و بسط جهان بمعنی کاری و در تقدیرات الهی استیاری دارند خواهد بود و
بمضمون وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کشایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقابله تایید است یزدان
و سر پنجه سعی بشر و با صف شمشیر نابا که نه البته از غیرت بهره و رند به نیزه و سنان اعدا نیز سر سازند اما بطلیعه مردی
نیزه حقی ملک آمال و امان آن اندیشه مسند و به تیغ تیز ترش سر کشی کردن تسلیم نمیهند و چوب کاری عصای جامع
بدر و بر ادر را هم نمیکردند حرف شد اگر کشته تر از سیف قاتل و روی ترش را تحمل نتوانند و طاهل میدانند و مقابله
در دو دم پیکن و نام کن بسر ۱ کاش بکر عرق اهمال نیست ۱ از صدور چنین امری مادام الحیوة در سینه جهان
و اگر شاه رفیق علامت بوده حاضر ابر حیات راجع مرشاند چنانکه اظهر من الشمس است که سپهبد زرین لباس مهر بر آنکه
از سر که سپهر ماتیغ کشیده رو بهزیمت میکذارد و از رنگ زردی بزمین فرو میرود هر وقت که رایت جهان گشا
از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند و چند که بنا بر مسامحه
بدوره علامت بر شاه ایشان وارد رخی آید که چرا از دشمن شکسته باشد و نمیتوان گفت که چرا شمع آسا این همه سر بریده
رو ساخته و از تیغ تیز زاد تافته و لیکن سخن در این است که با صف آنکه مکرر از جانب مادر باب جنگ رو بر دو مشغول
ساخته اظهار اهمام ما نیز حقایب یا ابراهیم اعرض عن هذا اورا مسموع شده بود بر خلاف معمول مصدر این کوتر جهل و فضل گشته
بایست که بر همه دلیل عقل طریق مصلحت پوید یا راه رضای خاطر ما را بر دفق ارشاد جوید در این صورت که بر ملک
تنبیه احد الامرین و تابع مدلول بنیاد التعیین گشته ملحق و توبیخ را سزاوار و شایسته بخشش و اراز باشد حال چون
عالیجاه در مقام شفاعت و التماس در آمده بود حسب المسئول آن عالیجاه این دفتر زبان قلم را از ازدیاد آن کوتاه و همان
توبیخات سابقه او را مورد دهنه جنت نمیشد ریال ۱۰ دو تومان موجود و رضی تمس دهن تبدیل چون حضرت ظل الله
نزهت مرحمی ایشان آفتاب ماه جهانتاب برسم الیوار بشکاری می پیمودند در اواخر ماه ربیع الثانی چنگاه
که تا جدار اقلیم چهارم و سر بر آرای این بلند طارم از مغرب جانب مغرب اشرف یافته از دروازه اقدس
بیلی حصار سپهر گذشت حسرو ملک سروری سطوت بهرامی و فر عظفری وارد ارض اقدس فیض مرد در عمارت
جنت سرشت چهار باغ مانند روح در قالب عنصری قرار گرفتند و چون در آن اوقات حادثه کشت بدلهای
اهل ایران روی داده ماتم زدگان سوز در ماتم کشتگان خویش بر آورده تار سینه ایشان بضرب ناخن چنگ زنان
و از جور افغان بانفرمانده دفعان و کوس رد بین طلب خروش آنکه بلند و دل سوختگان طلق نالی در

از استخوان سینه چوب بندی نموده از آلالهای داغ طرح چراغان بر بخشند و بهای گرم مسکانه از نور چراغ آتش بازیها
بر می‌انگیختند و بوشک آمد شد کشان از شب سیاهان سیرت صدای کوس و نقاره را که آلت سرور و سرور بود از این
عزت و در دانسته در روز در دو اهل شهر را از نواختن نقاره شادیانه و این بینی و چراغان ممنوع حشمه بهان تهاب
رعد آواز بدیه جهانگیری و طنطنه در دو مسامع دوست و دشمن رسانیدند و بعد از دو سه روز که سرکشان از رنج راه تهاب
گرین شده نخست بملاحظه دسان افشاریه و ایلاتی که از فارس عراق و اردکان بخراسان فرستاده بودند پرداختند
از جوانان نامی شیراز برسم ملازمت منتخب ساخته از فارسیان فروبیت پیشه و چاکسوزان دولت اندیشه برای تعلیم
سپاهگری بر ایشان گماشته بیزی که ترک ریست چشم جوانان باطره و لاد یزدان باری و مردم چشم کمان دار دیده فتان
و بزان بامکان سینه نوز ابرو و تیر دلدوز مژگان قلب شکن و مصاحب اندازی کند بمشق تعلیم برادیکشه در ایک دوری
هر یک در فنون کاری رستم بل و در خونخواری فرزند رشید زال چرخ و بلا دابل شدند شعر اگر از کار فرازی دستی در میان
یاغی سنگ را آینه سیما میتوان کردن ؛ و چون عزم سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت اقتیار رفتن با ایلات
تا آنزمان در ارض اقدس همان و دواله خوزخوان احسان مجبور و مستعد عزیمت شد که رشته در بار چاق و نقش سیوفل
دلالت اغانه بوده باز در سر راه هرات با دراک ملازمت پرداز دند لهذا او را بنقود و افره و خلاع فاخره و جمع
و عطایای خاص عز اختصاص داده مرخص ولایت مازندران و سابقا مرقوم کلک بیان شد که اوزبکان کوچان
در قراغ گرایلی امده اظهار ایلی نمودند که دولت خانه دار برسم یوغه مال آورده در شهد مقدس کنند و سند
در انجام آن امر تا میزی بظهور رسید حسب الحکم امر والا مشار که قشون بهرآباد بهانه سفر هرات امده در سنوات لطف
و مسطر صدور فرمان باشند حضرتش در دوازدهم شهر جمادی الاخری اقتیاد از خاصان جریده و سپاه بزم سپه لطفه
روانه مهاران و ورود موکب والا کیوشان ترکانیه نیز بامتثال فرمان وارد گشته حضرت ظل الله عطف عنان
اقدس فرمودند و بجماعت خانواری معموره را بارض اقدس آورده تمهید گشته که جمعی از جوانان سپاهان را
در سفر هرات حاضر سازند **ذکر عروسی شاهزاده اعظم رضا میرزا** چون بنحوی که مذکور شد حضرت شاه طهماسب
و شهریاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه خود را نامزد بهمین تخم از ازدواج عناصر و اجرام و مهین فرزند ارجمند
شاهزاده اعظم رضا قلی میرزا ساخته بود در این وقت که کوکب کوکبه اقدس بیت الشرف ارض اقدس نزول نمود
ارقام مطاعه نافذ شد که تمامی امرا و حکام و سران جنود نصرت موعود و عظمای حشم اهم اخشام در بزم
نظم سور و گلشن چشن امور حاضر گردند پس کارگذاران بدایع طراز و نگارندگان صنایع پرداز در مقام
فرمان پذیری دست دلاوری مزوری بازنده در اندک زمانی در عمارات چهار باغ نمونه بهشت برین و
سازی و طرح چراغان رشک چرخ مینو سرشت خشت و در چهاردهم شهر رجب المرجب در جریکه قبه حضرت
رشک چتر طاوس بود و بسیط غبرا در فرح بخشی جنت افزای جلوه عروس آفتاب ضیا و نیت بود و در

مادام الحیوة سر از بقعهٔ صدقات بر پیچید باز صاف و باطن علامه کرده دو سه هزار نفر از عجز را بر گرد که سیدال اعانت ابد الی ابد مستعان
حضرت ظل الله بعد از وصول این خبر متعدی تعیین کرده آن دو شهر برج عفاف را از همان عرض راه با خواجه سرا و غلام تمام دو آه اصفهان
کرده بجوم سپاهش هر سه ساختند **وقایع مشهور ملک مطابق بعد قعدهٔ سنه ۱۰۰۳** روز چهارم ماه فرخنده فرجام صیام ترتیب
تسخیر شهر مندل رایات اعلا از اشتهار کشور ستان شهرستان برج را که از برج سیاق در سرای جو چهار دروازهٔ باغ بهر از فسلان
داشته بلمعین در رسید و در آنشان نامه فرستاد نامه اطراف چین و نفاق هامون را از جوش لاله و ریان سر بر دهای زمین و حمام
برافراشته دلاور صفوبر و ادیاق حشمت دعوی عرعر ساز و برگ تمام بعسکر جدید و بهار در آمدند و افواج چشم و شمس طرق بیکها خاقان برج
بگردن کرده سبزه و شمشیر و خنجر و سه برگ سپر و شمشیر برداشت و چشم سار از موج رزه در بر داخت و از سکود ملاه خود بر سر کرد و جهود از سر
راه بر بیعاکران دستان بست و جوم سپاه شکوه دار نار شاخ سرکشان شاخسار را شکست بزم خسرو را بر ترتیب ساخته قاآن
آراسته طلاع زرتاری کهاکون و جیب دلان آنشان از زرخ و بعد نالاه مشحون گشته بود از نقصانی حشم سر در روز کشیده مارزم
آن شهر سعادت فرجام با قرمزه و کوکبه کیکاوسی از ارض فیض انتساب بمنزل طرق نصب خیام زین جناب گردید و آن
که چند روزه از خونخواری و شمن چون رمان روزه دار لب فرو بسته بود امروز از عید خود آهسته از قدت عنان شاهنشاه عالم
جشنه و جهاد دم گرفته خون خشم بر خشم و کوبیدن مال غنیمت کرده چشم بودند شبرنگ را اهل اشکال شهر
از کنجینه دهان رزم گشته بود از وصول کوکب ظفر فرجام منزل بوکلان من اعمال جام بنده و عراق را در آن مکان گشته
موافق آداب پاکیزه و روزه رزم گستری تعیین چرخی فرادل مرتب تیب بی هادل بر تیه منطقی قبل از لشکر شمشیر را
سه دل مقرر کرده برای قول ساقه و دل و طرح دکین از نیزه گذاران رامح زرین و بلکیان رمح چین با توجه و کوکبه
تعیین داد و قدم شش دوره از دره رباط توان اغاره بوزه دادی کین شدند و فوجی از مقدمة الجیش دلاوری از لشکر بهر جوی
از رباط طراز چاول بمحال شش و پشان و غریبان از جهت تمامی بمحال بمرض نهب و بیغما راه ملتجا که در سر راه واقع بود
حرکت مشاع اراده دیران مفتوح و مقدمة ظفر و فتح گشت و در چهارم شوال مکان مرسوم بنفره سر خرمی و راحت معمور
در پیش تمان زین کرده اهل خیابان مولاد بکر دیده و دیده چشم در دو در چار آینه یکتا تاران سیزه جوار شش جهت از دی
سایه دیده و بعد از سه روز باد خبر از جنگ جریان نصرت طراز رفته جریان کینه پرداز در دو اشهر بیت از ذوالقعده
ذوالقعده زمان نیز برای اظهار جوهر جلادت از غلاف در آمده آن فرد دلاور آن نصرت نشان با دست و صولت عالم تنگ
نزدیک باغات شهر بالا انطالیه همگامه ساز عرصه جنگ گشته هوا آشام که طرفین دست از حرب پا از حصار طی در بسته
برگشته سیدال علیه با جمعی از سواره پیاده بعزم شبخون نهر شکسته را که بار روی همایون پرسته بود جاده مقصود ساخته
از میان آن چون سایه دنباله رو لشکر ظفر اثر گردیده جیوش بحر خروش از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم کرد لشکر چهل هزار
بسته گشته و جمعی کثیر با چنان هیب و نوچیان کیوان نیب دست از حفظ صفوف و نظم ترتیب تیب باز داده
اکثری در منازل خویش آسایش گزین و جمعی معدود در خانه زین بوده که آن گروه فتحه در کنار اردو بصدای تفنگ
حلقه

حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات برجی در سر نهر بکم و الا احداث یافته بود که نصرت بدار و وصول آن دو
شهر کوکب با سطوت بهرای صولت فرخی برای تفرج اردو بان برج بلند بنا سن برآمده بوجود صلابت نمود
آن نمونه برج ساخته بودند مقارن آن افاغنه از میان نهر با فیلهای بوران تا خیل نجوم از زود و کهکشان
ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز حیره یا کردند خدیو شیر دل که زهره شیر فلک در برج سپهر از مهابت
باشت نفر از غلامان بعسکر که در آن مکان در وقف خدمت حاضر بودند بدو نفر پرداخته از نوارق تیغ و تفنگ آن برج
نایکه را بیرج آتشی مقلب ساختند دیران جهنم آتش دهها در آن قلب شکن نیز از مشکر ظفر اثر پیاده دست شمشیر زبان
در آن در آویخته از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن بشر ریخته جمعی از ایشان با از منزل هستی در آن حاشیه و دیگر
مستعد قتال و مهیای جدال گشته رایت ظفر با شوکت و فر بجانب کشت نصرت فرد بر افراخت و نوای کوس و لولاد
در چرخ ابنوس ساخت نواره و پیاده فغان مسابقت جسته برای ساز جنگ تا ستیزه بم نغمه در نشیب و فراز کوه نصرت
فراز گرفتند آنحضرت با گروهی از بعسکیان کیوان شکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوستند بعد از آن که آب
خونگوار خون اعدا الطفا و نایره حرارت و تشنگی شرر شرارت شد جانبین اهمک بر حرکت کردند و دست دیگر
که بهواصاف و آینه خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کردند چرخ آشوب طلب بفتنه انگیزی سبقت کرده
گشته طرح شورش افکنده ابر بلکی بعزیزین آمد و رعد کوس حرب فرو کوفت و برق باتش اوزری نایره
شرارت از جا برجست سهمان کلوله مرگ فرو ریخت و باران آغاز تیر باران نموده بهام مقصود در آن
بر نشان پایه جانبین لابد آمده نشسته کام بمقر مقام خویش بازگشته بود از چند روز آن افاغنه و ذوالفقار
آب خود سری در زیر پا و توسن جلادت را باد پیما داشته خود را در کشاکش نبوده دیده نزدیک شد که جان
بر تن در بند عهد پیمان با موکه با یمان حشمه گردند که این افغه تا رمق در جان دارند بکشش و کوشش بر دارند و در
سیه در آن رمح و سنان ثواقب کواکب با از تکت طلعت بخیال تیغ خورشید را بکاسه صبح صیقلی ساخت و ذوالفقار
نظر بهبد دو شیشه با کرده فغان بکبال و کیوت بهیأت مجموعی پر آن ایم که قلوب ساقطان را کنز زنگ بعسکر ظفر
بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روزه از آنجا همگامه آرای جدال شدند از طرف نیز ندیو کشور دلی
با فرقه فیروزی صف آرای عرصه دلاوری گشته اولا بعکیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر رانو بر آن و پهلو
بر جلادت شیر غرین زدند تا سه ساعت بر بلا قطره ریز و برق ابل صاعقه انگیز بود و سیوک از دلاران از جمهات
شکاف پهلو تهی میکردند تا آنکه با تایید الهی پای ثبات دشمن از پیش در رفته پس نشست و بمقاد کریمه سیهزم
الجمع و یولون الدبر بطور رهبت آنکه تا زان عرصه دغا جلو ریز و بر تیغ طایفه دغا حاصل در گشته
جمعی کثیر از افغان عرصه اسیف سنان و بقیه ره نورد طریق فرار و فنا گشته تو نمانه دغاره خلعه آنشان

بدست آمد و بیست دو روز از امکان نصرت آمد و در مغرب که فیروز شده هر روز در ایران بود
وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً
بادپای عزیمت را بجانب اطراف ترک خنجر و پس مصدر بهد که سعد بواسطه بر آن محیط آب
دراورده و بجلعه هر رفاه از قلعه برآمده و بیست بهار اعاز رسانیده که ارجاب دلاوران
سه هکیس بخدمت شاه و نوکران بیوک سنان سرداران سپاه قبیله و در نزه خطبه ایران
جمع حلوط شیعه مهرانان سری آنکه فلک جاه بکدرت و بخش نمیشد در صولت بهادران
نامه حامل رأس القول با دست آنچه بر خول سرکشی بطه نمیرسیدند از جمله وقایع لاتوقف
هنگه اللهیار خان و بقا الارض ادرس روانه مارو چای شد بعد در منزل بزرگ جمعی از اقامه بر آن
و مارو چاقی قلاع اسلم اللهیار خان بیوت و مجاس در عطاق مردن از منزل موکب بسته بود لشکر جوکوار
نهایت قلاع قلاده مأمور گشته بود رو رفقا بمصطفی نام ابدالی که قلعه خانش جنگ که حاکم هرات سلطان
ارا عامه مقبول و سرا و را کار قبار ان نهاد حضور والا تبلیغات خانش کده بود تصرف در قلعه جنبت
کسی کشت مقصود با قلعه اطراف اربعه هرات محصور جنود منصور بعد در شتم شوال ده هدد بعد از نصرت
قرین سلوبه سر کفر که کار اهل ان نرم دیده و با توپ بهار و سپاه سپهدار سخت سنگر نقره با مورخت
جبه اب هر روز طغیان داشت از حسن زنجان و کیوران کمر کاشش بست سپاه بر جا مهر بود عارض سلطان
و هنگام ظهر و عصر موسوم بدو نوبل نزول اردو بر نصرت نشان کرده کرد و انعام جنگ سپاه کشته شد
افغان کشته نصر جنود لشکر ظفر از نهضه و لیرا از قلعه برآمده بیست باز و لشکر ترتیب داده جمعی از
اماده جنگ شده حضرت ظل الله شاه جیس لاور قلعه و میل الغور سرور را بدرج مطلع الطاف الهی
سوار و مهیار کار را کشته بعضی بی ده و تو کار ساقی با قول بالذی ایشان روز قلعه افغان فرستاده
جنگ بسیار و حضرت نوحی از دلاوران ابدالی در صفدر قره بعرب که او بر جوار از دیگر و فارس و سنان
فرو مرغ عرشک در زانو و جاک میخند در شت سران کرده در آمده ماهی بعد و ایشان حاصل از سلوت
ماه کهزر را حایل شده در کجا خان ایشان بار توت تفنگ در دم تفنگ ده ابرهه عصا را دیده با دام
تا حرف منتقد رخت و از یکسمت رمح و سنان زبان دراز کرده بخطاب هل تجزون الا
ما کنتم تعملون بسوی آن رخت انطایفه جمعی در حدود اکفار و طرف جوی و چار سر بجه بلاد
کرفار شدند غنا دیده ابدالی و از کفه شیر نشکاران که تا از زمان ارتفاع افغان قلاده منع در گردن
داشتند تا اره و الا سه سر سه خود در کشیده از طرف جنگ و جمال دلیر بازه کشتی و تیس در
دشمن خرد خشمند جمعی از اغنه را از دم شمشیر ایشان آب در کرکشته نکون رسید و خوی سود زنده عرق

اب مرکز

اب بکردن رسیده از سر گذشت سه هزار نفر متبع و زیاجمعی از رسا و دیگاک اب سر بادفنا داده و علم و چاره
ایشان بسته آمد پس ضع یوکنکجا بسقفوه که پیاب بجانب سرکش غنایمات کشته اب و صلاح خوانین ایران
و نقد مسمی کرفتار از ممالک ایران عطا فرمودند و در حسن باقیات آنکه جمعی از شون پات اردو معسکر
نفره بضباط مقرره در طرف رودخانه بقراولی اقدام داشتند از جهان کرد که بر ملک تیز کرد و مرسید
اسباب و از طایفه کرده در صفحه شت سر نوشت کار نفر قبیله روزگار را که کلک قضا خطا غبار و بسته
بود دریافته بکرفتن سر زاده ایشان از هر دو گذشت و با امکان رو جنگ جنگ سازد تا چهار هزار
مخالفت نوازی اغاز کرده بمضراب ضرب شمشیر خفه زن چار تا پیکر عرضی ایشان کشته روز دیگر که
فیروز جنگ خورشید خاوری با کوکبه بنگ شهری ادهنگ سر پل مقطرات این دو دینلغام کرد جانب ایل
کشته در چاشتگاه روز بقریه ناکهان که در کنار پل واقع بود نصب خیام اقامت کرده بکم و ادر خوم بر جهان
معین متین بر اطراف اردوی ظفر قرین سر بر پهر برین بوده هر یک از ان دو در ان لشکر دست خود جمعه
و مور پیل ترتیب داده جهان نوی در عرصه خاک بنیاد نهادند و بفاصله ده یوم که اشتم ذی قعده بشاه دلاور
تامینی بحکومت ادبه و شاه قلان و غور و ساخر سر بلندی داشت با سه هزار نفر از تامینی و ادبا قیه و اردو معسکر در دو
دارنوار شات خدیو بنده پرور بهره در گشت و از غرایب امور اینکه در همان ایام روزی که خدیو کامکار طرف عصر
از سواری عزیمت کرده بود در میان خیمه ایمان اسلحه از خود کنده بعزم تفرج جانب شهر کوسک بلندی کم
والا بنا شده بود برامده همان دم توپچیان فتان خیمه مبارک را بنظر در آورده توپ اندخته که کلوله آن سقف چادر را
شکافته در چاه که سند و الا انداخته میشد در کنار زمین آمده یکزرع بیشتر بخاک نشست اهالی که بیشتر این
نوع خطر که از وقایع عجیبه بود جز سپرداری حفظ ربانی و قوت اقبال صحبت را محل نمیدانند و چون بحکم کرفرد
کلک بیان شد سمت غربا هرات که عبارت از منزل نقره باشد مقر ویران این خاک و جانب جنوب شرکه سر
مالان باشد مضرب خیام ملک فرسا شده طرف شرقا شهر خایا بود لهذا در چهارم ذی قعده فوجی از لشکر ظفر
با توپخانه و ارکان شایان مأمور شد که از اب هیرود عبور در محافات تلعه کرم در جانب شرقا شهر تولی قضا
راه عبور و مرور را فاغنه مسدود سازند و روزی که مأمورین عازم سمت شرقا بودند حضرت ظل الله از مستقر علال
سمت غربا از سنگ نقره متوجه شهر گشتند تا انطایفه بسمت شرقا متوجه شدند پرداخت و مأمورین لاردو
خاطر در مکان مقرر مقام و مقر و برج و سنگر برای خود توپخانه ساخت مع و اسیدال افوجی از افاغنه قلعه و ابدالی
از در عبادت در اده سر راه بر ایشان کرفته جنگ در پیوست و ایران مهیه و میره و سر کرده کمال قتل طرح
با دام توکل بلا فضه اقدام کرده انطایفه را کشت فاحش داده سر و زنده بسیاری بدست آورده و بعد از چند روز

چون حال توقف اهل حرم شرقه از تقدیر بود هفت والا بتقریب امکان تعقیب تا شب بکشته حرارت دهم دی حجه بهمان اهل حرم
عزیمت آن بست کرده روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر ملک و علم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با رایات
گیتی فروز از سکر شرق آغاز ظهور و خروج کرد از حرمی همایون را از آنجا حرکت داده متوجه قریه اردوخان بکهری شتافتند
گشته افاغنه هیاک باز مانده خاشاک که سر راه بر آتش تابناک گرد و خود دیگر دهیات مجموع از آب
ممانعت در آمده یکه تازان طرح بکم و الا بر ایشان تاخته تا کوچه بند شهر ایشان را تعاقب نموده جمعی را هلاک
و جمعی از رؤسای ایشان را اسیر خنجر فتراک ساخته شتر و اسب بسیار بدست آوردند و لشکر نصرت بنصب نظام
و ترتیب در کمال آرایش و زیب بنیت و کیب آمده قریه ارجخان را مقر و مخیم نصرت عطف عنان مستقر ظفر
کردند از وقایع امور آنکه در شانزدهم و پنجم سه هزار نفر از دلیران حضرت نشان بتاخت میمنه محکومین اعمال
بلخ روانه زمامدرین موجب فرمان آن اولجی اغارت و جمعی از شرارت پیشه را که در نخست مظهر اشرار
بودند غرضه تیغ تیز ساخته با اسیر موفور و غنایم نامحصور روانه معسکر معمور گشته سرکردگان بر اوبش مطلع گردید
شعاع زبره یاب انواع احسان و اصطناع شدند دهم دران اوان محمد رحمن بیک مردی که سابقا از دربار گردون
مدار با حکم همایون نزد عبدالله خان حاکم بدخشان رفته بود که او را از آن طرف بر سر هندنا بیاورد در حرکت بر گشته
شدن عبدالله خان را بعرض والا رسانیدند تبیین انتقال آنکه عبدالله خان بعد از وصول احباب مستطاب خدیو ثریا جناب
بدعوت ایلچی عبدالله آقای الکتاب اب اب کشوده انواع تاراج تاراک بیاهات ساخت و تدارک سر هندنا را پرداخت
و در حلال آنکه فیما بین او و حیدر خان عباسی حاکم سند جدالی واقع شده در اغارت شتال و غیره موجب طلب او بر سر عرضه
خورده از پای در آمد بلوچیه چون دیدند که بر سر سردار ایشان آن قضیه آمد روی از معرکه حرب بر تافته اسیر محنت بر انداختند
ولدان عبدالله خان عریضه مشعر بر جزع و این واقعه نوشته بمعروض بندگی عالم خود بر فاقت مرحمت بیک فرستاده از طرف
اعلی نیز فرمان ایالت بلوچستان باسم اسیر محنت که ولد اکبر عبدالله خان بود اصدار و مشار الیه در یک از اولاد
عبدالله خان را بارسال جلایع و تحفات بسیار امیدوار ساختند

در بیان مقدمات فراه و گرفتن جمعی از اتالیق

چون که سابقا ایالت آن شد محمد سلطان مردی که در سرکار فره تاخت توابع فراه را مرکز گشته بود بعد از وصول مطلق و مبدل نقوه بیاری کرده
در همانجا توقف ورزیده تا اقبال امیر بردی بیک سایر یولیو ایاب کرده از آن دستان بیاق محمد سلطان بجامه و تسخیر فراه مامور گردید
که ظهیر الدوله ابراهیم خان با شوکت سرحدات خراسان از راه عبس کلیکا عازم فراه گشته بعد از ورود در آنجا سرکردگان جمعی الصطلاح
بتقدیم این خدمت اقدام نموده در حین آمدن امیر بردی بیک جمعی از قشون او بموجب اشارت بتاخت کرده شکست و بسیاری توابع
صدمات محض گشته امیر بردی بیک بسیار نادان حقوق اقل غارت کرده مقاران آن جمع از افاغنه علیه از جانب حسین خان بر کرده
بار و خانمان بپا که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود بعد از خدمت تمهید شعاران گشته و امیر بردی
بر گشته با امیر بردی بیک ملحق و در کاخ سرکرده بتاخت جمعی فراه پرداخته اما مقاران در دو ابراهیم خان کمک و مدد

جز تعاقد ترکمانیه کوکلان از سفر خیر اثر بسامع حقیقت رسیده ابراهیم خان بر وفق فرمان با من جمع در آمد و قدغن نمود
بشیر ایشان مطوف ساخت و تمیز ایمقال آنکه چون در حین توقف رکب همایون در آن حوض نمن اوان یکیان
کوکلان متوجه دادن جمعی ملازم گشته بودند درین اوان ملازمان آنجا را بر آنجا توجه نموده بر آنجا شد بعد از ورود
بحدود اسفراین عنان اشتر جز خوش الطایفه بتعاد نایره شرارت و حراب بسبب اعیانی مجمل اعانت کرده
عنان بر تافته بنابر وصول این خبر ابراهیم خان حاکم دست تاخت و تاراج دیگر از لشکر نصرت اثر بر گرد آنجا سلطان خیر
و علیقلی بیک سایر یولیو باعانت امیر بردی بیک نامزد گشته فرمان والا بتعاقب آنها صادر گشت که امیر بردی بیک با دو
سرکردگان بیک عنایت کرده جلو جلاد تر از جانب مقدم کشیده وارد دامن امیر بردی بیک بر خلاف حکم والا اشعار ورود
نکشیده برای اظهار شادمانی در بست و هشتم و پنجم بنه از خان سابق پیش برده دو نوار که تا قوه فراه یکفرسخ بیم بود لشکر
کرده و در دیوان مشتمل بعلو میدان برادر خواجه الفقار خان با دیاله که در فراه می بود با افاغنه فراه در حوالی سیلی کوه
و فراه و سر راه بر ایشان گرفته محمد سلطان با سرکرده لشکیان آنها در سر کرده مقتول شدند و افاغنه جمعی کشته تا روز چهارم
و سیم نیز همین معامله پیش آورده روز سیم در شهای گرد و دار سرکردگان جدید و عساکری که از معسکر همایون مامور شده بودند بر سر
جنگ رسیدند و پیاده داری و ثبات قدم پنجه تاب بسا عدات توان آنها نزده گشته ایشان را گشت جنگ داده
از ایشان قتل و جمعی را زنده دستگیر ساخته بقیه الطایفه بجانب هرات فرار کردند اما امیر بردی بیک بسبب اینکه خود سرکرده
نفیر داده بود و بسبب هزیمت او و سرکرده بعد از تقبل رسید از نیابت گران بر سرکردگان لشکر مرزل و یاقی سرکردگان و دلاوران
این فتح نمایان و انوار شادمانی مشمول گشتند و بعد از ورود موکب والا بمنزل آنجا که از روی یاقیه سعادت بر دیار
سپهر بنیان شدند ایشان را بسرکردگی اسمعیل خان ولد ابراهیم خان بیگلو و جمعی از افواج قاهره مامور بمحاصره اسفراین و دهانه
جمعی را بسرکردگی سردار سلطان قراچورلو بنوم و بستر دروازه ولایت مرو نزد ساخته مامور این شب قتل چیران و دیگر کسان
هنگام سفینه صبح جهان افروز نمودی جلوه گر میدان ظهور بر گشته عنان تقدیر بر لوای آن جمع قتل چشم کسیا
کرده پیاده کانه از تقریب جلادت بر گشتند رزم جویان بهرام کین از همین کین در آمده تیغ در آن کشیده بنیاد سر بریده
بسیار و بدست افغانان بیشمار بدست آورده روز یکشنبه مقدم محرم ۱۱۳۳ هجری با افاغنه با خواجه الفقار خان کمک معاهده کردند
که تا وقتی از ایشان بدست در آرزوی کشش کرده شد پس در دیب مقدور مانده بچشم بصیرت خود بدست تمام
عبور و با قرار الان اغاز شر و شور کردند حضرت قتل الهی از فراز منظری که برای تماشای نقشای شهر و دشت ترتیب شده بود
هر روزه مشغول نظاره بودند که بدید بیاید و ادراک فهم این معامله کرده قتل از آنکه فرا دلان بر شتابند بر موکب اقبال
و با افواج خونخوار عازم کار زار گشته و جمعی را از جانب شرقه بر ایشان تعیین و خود با جمعی از نوکری طایفه اب اب
سر و زنده موجود از ایشان بدست آورده تمه از فرقه اب اب خود را باب و ده جمعی نام زندگی را در آب شسته و خواجه الفقار خان
در دره و خانه زیب علیه بدست دستی طلایع بدر رفت اما اب اب و از بارین و بیراق بدست آمد و همین

زیاده بر سایر ماکولات در تنور رات نیاب در وقت شب فوجی از طایفه تنک شناس برای تحصیل تنک بست
کرخ رشته بودند بکلم والا فوجی پیشه طایفه تنک گیر پر دو حشه شیشه زنان کون بعضی نوز از خان شیرین اسلی بر گفت
و بر زده دست تصادم بر تاج از پرویزن چرخ تو چشم تنک بر چشم افکرده می گفت تا آنکه زمان جاهره چهار ماه
یافت سید الکه در جانب حسین علیه با فوجی عساکر ابد امده بود چون اکثر لشکر ناش در مجازات عرض تیغ خاصه
از نقدان قوت کرشار بیخ و نماشد ند در شب غره صفر خود با یقرار از شهر برامده پا پیروادی گریز نکردیه انا غنه چون با عزم
سست و سباب بشکست را در بست دیدند چند نفر از رجال اراده ابراهیم الله یار خان که در حدود عساکر بود در دان کرده بود حفظ
شفاعت او سد سری کار است و مقصد و اون خانه دار عمل از رسی اد ها کشته بر چند گفتند عقل بر دار بخت اکثر
جز در تنه قاف تسخیر انک و لیبر نشین مکرفت اما بنا بر صلاح وقت در تسخیر کار الطایفه بجب ظاهر از در مسخت کری
و ابا در نیامدند بعد از مرحمت در ستادگان ایشان چون ابراهیم خان نیز در عساکر روز از در حاون و اندر کرده
مطلعون انا غنه ان شد که حسین با جانب ایشان می اید که باعث رنج از حسیم خان شده لهذا از قول خود بکه کرده
پیغام داده که انا غنه برای تحقیق این خبر کس بر اند فراه کرده بعد از وصول خبر مقصد شاهی وقت صلح اند اخی کرده
نایره غضب کشته فرمان والا صدر یافت که تقاطع این امر حواله بشمشیر تیز است پس بعد انا غنه از امن ممنوع بوده در
وطن داری کوشند روز دیگر که صندوق تیره روی شب از انجم و کوکب سنگ فشه از از دامن فرو گرفت و ثالث
بعد ترتیب کشیدن بر دامن چرخ نیلی اکیت از پنج دروازه هرات اند در دوازده چند نفر از سرکردگان ایلات وارد
اردوی معلا و مقصد بنام امر مقرر شده عرض صدور منشور امان نیاز مند تفویض ایالت هرات بالله یار خان شهنه حاره اسلام
پیرزای نکاح کشته الله یار خان با ایالت سرافراز و فرمان عالی بنام رسید فرق افتخار در تیار ساخته با سرکردگان اردو تمام
ماه مرتبه روانه هرات شدند و بعد از سه روز الله یار خان با سید بخش از عقبای صبح دروازه روزی صاحب شام وارد
اردوی مظفر پیروز و کشایش لایق مروض شیشه نظر ساخت و بر طبق عرض نخاعت مقرر شده که خواجه العقد جان الحمد خان
مرخص بوده روانه فراه شده اقامت کرین را نوید عمل باشند و الله یار خان نیز با سرکردگان حرف ملاقات
عصر روز دیگر انا غنه قلعه با الله خان خان را در ستاده عرض کردند که چهل و از نفر علیه بود ابه ابراهیم می اید او تو
فرمان مرخص شد که اولا به شیشه علیه بر دارند چون این حرف دروغ و مکر و ابی عاری از فروغ باید از لاف حرم
میداد پیغام دادند که شعر اندر انکه بر سعیدیم سالها ؛ بر صیده راه خانه رجود نبرد راه ؛ علیه و ابه ابراهیم
ارتباط صوری معنوی دارند اولا با هم اتفاق کرده بسپاه نصرت پناه دو مرکه کین خود از نایاب عاید الوقت در حال
بر روی ام کشایند پس مقرر شد که دیران با مستعد چهار دل کشته بعد از ان چند روز بطاقت بار سنگر
از حد طاقت خود خشک لب و تشنه کام مانده بود از جو پار خون خصم سیراب سازند الله یار خان با سرکردگان از سینه
این خبر اشتعال کشته با زوی نیاز بدرگاه خدیو دشت نواز اورده چون عهد الطایفه را تا سحاب سیاه و آب

رستان

رستان عقب ری خود و عالیجنا بعضی از سرکردگان با مور بوشت در اردوی معلا والله یار خان رخصت معاودت یافته با در تم
ربیع الاول عرضه از جانب سرکردگان با مورین سفر از رسید مبنی بر اکه خواجه العقد خان بعد از ورود با سفر از با سید ال
که از وقت فرار تا آنزمان در کنار بوشت داشت انا غنه سفر از اکو چانیده روانه فراه شد چون بهمراز دوال
نفاق بود و بیسف سرکرده با بکر ایا را با بخشو از چاکران در بار روانه قلعه حشته با الله یار خان و بقیه سرکردگان
وحشت انگیز پیغامات دشت سفر فرستاده فرستادگان ابکشته بنر رسانیده که انا غنه با الله یار خان اطمینان
کشته در مقام قلعه کشی شد پس عبد الغنی را با بعضی از رسا که در معسکر حضرت اثر بودند بحیث مطلع مامور حشته با الله یار خان
که از حرده جهل مکتب بوده مانند ما دلیسیاه بال انکشته بکلم خط بطلان بر اوراق سرکاری کشیده بر یوسف زر چون
صدقت در زیده امده بود از رکم افتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخلو لکم وجه ابیکم و تکونوا من بعده قوما صالحین یافت
در ان اثنا چون الله یار خان بر داری حصانت دست رایات دیوار کار خود را از نفاق و مرد و دیگر کرده
از رجل المتین این ارات پایه از کیت بر رت بر روح در اسکام رو بند ناپرداخته رنگ ستره را یا از کیت دیده زهم ربیع الاول
فوجی از زد کوشان نفاق شیشه را در شب سیاه بست قلعه بعضی فرستاده طایفه از تیغ بلان لوی نیش ان رخ چاه فشه خود را
جمیع اطراف با جنس زدان کرده ایشان نیز پارچه سر باز اند ند تجمعین بر سی و لکی با جمعیتی کرد شب از خواب پیشه
قرنفل تاخت با عنیات شیشه الفور با مر والا بعضی عقاب او امور و کوکبه والا با فوجی از بهادران جرار که هر یک
در قبض روح خصم با یا غرایل بودند عازم محل موسوم بخرسیل که بمرجاده با عنیات بود گشته انا غنه نیز بهیات اجتماعی
از قلعه بیرون امده با دکان ایشان از جانب کوه و سواران از پشت دیوار است بیک عنی شب آغاز جنگ کرده
شب تار را استاره بر زده کلوله نمودند روز قیام و شب بیدار کشته تفنگ در بوزک سطح زمین را فرش روح سیاه
ساخته و نشب اتشه نیو فروزی روز در ره ملکان و بهمن دوست داشت بر روز رسیده صحابان با زانو زدن
برامده در در سبه کار شیر از خیره سری دست جلادت کشوده با نیو فرار از هر شده از ضرب دست بلان
بلیغ با شیشه راه گریز سپرد و در ان جا بعرض رسید که دلاور ما که مامور تعاقب بودند با ان طایفه بر خورده از شمشیر
تا چاک سیف لامع که بر نصرت دیران با بست قلع لسار را از انا غنه سایه نشین دیوار عدم و باشیشه
هدم شده اند لهذا عطف عنان بسمت قرار ات فرمودند و نیز که خوفناک و عرصه سیاه شاز ابر فشا
چون خون سیاوش بکلن و با بر و ش من ما از حساب کشتگان سنگین گرد نه و بکار سم الله یار خان در
در جنب هر دو با خود در بر رنگ تلو مسکانه آرای عرصه کار زار گشته کوکبه والا با قرب جنب مقابله مراجعت از
با عنیات موقوف خصم با نیز بر دستی تو بیجا اهتمین ام کلهای تشنه و بیدم بر رسید و بر اب اب رود از دهان
زنبور رنگ زبانه اتش بزبان سیه تفنگ تا در اندازه و بار از ربیع دشمن جان از رمح رخ نهمل
بیشمار از خزانه تفنگ بیکدیگر میشمردند و دیران یکتا تار خوف مستی اعدا را از روز زمانه ایام بکلکن رمح

میسر نه مشکام ستام که صولت قلوه دار سپهر مرکز گشت طریق عازم جاه حقام جولی کشته همچنین بکرد اکثر سنه خیمان
دیار قحطی در راه تحصیل اذوقه از فرزند زخم سیف رسان از جان سیر گشته و با وصف اینکه هر طرف که از کمان تقدیر
سر بدیگر زدند تیغ شعفر شکاف ویران در هر ارش ایشان سر و اخود داری میزه طیف بهادران کمان در دل ارا
میگزدند بازار شدت جوع در دل شهها برامد برای دانه بخوشه پروین در مراد بخشد و برای شت کاه کاه بر سر کهکشان
می بسته پاد مات تهمات می بستند و بشوق شیر تابش صبح چشم سفید میکردند لقمه که از دهان توسن
بیرون می رفت بجان دل تعلق میکردند و در دوخ ماکول خوش تیر دشنا نوش جان کرده خونهای کاری میخوردند
پایان دشتی بحکایان بر رسید که سی نیزه و چهل نیزه سر مردم عرصه حدار نشد و اسیر مال و غنیمت زیاده از احصا
عرصه صدت نگشت چون کوچ متعلقان اتیه یار خان در مار چاق می بود جمعی را با حکام با و غنیمات مجره از کمر
ساخت با مورین از کرا تصرف دکمان ادا بدست اورد

در بیان می پرسر کبوتران و شیخ بابان و ملاقات

ایشان مقلات تیغ انفعال کرد در بیست یکم ربیع الثانی بتاریخ جمعی از افاغنه را هوای بلند پرواز بر سر شاده بست
کبوتر خان با اول پرواز کشاده از حسن اتفاقات ان شب جمعی از شاهبازان اوج دشمن شکاری بقرا دلی انست
ماموز گشته بودند طاهین تند شیشه و حجر و پنه و شرر ملاقی یکدیگر شده جمعی از ان کرده بطور عدم توقف و تقصیر پرانه
حصاری که در نزدیکی کرزان بود تحصین جسته و ایران نیز با حاطه ان مکان پرداختند مسلمانی که حمزه زنان افسر
مهر پا بر کاب شهب تیز گام سپهر کذشت قهرمان جهان از سر قهر و کین با دلاوران ظفر قرین بتوجه ایجا
اتیه یار خان نیز از نقو برادر فوجی از بهکمان کرین با جمعی دیگر از مصورین تعین کرده لطایف بهجا دوش جوب ساز
و رز نکوش با دلوله و خروش اوبان مکان کذشته در پای لشکر فرزنی از تکه محیط ان پیرانه نور و نه جنجر کیک عصار مرزی
اعجاز سر انگشت شاره والا بدلول فَانْفَلَقَ الْبَحْرُ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ تا لطایف داخل
حصار کشته پاران خود پیوسته پس انحضرت سواران خونخوار و دلاوران نیزه کذار را دسته کرده در شکار
در سر راه ایشان بیک سی و بهکمان چالاک از زنبورکیان چالاک در حادثات راه باز داشته افاغنه
بعد از لطمه در کنک پشت بر پیش داده مانند موج از پا یکدیگر روان در نیستیل کوه مسار عربه کشان بکاب مقصد
کشته جیوش بحر خروش بر بغوار فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ اطراف ایشان را فرو ذکر مضاد کرد
وَمَالَ بِهِمُ الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمَغْرُقِينَ در باره ایشان بعمل اورد و جمعی کثیر از افغان غرق بحر فنا کشته
اب سنان یکتیره و از سر ایشان کذشت روز دیگر جمعی سیوشال از استه عبد العزیز با یاران سران افغان کمال
مالک تمثال می بودند بمحفل اقدس باز داده هنوز شاب یکتیره بلند نکشته بود و صد و بیست نیزه سر بر نیزه بلند
کرده سر کردند کمان مورد عطا و نوال و رسای افغان سر بر زیر افکنده خجل زده و منفعل کردیدند **در بیان تصرف**

کردن افاغنه قلعه ادینه بعد از وقوع این فتح دلاویز در همان روز در طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعه ادینه را تصرف کرده

اهمیت مان بستور را که از سعر از مامور باستحفاظ انجا شده بود با یرزا ابراهیم کلدشر میش دست که در ان اوقات
بحکومت غوریان سرافرازی داشت و رقبای ایشان با تقبل رسیده اند تفصیل این اجمال انکه چون اکثر فارسیان
ادینه در جوف با افاغنه دسازو در شرارت همراز بودند سهیل خان با رفقا به تحقیق احوال ایشان پرسیدن
خیانت کیشان مامور گشته با علام کلاشراد در دو هزار رفغر افغان سر کرده کشیم در شرف سلطان و ایا زنام
از هرات عازم ادینه شب در خارج قلعه کمین کرده صبحکاهان که دریچه افق بکلید مهر انور مفتوح و در دار قلعه
کشاده شد افاغنه از کمین کاه بیرون امده قلعه را تصرف و سهیل خان در فشار اورا بقتل رسانیده چون قلعه مسخر
بدیخره و اذیبود بنا را بقلعه داری کذاشتند پس حسن شمل الدین فوجی را بجره قلعه از بوریقین و فیاض بمقابله واقع
کشته شیرم و ایاز با جمعی بقتل رسیدند و نیز در حلال این احوال مرکز شاری در دیش علیخان هزاره بعرض ولایت رسید
توضیح ان مقال انکه بهوار زوردو کوب اقدس بود در هرات چون در دیش علیخان بتابر حماورت با افاغنه مقدمه
از جهت سالار درکاه سامان جاه سربازرو دلاور خان تامین با جمعی از دلاوران خراسان بیشه اورا مامور کشت مامورین
یورش برده قلعه قرمان که مسکن با و بود تصرف و اورا دیکر ساخته بدرکاه مستقر ارسال و مومی الیه در راه زردو در
سرا که بوسه کاه سرکشان بود تیغ تیز کردن تسلیم نهاده حرش سالار با جنت کردن کشته پرواخت **بیان**

تسخیر هرات ایام سلطان در اوایل رجب اتیه یار خان شیخ الاسلام افاغنه را با سعادت نامی که محمد علیه ابو در دوازده در
عظمت مدار ساخته مهتد نمود و درکاه افاغنه که در قلعه اوجمار بسپاه مضمر زند با کوچ اوکه در اوردی سیاه شد
مرخص کردند بدون عذر و عذر جهت سای ایشان قدر خواهد از جانب انحضرت نیز مسئول میزای مقتل و مجالیط با مرزنقو
کشته و فان و الا در باب حضرت کوچ اتیه یار خان و اطلاق محصورین او عزاصدار یافت اتیه یار خان بعد از جلال
رسیل مرام شیوه مردی را کنار نهاده زن خود را هلاک ساخت و باز پیشتر مرسر کشیده رایت مخالفت برافراخت
و در چهاردهم ماه مزبور که انحضرت با فوجی بست کارزاکاه توجه فرموده بودند از غایت جهل غرور او از نفیر
بل تجاوز غیرت و نفور بکوش ویران نیز در رسیده و با این تخت سعود کارزاکاه بعرکه جنک شتافت و جماعه از
از افاغنه فشه جوار خود بسیار شمشیر ابدار کشت و شیافت و حمزه سلطان قوقلزاغ در حیص کیص ایالت هرات با تمام
مرشد بر تیه وکالت عتبه یافته و باتفاق اتیه یار خان بقلعه هرات شتافته روز از ان استان تاشه نشاء اتمام
شده بود در شانی در ارکه حقوق نمایات حذیو کاه مکار کشته چون محافظت یکدروازه از جانب اتیه یار خان بطایفه
قوقلزاغ مخصوص بود مستهد کشت که درکاه از قتل او اغماض شود طایفه مزبوره در دروازه را بر روی کماشکان ان بر جوانمند
کشود و برای امتحان این ادعا در شب شنبه سیم رجب ان قوقلزاغ که از جلوداعظم افغان و چندی قتل از ان الام
کروان و وحیل و از الامان حرات ابدیا کشته بود از حضرت اقدس مستعد تقدیم این امر کشته در راه اتیه یار دانست
که حمزه در کجا بدست از در منع و مال در راه ماند و در شانی محمد بن تقبل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بحکم فرمان

قهر تیغ قصاص بامان از عرصه ایشان شتافت پس در طرق از اطراف شرقی و جنوبی بشیابه هرات نزدیک هفتم
بهار یکهزار و هشتصد و سی و هفت از سرکردگی فوجی از بهادران انتقامات را بموجب مقرر فرمود که بشدت هر چه
کار را بر متمردان تنگ و غذای ایشان را ممنوع بگلوله توپ بسیار سازند بعد از چند روز که شجاعت و جرأت مقرری
سوای مقام اطاعت و خدمت از باب سپاهیان در امه مستدعی حضرت والا و یاری غفور لات متهدا استدراک
ملاقات نمانده شد پس در عرض اما و بیاری صیام که باشاره ابروی اطلال شمشیر و ایران اسب از خون اشک مرد
و از فتاره اقبال ادای نصر من الله و فتح قریب بر خواسته کردند فرشته در کشش اوزنگ
مخالفان کشته بیا فیجان کیوان صلابت برای ضبط و رب تکنیه قلعه تعین و طایفه قفان هر یک
از دروازه قلعه جدا کرده اغاز در اهان کرده بفتوای لو یجدون ملجأ او مغارات مدخلا
لولوا الیه وهم یجمحون رخت خارج قلعه و قرای نواحی کشیدند و اتیه یار خان رشتی لوله کمول عطیه
ایمان شده بودند با مشورت و عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیده و برای حمل کوچ باقی آه عنه
انجام ایشه از ابتدا و خاک ارض الله اسپرد لامتهای رب الله تمسان بیکان کمین برای ایشان بهین و اشارات
رنج روانه خراسان حشمت و پسر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقا نگاشته لوحه اعلام گردیده با بالات
سربند و بخطاب خانی بهره مند و در هشتم ماه بر سنان با حکام جیوش حضرت قرین و حل قلعه کشته بساط لکن گسترد

در بیان توجه فرمودن تعمیر و فتح هرات

چون که سابقا صورت گذارش یافت طهمتن الدوله ابراهیم خان بواز
مرحمت از طبس بر شیبه طایفه کولان مصمم گشته بود از دروازه باغی الطایفه باز از کرده پشتمان و فاتح ادوب سامان
شده جمعی را که برای خدمات تعهد کرده بودند روانه دربار ملک مدار ساخته ملازمان مزبور در سلخ محرم وارد درگاه
جهان پناه گشته و امورین بعزه برگشتند ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر عظیم مهمات سرحدات
خراسان بموجب اشاره والا با سپاه پور و سرحدات وارد و در جوی ملک جاده و از بنجا روانه فراه گردید و ماه ربیع
شهر ربیع الاول بر سر تلوه فراه تحریک لوای نصرت التوا کرده دنیا پس جماعه واقع و شکست فاحش بکمال الطایفه راه
یافت و سرکردگان الطایفه با جمعی معرض فنا در آمدند پس ابراهیم خان ارشاد همایون در مقام تعمیر سنگر برآمده فرمود
سرسه لعقر با برای نزول حول خیمه و با فوجی از دلیران بان مکان آمده مشغول بنای برج و ساختن حصار آغاز نهاده
از شمار اهمال مهمات قتال کشته از تلوه برآمده از دو طرف هجوم آوردند دلیران خراسان نیز بتایید کردگار
و اقبال مذبوحا حکام صف آرای عرصه کارزار گشتند از گرد انگیزی ایشان که مظهر آثار و خسف القمر بود
در قرب ادوار دولت و شوب بهادران بدول و یقول الانسان یومئذ این المفر بود و قیام
قیامت گشته و در کیفیت هزار و چهار صد و نیز سر در عرصه میدان عطفان کوی چوگان سان گردیده سرکردگان جانسپاران
دربار ان بطای خاص حضرت ایشان با جمعی دیگر از ایمان و کوشیدند که فراهیان از چنین غلبه استوار کرده از جانب ادبی

باعانت

باعانت ایشان مرسند و تا حضرت ناحیه کرم سپر ایا که در حوزه اختیار حسین بود سطح نظر اقتاب اثر مرسی بود لهذا بکمال
جلایر حوچی بیش لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر از اغاز فتنه فتنه ثار اثری ظاهر شود با تفاق ظهیر الدوله بعد از خرم
و الا از راه چاه بخم الدین و پایاب بتاخت قلعه جات طرح رایت عزیمت افراز و بعد از روانه شدن اصحاب
چون مجدد آنکسان حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص با پیشکش و متوغات لایقه وارد و بر ظهر خصاص گردیدند
امنا علیه میر معاد شناس القمر مصلحت وقت کرم سپرت کرده اصحاب بکار ابتهاج و دولت مامور حشمت اما در نهان بعد از آنکه
در بانه دور بیش و کنار رطب سیرت و پیش بینه از اهالی ایشان با پیش کشته چند نفر از دوستان راه را بر سم ستم آمد و حسین
در زمان از جوانان مرحوم را بر گرد مکاسید ایشان ادل داشته بود که مقارن آن اتیه یار خان و اردو فراه و فرمانده
از فتح هرات آگاه شده بسطوت سیدان اطاعت این حرات در حوصله قبول امر محال انسته اغاز عزیمت شام از نظر داشت
و خوانیان نیز از این طرف اغاز کوچ کرده بر بخشی فرار میان گریز نوم فتنه ثار رسیده نصف شب این خبر بانها قرار دلان
ظهیر الدوله رسیده با الغوز جمعی از سرداران عرصه با تعاقب ایشان شتافته سر و زنده بسر بدست آورده چون اگر شبانه از سر سال
غلبه طمع داوار که در چنین اوقات حجاب بیم پنایا و پرده اشنا سایا پیشانی بکسب غنایم پر جوشه بود بقیه السیف خود را در سر سال
بنات سیاه تلوه فراه تا ملک دولارام و توابع کیطه بقرقاسه تمامی اموال اهل مقور اکه بر جا مانده بود بدیران طعمه
غنایت و مقرر شد که ابراهیم خان با افواج بنصرت قرین بمانه مرکب جلاوان گردد پس چون نقل الله بعد از فراغ از ضبط در بطلان
و تبقن ربط امور خاص عام در نوروز هم ماه فرخنده فرجام صیام بسیر شهر امک و خاک و سنگ اوا و بیرا از خرم انجب مسرور
گشت و با اهل حشمی هم سنگ روزه از گیبون بر بدر ایل ملت و نوراء تمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة
النهار مبصرة بظهور پیوست در نقش اول جاء الحق و زهق الباطل بصعود وقوع نشست چه بوقات تمام بر از زمین
شهر گذشته تا پای میهمان خارج شهر بنه تشریف برده عصر مستقر دولت بحرکت فرمودند در خطبه تعلیم از فعل فرمود تعرض عاملون

سده جمادی الاول

سابقا تمت تحریر یافت که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل الله بسیل جرسا که خوانان
فتح عزیمت سمت ایران بخوان کرده لوای توجه بجانب دار الامن شتافته و چون شاه والا جاه تقرر ظهور کرده که حضرت
ملکی تعدا کانه نسبت و ار شهر داد و ولایت اربابان حضرت عزیمت بعد از انکه رایت عقاب پیکر کشاع تحمل آن کشاورز ظفر
بجانب خراسان گردیده تمامی ایالت و اقرا مطفون کنه بهای موروث افشایا ایشان مرعی گشته با الوقت اردیه از اشیا
مطاع رم کرده طایر مراد بر بسته دام و گنج تمنا در بسته بدست مرام ایشان در خواهد آمد موزاز ارض الله مقر تو که در راست بود
که برای رفع با اقبال اراده خاطر دکنون عزیمت را بجهت یو کشور گیر اعلام کردند از انجا که حضرت عنان دولت شاهی را مرو میان
مملکت مادری نسبت تا به مملکت گیری چه رسد در مقام منع در آمده ایشان را تحمل و تامل توصیه فرمودند لیکن چون حضرت
متاع اندای مناسب را از قبول نیافته در ایامی که مرکب والا شمول مستجیر دولت بود بعقیده حضرت کمر جهاد بر میان بسته راه
جمادی الاخری سنه ۱۲۱۱ مطابق بیست و یکم از صفحه ان کوکبه تمام حضرت والا کلام بوم مستجیر بقیه ولایات اردبیل آب

اجرا از مرور گذشته بعد از ورود بهمدان ولیعهد خان لشکر خود را برای گذارش تهنیت جلوس سلطان محمود خان با مامور بغزین شاه بکشتها
غزین روانه و با مردم شهر خود را در تبریز و در نهایات تبریز را از پیشوای خان فشار که حقیقت کار مستقد و اهل اصحاب را بهدای مسکوکات
مستقد ساخته بود تبریز داده محمد قلیخان سعد لو توفیق از تبریز با تمام قشون عراق و آذربایجان و حکام بطرف اردبیل که دولت ایشان
به بعد و از نفوذ رسید بجانب ایروان لشکر را کنار کشید جماعه ریچه ارجاد و نخجوان را خالی کرده بقلعه ایروان نزد علی پاشا حکم آورده
که در آن وقت از دولت عثمانیه سر لشکر دوم و یا تیمور پاشا مستحفظ آن مرز و بوم بود شتافت پاشا نیز از ایروان بر آمده در کنار
رودخانه که پاشا در سنجی ایروان مرور چل مطرس ترتیب داده راه جهود قزلباشیه بسته و گاه شاهی ما در دریای لشکر از کرانه جاری
شده تا از سیل عبور و پیاپی پاشا نیز مقابل آمده فیما بین بلایا واقع در تبریز آب مدد مرتفع مرور نیاورده بجانب قرقی بازار و از خود را
گذشته بجانب ایروان نهر نکشته قزلباشیه بضبط آن نه و سه ایشان در حرکت شده و مرکب شاهی از قلعه ایروان گذشته در جاهای
تلو در سه فرسخی در محل موسوم کنار کرجیام نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز قزلباشیه را چون توسن جلادت سرکش و نزل پای شاهی
مدد آتش بود در نام خود داری از دست داده همچنان در کنار مرکب بجرگه جنگ را مانده تا پای قلعه جلو باز کشیدند زد و تیر
نیز با توپ و تفنگ از بالای حصار و پایین قلعه از در تیز در آمده قزلباشیه عنان پایداری از دست داده پای قرار از جا رفته
روی بر تافتند و بجانب اردوی خود شتافتند و بیده در همان معرکه گوله شاهی کشته چون راه اردو مسدود بود
بانحطاط و فلا بالقاع روی آورده دیگر در همان نکشت و توقف را موقوف بمصلحت دیده حرکت از آنجا در قرار یوم آذر
ارس گذشته از جانب جنوبی سماس وارد و تبریز شدند در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان با احمد پاشا در ولایت
ارمنیه بعد از عبور لشکری مغلوب و منهزم آذربایجان و عراق عامره مرکب شاهی از آن مرز عازم زنجان و همدان گشته بعد از ورود
بمنزل ابو محمد علیخان قراقاسی بلکه بعلی عارض قشون خود با روشی هر دست بهمین نامه اعتصاد و ماده استظهار ایشان
گشته از آنجا از راه در غزین متوجه همدان و حوالی کمیج اردی قشون و چریک همدان و ولایات نواحی پرچم خود در مرتبه مرتبه
بگروجان بن جمال همدان جام توقف برافراشته احمد پاشا نیز بعد از استماع اجازت گشت پاشا حقیقت خود را در مرتبه
حرکت و بدمرتبه از آنجا اظهار صلح و آشتی مرسیده از آنجا اظهار صلح و آشتی کرده مناسب دولت که تهیه ستان متاع خود در سایه اجتهاد عقل و شور
در بازار نیک و بد بود بنقد جان خریدار کالای آن سخی گشته یکی از عطای اردو را بر سم غارت زده احمد پاشا و ستانی در
دیگر طایفه عسکر و تیر بمو از گشته لشکر شاهی که در پایان غیر شان در تنگ کش بر پنجه خوف در جای صلح و جنگ در آنجا حاضر شد
کرشار خار کریز در تنگ ناچار سوار گشته مهمای کار از آن شد در این اثنا فرستاده این طرف از طلب عسکر در متاع
مژده مصالحه عرق ابو شتاب امکان ایاب کرده مقرر ابر و شاهی نه پیوسته بود که از این طرف سفیر خوش تقریر توقف
کرم اطراف گشته باز از بلند صیت آمد قزلباشیه ابر و میان آرسینه در آن روز حضرت شاه طلب انجمن ملوک
و سینه را به باقی مراسیره خود در جانب لیسار مانند تلب قرار گرفته بودند چون تیر جنگ حواله برای در جنگ
محمد خان بود و شار الیه با جمعی از قول جدا گشته بسا شر حرب با مرکب طعن و ضرب عنان جانب حرب گشته ترس بمحکم

خوف

خوف سرکشی کرده بهره جوزه نظم و نسق سپاه را که مستقر لوای خاص پادشاهی بود از نو ترک انجمن و بعد از آن تیر بکنار
قول تا هم کرده رایت و از ایشان این سلوس حشمت و چاه سپهر از نقر از سوار و پیاده قزلباشیه در آن معرکه قتیل و گرفتار تمام
نوشته و ساز شاهی داخل اردو بتصرف در تیر در آمد پس بقیه السیف لشکر و یک بدیار و اطان خود شتافتند پادشاه با علیشاه از
خواص مردم اصفهان و چهار پاشا کرمان شاه را از الاهر بمنزل تسلط افغان کیطه تصرف در آورده علی اشهم از آن کشور از راه جوی
و تماس امده قلعه دوم را که مسکن و پرستش اهل اشارات محاصره کرد و آنجا در اساس قلعه داری فرشته تیر موافقت نکند بعد از آن
رشته مراد در تیر را تصرف کرد و محمد خان در منزل سارق بن اعمال قم با تقبیح اعمال خود بمرده با جماعت مرد و از آن قرار
و تمرد اظهار کرده بالاخره باستمالت محمد علیخان عزیزه بازگشته بخدمت پادشاه آمد از وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت
برادری داشت موسوم باسمعیل میرزا در حیرت که محمود بلخی امیر قبل شاهزادگان نامدار کرده بود الماس نام کیا شاهزاده
و مستحفظ شاهزادگان بوده چون باسمعیل میرزا الفتی داشت او را از تخدار در جواب کرده از میان مغولین بر آن
اسمعیل میرزا اجیران بهدست کمک رپویا سیکرده تا بعد رش بولایت کوکیلویه بعاق شاده مغنی میرزا نام مجهول که خود را
برادر شاه طهماسب نامیده لد کهکیلویه و لوای تهدا را افراشته بود بر فرود و او طلاع یافته او را احضار و کوش مرکز او را
بریده مرتضی اسمعیل میرزا باز بدیار صحیح الورود و ادی جرت مرود تا آنکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته
در آن ماه که شاه طهماسب از سفر ایروان بر جهت عمرده بموکب همایون مشغول محاصره هرات بود عیان در آن ایام
رشته برابر بمن منقطع و تحقیق احوال او نموده بود از ظهور حقیقت بسیاری در جزو با او راه ایمرش گشوده عسکر شاه بود
که شاه طهماسب را بر طرف داد و او را بر اورنگ سلطنت ممکن سازند یکی از اهل مشاق تفقد عود نموده شاه طهماسب از آن
حال واقف ساخته در روزی که محمد بوده آنکه بمنزل در و نزد الظهور در آنند پادشاه مسابقت جسته در مقام که اسمعیل میرزا
در حمام بود جمعی را فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و کحل بصر کشیده بعد از جواب و سؤال و تحقیق علامات احوال از حصول مقال
اسمعیل میرزا اجابت نموده در جعفر قلیش ابا بیع جفا کرکن زده خون او را بگردن گرفت

در بیان کیفیت مصالحه شاه و الله

بدو دیه و فتح صلح آزاده خصوص ایل

چون بهمین کیفیت نگارش یافت رضا قلیخان شاملو از اعیان ارباب حساب
نادری بطلب ولایات و ولیعهد خان لشکر نوار طرف شاه طهماسب برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه
سکندر جاه روم روانه آن مرز و بوم شده بود بعد از آنکه جزء حرکت بر کشتی بر سر ایروان و کشتار ایل قزلباش
بر شد رضا قلیخان را بقلعه ارمن و ولیعهد خان را بخوره فرستاده مجموع در جنگ صلح و جنگ را با احمد پاشا بعد از آن بعد از
سنوح واقعه نکشت همدان جاسیاط بنکه مبادا و دوباره جناب نادری از خراسان بعزم اعانت حضرت شاه و قصد
کنه جویا متوجه روم شود احمد پاشا با دل و جان پادشاه والاجاه روم رغبت صلح گشته رغبت نهدی و قرار داد
که از دو شهزادگان روم بود در بار پادشاه فرستاده که امر مصالحه را انجام دهد از حرکت شاه نیز محمد خان بیگلربیگی
او از قوشچی باشی بود مامور بانجام این امر گشته با رغبت افتاده روانه بغداد و بعد از صلح ابراهیم پاشا گذشته

که ولایات را که حضرت نادری مفتوح و مسترداد کرده بود از بلاد حرات صفویه متصرف گشته این طرف ایران را
و طرف بدرات عثمانیا متعلق بشد و مبادا ان نیز عمل از حکام کرمان شاهان که ایران بوده بصیغه آریق سرا و دیگر
متعلق کرده و برین اسود حدود و سیور فیلاهین مقرر یافته از طرفین و باقی متبرز بر قوم تلم مجاهده شده و اصلی مرام صحوب
میر الممالک و میرزا کافی متعاقد بدرگاه متعالی اسال حکومت را اعلام نموده مشار الیها در اردو شتیان در حین که ملازمات نزد
بود و وارد دربار شهر اصفهان شد چون این قسم مصالحه حضرت رضا بعد از واقعه کشت با طبع غیور او دش از حد شد
بر زبر اسباب و قبول مقرون نشد و در اواسط رمضان محمد آقا مرا که در عهد سلطان احمد خان بر سفارت از جانب ایران
وزیر اعظم امد و بسبب منع سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب ان در عهده تعویق مانده در اردو
بهرات طلب فرموده باستقبال روانه استقبال و پادشاه والاجاه روم اعلام کردند که با تمامی دلایا تراز دیگر یا اما
باشند و خبر توجه موکب والا را بجانب بغداد مرکز با حمد پاشا نیز نوشته که در تهیه لوازم بوده مهمان پذیر بشود و مهمان
اقشار ترکه را نیز در دارالسلطنه اصفهان مساعد با اعیان دولت ترتیبات شنیده و بلاد ایران ارتام مسیحه مشهور توجه لوکر
ظفر شعار باین شرح عز اصدار یافت که کلانتران و اماما و اعیان ممالک محروسه بر توفیقات یزدان و اعوان
خاطر والا مستغرق بوده بدانند که از انجا که برکات عنایات ایزد داد اورنگ ملک سای هلال سای والا را در فتح شهرها
خاصیت ماه نو موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر پیش رو و جیوش اقبال نیز پیش مارش عنبر بیز بوده اند
با نیروی بخت فیروز اورنگ کشای قلاع و بلاد هستی دیگر است و دین اران همت فشان بوده اند و در سال گذشته
ایه ایلا هرات را که از دست شرارت ایان غنفور فرو بود و ان اشرار در کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة
فراری در مصداق وظنوا انهم ما نعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن و متواری بودند بعد از وقوع
فی قلوبهم الرعب کرمز احوال تبدیل بغوای وقذف لوا ازلزالا شدیدا در ان سر و قرار تزلزل داده
جوع بکان و از خوردن زخم سیف سنان با بان امده مانیز بمصداق ان کریمه وان احد من المشرکین
استجارک فاجره و صلوا حسن العفو عند القدرة بطایفه را امان و کوچیدن از قلعه هرات فرمانداده
دار شقت هزار خانه و اولاد ایشان انچه تعالی در عرصه هلاکت و دور طه هلاکت بودند همگی را با خانه و کوچ و اموال
کانهم جراد منتشر متفرق ساخته بممالک خراسان و شهریار فرستادیم الحمد لله تعالی بر ایشان
ایزدی فتح قلعه هرات تیر تمامی اهل برلوز با طوایف غلیه قشقاری که با طایفه ثقاق در زیده بوده اند مطیع و خرکشته
طرق اطاعت و چاکری و نقاوه خدمت و فرمان بری کردن گشته و در خلال این احوال کرا بر انجام مهام هرات
مرتفع حاصل و سرکشان حدود خراسان را همیشه کامل فرموده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبد الله و سید شهریار
او و اولیای دولت عثمانیا چنین قرار یافته که ممالک اسنت رود ارس بر دی را طرف بغداد لباس تعلق داشته
باشد و الحق این مصالحه از نظر با حکم تقش بر اب و موج سراب وارد و زیرا که معتقد اهل اسلام بر ایران بود

که معلق

که معلق ان پیروز شده و ان اعراب هم در حین صلح صدمه رد کوشش خانه و وجود مثال با بندگان که بنا بنده کرد کلمه تهیه
و تدارک یافته ایم برای همین است که بمقتضی کلهم راع وکلهم مسئول عن رعیته بادی صفدان عمود در حرمی
از سر سلیمین رفع و اده دفع را از مزاج ممالک دفع کنیم نه بکه شل غفلت بر دل اده تابع رای رشن و
باشیم بحول الله تعالی و قوته امروز روز اعادی تیره و دست جاهل حرزی چیره و منعف بخوانان رشی عبد اردوس
درین صورت از طایفه کم فرصت که رعد واذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم
کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد مصداق حال ایشان است
تحمل این امر کردن از جهت دور و بنای طبع غیور است چون امر کار مرضی جناب سبحانی و مخالف مصلحت
خاقانیا بود لهذا امر قضا مقرون نفرمودیم از انجا که سر چشمه شوق طواف روضه ملایک و طواف حضرت پیر زنان مولای
غالب اهل غالب علی ابن ابیطالب علیه السلام گریبان گردان و سر حقانیت کرین ابوبی اشتیاق اهل سرای مسلمین را از دیگر
سایل شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر اصفهانیا جنود عنی و همگی با تمامیات لازمی از خدمت سلطان اعلیم و
دار تصنی علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا حرکت کشته با پیش پرتاب جوی قوی جنگ و عساکر مزبوری فرو در جنگ مدلول
تا قی در رکاب کوچ موکب عازم کعبه مقصود و خواهیم یا بدر مرا خواهد بیش بکه شبه ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک
غدا الا ان یشاء الله حافظ اگر قدم نهی در ره خاطر ان صدق بدرقه راه شود همت شحنه کفت در کس در امر
نباشد از کثرت حمیت عاری و پا بهره از سعادت دین باری و مراد از امن حضرت باری بوده از خوف اسلام خارج و مردود در
خواهد بود در این وقت ابو الفتح خان مطلق بر سنه ۱۱۴۳ خود در فیروزه این سال همایون فال در بیست و سیم شوال الملک
اشاره کم بود در زیر نیلفا افواج قاهره بشیم فاتح ارک تبریز توی غنچه و مقتول در بسته از نار کشته در صرخ لاله تلوث نیست شود
بهار گردید و خان عندلیب در کوه و شاخ شاخ ممالک شرر ارک انگیزی نموده لشکر تیار کردی و بجانب ارشر پیش
در رفت یاسی کشیده رقوه نامیه که مشیخه کرکش سلطان فرمودن است بعزم دار السلام چمن اورد ایشان
حیام مکلون بر اطراف دشت مهدی کلاشت و خدیو نیز مزاج مزاج دی که باعث اشتعال اوضاع استان
طبیعت ارشل عمل کوشه نشین او نه باده کل کرده قوت مولاه و شیخ نفس نابالغ بود نا فذ الامر عرصه ممالک
در دار القرب بین زرع کل سردی در دیار لاله عباسی بنام بمی سلطان نامیه رواج یافت و جنبای قره دار
در ضابرشا خاری بر فرمه دعا بر پادشاه رطب اللسان کشته مجلس کرم تیر باین چهل ترتیب پانصد هزار دست خلاع رخشنده و اوانی
در تنه بسران سپاه و چاکران درگاه از جامه خانه احسان عنایت کشته بعد از انقضای چشن بهوزی کار کنان کار
همایون تهیه و سیاق سفر عراق پرداخته روز عید سعید فطر از نیل الان عنفت و در جلگاه کبران جناب جرگاه سیان جاده
افروختند و دامنه صحرا را از سراوقات رنگین رنگ و دامن کلبن شاخه ابراهیم خان نیز در ان روز با افواج
از جانب مراد دار و دوری ظفر پناه و در روز دیگر جلگی بر ابر پوش خلاع ثابت شاع کشته ایات مراد را بعد از جلوه

قاین با سمیل خان خوزیه و حکومت سمرقند را با سمیل سلطان اکبری و ایشان سلطان که در زمین داور سکنی داشت مفوض و بیک را در آن
جنگ جور و ساخته و طهماسب بیک جلایر را بحکومت تمال از چیغان و چاچیلو و خطاب خانی را سرافراز و جمعی از آن طایفه را همراه او کرده مقرر
داشتند که سه هزار نفر از ولایات و لشکریان آن سرحدات ملازم گرفته رفته در چه برکه در جانب تشت قبچاق طالع تقویت
نمیتوان انداخت و در آنجا توقف نموده هر وقت که از یورت دکوکلان حرکتی صادر شود به شیبه آن پردازد و بعد از انجام این امر اولی
جهانگشا از منزل از جانب خراسان مراجعت نموده چون امیر شیخ ظفر و سپه سپهسالار بیک جلایر را بر سر لشکر خام از جانب
کوسا احمد و عاشور بیک پاپالو که از طرف فرمان مامور بتادیب ترکمانیه قزان بودند چاپار دوارد و خبر رسانید که فوجی از ترکمانیه
ایکده ایک و چشمه صفا از من حال اسیر و بعد از آن ناحیه حشر کرده کان جمعی تعاقب ایشان برآن در دست صفای قرار
پویان سر راه بران گرفته بر دزدان بیت او درده هزار و ششصد اسیر تمام اتمام از طایفه استرداد کرده پس کوکه والا در روز نامه نوشته
دارد و ارض اقدس گشته مردم دیده ایشان از ادراک طلعت بهرورش یکدیگر چشم روشنی گشته و ضیع و شریف از زبان فرمان
ندمت فرخنده کوش اما لشکر الهی را بتعقیب زبان مشغله چون جنگ بیک و میرزا کافی نحو که مذکور شد از خدمت شاهی مرخص
شده اصلح ساخته بودند مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و صفا و بعضی مراد ایشان مذکور گشته اشتیاق بر مقالات عساکر
ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی روانه اصفهان شدند که پیش از وقت بحضرت شاهی عرض حال نمایند که این مصالحه مقرون
بمصلحت نیست مرکب شاهی رو بجانب طهران قم نهضت فرمود و در آنجا ملاقات و محاکمات واقع و از آنجا کاتب بغداد و امرای
همراه لوامع شود پس بر انجام اسباب سفر عراق و تهیه و تدارک سوق پرداخته چون بعد از تعهد و دس همدان در یک از ملاقات
یعنی نفاق بخود دیگری اتفاق کرده یکتی حاکم و عاملی بمکر و مدارا پیش از توجه موکب مسافر جمعی از سرکردگان بیکتو و دستان عادل
دست سیلاخور و چاچیلو و دیگر سایر ولایات عراق و کاشان و از پیل تعیین و حقیقت رهانات از بایکان با سلطنت
تفویض فرموده بایکی مقام حالات حکام مطالعه فرستاده که متوجه ظهور طلیعه همایون باشند و چون در همه امور
پسندیده از عبدالغنی علیکوزا یا بطور پیوسته تایید ترقی و ترتیب بود او در کتاب خانی و حکومت ابواب صاحب
ساخته با حکام و سایر افغان پیرایه پوش شرفیات فاخره و خلعت ساخته که بمکان خود رفته در روز حرکت بیات مهم شاهی
عراق با اسب و براق بی حیث الاتفاق در موکب اسم سیاق حاضر باشند و در شانزدهم ذی قعده بوم اشتاق در مقام مراجعت
مه در دشت اسپور که یورت قدیم آن حضرت در زمان خلافت عازم اسپور گشته و روز در کلات کوه خاصه از
و از آنکه شغر سپردی رفتن و در دست رفت نموده چرخ برین مات بسیر و شکار پرداخته از آنجا جانب اسپور و قصه مرخص
در آن حفظ دلکشا ابراهیم خان نیز با سرکردگان و دیگر سپاه عساکر سرحدات از حدود ولایت داور جلد را اصلاح گشته منتظر ورود
خراسان و بستن بند سلطنت مرو باد معوض و بعد از کوشیده از راه دره گزر و سیاب کوهکان و دشت در که مرتفع طغیان حاصل
زین ستام را مرخص فرمود ساخته از شاهجهای گلستان نژاد تیز گرد و خان یادگار خوش پیکر با مرخص از دیگر فرمان کاب شدت
و چون اهل مرو مردم برادکان که در حوالی دشتی ارض اقدس واقع و از دشت آب صلوا بر اکثر اماکن عرب آن ماجرا است
مقارب بنا است و بنای هند سبع ارجند و سابقا در آن رفته و پذیرفته عمارات عالیه که از زمین و صفا پاشیده بود و در
و علاء شک خورش رسیده است طرح افکنده بودند و از دهان گشته بیمیدان بنا بر لوشیش تا پس مردم همین تیمور
اقرای جابلستان ارزی ثبت و در زمین و در چهم و نجه ارض اقدس را مقر کوکبه سپهر قرین ساخته و مقامات آن اول بکلان
ترکمانیه کوکلان که هنوز چندان بکشیدن بار گران طاقت تن در نداده بودند و از ارض اقدس گشته امرا و الاصدور
که کوچ خود را از دست شایاد رود خانه بانه بجانب جنوب آورده از بانه تا حد لرایی کسی فرمان نفرمود خواهان کاری
سفر عراق و در راه حاضر شدند و در دهم ماه مرقوم از جانب سرداران روتیه که در دشت سرمه بود بعکس کیفیت
گشته عرض مراجعت بر مقرر ساختند معنی آنکه مقدمه تحقیق کیفیات حوالی برای زمین اقدس مرقوم با مرخص
تبسط اتصال آنکه سبق تحریر یافت که حضرت نادری و جمعی که بازدید از مقر کوکبه فرزندش شاه حشمت
مقرر پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده بود از آنکه بعض شیخ اصفهان و تیز و غیره ممالک و سپه رسیده بود و تکلیف
قبول و انجام این امور امیر و اداران خود که در کیلان می بودند حوالی و اهلی را جهت اعراف داده در اوقاتی که امرا
مقرب سلطنت دولت بوده اهل محاورت حقیقت حال امر عرض صورت داده ساخته از آنجا بجواب آن فرمان همایون
روانه اردوی پادشاه شده جنابین دولت شهر و سرداران روتیه امر مصالحه جنبش نفاق یافت که حال کیلانات
کیلان این طرف کرد متعلق ایران بوده باد کوبه و دربند و سایر حال بطرف کرد بعد از آن که تعلق ایران از زمین شرق
بر تصرف این دولت داده شود و از جانب شاه والا جاه نیز هم برشت فرستاده شد چون دولت و دشمن بسوی آن
نادری را باشد قدم میان و جوب قرار و ثبات اساس و ارکان دولت ایران نیز نشد و هنوز کار امرات قیصر
نیاشد نزدیک و در چشم برادر کوش برادر زمان کامران می بودند لهذا از تسخیر ولایات بنا را مع آن
وزیر مدار در لاهیجان اصلح شاری او و دشمن حرمت روزی بشب پیر سینه تا آنکه کار امرات بانجام و توجه کوکب
عراق تحقیق یافته سرداران از راه غایت از بیشی کس بر راه خدمت تا قبس موده تشیت این امر را منوط با مر فرمان
ساخته پس از جانب آن حضرت نیز خواجه از میادلان بمقتضا مامور گشته که رفته روتیه را از دلطرز اخراج کرده
اطایفه بنا را بر ترش لیه تعلیمان با دیان کشتی عزیمت بجانب رودبار سیر فرازند و در دریای کنار طلع لنگر رفت
چون بهمه جهت فراغ متی از انتظام امور خراسان حاصل کرده
روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه سنه ۱۱۴۱ مطابق سیچقان نیل که بحکم فرمان روای حفظ انتقامات و جهاد مقدسه از طرف انتقامات
از عمارت چهارباغ عزم طواف از دشت رفته رسانیده اند از روح مطهر مطهر آن سلطان کشور ولایت و از تقاضا نموده عمارات
قدیم را باشد تا ماه مرحوم رسانیده است شرف تیز اعظم و در شب هفتم ماه محرم نوبت کسری چشم خاص شهر اسب
جنایم اجم خشم و مقرر اردوی کوکب ضرغام ساخته و در منزل راد کان توجه و خرقانه را از راه بزرگ در سنه ۱۱۴۱
مایون از جانب خیوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردیده و چون مرکز مایه تا آن زمان از نفر معهود و ابر و فرمان

حاضر کرده بودند بعد از ورود بسنجوات اغرق با افواج قاهره از راه بحر روانه و خود و عازم تهرک گرایی شد مقصود
آنکه اگر ترکمانیه در ادای تعهد اظهار تهاون نمایند از راه دشت بر سر ایشان پرواخته باسترآباد متصرف و اگر تیمور قرکشه
ولایات اظهار اهمال نمایند از استرآباد و مازندران بلای ناگهانی و نوازل سماوی نسبت ولادان عرصه ایشان را بر در خانه
ایشان مهمان سازند در روز دوم بیاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مامور و برسم یساق داروغه مرکب مرشد شهرای گشته بقیه
بست دشت فرار کردند چون برسم شدت بستان و آب دشت نایاب بود هزار مایان از سپاهیان برای لشکر طلاب
آنجانب و هزار نفر از دیوان نصرت بیت برای ریش رکاب سلطنت باب داد و قدوه روز دوم بوادی مهاره که آنجا
و چون در این حرکت از بیاجرم مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر که در چندین مرشول سابق قلعه بود از راه دشت بخبوشان عود
کرده دست والده با حشمت خود عازم خدمت حضرت خدیو کامکار و در عرض راه بحضور ترکمانیه عبرت که از سطوت سپاه نصرت شعار از اوطان
مکان اقامت اختیار کرده بودند و چارکشته مردان ایشان علم سیر آباد و اردوی ایشان عرضه اسار گشته بنام ایشان
بر کب الاپرست و تاجوایا کوه بلبان در شهر مصریان بتعاقب طایفه ایلغاشی کرده مانند زنگ پریشان و مرعوب
نشانی از طایفه طاهر نشد لهذا صرف نام عزیمت کردند و در حین انصراف طهماسب خان جلایر را بتعویض فرمان
قدر نامه سرافراز و معزز فرمودند که رفته قلعه چندیر که از آب رابادی حراست خراب دارد بنا عازم هرات گشته اردو
بلکه بکی هرات هر یک مستشهد از نفر از ایلات و طوایف کارآمد ملازم گرفته باتفاق تکلیف مهمات انسب اسلام داده بهمان
قدر نامه و باظهار مرکت و قهار رعب انگیز الهای سرکشان امیدوار باشند و از جمله کاغذ حق و دوانه حضرت مرکب الاپرست
از ترک مستطف و در بیست و چهارم ماه بکنار رود کرکان وارد گشته اراده توجه بسمت گیلان و خاطر الاشرف
محصلان و اهالی گیلان رسید مشهور بر آنکه روسیه بعض انتشار اوازه حرکت مرکب مصور تمامی گیلانات را خاموش
سپردند پس حاکم هیئت نشان جعفر عالی در سرای گیلان عزم انفاذ یافته حرکت در راه علی طاغی و اتفاق لاندر
توشه بارهوی همایون علی گشته و از نهاد ولایات طهران تیم حشم تمام گشته عمال و اهالی گیلان در مکان
شرفیاب تقبیل عتبه سپهر بنیان گردیدند و بعد از حق محاسبات و تشخیص مهمات ولایات ایشان را حق مرخص
سان عساکر فیروزی توامان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب برسم انعام کامرانی
عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان علوج که از جانب شاه والاجاه بایالت کوهکیلویه سرافرازی داشت بدین
فایز گشته چون نظایف علوج و اهالی ولایت از بنیانات ادا بواب شکایت گشودند لهذا بحرمی مصادره و تجدید
بلکه بکی فارس نیز بجمعیت کامل از قشون فارسی و عراق متعقد ساخته در قدم مرکب الاپرست بطرف اردوی آن بود
که از راه مرانان عازم مقصد شوند چون حضرت شاه طهماسب تکلیف اهالی مقیم طهران شده بود او از این معنی
که از نفاق کمیشر و بد اندیش افتاده کس نزد احمد پاشا فرستاده باروسیه بنای سازش گذاشت چون چنین دشمن
نیز مثل سفر روم شیخ دولت را مجبور و مخالفت حضرت شاه مثل فاسد متعلق مفاسد مجبور و برای اصلاح حال

عطف

عطف عنان بجانب اصفهان کردند بنابر اینکه عبور لشکر مصور سبب علت از مجبر قهر و مقدر بود پیش از حرکت مرکب والا
افواج قاهره فوج فوج از راه قهرود و نطنز متوجه اصفهان گشته متعاقب الویه آن سپاه اعلام فلک فرسا حرکت کرده
اخ هزار جریب برای نزول پر فروز زیب یقین یافت [illegible]
چون خدیو ثریا جناب بسبب شدت گرما و تابش آفتاب سلطان ماه جوان تاب که با افواج کواکب شبها طی مراحل
و منازل نمایند بر سم شبگیر قطع مسالک و مراحل میفرمودند در شب سه شنبه چهارم شهر ربیع الاول ساعت قبل از طلوع صبح
از منزل چنو حرکت و امرایی که از جانب شاه طهماسب باقبال آمده بودند از حرم باش طلوعت با هر دو از حمام جنود قاهره عزیمت
بوسی دریافته هنگام طلوع طلیعه خجسته رایت ظفر آیت نور پاش فضای شهر گشته زمین در دو کوکبه والا تو همانا زرد
کوه توان که در برج شهریار بعشق جان و جلوه ظفر همان کتیبه بر عرادهای سپهر بنیان داشته عقده عزم اگر در دل
کوه کرده بودند باز دانند لوای شیده باز در عرصه نشاط از دهان قرش آتش افشانی اعلام کردند و از عربده توپهای قرش دم هایی
اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و از سستی طالع هشیار گشته تماشاگاه سرور شتافتند و صبح را فشار
باهم در یکزمان طالع یافتند القصه حضرت نادری باغ هزار جریب را از نزول مرکب سعود سعادت آباد خجسته شاه والاجاه
وارد و سر منزل اقدس دایره یاب ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت بساط نشاط گسترده آن روز و شب با تمام
عشرت طلب بتجرع اقداح راح ریحانی و نوشیدن بادیه ارغوانی پرداختند غرض از بزم خلوت آن بود که شب جهت شاهی
پیمانه پیمان پیموده با دهن طبیعان نوشیده و از آنکه شهادت در گذشته بمصادقت و وفا کوشند تا بعد از انجام کار رتبه و انصاف
مرکب والا بخراسان باز حضرت شاهی بر دقیق خاطر خواه بکار مملکت پردازد و هر یک از رخنه گیران ملک را که خواهد کفیل
و حیل نتوانند چند آنحضرت از دور الحاج در آمده شاه والاجاه بالقاء جوابهای سیاهیل پرداخت چون آنحضرت
و نفرت سازد طبع او مکلف را سخنه دید روز دیگر با حضار سران سپاه و سرای کارآگاه فرمان داد جمیع کنکاش
و شیشه را بیان کرده فرمود که اگر در مدعا دشمن و فتنه شود مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام جایز شود در صورتی که پادشاه
بهر جا بارای مخالف و مخالف عراق باشد چگونه اطمینان برای مامور خواهد بود اعیان و اکابر همگی عرض کردند که از
نظم این دولت بکمال کشش شنان قوی پنجه ارکف رشد بود هر زمان روی سی حضرت بدست آمد شاه والاجاه از روی
بری و حالت اندیشه و عاری از سرداری مات ممالک رایق از زوجت و سلطنت حق تست آنحضرت از قبول آن تکلیف
چاره را در تعویض و جلوس شاهزاده عالیه کیهر عباس میرزای ولد شاه والاجاه که در آنوقت هشتاد بود و مسخر یافته بنابر نظام
و مصلحت ملک و مهر جناب شاه را بر سر عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت بنام او بلند آوازه ساختند و از اهل اقبال و اکابر حضرت
شاه طهماسب مقرر داشتند که در آستانه مقدسه رضا علیه التحیه و الثنا بکیهر سانا زین نیاز و بندگی پادشاه بنده نواز که مسلطنت عالم
معنی عبارت از آنست بسر برد و در چهاردهم ماه او را باتفاق اهل حرم با تخت روان و تدارک شایان از راه نیز در
حوالی ساحه روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ۱۱۳۰ در تالار طربیه بزم خسروی ترتیب داده بجز از آنست طلاع کرده

مهر پرایه فراخور رتبه و پایه بامیران معظم و صدر کردگان کیوان مقدم عنایت فرمودند و چون ساقه قلب رفتن [illegible]
شاهوار روانه هندوستان ساخته بودند و در این وقت نیز [illegible] برای یادآوری اهل [illegible]
[illegible] سرداران خان [illegible] برای [illegible] مورد گشته شهر [illegible] شاه عباس
[illegible] دیگر [illegible] مقرر گردید و در سلال ان احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مشغول شدن [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] مهر نمود و حرکت بر کب مظفر بان [illegible] کرد بفضل این اجمال آنکه بعد از ورود رایات همایون [illegible]
احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در [illegible] از سمارستان [illegible] رکاب بود بکوت بختیاری [illegible]
[illegible] ایله [illegible] ورود [illegible] مقام ضرب و شتم [illegible] بختیاری [illegible] مضروب [illegible] چوب [illegible]
ریشه ارا از پای [illegible] کوچ کرده [illegible] بکرم [illegible] داد [illegible] که [illegible]
[illegible] غلام [illegible] خان [illegible] سرکرده [illegible] نیز از طرف [illegible] بامت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و محقق بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه داری کوتهی خواهد پرداخت منزل بمنزل ارزانه قلعه‌گی
عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا باین تقریب بمیدان آمده وسیع دیده بموکب جنگ درآید مفید نیفتاده از راه دولت
علیه انفجار سیاب و هوا سایل ارض و حین عبور از آب دیاله بباد فنا رفت آنحضرت که در بسط خاک و تسریه آتش
آتش را سامان از آب سیکه در تند لشکر هلاک پیکر را از عبور منع و بقدر نیم فرسخ بالاتر بهمایون آیه داد و در بیری خالد از جنگ
جدا کرده از دجله راه دون هست و مخالفت کذرانیدند و در منزل خرمانو بتاب جنایم عزیمت کلین مژده فتح بزرگ
نهادند نفر از بهادران با شب رسه دسته مرتب ساخته هر فرقه را بتاخت سمی تعیین و حرش و فرار کرد بجانب
اقبال روز هنگام طلوع صبح چاول بست تواند خشم سر و زنده غنیمت بسیار بدست آورده افواج امرا و نیز بر آب
مامور تیم را تا حشه با سر و زنده و اسیر مال و اسباب کثیر بارجی همایون بمی کشتند و حرم زرخانه و دار طایفه پاشا
فرسخی کرکوک پیش آمدند آنها نیز آنکه چاپیده روانه نیشابور ساختند و از اهالی شهر از نفر از لشکر مظفر رسانیده
قلعه کرکوک امر نموده لوای نصرت شعار بجانب دوش کوپری نهضت داده از راه قراتپه عازم بغداد گشتند و در
قراتپه بلطفعلی بک نایب تیز با شهر از نفر از مسلمانان در بایکان و حرم زار نفر از اکراد در اولان و وارد اولان طرفین
کشته چون راه بسیار تنگ بود مقرر شد که بلطفعلی بک با فوجی بر سر منقلای از دوش کوپری عبور نماید آب بهمراهان
جلوه گاه خیل سپاه منصور سازد و کوکبه والا نیز روز دیگر از دوش کوپری که گذشته قراولان جلادت اثر در سر آب
طفر کمتر سپاهی فرق از زر و تیسر را دیده خبر رسانیدند فی الفور حیدر قلی فرزند جنگ با جمعی از دیگر تازان بر آنان حمله نمود که
که فتاح نام سرکرده دیار بکر است که با ده هزار نفر از رومیه از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه آمده بود بر آنان
کرکوک [illegible] تا زد بر طایفه غنیم تا حشه تخت بکر تن فتاح استقلال کار کرده همی رام ماند بدین پیش از خشته
با [illegible] کرشاران در سلک مراوه کشان ترنجانه هم شام یافته روز دیگر بعد از ورود بمنزل [illegible]
میزده فرسخی بغداد از رحی همایون با دیگر مامور بکث فرموده خود هنگام شب که افواج کوچ همایانه قطره نان از جرم
آنکشان انداز عبور و خیل کواکب از شارع مدارات فلکی عزم مرور کردند با جمعی از ملازمان مخصوص بهر کشته
که جسر بهر از تصرف مستحفظان برآمده آن شب تا حوالی صبح الفجار کرده طلب شب تا نیم دهل مطلب کرده
از آنجا نیست بغداد چاول انداخته و یکی منتخب قلعه جمعی از قراولان رومیه بعرض قتل جمعی از اعراب کنار دجله نیز کرده کار
عبور بودند بغارت و نهب درآمدند و چون بر قدر تعین پرست که احمد پاشا در گاه دلرا از غبار تفرقه و شورش عاکر سرکشی
بقلعه داری پرداخته است از آنجا بجانب سیکه که قرارگاه ارزی ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند از نوادر اتفاقات
اینکه مرکز شاری فتاح رسانیده قراولان که به بغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی جمعی از پاشان و رسای رومیه را در
سواد حمد آرزیزه که از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جیوش ظفر نمود و تحقیق مقرر گردید مسعود از راه راست بجانب سیکه
کرده آنحضرت از نیت دیگر بر سر نهاد قدم فرسای شب توجه شدند و هنگام از اهوار [illegible] دیگر دلف گشته بودند صبح

که آنحضرت

که آنحضرت زمام عزیمت بمقر دولت اهتمام او نشان پا بیکانه مهود دیده و ایران فرمانه گشته بر آثار آن [illegible]
و عسکر رومیه سر کرده و سیاهی از روی کریمان پرداد دست بیکجو دیده سر بسمت بغداد بر میکشتند که در عرض راه در تقریب چاه [illegible]
کشته اولا خدیو کامکار با سه هزار نفر از دلیران نامدار که پیشتار و صید گاه بیش شکاری با شهباز تیز پرواز بودند [illegible]
در آویخته بهر شمشیر شیری و بهر حرب دلیری از پای در آورده تخته هلاک قرار کردند اما چون عسکر یونان از دم سلاح دلیران [illegible]
و قلعه داخل بودند راه گریز نیافته در طرفه العین همگی ایشان عرضه تیغ کین گسسته هم کمند ارواح ظفر قرین گشتند محمد پاشا [illegible]
زنده بسلسله گرفتاران پیوست پس بنایت جهان [illegible] و فیروزی دار در منزل بیکه گشته یکروز برای تعمیم مهام دلیران [illegible]
و روز بعد از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول جنگ جنگ [illegible] نظر را در اطراف قلعه کرم جولان [illegible]
که در عادی نادیه کاظمین علیهم السلام در روز سخی نهاد و قهقهه جنبید و در غره شعبان شادروان [illegible]
سپهر آرا ساخته و از مراتع و قایع اینکه در روز پیش که قراولان رومیه با محمد پاشا حمیه شیر شکاران [illegible]
از مرکب بستر در انداخته سرش را دیره فراق جلادت ساخته سر کرم تعاقب بود که از رقعا در شاده سر رشته جاده را [illegible]
داده شب در اضحا سر کردان بسر برده هنگامی که ترک تیغ بند جیح سر بریده خورشید از دامن دراورد بند علی خود [illegible]
قلعه بغداد دیده مقاران آن چند نفر از قلعه گیان بسر وقت رسیده چون پای گریز نداشت تیز دستی کرده [illegible]
و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت نادری مرا بدیه پاشا پیام زیاد دارم پس [illegible]
برده باین نهج از جانب آنحضرت ادای پیام نمود که چند روز است که این ناحیه جولانگاه دلیران [illegible]
با سپردن اموال جنگ کن یا قلعه را بسپار پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت بر آنکه و فرمان [illegible]
حالت صاحب اختیار قلعه عقد آورند لیکن ما از حضرت قیصر [illegible] بسپردن قلعه ما [illegible]
از سنگوی همراه کرده او را بخارج شهر میرسانند بعد از آنکه این عقد [illegible] حضرت [illegible] فتاح [illegible]
بعذر خواهی اینکه مسلح آن پیام با القاء خدیو نشسته فرجام نبوده و صورت واقعه بخود دیگر بوده نزد پاشا [illegible]
در چهارم شعبان جسر مدد و آنکشان شان برای شط بهر صورت اتمام یافت و جمعی از جوار چهان [illegible]
امام اعظم ابوحنیفه مهیا گشته که احدی از عوام مستعد خلاف جرای نشود چون قلعه گیان ذخیره آن [illegible]
پیش از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که حراب اهل ارض رشته از خرما تو در تاب و مدلیج اوده [illegible]
نمایند و بنا بر اینکه کشتیهای دجله را تا تا از رومیه در آن طرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تعلق بسیار چند کشتی [illegible]
حوالی بیافت شده جمعی از آنها قلعه را سوار تنگ کرده با نظر آب دستاد که شاید سنگری در آنجا ساخته تواند [illegible]
از قلعه گیان بعد از قلعه ایشان پرداخته شمسی جمعی از مقتول و رومیه بکشتیها نشسته خود را بساحل نجات کشیدند چون احمد پاشا
دلیرانه و قراء مصطفی پاشا از جانب پاشای ولایت بغداد آب دجله را میانه عابر دیده با فوجی از رومیه از نجات [illegible]
در حمامات ارزی [illegible] در طرف آب احداث مطرس و مرجل کرده با توپخانه و اسباب [illegible] قرار گرفته بودند

و کنز مناظر اقدس بود که شاید ایشان را هیچ ذریه نباید بایست بیان نمی شخص فرمنی پاچ بی سلطنت و جبر بر روی آن تعبیه قرار
که بسبب دشت باشی زران بیکدشت تفصیل این اجمال آنکه در خلال آن احوال آن شخص مرور باسم سفارت از جانب پادشاه
روس وارد دربار شوکت مدار گشته مقبلیم او و حکم جناب نادری فرمان بران پایکوت از نفستانات آن ناحیه
تختهای مطلا عظیم و چوبهای بزرگ و ضخیم بطول سه چهار ذرع مقطع و بحمل شتران کوه کوهان در حمل مرسوم بدخالیه که در
فرسخی بغداد واقع است خاص کرده چند چوب را جانب بغداد از نقل اسباب بنام شام با جاده از نفر از سپاه خوش
روانه امکان و هر یک از سواران آن تخته چوب را پیش زین گرفته صبح وارد حوالی نهروان ده فرسخی بغداد گشته الات حشیه را
با بسیاری تمامی محکم و طنابهای قوی بیکدیگر پیوسته و حلقهای بزرگ را پر باد کرده بران چوبها بسته مانند جسر بر روی آب کشیده طرف
آن را بقایه و عمود بر زنگ محکم کرده چند نیو دریا دل با صد هزار دریا بصد نفر از پل عبور کردند معسکر شام که هزده ماه مسیام لشکر
تیغ هلال بر عزت خاقان بلند اقبال برات استقلال بکار بر دهیه چون که حضرت را پادشاه و اَنْتَ اَوَّلُ جُنُودِنَا
لَمْ تَوَقَّفْ هَا از عالم غیب شیر و پشتیبان مقید بکمر و بسیاری لشکر نگشته با همان فوج قلیل آنک راه کرده مقرر داشته که تیر
لشکر و قدر تیر شود از پل با مالک از آب گذشته سوقت بر کب فیروزی کوکب عبور کرد و تا مهر روز دیگر هزار و پنجاه نفر
فرست عبور یافتند که پل سر رشته طاقت در زیر پای ایشان گردون فرازان از دست داده کیفیت فوج ثانی هم معاقب
مرکب اعتق بلال گشته اما حضرت نادری آن شب تا صبح انتظار کردند که شاید غفلة گریز وقت پایان تیر
که در مقابل اردوی همایون و خطیره امامین کاظمین علیهما السلام بای اقامت فرشده بر سبیل بستر بلاها
و تنگی راه مسکام طلوع فجر بمعاودی بیکجه مشق فرسخ بغداد رسیدند قراولان طریقین دچار یکدیگر گشته و نفر از قراولان
از طایفه از دم تیغ ویران زنده بدر رفته خبر عبور آن سیل جهان شور را از آب بر تیر رسانیده اردوی تیر خانه بغداد
و اغزوق را که گشته سر آب جانب بغداد شتابان گردیده چون در حضرت ایشان بغداد بود از مرور دشمنان
گشت و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی مسجد که در زمستان بود بنا بجوایا مسجد بر آمد رسیدند
هر چند که امکان شتل بر نشیب بود از آب بسیار بود لیکن در مقام که تا شاید اهل بغداد و مارد ذی اقبال با مدار مدد کار باشد
در بیست روز نمی در نظر همت عالم نوز سهل و هموار است حضرت نادری آن جمع اندک را که پرداز شرح جهان افروز
لوا بر فروز نمودند جهت قسم نقسام داده رایت ثبات و قرار افراختند احمد پاشا ملاحظه کرد و سپاه لشکر نصرت
با قلت ایشان کثرت خود را مستظهر کرده حصار قلعه را ماس عافیت ساخته سر از نفر نبتاوز از سواره و پیاده و توپ
و بیکجه می را با توپخانه استعداد تمام بر کرد کاه احمد پاشا بر دایره عرضه و قرا مصطفی پاشا بمقابله در ساده بطلایه فوج
از طرف شیران پیشه مصاف بعلت زده مکاشف طرح جنگ افکنده نخست اکراد قراچورلو با مرکز کشته
که دست بشمشیر بر عقب آورده تازند و در همان پرخاک که از گرد چاه و مراح حکم خانه زنبور داشت برش سان
دست شهد زنه که اوکام ایشان تلخ سازند چاه کان تیر که فتیله را بر باشه آتش بوار کرده و کمین گاه مطار بود

دفعه

و فتنه سنگ آتش آهنین هم و ویران شیرش مانند شرر از آتش هم کردند پس ترکمانیه کوکلان از مقابله با مرکز خشت
ایشان بر زمین مثوال روی بر قشاه و همچنین دسته بدسته با مر والا مرکب جلادت بمیدان تخته و تاب التهاب نوبر
آتش نیاورده بازگشته سوای ویران خان که در جای خود شیوه پایداری پیش گرفته هر دفعه که رو بسپاه
حمله ور میگشتند نیزه را بهدف تیر بلا و اما جاه بهام قضا ساخته بزبان سنان و دهان آتش جواب ایشان میداد
چون فوج روتیه اکثر پیاده و عدد تشان از تعداد زیاده و توپخانه و سپاه اوشان آماده بود سپاه بطرف صحرا و حند
روز بود که در سعی و تردد قدم فرسا بوده دمی از کار پیکار نیاسوده بودند آن زبده افسر شهریاری با هر فرقه در مقام دلدادگی
برامده ایشان مزاحم بصیر و قتل امر فرمودند هر چند معلوم دلاوران می بود که اگر از دشمن بودی بر تابند مانند دجله عدد و تخم
در قضاهات تا چون محاصره کم با بسیار کثرت موافقت می پذیرد و اکثر این حرف شرف بر آتش افزوده غیرت غیرت
پا از گشته نزدیک بود که با صابه عین الکمال گرفتار گردند خدیو بحر جوصلو را از این دقت دل در بر تنها مام در سکر اضطرار
افتاده لحظه بلحظه در خاک خضوع جبهه سای نیاز و طالب امداد از خدای کارساز بود که در خلال آن حال کردار فوج ثانی
که گشته متعاقب مراد مند از چند میل راه عیان گشته بر سر چشم ظفر و نیار دیده اخضم حزه سر کرده پس خدیو مهر نسیر بر آن جهان
مرشاخه الفور ایشان را بر گرفته مانند لمعه برق و نفخه صرصر از کمینگاه و دسته نهان از جانب دیگر بر جانب رتیه حمله
بتائید الهی و طلعات اقبال حضرت نادری اساس قرار روتیه منهدم و بجانب قلعه نهر نم گشتند تیغ یا تا پای قلعه را فشار کرده
چهار نفر متجاوز از ایشان بیش رسی تیغ و شان اکبون از پشت با و پایان سنگ هلاک آماده تو خانه و سپاه ایشان
با کنه بغداد و هر جبر حریف آمده مقام شام با نیل ظفر و فتح مرام بمعاودت در حوی ظفر فرجام که سکر رتیه بود بدست گشته
لقب اعلام کیوان مقام فرمودند در آن روز طایفه اما بخته چون مصدر خدمت شایان در حقیقت بیشتر این فتح بالا
شده بودند بهره یاب جایزه و جهان و شمول عنایات بیکران گشته و چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه که در دی
تاخته بودند عرضه تیغ یا ساخته سر کرد کان مزاحم بطین سنان زبان فهمهای کاری بر دل و جان زده و در حرم الضبط
و مقرر کرد علای تمام بکف شرف و تکو در ناحیه تعیین کرده مکان اکبیط تصرف آورده و مهمان نعوظ بغداد در طرف
احمد پاشا باقی مانده که از اهم ترتب دو حوالهای سر کوب بسته هر روزه ترتیل در اساس خاطر پاشا و ملتکیان می بکنند پس حکم
همایون صادر شد که اسباب پل چوبها را از نهروان از روی آب بان مکان آورده و بر آب جوانه بر مقدمه تا علیین
بهمان طریق که گذشته از نو بسته که تا بسته شدن جسر افواج ظفر قرین آن طرف آب ایشان تو نهند که پس از آن
کوچ کرده در نزدیکی مرز امام اعظم قبه شاد روان عزم و ملکین سایه گستر فرق سپهر برین خشته و از جانب تکه در حرم
کشتیهای بسیار فراهم آورده جسر متینی ترتیب دادند و نیز بمعماری عزم زرین قلعه محکم در جانب غربی کشته بغداد و طرف
سفلا و قلعه جات دیگر در جانب جنوب و سمت شرق و همچنین حصن استواری در کنار دجله بدست اهتمام بانیه مکان فتح
از قلعه جات فوجی مامور شدند و در سمت شمالی قلعه نیز در کنار دجله قلعه ساخته جسر را بر آن طرف بنا کردند و کشتیهای

رفعت صیصه ترتیب داده بطلیکیان بقدر امکان از برانها سوار کرده در سطاسطا لنگر انداختند و بهمه جهت راه مسدود بود و
قلعه گیان از روی آب بست بصره و غیره تردد مینمودند کرد و در همان ایام آن شیخ عبد الغافر شیخ الشیوخ نبی نام که بنا بر
جمعیت زیاد و همیشه تابع بغداد بود وارد درگاه معلی گشته مقرر شد که با والی جزیره سلک صحبت را انعقاد داده
از راه جزیره متوجه تسخیر بصره شود از مصادرات امور اینکه عمی خان حاکم جهرم با امیر خان بک قشارنایب طایل الاغرالنفت
کرده از در خودرائی برآمد و میرزا باقر کلاشتر لار نیز جمعی از اعراب قلعه عوض را که مسکن شیخ احمد بنی بود با خود متفق ساخته
بر سر دلیجه خان بکیه حاکم لار رفته او در معقول و اموال او را غارت کرده بجز میراث نزد شیخ احمد ملیا گریخت لهذا
حکام و سرکردگان قشون جزیره و کرمان باتفاق امیر خان بک بر شیه بطایفه نامور گشته هر دو را بزاویه عدم مستاصل و
بعد از آنکه سر عسکر کینه خواه دی از جوش و خروش سحاب اظهار رعد و برق و مقاومت باد آن
زمین شرق بوده باقتضای تصادف زمان خود کشش پا بار و برگ و ترکان فیروز جنگ چون ابر بر کنار عرش
و ترک ساخته بود سپهدار کرم اهتمام چوچ چهارم در سیم شهر شوال ۱۱۳۵ بعزم کدیه و اصلاح جهان بر منزل حمص نزول
کوکبه عزت و شان کرده ساز و برگ قوی رسمی عوده کردن فرازان گلستان را از غیرت موی مازیر تن راست شد
و خون بیت در عرق مهره لاله و شقایق بجوش آمد نیزه وران شاخسار بقصد کینه جویان آتش خشم زبانه بر دوش نشسته بر سر
اودار اوفاج ریاحین با در سالت و شت الوار صفا بر آشفته طیان نکوفر فروزین عسکر بهمن اعتقاد بمزدند
و در میان تیز تنور سرما اساس ثابت و قرار خراب و نکونیان فتنه انگیز برف و یخ از ظهور علیه اردوی شب زنده آب
گشته راه عدم پیمودند چشمه لوزدی بصد قزوین در خارج بغداد در ترتیب یافته رزمهای کامل عیار در خشان تر از
در طبقهای سیمین صافی تر از اطباق آسمان بر اهل بزم ایثار و مهمان دوست نعمت مهر شمه و آب حیوان رشید شمشیر سران
لشکر و علمای عسکر غایت کشت در آن اوان از شدت ظاهره کار طوغیان بغداد بحد تصطر رسیده اولی تشویش
بالا گرفت که هر روز جمعی از فرط گرسنگی خود را از حصار برج بزیر انداخته و از عسکر فیروزی اثر مرگ کشته و از جانب
خوانسالار فرقت و حسان قاآنی سپهر چشم بر آید گوناگون شده مطلق العنان در اردوی همایون گشتند و در آخر
محرم ۱۱۳۶ رغایب فتحی و فرقدار و محمد آقای که مدتی بغداد و از جانب احمد پاشا بر سم ایلچیان وارد در بار
تمثال و در باب بیرون قلعه بغداد تا اخره صفر تعهد و تسهیل کردند و بکلیه اهل و رقت عزا ادب لشکر و زیر
احمد پاشا و اهالی این حرکت ابد پیوند مفتوح بود که در حال این احوال قربان شاهی صدر اعظم سابق که بر عسکری مامور بود
با صد هزار نفر از سپاه کینه خواه روم از جانب موصل وارد کرکوک و حسین الباس قبول آن خبر را القلوب ساینده و
در تقویت و دلجوئی مطمئن بوده بعد از ورود در سر عسکر مرزبان بسامره حضرت نادری حرکت فرار نفر از جیوش قاهره را بسر کرده کرکوک
اگاه بسامره قلعه و حفظ برج و بقعه یا که در اطراف قلعه ترتیب داده بود بنا مرتب ساخته بکمال ضابطه رهنمونه کرده بنیر
مستحکم گردید و قطره از آن بحر بیکران روزه از پرتو خورشید تابان کم نگشته پس افواج نصرت قرین با جوق جوق

رایات

رایات از دهاپیکر متعاقب متوالیا یکدیگر قرا دل استقلالی لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر با بقیه افواج
بحر امواج از خارج بغداد بر سم اغار حرکت کرده روز دیگر جوار صبح بقشه نهاد مش ملحق و در اطراف نیز کوکبه مرکز روم در کنار رود دجله
نمود از گشته چون از دیار اکراد کوک احمد جاکنار دجله را امیر خود ساخته مرا مذهبین که آن امیر جوچ نخوار و در دایش شار ترین یکدیگر شده
در همان مکان که موضع گشته نامور اردست غربی آن تمر دجله رفتار بود و نصب خیام قرار و سطوت دیگر امیر چل و طلیس سوار
ساخته قلعه اسین چهار تیش از عراده و توپ و بادلیج در اطراف مشغول پیش نهاده و تیم نهار امیر مجرنای گران یکدیگر چوبه داده
مقام اقامت استقرار و زمین و بقعه کردند پس مشتاران ایشان بمقابله پرداخته چون چنان لشکر طلایت اثر کوه صبیه
مانند مستاصل پیش رو کوکبه خورشید انور نسبهوس که ترک جنگ که از سهر سپاه مغلی اثر نیست بود یک طلوع
از پیش برداشته بشعشعه سیف سنان برق خرمن صبر جمعی از ایشان گشته و بر طرف سمه مدن بیکنه
از همان دار الحرب بکاب کرکوک مشتاق و حیران بشاره والا مانند فوج کوزم بامداد چنان انجم کوکبه بقدر ذره
اب اندازه هجوم گشته طایفه عنان پایداری از دست داده بطریق حق دستی جسته از اطراف آن شرع
نایره توپ و تفنگ و بر پشت کرمی توپخانه آتش فشان اغار جنگ کردند زبانه نمد همکامه گیره دار بود تا آنکه
نادری بضبط توپخانه طایفه میان تفت بسته پیادگان بطیکی را از سه طرف مامور بر دوش ساخته خود زاد خراسانیان
چالاک و دامانه بیباک بر سر آن جمعی ایشان حمله در گشته حد نفر از ذریه حیره سرا تارک سنجر
برق اثر در هم شکافند و چل توپخانه و بعضی از توپخانه را تصرف کرده از دست دیگر مرتبه طلیس ایشان کشته متعدد
در همان روز کار ایشان را بفیصل رسانند رایات عقاب پیکر نیز که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار داشت بلند
پروازی سرکردگان جلادت کشته بهای طفر از چرخ طفر زرین بصید گاه خصم کمین مال پر کشوده بدون اعرقه زبان از
مکان مقرر پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخته و هر کس بتمنای خود اب پیاده اعتنا بسیر نگفت و زنان جنگ
طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر شب امتداد یافت چون صبح جنگ در دست شرق و عسکر روسیه در جانب
اتفاق جاده اب جلو در تصرف ارتیه و رسم شدت تمور بود از اطراف لشکر شه بالصوات صورت کرد و از یکجا
سپاه قلب سوز عطش کبدی نایره یکین اشتعال داده که حرت در تابه فلک بریان عین الثور تشنه
بیشه وفا گریان عرشه ز خورشید گردون شوش شه که بود آب آن چشمه آتش شه چنان شاب آتش افروز خشم
که تاش زبان در دهن ارخشی چو مرغی شدی در هوا جلوه گر ز تاب خورش ارخشی تال پر دل خاره کاب
سر کوه را چشمه آب بود سمند کز تش افروختی اگر سوی آب آمدی ریختی القصه خدیو مهال خرمی با فوج
سپاه کان در سر طلیس مشغول کرده او بود و نفر از پیادگان ارتیه در زیر دست چای شب این سیاه آن
در آمده جوچ سفه خوزا شاه اندازی تا خاطر رسیده مرکب تازی نژاد همایون در زیر پای آن سرور دار
سکندری یافت پس جابکی کرده بسکندری تایید رعنا اندازی رایض اقبال کرد و متوجه کارزار گشته

چون شعشعه طلعت شهریار مهر سپهر که در میان آن جهان لشکر شاه خورشید انور در برابر فوج حشر ظاهر بود و مشاهده دیده ور گشته
دیده که خدیو بحر و بر مانند سمند آتش شرر رو بر عنان تابد کرم سیر گشته از اطراف آنحضرت تعلق پر خایه کرده اما حفظ الهی و رعایت
و عنایات باری نگهداری نموده کرده می بافت مقدس رسیده و خدیو همایون فر در مکانی که سفینه عرش را بدبانی قایم بادپای
بحر نورد و دریای آتش و دریای بر نشاند بود چند نفر از سواران ریته را از خانه زین بر کرک اسمان بخاک هلاک کشید
یکنفر را نیزه زده که مرد و مرکب هر دو را بعد از ضرب آنحضرت بر عقبه ابرش پرویش نیز کرشمه کرده بر مرکب دیگر آتش خورده
دوباره سر در ابر چنبیت کشان از جانب خاص شاه آورده آنحضرت باز قدم بر حلقه رکاب که داشته سوار گشته چون نوبر عاش الفاب
امکن جهان شیخ و شاب و نقب سپاه چون آب سیاه از زور دلکشی بیتاب بود و عظیمه ان سبب کردن حرام نهضت عزیمت
عقب گشته و دیران اطمان اش که مگر در کشور تا صباری از رخم کاری و دل تنالش را در کشش جوهر رنگ جهان بر سر خاری بسیده تمام احدی
از دست دارند نستیمان خیل لشکر دیباچان مرتج منظر نیز از ضبط و نظم لشکر عاجز شده دست باز داشته خدیو کرمان قای تاجدار
از مشاهده این حال جنگ کنان عطف عنان کرده کس فرستاده که ارجی همایون دامایا تقوجات از اطراف کوچ کرده بر کرک
همایون ملحق گردند و خود بجانب بهرز توجه فرمودند دران هنگام جمعی از دیران از پا آپا دل دریا کرده خود را بان دریای لشکر شرده
جوهر نوش فنا گشته و برخی دیگر را پا تا پا بدامان خشک و زبان تشنه بلب جعد دران گشته و نیز از اسب دران
ملحق اینکه بهر جهت هزار نفر از سواران لشکر و پیادگان لشکری و عمله توپخانه عرضه تلف گشته و توپخانه همایون نیز بدست ریته
در آمد جمعی که در دست شرق و جعد بودند پا مانع اغار کوچ کرده در بهر بزنوک والا پیوسته چون پیش از وقت یکنفر از ریته گرفته
این خبر را به بغداد برده بود جمعی از تفنگچیان بر آمده جسر جعد را قطع و جمعی که در جانب غربی و جعد و تلو جات ای اغار
راه عبور را بسته دیده حیثیت دار زاده حقه و تحکم با عانت طایفه بنی لام و بلدی شیخ داود فراغی خود را بهای غایت
سر عسکر بود از این وقت دار بغداد و دسته زد تنگ کرده رایت عزیمت جانب کرکوک افراخت و مرکب همایون بعد از ورود
بمنزل چیا ابواب شاه و ره بر روی سران و سرکردگان لشکر گشوده فرمودند که این دست امری بود و مقدر در پرده غیب است
سر اراده نشته تقدیر نتوان پیچید و از حکم قضا نتوان کشید بیت بس که بخت در راست قران ۞ گرم جهد ترا کران ۞ گرم
حالت نیفته بدست ۞ من و سر نوشت ازل پرست ۞ لکها بالقا ۞ تا لقب غیب بالقدرت صاف و هوس خالی از پرخوش
نوان سایه بر زمین از خدای ۞ که دارد در ان سایه منزل های ۞ اشارت ز تو کین کناری نما ۞ بشارت ز تو جان سپاری نما ۞
نداریم اندیشه از روزگار ۞ تن ما و تقدیر پروردگار ۞ پس آنحضرت با خلاص کشان با عزم خاتمه خوانده از چیمو
و اسباب دنیا و تاجداج که دران هنگام بعرض تاراج در آمده بود بولایات خوانین فرامین مرکده در باب سرکرم نهاد اطراف
ممالک در قلمرو و نیز ولکاری ستان بیلاد و کرمانشاهان و همدان حکام سباب ایشه و عیان اهالی پیشه نموده
ایالت کوکیلویه را بمحمد خان بلوچ که تا ازمان بنیابت اشتغال داشت علاوه شش شتر و ذوفول مرکوب مقرر فرمودند
که باتفاق امیرخان بیک قزلو نایب فارس روانه گشته تا مدت ماه بر بدایع اوضاع سپاه خود کرده بمرکب رالاق شود زیرا

همایون

همایون بقاد و مقرر شد که سر محمد خان بلکبی دارات بمشهور از نفر تنش مقرری خود در مراتب ده بیست صد و شش بار دارد
و مهاب خان جلایر حکام خراه و قاین سیستان و نون و غیره بمشهور از نفر از لشکر فیروزی اثر که تابع دران اند و بودند در مرحله مقرر
در همدان حاضر شوند و همچنین جمعی از جوانان غیرتمند خوشان که تربیت یافته رکاب کار آموزند خدیو تربیت جناب بودند
باستعمال آورد اوری نصرت شامل گردند و از سند بیج خادم همدان و دیرت و دیرم ماهمرز را در دان حقه نصرت پیشان گشته
سابقه برای کوچانیدن ایل اش را در می فدا لک پیشان صدر از توان از نزد حقدن موجود بود بسبب آنکه کار در عراق
اتفاق شاه و کثیر حدود عراق از ایلات و اجشام مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام نبود و کوچانیدن طایفه راستیون ساده آن دو
بلاده صدر از توان دیگر برای کثیر ادخاع و خبر نقصان سفر و سته بسته و جوقه بجوقه بجود موز از خزانه احسان مکرمت کرده
جب و دامان اهل اش را از نقود و غایت مالامال و مرکب را که اسب ده قرمانی سقاط شده بود بسبب شاه عذر در
و همچنین از شراه اسر خیمه چادر و سر پوش منفرد باقی آلات حرب سباب سفر خیل و مشخ و اسب و جزئیات دیگر بر رفق
فرمان و اعطا مستی قدر از ممالک محروسه روز بروز وارد می شد فیاض اکرم جلالت پرور بقدر تمت اهتمام در عرض شفت روز
جمیع امور که موقوف علیه مهمات رایات ظفر ختام بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی اثر را فواج حیث کنز در سیاه
مترلیا یکدیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری که بحر تقاضا پیوند و از دور روی نصرت پرور در داخل لشکر ترکیب گشته
از مشاهده حیرت افزا که در ایام توقف مرکب والا در همدان موقع پرست آنکه بتیر پاشای قلاحکم دران بعد از حوادث
واقعه بغداد از جانب سرعسکر با فوجی از اکراد و جمهور ریته عازم شهر اهل تبریز گشته است فراج دافع ترس حلاوت
داده بتبریزیان با قشون مامور بجمعی شنیدن اوازه حرکت تیز رشاه در صدد و کثیر متعلق و شهر تبریز اراده اغار کوچ کرده
هر چند لطفعلی بیک نایب تبریز بمحافظت پرداخته بود و مفید نیفتاده شهر را خالی و اظهار نافرمانی و به سکایه کرده لطفعلی بیک از نزد
ناشام همدوری از خاشه ریته و ملازمان خوشان که همراه داشت در شهر بند بیرت بر راه چون بیسات تلوز با
قلیل در خوزستان خویش نیافت ناچار با اتباع بیکاب مرغ شتافت عبد الرزاق خان مقدم که در اوقات
آنحضرت حاکم آن مملکت بود در بروی لطفعلی بیک بسته راه بر بیخی کشود ناچار لطفعلی بیک عازم خلخال گشته حضرت جلالت
و الاریتا پس از مراقبت دران بعضی از عساکر منصوره بمحافظت حدود دار المرز مامور و بکتاش بیک قرقلو اعم کب
اسپر مرد و بخطاب خانی و سرداری دار المرز و ایالت شما سرافراز و جمعی از سپاه خوشان بر عزت روانه کیلان
از ملازمان او را بایشان را که بر همان استقامه در آنجا گشته از عساکر لطفعلی بیک فراری و در زوایای جنگل دار المرز پنهان
شده بودند بموجب امر والا بدست آورده در ازای این چاپلوسی تیغ سیاست بر ایشان جاری ساخته جمعی از اطراف
در دست شحنه تاراج گشته گشته و نیز طایفه بختیاری که در کوهستانات حوزه زاده نشین مغوله تواری می نمودند از اتباع
عادت بعد از سر از بیان خیل بر آورده یکباره ترک اطاعت و فرمان برداری کردند چون پرسته پیش شهر اهالی دار الامر
که بعد از فراغ از مهمات روم باز حضرت شاه ظهاب را جالس بر سریر سلطنت ساخته بعد از مدتی دار الملک

کشورستانی را در مرزهای اقالیم دیگر بال کشا سازند در ایام توقف موکب ظفر در بغداد که کار ما صورت وضع و صورت تکمیل یافت و در
ملاقات اگر ملاقات شاهی و مرزبانی کافی خلفا را برای آوردن حضرت شاهی مانند ارض اقدس ساخته مامورین نیز در بغداد هم ما صفهان آن حضرت را
مقدس حرکت داده و در عرض راه بودند که سانحه بغداد حادث و فوق مطلب را باعث شد چون سلطنت او در چنین دور بی‌سکون
خلل اتم مقصود بتمام نمی‌نمود از مصلحت وزرا و عالی همت امور مرجوع و فرمان والا اعتراض صدور یافت که مامورین از راه مکان اگر
وارد مازندران و مخدرات سراپرده سلطنت نیز با شاه عباس که در آن ایام که در اصفهان بود از قزوین حرکت کرده در مازندران
گشته آن حضرت بنیان اعتقاد که عزت شاهی سازند و ملاحظه حال جلایر را بحکومت اصفهان سربلند و نام مهام عراق را
بقبضه اختیار را تفویض و نصر سپاه حضرت پناه را بمتابعت او مامور و روانه ساخته مقرر داشته که ده هزار نفر دیگر از اعلام اشرف
عراق در سلک ملازمت سلطان داده در مملکت عراق که وسط ممالک محروسه است مهیا و آماده بوده از طرف کرمانشاه جلایر سرکردگان
افراز و با جمعیت خود بیشه‌ای پرواز دهند و سلطانیه معین و مقرر شد که بکتاش خان سردار کیلان و طوغ بیک بیات و جمعی از مقدم
و غیره هر یک از حدود ولایات خود بیدار بوده در مهام ضرورت با عانت یکدیگر اقدام نمایند

ذکر قهر موکب سلطنت

مرتبه ثانی و نشر بیرق اوک بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق امور در بیست و دویم شهر ربیع الثانی بعد از ثانیه
سیمای با شوکت سکندری و فر سلیمانی بشوق ملاقات شاهان پاشای سرعسکر از عقب عدان رایت افراز و اوک کشیده جریده و ملک و ستانی
شدند و در روز ورود بکرمان شاهان با خاصه‌ها سپاه آن است بیان خبر رسید که فولاد پاشا ولیاد و نه و همش پاشا و قره پاشا چند نفر
از پاشایان بسر و چت هزار نفر از جنود روم و سپاه آن مرز و بوم از جانب سرعسکر که در قلعه کروک اوک داشت در کنار آب
و ماند داشت در سخن زناب و ریکا که بجهم شاه شهر تردار و نصب خیام اقامت کرده مستظهر نه که موکب والا اگر بجانب
بهفت کند ایشان سبب کران شاهان رایت جلادت افرازند و چنانچه متوجه کروک بغداد شود بمقابله پردازند
نه یوفرمودن قرمجه و استماع این خبر بنه و اعزوق که نشسته با فوجی از ایلات کرمن و بهادران ظفر قرین ایلغار داشت
در شبانه روز مرحله‌ای چند با دشمن ساخته هر چند مطمح نظران بود که روز را بشبخون برطایفه تیره بازند اما بنا بر
لشکر رسکی بهر افواج کاکب و شمر از جاده مدارات نکلی روز سر گذشت و آنچه لوای سپهدار روز کیتی فروز شاهان
عبور کرده فرود بعلوه کرعرضه ظهور و بروز گشت آن تیره جان افروز سپهر کشور ستایه که همه جا تا ظفر پیش پیش سرکرده
اثر بود بر اینهای رای شتاب پوشند بر فراز تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و بدیده تحقیق ملاحظه فرمودند آن
لشکر را که در کنار آب دیاله بر اوج سپهر سکون موج میزد در لحظه اضطراب خیام رفیع قبا بر اجاب یکسان کرده
دیده دانستند که آن گروه از هیجان غبار و گرد که بر چرخ ستیزه گرد میرسید اشباه و مهول جسم کرده از غلبه اضطراب
از عنان و پا از رکاب نشناخته سر بسینه بر پشت ترس گریز بر آمده اند و ایران جون شام بشاره والا جلوه نیز بطایفه
انه جمله تاج فرسخ الشیر اقتاب و سر و زنده البیر و شمر شیمار بدست آورده جمیع حال و اثقال و خیام اسباب
بطایفه جا بجا بحیطه ضبط در آمد و ایرانی که در شبانه روز با سب و تجمع مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای بادیه
طلب بودند

مجلس شورای ملی

مالک نقد و جواهر شده سالیش کرین خیام حرث و سایه نشین شاه در آن سفر حرث گشته و بعد از چند روز در حالی آن
خبر عزیمت افراز طغیان محمد خان طوغ و برخاست او از عرض راه بعرض والا رسید بتسلیه بمقال آنکه محمد بزرگ بر جنگ و مخاصمات
احوال نافذه بشارت رفت باتفاق محمود بلخی از قندهار آمده بود از آنکه نوبت سلطنت بمستقر باشرف رسید از جانب ایران
روم مامور گشته بنا بر کشتن او بخت شرف نیز برگشته بود محمد خان چون دست خود را از دهن حالت نهایی کسی خبر
داده و در دو جهان و از نجاتها بانه و جواهر آنکه برای شرف آورده بود با قدام شیدا و روی باین درگاه والا شتافت جنود خود مرد
که در عرصه غبرا حرارت نادره بش مهر سالور پاش هر شب و فراز و پست بدرات یاد از در جاه خوزاری برآمده بایلیه
عزا قیاس بش دادند و بعد از مقاومت مرکب الاغر سان آن سپاه که در میان جهان دولت شاهی ملاحظه جوهر خود نمایان مارستیز
کج نهادی خود را ظاهر ساخته در جنگ ایروان و همدان غش و شکست فرقا شیر و مصدر چنانچه بیجا شده و در میان فرود
مسعود کوکبه والا که حقیقت حال و بعرض عالیین رسید اگرچه اثر غرش چند روزی اول بافتیلکن باز در روز حرکت بکرمک
در آن کشاد از اصفهان نیز جهانتاب سلطنت حرانه که در رتبه پروری لسان فرشید علم و فرخ کش ساحت اول
یک دیده عالم است و بارده بشبستان تیره در پیش گشته او را حاکم کرمانشاه و شرشد و در زمان ساخت بعد از دو
بعد از او کرمیان بیک نایب بلاس محمد خان با شش کرمانشاه و خارس ما هر بر کمال گشته برای آنکه از اولاد
شاه حسنی نیا باشد از همدان احمد سلطان که اولاد هردی را بفارس و قاسم بیک قرقلو اگر بر تیه مهرداری بر از
بود بکرمانشاه تعیین و در دو ساخته در حیثی که محمد خان خلیفه با امیر خان بیک بعزم زاری مقاو و از جاده پیشی شدند
سر چه بر گشته بحیثی که بیان کرمان که حال محمد خان و خارجانه لیشه‌ها اهل خارزیزم غرش گشته با شجوبان خارش
و طوغ در راه اگر کوکبه مقصود از کرمان و بهوای آن سپاه و جناب فارس روان و امیر خان بیک با قشون اشتاریه خراسان
که همراه او بودند عازم در باره موسی کرده اگرچه در چنین وقتی که هنگام یاری و زمان خدمتگذاری بود صدور آن حرکت
فتنه و انگیز از اهل اذربایجان در تنبیه تیز و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسیان و در مفاوضت محمد خان بایست که در عزم
قوی اساس مورث و آن قصور و موجب خلل فتور گردد اما چون وقوع آنگونه حوادث در پیشگاه دل ارباب حکمت
جنبش خاطر و نفس را برابر لجه ژرف و طلعات گیاه و خاشاک از جنبش بحر شرف دارد و مطلقا وسعی در عزم و تیز
در رای قرار نداده مستوطنا علی الله باقت رسخ و ثبت ثابت بعد از شش و درگه نبه و عزوق بمرکب ایران ملحق شدند بقصد
متعاقب سرعسکر کوچ کرده در یازدهم جمادی الاولی وارد حوالی ایلان سه فرسخ از کروک گشته و روز دیگر که سلطان غازی با جمع
منبوق بر اوج عیوق افراخت بتمنای لقای سرعسکر با لشکر جهان جهان لشکر در حوالی مرضع موسوم بلیدار آن کوه
مقدمه اگر کوک و قت تسویه صفوف ظفر و تسویه جنود شوکت قرار کرده عساکر فیروزی مآل را باین در قتال موضع و
کرده نظم بسیال دادند ضفه و لاوران و دولت رزم گستران و دبدبه کوس و کیس عنوان نیز بنوای نیز بنده موضع زیر

کوکبه دبدبه ازان ملک بنظم و ترتیب کشور بر ازان رای عوام مشهود دیده ارباب رزم کرده که سامان نامزدان چشم مقابلان
حیران و زبان حال است و دشمن در عالم نصاف بنا دوره کاری ان همت بلند اوزین خواهش شعر سلیمان همین کوه لشکر مراست
چنین دستگاه سکندر نداشت ۔ کس این رسم و ترتیب را این ندید ۔ فزودن بان لشکر و این شکوه این ندید ۔ عثمان پاشا بر سر عسکر کرد از
سعادت از بغداد با انواع سامانات و فتحنامه روز قلعه کرکوک و خلع قلعه تکریت صورت لشکر نقش شاه نصب خیام قرار در وادی
اقتدار و اطراف اوی حوز ایجر و خندق سوز کرده بوصحت کار و تعارض لیه و از عارضه پیوهی کرده بود بسبب تواتر
نهاد و جمعی از ان لشکر رو بقلعه بغدان اوچشت بقصور و بکنک آورده دست دلاوری بازیده از زین طرف نیز دران زمین
چنگ بصورت شیر و جوات پلنگ مدبون تامل و درنگ بود که کمین با سنگ و بر بارقه تیغ سنان و اندیشه تیر بسنگ
آتش افروز نایره جنگ شد بعضی از ان بلیغه را سر مانند کوی در خم چوگان قوایم هر کمان عاطفان و فوج دیگر بر فرود گرفته
از همان راه بست الدین از روم شتابان گشته بقیه در قلعه تختی جسته رایات منصور تا عصر شک در سنگ جنگ دلاوران
اقامت انداخته بچه کور نگاران کرده بر امیدان کین اشارت میکرد و چون اثری از عسکر و سر عسکر بظهور نرسید دران مکان
مانده گشتند تر از تیر و بر بنده تر از شیر همه سکت و بعضی کتاب سر عسکر سلک تحریر آورده سلوب یکنفر از کارداران مشار
مشهور بر انکه بشوق ملاقات آنجناب راه دور و دراز را طی کرده اند ما یم اگر از مردی نشان دارند بنبرد که خوب قدم زنند شاهان
و ملک اوجاق آنجا را بر خود حلال سازند پس با مظاهر جواب زبانی درنگ کرده از انجا که وقت مانند دل اعدا بیک بود عقب
عنان مستقر عزیمت فرموده هر روز دیگر بهمین منوال بر سر قلعه رفته چون کیت عزم نزول پاشا را در حصار کرد و دار ملک
مقید بانام که از گشته تسخیر قلعه سوروش که مقر موضع ان در دو منزلی کرکوک بر فراز کوه بلند اساس و مقام تعلق آن
و بیاس شحون ذخیره و قلعه سپهان بود و جهت قلعه پیرهاس ساخته از راه اق دبند مرتب ان گشته که شاید تعمیر
محرکت سلوک جوات سر عسکر شده از در مقابله در آید در روزی که کوکب جهان کش سایه دعوی بان مکان مرکز قلعه در حیطه
تصرف در آمده جمعی از اکراد و بایاتی که از زمان چیده باستظهار ثبات حصار از زیم سیلاب بی اثر سطوت جنود قاهره
پناه بان قلعه استوار برده بودند مرخص متع ابدار بسیاری از ذخیره ان بقیه اسیر گرفتار گشته مقام مورد بسالت
سپاه ظفر که با فضای جهان برابر بود اشغال یافت و چون عمره بغداد پیش نهاد و دقوق بنیاد بود و فرمان
بعزت نفاذ پیوست که ایرمان کیک با قشون خوزستان و شاه ریه کرمان که در طاق بستای کرمانشاهان مقرر فرمان
بوده اند در کنار اب دیاله در جشاه که از ایلگاه ارمی ولاد پاشا بود رحل اقامت انداخته بروح کم دران مکان ساخته
حکام اردلان و کرمانشاهان نیز با حقیت خود رشته علاقات شهر زور و قوقوبه را برای رتبه ایام عمره بغداد ضبط
کرد و ستانات و نواحی ان جواب بالاغ رشته علاقات بر زور انقل عسکر ایرمان کیک نموده در بروح بازیچه و بعد از
ملحظه اطراف از امکان اغاز امتراز نموده در منزل ابراهیم عجیج کشکاش نهاد داده در باب عزیمت بغداد
استشاره کرده فرمودند که اگرچه اهل خوزستان راه صعبی است جاهر کرامت که بر دوش کرده اند تا ملاقات لاغر

تاتن

تاتن بسیر و عزیمت مدد کامل کی دود قطره نیسان نادل دریا کنزده با سجر نثار دنیا و دین کرد شاهوار شود درین حالت که اهل
قلعه از معاونت عسکر مایوس و منتوش محیط و علما نوشته هر گاه این سیل نوز بحر یک ساعت تعلق بغداد روان و ان مکان بر حیطه
محیط لشکر پاشا امان شود قلعه عسکر خانه جاب و توانای فلکیان صورت نقش اب خواهد داشت ۔ ازین ماکر چه اول اصار مرتبه
در عقب اراده قتال شاه رکین بر هم ما ۔ پس مکاتب متقی اللفظ عرض کردند که ما را جان در تن است پا از طریق بیاری کرده کشیده
در جان سپاری و فرمان بری خواهیم کوشید بعد ازین کلمات امر والا تبر صدور خواهد پرست که اهل دو صاحب نامه خود را
روانه شهر زور و قلعه بکیاند رحل کنند و بالا نیاید که بعد از ورود مرکب بالا بر نبود دار اخبار نقش عسکر ظفر مشاهده شود
ذکر اردوی عثمان پاشا بر سر قراباغ و اولوسکه و بر دفتری سر عسکر پس مرکب بالا در منزل موسوم وارد بقراقیه گشته اکراد طایفه جاف
که سپاه نصرت پناه ستیزه و قلعه بکار دیاله جمع و بان نواحی کوشش کرده میزدند کان کردند که اعتقاد و تصور حال عقل
یاری در جناب ایران حادث شده که مرکب عطف عنان عزیمت اقدس گشته سر عسکر از ذمه مزاحم دار و غدار نیز بر سر
و بر صنف حال اینطرف محمل ساخته حمش پاشا مرا که عمده پاشایان بود با جوانه از نفوذ ستانه که مرجا خود نزل
همایون ترس ملاقات جوان میدانه شتابند چون قراقیه مقر کوکب جلال بود و اینزاق اردبند هفت فرسخی نزد راه اکه مکان
مستحکم در میان دو کوه واقع و بعبران بسیار یک راه بود و ماهن خود ساخته خیام اقامت بر افراشت این مژده دلپذیر بنا
قراولان بعرض عدیم کشور گیر رسیده در پنجشنبه غره جمادی الاخری طرف عصر با فوجی گزین چنین یا سر که جاده عیش
بود و مطلقه عبور از انطرف بر مرکب ایغار را تبرک ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت قراولان
که در خارج راه بودند بسته بود از عبور مرکب منصور وقت گشته هنگام صبح در قصبه که جهاندار مرا نور بدیدانی گرفته و
حدود عدد بند کشور گشای ۔ دو دبند او خت زرین لوای ۔ تخت جمعی از جوانان پلنگ صورت پلنگ پوش و شکار
برق دست عدد خروش تا از دو طرف بر فراز کوه جا داده و اهل دبند شده ز دیر سپه متوجه اصفوف پر خشم از طرفین بر
مال اشتغال دست و بازوی ولادان بضم لکن خوف بر زبری اشتغال یافت از اتفاقات نادره اینکه سر عسکر بجوار
حمش پاشا بخیال انکه مبادا حمش پاشا بجسارت نادری غالب اید و کوی سکینا از میدان ربایه دست اجل بر نقاش ترد
بتقریب امداد اسباب رسانش در عین کرد دار که بارقه باد لیع و لمعات چشم مهر و ماه را خیره کرد و غبار عرصه کارزار
روی سپهر بنیلی چهره را تیره ساخته بود هیچ دایت سر عسکر نمود در دو سپاه لشکرش از حاذات آق دبند تر جان مصدوقه
نوح اللیل فی الذیل که دیده بر چه که و مهلک کوکبه سر عسکر و رسیدن چنان فوج چند و هر چه هنگام و خبر بود که شور و شر
مرجب دیری زیر و قوقه خاطر دیران ظفر اثر گردد اما بعد لول شعر بروح راحت دان چه شد طلب بر کرد کوکبه و تیاب
کوکب ۔ و حضرت این معنی را بعین مقاد انسته جهت عنبر ملاقات ان داور جهان پرور کوکبه ران ظفر گشته بقیه
رایح و سیح خبیه بود که حلات مردانه و حملات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف زیبه را از پیش برداشته
رسانیده از مشاهده این حال در احوال عسکر و سر عسکر اضطراب و در ملک قرارشان راه یافته سر بر بال اب کریزان

سر عسکر که با کمال [illegible] بر چپ و راست قلب و یسار و عازم قرار گردیده که در آن ایام کمین
دیوان عرش [illegible] و چون حضرت مادری بعد از عود و به بندر فرج را با ویران اخان [illegible]
از جانبین کوه بهای در بند امور ساخته بودند که بعد از ظهور امارات شکست سر راه بر طایفه بندیه ناموری نیز از رجال
بجسم لنگی بر دوخته و بر سینه طایفه را حواله کاه تیغ و سنان ساخته و قریب ده هزار نفر از آن گروه عزیمت کرده سر شد از آن
این سلسله تقدیر گردید سر عسکر را در شان عزیمت آنه یا رام کرایی از مرکب هستی افکنده سرش را بر سر دار ستان نمایند مغز مرادی
و جمیع اردوی عرش پاشا و جمال و ثقال و توپخانه و خزانه سر عسکر بکیر بتصرف لشکر نصرت اثر در آمد و چون اعزاز سران بر کردن
سروران لازم بود سر عسکر را بخش او حق و مصوب عبد الکریم افندی قاضی عسکر عثمانیه که از کرفتاران آن معرکه بود با
روان ساخته که برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا باز بقراتیه که مستقر موکب عزت نشان بوده متعلق کامران عطف
عنان کرده با خان پاشا و شوکت بکر بکی ارستا برا بامر تعیین فرمودند که در حوالی سرین های سال و کلک بسته از دو عبور و عبور
و بکف اشرف و کرکای مختار الحیط ضبط در آورده راه و ذخیره را از آن طرف بر مقهوران نبوده مسدود و حشت مقاوم و رد
موکب والا باشد چون اساس خصم قوی را بر انداخته شد و ساحت ملک از دشمن بیره دست پرداخته شد به شیب تیمور تاشکه در سان
روتیه بود فوج جوهر جلادت مشهور بود عازم و با فوج از رجال و ان جریده و سپاه کاب اوزر پاکان عام کشته بود در دیار
جهان کشا به بانه از ساد جلاع لکری خبر رسید که تیمور پاشا مجدد در محل خبر گشت و فلاد پاشا که در کنار دیار مرغ پوست
نمایه کرده بدیار کران و اکش تیمور لطف بیک با تیب تیز که در آن ایام در قلعه مراغه توقف داشت و از در تیز قلعه تصرف کرده
چون این خبر صورت تحقیق یافت خان عزیمت کاب قراتیه که قرار کاه اردوی همایون بود و اطراف داده از راه ایلان دارد
حرکت کشته و در آن مکان خبر قرار محمد خان ملوح تر از مرض سنه والا کرده مفصل این مجمل آنکه چون سبق ذکر یافت
بعد از آنکه محمد خان از منزل جاید بر کشته بزم فساد رایت استبداد بر افراشت در اول حمله آشتی بر بنای اجتماع که
که در قلعه دزفول بود و مصیبتهای بر شت نشت در نکاه بکر امیر نوشت قاسم بیک از ناحیه حال کاتب جوهر و جمیع اوشان
استنباط اثر نفاق کرده از دزفول عازم شوشتر کشت شوشتریان بشاره محمد خان در آمکین کردند قاسم بیک زر بهمان
بعد از چند روز محمد خان بر سر او شد و او را با اتباع بدست آورده مجبور کرد و ابو الفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علی خان [illegible]
بحکومت شوشتر فرستاده اما آنجا بمقدم او را مستحکم شمرده حجاب سلطان پاشا طبرمه را که خشم خان از آنکه اسبان عسکر [illegible]
از سر ایشان بدر خواهد آورد و به پاداش این خیانت خام آش طرفه پخته در کاسه ایشان خواهد کرد اعراب مشایخ جوهر نیز با او
سر رفاقت پیش آورده دست متابعت دادند و او جوهر را بسید عبد الرضای برادر سید علیمان و کوکیلویه را بشیخ [illegible]
تفویض نموده امکنه شیراز کرد و در یکفرسخی شیراز احمد سلطان مردی مجهول از قشون خراسانی و غیره که عدتش بسه هزار [illegible]
بود اتفاق برامده مجلوب کشته بقلعه کفش جست و بعد از نیزه دو روز که در قلعه مرز محصور بود از قحط آب و ذخیره عاجز شده
طالب راه نجات کشت محمد خان قبول کرده احمد سلطان با الفرزه با اتباع از قلعه برامده روز دیگر او را با رفقا تا راج [illegible]

ناماس بهبودنشین قاسم بیک ساخت و اما یاد اعراب [illegible] در شیخ [illegible] شیخ جابر که در سای
آن قوم بود نه دم از نیکنامی و وفاق او زدند و شیخ رایت [illegible] بعد از [illegible] هزار سید بعد از
رسول اخبار مرزوه چون حاصره قلعه بعد از تحقیق زیاد بود محمد حسین خان بلکربکی استرآباد را بر داری تورستان
و شیب مصفین اعراب و تمکین سید علیمان و ایالت جویره مامور با قشون استرآباد و غیره از راه جبان و بادلی [illegible]
خزینه حاکم قاین با بابات کوکیلویه سرافراز و بهر یک از ولایات فارس حاکم جداگانه از زد و سای خرسان [illegible]
نفر از عساکر فیروزی اثر را بمراقبت حکام مرزوه روانه فارس ساخته و حکم والا نافذ شد که طهماسب قلی خان حاکم [illegible]
عراق بود از سمت اصفهان و همچنین خان خزینه از جانب کوکیلویه با حکام و جنود [illegible] حشام در تورستان حقیقت [illegible]
ملحق شده بدفع آن فتنه پرداختند در ایالت جهانکشا از منزل خرم تو عازم ترسین های کشته شرف اندوز زیارت [illegible]
مقیمین بنیان شدند و از آنجا عزیمت با خان سنقر حجاب بارگاه سپهر جناب رسید که بعد از عبور از جلکب از خوابی [illegible]
با سفارش که شاید عسکر رومیه از قلعه عزم مقابله نمایند مکث کرده چون قلعه کیا نیز از حمار به سابق که در همان واقع شده بود
سکته خود پرداز خوف چنان هوش های رفاع شده بود که اکثر آن لشکر در سراچه آن ایام در از آسیب خوابهای [illegible]
بر در میزد منفک شدن جواب باز نمیدادند لهذا روز دیگر که مرکب تیغ بند صبح مرصع کمر حلقه زر نگار مهر انور در بر کرد با خان
بجانب مقصد روان کشته اما با حلقه را مکن مقدسه تمام مراج که در راه بغیاد شدند و موکب جهانکشا از ترسین های عازم [illegible]
در بیست و ششم جمادی الاخری لشکر قدیم مقر کوکبه فیروزی بنیاد کشته سر اوقات جلال کاکه بستی در آن موکب اقبال از
شدی سر بر ثیا افراخته اطراف و جوانب آن منزل حق قرار و مقام استقرار عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز [illegible]
از راه [illegible] اردو بر بار ملک مدار فرستاده اظهار عجز و جنایت و از دولت عثمانیه در باب استقرار عهد و سوز [illegible]
ادعای کفالت دار از فرمان و کالت نموده بعد از تکرار مجاهده که چند روز این عهد و نقض بزبان [illegible]
خدیو عاجز نواز سیکردید مکارم خسروانه پذیرای این سؤال و تمنای او در پیشگاه رای انور قرین قبول کشته احمد پاشا
فرامین مرشح بخط شریف بقانون عثمانی بپاشایان کنجه و شیروان و بطلیس در باب تسلیم قلاع رشته باستحکام [illegible]
کاشتان این حرات روانه کرد اکرچه در باب برامن خود از قلعه که مسانه قانون دولت عثمانیه بود بمعذرت خواست اما
پیشنهادهای طالق که زمانه و کرفتاران این طرف که در جنگ عدان از لشکر شاهی در جنگ عثمانی در کنار آب [illegible]
بتصرف رومیه در آمده بود مصوب عبد الله افندی قاضی بغداد روانه ساخت و لوازم خدمتکذاری بعقد [illegible]
روشار سرکردکان اوجاق طبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا در آق دربند کرفتار کشته و ایران ظفر نمونه شده بودند [illegible]
و مرخص کشتند اکرچه در صفر اول منظور نظران بود که بعد از شیخ بغداد تو تیش زیارت بکف اشرف و کرکای [illegible]
میسر کشته بود درین وقت که این امر فیصل یافت بلا فاصله عازم زیارت کاظمین علیهما السلام و در آنجا از راه چله با [illegible]
اطراف مشهدین شریفین نایر کشته عطفت عنان فرمود [illegible] رایات جهانکشا

روز پانزدهم رجب در میان بشتند و ایشان از ظاهر قلعه بادکوبه تو نیاند و از راه قوم آباد و نیاز روانه اصفهان گشتند
چون ابوالفتح خان حاکم بلی شتر خوی که ایشان شیل و بسامی حسین خواجه الطلبان بر صفحه دنیا و دین کشیده از جانب
محمد خان قلعه شوشتر را ضبط کرده شیخ حویزه نیز تا بادهستان و نقش آمدیش این آستان کشته طایفه کعب بنی تمیم
حوالی و نزول را غارت و فساد و شرارت کرده بودند و کار سردار حویزه نیز معلوم بود که یکی بنجر شده بود از راه باغ
و لوای کیش کشاد اعتراز نایافته بود از ورود بقلعه پایت بنده و غرق را روانه نزول و جمعی را بر شوشتر تعیین نموده خود با
از راه پایان جانب حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف مسجد دار حویزه گشته محمد حسین خان سردار را که آن روز
گوشه ملاحات بر گشته در میان قلعه نسبت با جواب مطیع ترکتازی میکرد بشیوه فارس آل کثیر که در قلعه خود نکشتن و هم
مخالفت نکردن داشت مامور ساخته سه روز نیز در همان مقام مهمات پرداخته عطف عنان بجانب شوشتر فرمود و در
راه خبر رسید که کاتبا یا شوشتر از وصول اوازه قوت موکب همایون تشنه حیرت شاده جواب اطاعت چاره خود نداده
عذر خواهی چند وارد آن قلعه سپهر پرید گشتند روز دیگر که سلطان سیارگان در خلوتسرای افق بلباس سرخ عشق جلوه داده
بر سنبل فیروزه فام ملک فرار گرفت فرمان قهرمان قهر بقتل ابوالفتح خان زناج شد صادر گشته بعد از غارت شوشتر
و قتل آن بدمهر حاکم از راه دیگر جهان با ولایت لیقن و خوزستان طایفه بختیاری بجهت ایمان بر آن آستان سر کوفته
سری بوده بودند یا خان بلوکی مقلی با حکام اردلان و همدان و کرمانشاهان بیت چهار نفر ملازم و همراهی
ایشان بر شیوه طایفه مامور ساخته از راه دهشت که دار الملک کرمانشاهان بر تصرف سرداران گشته بنه اعزوی را
در راه مهر کنده نشسته مقرر داشتند که منزل منزل متعاقب موکب منصور روانه شود در یکمنزلی بهرسان خبر رسید که سلطان
از اصفهان و اسمعیل خان عزیز بلوکی که از یکمنزل سرا از مقر حکومت حرکت کرده که سلیمان شده بدفع محمد خان پردازد
و محمد خان نیز با جمعیت خود از شیراز بعد نهضت ایشان مراجعت نموده لهذا متوجه از بهرسان گذشته وارد خیر آباد و امرا و اعیان
خوزستان از زبر و سپاه ایشان صدا یافته مامور بین نیز از حمل مرسوم بدو کنبدان بادر حق طرف ایشان پرسشده و از آنجا
معلوم شد که محمد خان آمده در دربند شوشتر توقف و جمعی را مقدمه الجیش خویش ساخته پیش فرستاده قراولان اطراف
بایشان و چاه و بازبان نیزه و سنان بهر عضوی از اعضای ایشان شرح دردی جدید یا را کرار کرده جمعی از قراولان نیز
گرده بزرد و جنود مسعود را بدربند سامره محمد خان رسانیدند محمد خان چون از توجه موکب اقدس خبر داشت ان فوج ظلم را
طلیعه سپاه سردار تصور کرده بسمت کام و دربند و عدت خود متوجه گشته اطراف کوه را با پیکان پیاده و جمعیت از حد
زیاده و ذکر شده راه عبور بر لشکر منصور بست آنشب عذر خود فرزند دربند توقف و صبحگاه آن یوم دفع اعلام
لوای جهانگشا کرده با جنگجویان مرتج صولت و نیزه داران ستاک سطوت از حدود انات و دربند بیات ساده
و نخست جوانبر پیشان بدام کین و پیکان و صلابت قرین از جانب شرقی غربی کوه پیوش مامور ساختند و فرمان
بر جنب امرا از دو طرف کین از دو طرف مانند شعله آتش که میل بر گرد کشند اسکان صعود کرده چند پیکان محمد خان

از فراز

از فراز کوه ناله تشین از خام تنگ مرد و چند ویران از قطرات ابر جاری و بشارت سحاب کوه سار تصور
کرده بتر و سستی قدم بر سر که شتند و بپای سعادتمندان قوت بلند که سر بر سپهر میزد دست بستقبال یافته بکمال کامل از جانب
نوازش و تربیت شتافتند تا آنکه محمد خان بوزنه نظاره لشکر نصرت اثر بالای کوه بر آمده همین که حقیقت نزد کاری
شرح و انظران این معنی حال گشت دیده تیاره را کور و چراغ زندگی را بیفروزید و دانست که توسن بخت و دمر حلقه عمرش طرشده
این الفقر گویان شبیر گریز را بر نیز تیز انگیز داده و لاورم که مانند دشنه بخون آلوده بود بحکم و الا فجر از راه بیابان
از راه تنگ که اتصالش پر داشته تا دو فرسخ اشهب دلاوری را عنان و در دون ایستن و کشتن و نکشتن سپاه از دست
دست از قبضه تیغ زنان باز نکشیدند چون محمد خان از پیراهن بدر رفته بود و اسکام شام صرف نام تیر و تعلم
سه هزار نفر بتاخت از لشکریان محمد خان که فرصت فرار نیافته در فراز کوه بکلم ضطرار جنگی گریز میکردند تمام گرفتار
دلاوران و از گریوه مستی بطبرزه ایمنی روان گشتند و جمع اسباب و یعرف آن شد جود لشکر بایش بعوض کرده
و از همان مکان طرماب قلیخان سردار اباد جهت تعاقب او امور گشته اما محمد خان از راه حیله وری چنین از آن
خود را بکوه کشیده شب بر جا بر خلاف جاده از راه باشت و همین اسب تازه و دار دیشیراز گردیده زنان خود را که در
که نشسته بود بر داشته از راه جوهم عازم لار گشته سردار نیز زود دار دیشیراز و چون محمد خان بسقاحال و اشغال خود را
با جنابا خانه و اذوقه وافر در قلعه شیراز گذاشته جمعی از اقتان و ملوح را بحمایت بنا گذاشته بود مستحفظین ایالت استان
و در امده قلعه را تسلیم و تمام کمک واحد سلطان از حبس مرخص ساخته بعلامت سردار کمر بسته سردار دیگر را بطلب شاه
ملک و باز بتعاقب او با یکه تازان کرین توسن عزم را زین کرده روانه شد لیکن محمد خان بعد از ورود بحوالی لاکی خان خود را
برسم تهانت نزد امالیا بکار فرستاد و کوتوال قلعه بجهت خانزاد بارقهای او کرده محبوس و محمد خان را بپیام تیر بهلاک اعاجت
طلبگیان مایوس نمودند محمد خان ناچار بجانب کرمسیر شتافته مقارن آن سردار که تا حفظ لار ضبط زمام المقدور
عزم کرده بود وارد شده کرشاران را روانه دار الابوار حشمت رایات حضرت طراز نمود از گشت محمد خان منزل بمنزل
عازم شیراز و در بیست و ششم شعبان وارد شهر و اردوی همایون نیز که از راه مهر جدا گشته بود در هشتم ماه صیام بموکب والا
پیوسته خبر فرار محمد خان بسمت کرم بیرون بعد یو کوران بسر رسید امر همایون بتعاقب نفاذ مقرون شد که طهماسب خان
علی کرمانشاهان را در فساد جرم گذاشته خود بچابکی عازم درگاه جهان پناه شود سردار نیز در بیست و هم ماه وارد
و مفاجات بتهیه ارشاد یافته مامور شد که با استعداد کامل رشته از روی تهانت نوشته بر شیه محمد خان و دفع شیخ احمد
و بایقه ترکشان اعراب کرم سیر و قلع و قلاع ایشان پرداخته و نیز در شیراز عریضه از جانب سردار حویزه رسید که ترکشان
ترکشان و شیخ اعراب که در قلعه کبیسی کمین داشته با فارس آل کثیر طالب امان گشته اند مقرر شد
که مشایخ مذکور را با اولاد فارس که چاپیده از راه جوهم آباد و از راه هنر آباد و ساخته خود با عساکر منصوره از راه لشکر
وارد جهان شود و در آن اثنا فراد بخراسان نیز اگر بر وفق فرمان از خراسان مامور گردیده بود و از شیراز پیش بساط کردن قاطر

در چهاردهم شوال در سلام که خطه دلگشای شیراز مقر کوکب ظفر طراز بود حضرت
ملک آرا رکن الدین شیر چهر یوان اصل جزیره بر تخت نهم پهر برآمد کوکبه سلطان ماه بوم جهانگیری نهضت نمود
و طفل نیچه از شیشه الکلین قدم بر عرصه ظهور گذاشت و در مهد بستان از پستان دایه ابر بهاری شیر نوشین نوشید و بر
حسب مکنون شاه از این مژده چشم روشنی گفت شاه و پیشکشان ای که رخصت گرفته باغ نوبه بکام قهرمان قضا
از بند رستن تنگ گشتند و رفاقان کیتی ستان قوای بهر بوم و بر ستان الله شقایق گران سنگ جبار شاه را
جولان داد و تلقه شاه خرمنی شاه که در ملک جیحون تطاول شباط بود بهجوم جنود خرداد تسخیر ساخت گرد کرده
نشین بعلی از دو اعتنان کوه بنان برآمد خاصه چشم بوز ذوی مرتبت پایه هر یک از سران سپاه جنود بیران لشکر کلان
رزمآرای از سپاه پیکر از شعشعه اعلام خوفناک در بعث مهدوش اشاب انور شد نه چون از جانب امرای شاهی بدار
که عهده جرمانه برای اوردن و شیخ صلح از حرات اشاعه استهمال کرده بود خبر صحیح و جواب صریح نیامد و بنوع
که ادبیات زمانه بسبب اضراب انقلاب ناس در اصلاح امر صلح و استقرار سنور دفع الوقت میکرد نهضت لعد اقبال مطلق
در سنان زیاد در فارس و کرمان بالعهاب قلیخان سردار و کوکب اعتام تهم محمد خان و شیخ احمد را با دو مجموع از مردم
شیرازی با کتابان زمان بالستیفای مالش سرافرازی داشت بشایست انوایت سرمندی داده خاطر ارباب مظالم
است عمل کرده در چهاردهم ذی قعده بزم اشراع جهانگیر که در تعرف رسیده بود بایات نصرت از دار خلافت شیراز
بجانب اصفهان اسرار یافت و در منزل اسن و اسپس بمال جزو حشمت چاپار از خراسان وارد و خبر بیعت اشرف الاشراف
بهادرستان حرات جهان شاه رخ مرزا بخلف ارجمند شاهزاده رضا قلی مرزا را رایت نهضت که روز پنجشنبه پانزدهم شوال سنه ۱۱۴۶
بهمراه از نقطه استعانت بکر رایات مطهره مطرزه سرادق سلطنت فاطمه سلطان بکم جنت خاقان شهنشاه سلطان حسین
قدم بر عرصه وجود گذاشته از وزیدن نسیم بهجت تشیم این مژده روح پرور کلاه رکن الدین شاه طرب کوکب دولت صفا
دلها شکفته گشت و مرتفعان این تاریخ در دین و عدل این نونهال پدیده العفو و جهاندار اوست مستقبل حال فرخنده مآل
بر دو حمد حقیقه اقبال ابقرار این چند مقال مژده این آیه آمد که وکذلک مکنا لیوسف فی الارض و لنعلمه
من تاویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون کسر اللام جمع
بضبط این آیه مبارکه مامور شد مولود منزل بنور در کمال بهجت و سرور مصنف کرده در بهشت چهارم ذی قعده اصفهان
مقر کوکب جهانگیر ساخته و اهالی اصفهان بکرم اسکان نشاط طرب پرداخته میدان نقش جهان در آسته بازار اصفهان
در هم نشان ساز و دروازه خانه جوانی طرح پیچ افغان و هند بسی لباس طلعه زری کشیدند و اهل نغمه دار بساط
موج فرح در هر جا مشغول و لشکری در رونق تکش بازار زره و مشتری گردیده در همان اوان عبد الکریم افندی تاجی عسکر
روم که در محاربه عثمان پاشای سرعسکر و سیکر و نقش پاشای مزبور مصاحب او ادراک شده بود از جانب وزیر اعظم در دولت خانه
با نامه اخلاص نیز برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت حضرت تقبیل مبارک مقدس

چون مضمون نامه وزیر مشعر بر این بود که عبد الله پاشای کرد پیرایه اعلی از دیار قیصری بر داری امور و مصلح و جنگ با ذوالفقار
و در دیار بکر توقف دارد و مهندی نیز از این طرف نزد پاشای مزبور رفته امور را که مقرون بمصلحت حرات بود بعرض رسانید
هر چه که بر ضمیر الهام پذیر والا لایح بود که عرض اولیاء دولت عثمانیه تاخیر و دفع اوقات است که شاید رای جهان آرا
از این قصد منصرف ساخته بهانه اظهار در شکست های کار خود را دست یابند اما چون آنجناب میخواست که ابواب این
مطلب بفاتح سازگاری مفتوح شده بدون تضییع نفوس و سفک الدماء بحصول پیوندد و برای اتمام حجت هدایای با ایلچی
افندی از راه بغداد نزد عبد الله پاشا روانه پیغام دادند که مقصود ما ولایت طرف ارس است اگر بتصرف آورند تهانه
مهیا بر مهمان پیشبند که ماخوذ انشاء الله تعالی علاقات ایشان بسیده بنای کار را میگذاریم و چون قبل از این که اعلام حرات
در شیشه کیلانات بامر جناب اشاره این طرف خالیا کرده سپرده و باب کشیه بادکوبه و دربند تا استرداد قلعه ابرقان مهمان
بودند در اصفهان کتاب سفیری از جانب پادشاه والاجاه در این سفارت مامور و دار و در باب صلح و مقرر شد که مرجاور
باشد [illegible]
در روز نهم محرم سنه ۱۱۴۷ لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشت در عرض راه خبر رسید که طهماسب قلیخان
مرخص از درگاه جهان شاه بتسخیر قلعه منیع و قلعه عرض که مساکن اعراب بند بود پرداخته بعد از انجام کارشان بجهت
مشغول شده چون قلعه کشک متعلق بشیخ احمد نجدی و مرجع الیه رئیس قرمیش مخالفان بود و جمعیت کامل از اعراب سیحیه
در خزینه داشت قدم خان موج که در آن اوان در قلعه دشتی مرود از دود سردار الکا گشته بنوم استعانت از شیخ احمد
کشک شده در کیفیت سخنی آن با تعیت خود که قدمش با نقد نفر رسید رایت فرار افراخت سردار از پی خود را کشیده
بهمراه مقدمه و کوشال آن طایفه ناعی تعیین نموده خود با فوجی بر سر محمد نجدی و جمعی از اعوان او را قتیل و گرفتار ساخته
با معدودی بسبب سوء حال فرار کرده چون شیخ احمد از زیادی حال همیشه نشاه اختلال امور سوء حال دیار و فساد بقیه از دور
سردار بتسخیر قلعه عازم گشت و در اندک روزی سپه بر قلعه مشرف گشت شیخ احمد با تمامی اهل قلعه و لشکر
و ساکن آنجماعت که در بادر مرود بتصرف جنود مسعود در آمده سردار بفرمان والا قلعه باقی که آشیانه خاندان
و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و همراه خود با چند نفر از زبدای شیراز بدربار بهجت قرار و مشاکه در دور
با زوی مسود لذت سیاست چشیدند و سر بگریبان منسی کشیدند اما محمد خان بعد از فرار از حوالی قلعه کشک که راه
مسدود و یافت بجانب سرحل شتافته از آنجا بکشتی نشسته بجزیره مقیس که مسکن اعراب است گریخت شیخ
ولد شیخ راشد هرله که کوچ او در بندر بود و محمیلان گرفتار غاریان شده بود محمد خان با دشمنان هر کسند تسپرد دست ادبر
نبات گرفتاران خوزستان خاصه در آن ایام خصمت بنوازش و احسان خواهان طلب بهره مند گشت و سردار محمد خان را
بر وفق فرمان مقید در اردو صفهان ساخت چون مکرر حضرت نادری از تقصیرات او اغماض نموده مطلوب اعتبار
و صاحب مملکت ولایت ساخته بودند و در اول سنه که از اصفهان عزیمت همدان و آن نیابت کوکبه تعیین کرده رایت

در علی قاپوکنان او را یک یک با بشره فرمودند که اگر این واقعه مصدر خیانت و شورش بختی شوی چشمهای تو تیک اگر این
او باق خواهد شد او نیز آنکشت قبول بر دیده قبول نهاده مرخص شد و در این وقت که این فساد و فتنه از جانب تبریز بود
او با صفهان باشاره همایون در همان که این واقعه و عید بعمل آمده بود چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه برآورد
چون از رمق جهان بر لای خود چشم پوشیده بود جزای عمل را بچشم خود معاینه دیده و بقاصل او در سنه دو کبوری قدم در
عدم گذاشت و در بیست و دوم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون مقرر شده بود که عاشور خان با لشکر که در آن
اوان حاکم اردبیل بود سه هزار خانوار از فساد تبریز و اردبیل را کوچانیده در ساین قلعه که محل عبور موکب منصور است حاضر نماید
مشار الیه بر وفق فرمان عمل کرده رایات جهانکشا در راه سنج و اردو بمکان و تعداد دار بیان عرض کرد را تدارک دیده بود و حرکت
ساخته و از آنجا عازم مرغه و مهان گشته چون سلطان احمد پاشای والی بغداد که با فواین قصد مرای کشید و ولایات شیروان
پاشان بکلم غرور و نخوت جواب داده در تبریز معطل ساخته بودند در روز دوم موکب والا مرغه خوی آشان خیالات
بقتل عتبه جراتین سلطان و حضرت انصراف یافته و بکتاش خان قرقلو سردار دار الملک را با جمعی از نوکران حکام
آنشار مقدم و دیگر با مرزبدم گشتند که هر یک با جمعیت خود در آن جنبه وقف کرده مطرح نمی عرض سلیم جوانب مرتبه
صدور مرحمت و شهنه و چون علم از علوش که در حد دو ستار در جایها آن نشسته و شبهای پر وقت مسکن داشته از اردبیل
بنت در اوامر خاقان غفران مغفرت کرده بطلب در سیده لهذا حکام ستار با اردبیل و کرنات با جمعیت آن
و فوجی از جزایر جهان جلو طفر پیشه و در شب پیشان همین گشته ان کرده را که در چنوهای جنگل و کوههای که قصبه ستار
بودند بود و جمع بسیع کوشال دادند و در نور دهم ربیع الاول خطه اردبیل مقر کوکب جلال گردید
جلدار و ورود موکب جهانکشا باردبیل تا از چاپار از جانب ممالک پاشای سرعسکر و اردو و عرضه گردانید مشعر بر آنکه تا سال
ولایات با موقوف و رشته جلدار از رسال ایلچی بزرگی بدربار عثمانی فرستاده و ولایات با طلب نمایند تا اولیای آن دولت
قران مرکب پیشرفت و جنگ مرضع مشت کرده و ولایات بسپارند و از خارج بوضوح پیوست که فرستاده این ملاقات
جواب صحیح نظر کرده اند و سایر پاشایان هم بجوکی سبق دیگر یافت بفواین مقرری قبایل کرده فرستاده و آن جمع پاشا
راه لشکر نداده اند و بدستیاری چاپکدستان سعی کنند چرخ این کشکولها در لشکرگاه و اطراف عبد سرعسکر و پاشایان بکرر جاری
و قلاع سخت بنیان قلوب ایشان بهجوم جنود و فضایح رخنه پذیرند چون از جمله پاشایان نزاد که فرمان سلطان بکفایت
باسم ایشان مراقب قانون دولت عثمانی اند در یافته بود سرخای خان لکزی بود که در آن اوان از دولت عثمانی
شیروان و دغستان را در حوزه اقتدار داشت رسی خان حاکم شماخی را بموجب حکم همایون افزون امر مطاوعت
رجال سرخای حاکم غزان را کشته جواب طلایل کمر بر دل آن جوصله پیش افزون بود و رسی خان نوشته در آنجا درج کرده بود
که مملکت شیروان را بصرف شمشیر شیران لکزیه مسخر کرده ایم احمد اوغلی و غیره را در اسپ قدان است که زمین مغولیه امور
و در وادی فهرا این مطلب قدم زنند لهذا نخست تادیبان میرزا سرا پیش قاقو و غیره اورد و فتح شیروان الطیه فتح الباب

دیگر حاشه

دیگر حاشه در بیست پنجم ربیع الاول در موکب همایون بکنار رود کر واقع گشته بر فضای زرا دارد توجه آن
جهان شب آن بحر خاقانیه بار شیروان کرده بود دخت بقبل جبال و عشایات کشیده در بیست و دوم ماه مزبور با پنج هزار
کشتی پر تو دل بر ساحت قلعه شماخی انداخته محمد علیخان صدلو حاکم اردبیل با ایلات ملک سرعلی بر قلعه چون جمعی
که جمعی از لکزیه و شیروان که در حصن موسوم بیاغی که در سه فرسخی شماخی واقع و صعب مراصع است مسکن و مخیم داشته اند
در کمین فساد و فتنه فوجی از سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان تعیین نموده پانصد سر زنده و اسیر بسیار از ایشان بدست آمد
عفو خطا پوش شهرویی با طلاق همیران فرمان داده بلکه کمی شیروان نهاد را بستور خود بملک سرعلیان اهل ساخت
بعد از گرفتاری محمد خان و شیخ احمد و انجام امور فارس امر موکد صادر شده بود که الهامیه قاخان سه هزار فارس بطهران
و در دو بار سپهر آقدار گرد دست الیهم در شماخی شرف شان رسی افروخته و در طلال آن احوال خبر رسید که سرخای خان
کثیر از لکزیه در بقعه بقیت کرده لوای فساد و عصیان افراخته پس شهریار کشورگیر بنه و هزار تن با شاهزاده نصرالله میرزا و تقویه شماخی
گذاشته چون نامزدی قرق که در پانزده فرسخی شماخی واقع و مشاری عشایر است در آن اوان مسکن و مقام عشایر لکزیه بود
جوزای بود برای اینکه آوازه کجا در ربیه اضطراب انداز تسخیر زمین امکان و جدت حاصل شد روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی
با توپخانه بلوه و نفه هزار نفر از جبارات ارزم اناجیه سپاه ایلچی قرق کرده طلایه طلب شماخی گشت که سر در بوداز
موکب فیروزی با نفه هزار نفر از لشکر نصرت اثر بوم شب سرخای متوجه قبله و بوداز بجانب آن امر مقید بجاوردت موکب والا
بعد گذشته از فارس بسیستان روانه هرات گشته بسوی سابق سردار شد مار و سپه داری آن ناحیه را محمد علی خان
و در بخیر ناقه ترک سن اعلال افغانستان خبر رسید که سرخای در صنع دیده باش که مابین قبله شماخی و قلعه بر قرار جنگ
کرده مشت فاحش یافته و در قرق است بقصد آن اجلال اکثر سرخای بعد از واقعه شماخی بجهت خود را از لکزیه بر
ساخته و در قبله و در بنا لکزیه جاده قلعه را جمع دار علی پاشای والی گنجه و سی پاشای والی تفلیس جهاد نموده سی پاشا با بر
والی بلاد گرجستان از اطاعت او پهلو تهی کرده و آقا علی پاشا و لد خود را با مصطفی پاشا و توز پاشا و نخجوانی سلطان
و اشتهاد از نفوذ از تبریز و تا از جماعت سرخای رسال داشته بهمه جهت بیست هزار کس از لشکر سرخای فراهم آمده بر دامنه تبریز
امر همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده سرخای مش از وقت جمعی از لکزیه کشیمان خود را در مکان موسوم بدیوه تن در کمین
نموده و در یکطرف بیشه انتقال داده و سیر راه جنود مضطر تعیین نموده پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر مستظهر داده و از این طرف
پیشتازان سپاه سرداری که بجهت اول بر جوزه چون میان جنگل بود و از انبوه خصم خبر نداشتند بر تقدیر آنکه قرات ظلام
که در مقابله پیش آمده و از آنها با ایشان آستیزه داده و بر پیرخصت و ایشان بر مغلوب هزیمت خاصه بفوجی که در پشت لکزیه لوای قرار افراشته
بودند در آویختند لکزیه را مضمون آنکه گوئیا نادری است که این جماعت بر وقت ایشان سیده خان پیشاوز دست داده
برافتاده و از هزیمت آن گروه و تعقیب لشکر سرخای و پاشایان بهم برآمده سلک قرار شان از هم گسیخت جمعی کثیر از ایشان عرصه تیغ
بیدریغ گشته و رتبه بار بست کنجه و سرخای بمدد وی کجانب عازی قرق گریخت و تمامی اردو و اسباب ایشان بتاراج
و ویران طفر نصیب گشت و از بنا غارتیان رشته قلعه چاچیز را که امیر شاه سرخای ریکان پیش مسدود بود بجهت عمارت کرده

زده توده خاکستر ساخته جدیو مورخ فیر بر سهل این بر جبل را براه فرار این فرستاده سرخای چون از عزیمت ترک بیوان
بسبب قرق مطلع بود بعد از گشت چاپ سلطان قرار گرفته مرکب کبیر را نیز تنگ ساخته همان شب از آن میان کوه
گذشته بود که در آن هنگام صبح مردان کان گشته جمعی از تکزیه و تاتاریه که از راه دشت طریق فرار را گم کرده بسبب
قرق جاده در شب و فراز آن راه در دراز بنا توانی قدم فرسای جرانا بودند و چار لشکر مرغوب گشته گرد آن مصیبت
زده تم سیر حلقه کمند حصیم انکن در اراده مکافی که سلطان بلند همت خود از خنگ سپهر هنگ نزل نمود و مرکب والا در آن مکان
بعد از خطه درنگ با فوج از بهادران تیزه که از دو جوار جهان خونخوار بتعاقب سرخای سمند کوه پیکر دریا نورد را تیز تاز و در
راه بسیار از آن جماعت را که ایشان بخیزان طی مسافت میکردند قرین هلاک و اسیر ساختند و ناظر بی دانشی که در عصیان
سر راه بود بتعرف لشکریان در الاقصه در عرض راه ده روز با تزلزل صعب المسالک کوهستانات سخت را با توپخانه طی کرده
در اکثر منازل توپ و آلات عراده بدوش پیادگان از قلل جبل بحر تقبیل نقل و تحویل مرشد و بر آن منهج وارد قریه کرد
یکمزل قرق گشته روز دیگر جواد و دشار رنیق ستام بجانب قرق انداز خرام کرده در عرض راه عریضه سرخای شور بسته عاری
عفو تقصیر بصدور منشور امان و تاخیر حرکت مرکب نصرت توامان رسید چون در دار القرب طبع همایون نقد روی نقد
او قابل تکرم قبول بود حکم والا صادر شد که در صورت در پناه عفو و بخشایش خواهی بود که چون بارگاه حضور رسی و الا صادر این سیاق
بجاز حسن اسکونه بیل شوان بست و بیوتن و حاکم از دم این فوج از دور مهابت اعدای سنان شوان است تا سرخای تا
لکزیه و افغانستان بدیه بیت بوده در کنار رود خانه یکفر مسجد قرق سپسته پل اکه مسجد صدر روان بود و شکسته تهیاری رفاع
وان دو خانه است از میان دره پس عمیق جاری کوه آینه لوح روی پیش چهره خاری شتر است و از قرق قرش
اندیشه از تباهی بیدار نمایی که شود او از نیکنک بنو دکت و بعکت و در طریق اسکانه جنگ اکرم کرد عمی خان حاکم
با طایفه افغان مامور بعبور گشته و بسی بسیار دامی از هر کرد از مرکش دیده مور چه اکرده چون از بصر و ظفر الصیتی از دره
گذشته سرخای مکلیه را از ملاحظه این حال نام حرار از کف رفته روی بر تافته و کوکب مسافر در مسافت فوج نوبل
عبور کرده تا رسیدن لشکریان کرده ایشان خود را بکوه پناه ساخته هر چند که جمعی بوده از ایشان خانه زین جا کرده حرب
کشیده لیکن سرخای که سر رشته بود با صد دو کوچ تکلف خود را اسباب و جریده از قرق بر گشته بدیار اردو رسید کرده
پس آن دریای لشکر پر شور و شر رفاه و سراسر ساخت و فضای قرق موج زن قصور و بیوت عالیه را مسالک کرد
گاه تنجیر سعی دیران بیش آن وادی مرداز نهشته و ستر سپسته که در دره آن پنهان داشت اشکار کرد و غزیه و قصور
سرخای را با آنکه در طاعه و ماعن موجود بود بسته بعض عرض گذشت و خاص فرا و خان الدعا و کرای خان
که بزرگ عمر آن بود در آن سرزمین شرف اعتقاد عتبه ساوت قرین گشته بمنصب عالی آنجا یا مطاع قاعده سرخای
و منتهی خدمت بر سته عفو تقصیر اهالی آن سرزمین کردید چون جنود و اهل قوی پا بر تاب مصل در مکان حال طرق
تابع عبور و نزول بود و کار سرخای نیز قابل آن بود که جوانه اهل آن سامند عبور و نگاه شد که اهالی نواحی جرا بدرجه
و پناه اعادی جرا منتهی شد جمعی از لکزیه زیاده که در قید اسلام کرده فتار بود بذکر و ناتمام بشتمال کشیده و در تسلم عفو

برجوده اثام اهل قرق کشیده صرف نام کردند و بعد از ورود بقرل حتی باره و افغانستان مسلوم که لکزیه بجانب سرخایان پیش آمده
پل ده فاره تمور را که مرکوکه بر مضرورت گشته تذکره ما سقاق کرده اند مرکب والا آن روز در دخت رود و فرود آمده
کردن چوب و اسباب پل فرمان داده تا وقت غروب پس در کمال استواری بر آن بسته افواج منصور را فوج فوج بگذرا
ساخته مسکاری که مهر قرین نوا از دو ذیل فلک گذشت رایات جهانگشا نیز با سپاه پیکر و مرکوبه عبور و در همسکوه بر زمین
روز دیگر هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از پشت کوه اقی تیغ بر کشید بعزم تسخیر مسافق انگیزه و صعود بر جانب
فلک شکوه بر فراز کوه هر قرین قرار گرفته جمعی اهم از دسته کوه بر صعب که زمان و زمان ظایفه تعقیبین گشته و از سر
پای تعقل از جا بدر رفته آغاز گریه کردند و حضرت با جمعی دلاوران مجاهد فراریان بر خیزند و آن روز از نام شام طرب
و بعد آن وادی هولناک کرده بسیاری از ظایفه را از شهاب جهان مهلک هلاک ساخته جمعی کثیر اسیر کرده خیمه گزیده
اطفال شیر واره بیچ شش ساله ما و میان دریاها و ابها اند هشتم جانا برای خود هشتم مرده خویش بالقوقاف نیست کشیده
زیاده که سر و شیر و از خورشید از این قلعه بلند رخت بمنزل غرب کشیده خدیو کشور گیر بعزم آسایش از باره کوه توان بر زده
چون بسبب صعوبت کوهستانات آمدن از رحمی همایون از آن ماه تقدیر داشت امر والا بصدور پرست که بسوی قرق
از راه تنگیجه و شاهداغی الزر روانه قبله شود و روز دیگر آنحضرت از راه خاچمیر متوجه قبله گشتند و آن ماهی بود و بعد از
که سرخای در بعضی مواضع کرکوه را از خنگ و خشت سیاه و چوب برآورده احداث راهی کرده که پیاده یک کمت و آن گشت
از آن بیکرشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آن راه است آنحضرت با مشرفان رکاب عالم شکوه پیاده طی کرده
بهر سختی آن مشقت کرده از رشته سر و کم آن راه پر پیچ و خم گشوده در شانزدهم جمادی الاولی مقل سوم بقوقاقیین
بجانب بقش قدم قبله گاه عالم نهضت و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروز که از شاهداغی مرخص بود با مرصی بزرگ دنبر و اغراض
می بود بر قرق و آن بموکب نصرت نشان پیوستند و چون آنها بسبقت خان که بعد از آن هند بار خصوصی داشت بدار
سرخای مقرر از شاه قرق عازم هرات شده بود عمی خان حاکم ابدالیه ایشان با فوجی از ابه بام روانه خشک که در حوالی نور و در دارات
بطلها سبقت خان ملحق شود و در منزل نور عریضه از طهورث میرزای والد نظر علی خان والی سابق دهی مزاری داده
بعزیمت سیر کردن سیر رسید مشعر بر آنکه در حینی که سرخای بسبب جنگ قبله از پاشایان کنجه و تفلیس شکست کرده بود و
والی تفلیس با جمعی از عسکر عثمانیا حرکت کرده با مداد سرخای آمده و ایلیا را دامن نور با نور جوار که چه چیت در عرض راه گذاشت
ایشان ریخته با صد نفر از ذریه قتیل و اسیر و سلک جمعیت حالت فرقه پیر گشته پیشاد دست و پنجاه نفر بقتل رسید
والی زاده که نزد دارای این خدمت بلاغ مهر شاع و انواع نوازش و اصطناع بهره مند ساخته و بعد از مفت از دار قطره موم
کنجه لوای عزیمت افراخته چون از نظام الوزیر شیروان و کنجه لکزیه و افغانستان قرق
شد در بیست و چهارم جمادی الاولی اعلام منصور و خام بمنصب علو کنجه پرچم کشورگشایی گشوده با مرد والا و مرحوات این سرزمین
ترتیب یافته و که عزیمت با افواج منصور قرین عبور و روز چهارشنبه ششم جمادی الاخری در دست کلیسای کنجه قباب بارگاه
عز و جاه بنده ماه آراسته شد علی پاشا که در آن اوان از دولت عثمانیا با یالات کنجه مضروب با محمد خان

تاتار و جمعی از روسیه و تاتاریه مجموعاً نفت قلعه و مرو بود شهر را خالی نموده بنا را بر تحصن و قلعه داری گذاشت مدتی بود که سکندر مقام
کیست ملک تیمور و لشکر را بجانب قلعه سبکزام ساخته ممکن سپه و اطراف قلعه را دیده دیده روز دیگر از جانب
از میان میدان شهر که تا پای حصار شمیگا صد هیست گز فاصله بود طرح سپه ریخته هزار چنان خون شام را دست بدست
سپه بیقین و از سه طرف دیگر مرز چلها سپهبان و مقرر گشته هر فوج تیمور و هر گروه بکار خود اختصاص یافت بعضی از امرا
قدر را از دیوارهای مسجد خارج قلعه که شرف بقلعه و در تیر رس آن حصن متین واقع بود حواله کار ساخته در سر خندق تا
کار داری نموده تخت تیر چنان روی ضاربان را بر ابرو هدف گلوله اشتباه و باش دستی مهارت در عرض سه روز
زمین هموار کردند پس تیر چنان هیچ طرف ضاربان سمان قلعه را که در تیر سر کوب سپه داران ساخته بودند تا توپهای
صاعقه بار و دهاندک رادی رایت افرازی انها را نمودن ساخته برات حیات بالانشینان ان مرز جان نثاری
حواله بقابض ارواح کردند و ان توپهای آتشین را که از جو پار خونخواری سر بر فلک کشیده بود از جوش صاعقه باری
سکین دادند بعد از ان حوالهای علم سپه چونه که نازل منزل نوازل سماوی بود در خارج شهر از جو بهار قری مرتب داده شهها
بپای قلعه کشیده سر کوب قلعه گیان می ساختند اما همین که ان قلعهای حصین قامت اسلام میکرد از بروج قلعه سنگ سر شدند
اعضا را بصدمه توپ گران سنگ از پای در اورده خیال هیات عظیم را نمونه علم رسیم میکردند پس منتظر کردن
مرتب گشته از دهان منجنیق و خمپاره ایات وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً بر قلعه گیان قرات میشد
پذیران کوه مکن پیشه بیرون چو اسپه کوشیده از طرفین کمند نقب و داد فرهاد دستی بیداد و در سه فخر از جانب
نقب چار حصار رسیده آتش زدند خاک پناه حصار و جمعی از متعلقان باد فنا فرو رفت یکی دو هفت نقب شهبای نگاه داشته
نقابان از دیوار بهانه یکی پا بر ده باطل بودند اما از شرش نقب دیگر که سه هزار و پنجاه من بارود بکار رفته بود خال شد
حوالها بجز که مستحفظان ثوابت ستاره بر فرازی قلعه بند با فرهنگ مثل نور چنان سر کرم کار بودند الا تا کلم و الا یک نقب را
آتش زده در اطراف قلعه و لوله دیوش بر کاخ فریزه گون فلک زلزله و رش در انکه نه ملکه گیان تصور انکه حال نقب
بود که نایره شرار آتش تکین پذیرفت از خوف ایش بر برج و حصار ازدحام و هجوم عام کرده همین که فرازان قلعه استوار بقام
استقرار او مردان کار کردید شراره آتش جانسوز بنقبهای مکور در گرفته از انجا در دهانه قلعه شاده هر حیات مصدق ان اعصار سان
بروج با کواکب عمر و اجل پاشاری و الا کنجه حراق نفت از اطراف نیز ز تیر سوز قلعه نقب پای سپه اورده یکی از سپه داران
مقطع شده باطل کردند نقب دیگر عقده دل اسکافته از آتش درون خاقان بر ترس تسی حمل تن از جو هر چنان پیدا کرده
و چند دفعه نقبهای طرفین سکه بر سر سیده در همان مکان نقب با کار در خنجر طپانچه دست بگریبان شدند دیگر خود نیز نمکام عمر در تیر
که مستحفظان در پشت سپه مشغول حراست بودند ز تیر ها چنار بای دستی و قلعهای خسته عقده از قلعه بیرون دویده چنار بای آتش
بجانب سپه داران انداخته با تیر و سنگ و تیغ و نفک هجوم در شده اهل سپه با تماشای میدان دوانیدند از ان طرف پیر داران
اگر اده و ویران جلادت بنا و باستیهای کشیده بر تیر و دایره جمعی را در خاک و خون کشیدند و دستها را از سر سپه و رکرده
چون شهریار تاج بخش کشور گیر از دور بر سر سپه پای قلعه بکر کرده بکار هر یک از کارداران و مردان میزان مرد آهنین

ملوکیان

ملوکیان این خبر را بافته در انوقت بیش نایره توپ و تفنگ را مشتعل ساخته که اگر حوض مذبوح او بود بوم دستی از دود و سنگ
ان اخگر بر شرر شر میدانست خون عمر بسیاری از راه روان طریق عالم بسیار بر ان لشکر جانسوز در گرفت و حرارت خون
در قتی که مرور کردن فرازیه پشت سپه روی قوت اورده بهمدستی قبال ان را در سر رشته کار چنان میشار میداد که گلوله
بر اینه بغرو خون سر ان شمس و سر رهو رفت و لباس انحضرت پیشه که عالمی تجربه عاجه کردند و دیگر فوز تیر در سبد چیزی قلعه گیر
سپه روز با بنا اماده سایش میکردند گلوله چاره از قلعه بیان چنین اشاده میگیرد از غلامان از ان در اورده و بهمین نهج تیر ان جنگ
و از هیچ طرف تیر زدن خورد واقع نمیشد و اگر ز تیر رسیده اهل قلعه را بگلوله توپ و تفنگ و خمپاره سامان سر در رفت ان قلعه
حاکم مرگ شاد بود که در سر حصار بضرب گلوله توپ از پا در اورده و دیگر دلاور شمس بود که بانش بقتل رسیده پدر را بجانب کرد
تیر غلامان بک توپچی شمس که در سر توپخانه سپه مرور بگلوله خمپاره ملوکیان راه فاش کرفت و تا غلامان توپ شمس روی
صرف بران سپه کشته خندق قلعه را پر جای صنیع و سنگهای عظیم انباشته سپه از خندق گذرنده پای سر جای ساختند چون
برف و باران توپهای سپه متلاشی شده توده خاک شد دست از جان سپه باز داشته رنگ تیر و کمر بر آب بستند
که دست باین شرق و جنوب قلعه را اب بگرفت سد شدیدی ترتیب داده اب شد دیوار شرقی حصار و بروج ان
بافته نصف قلعه را اب فرو گرفته ابنیه و عمارات در روی اب غرقه خانه حباب شد اما محصورین سپاه را مدد عبد الله پاشا
کوه پیکر علی که در ان اوان بسر عسکری منصوب و اوازه اتش هر روزه هر ابشت بدیوار تیر داری داده بود
قلعه داری مرتب گشته و درین چند ماه انچه لازمه کوشش و مجاهده بود در باب تسخیر قلعه بعمل امد از بکاه کلید کشایش امر در دست
کارفرمای قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف اقتدار ایزد بیچون است تسخیر صورت تیسر نیافت چون ایرش چیکاه راه و رسم
کشور گشا بوده فوجی از دلاران خون شام و مساکر اجام شام را بسر کردگی چند نفر از خوانین کرام در روی هم حشام
مامور در ان حصار را در کمال شدت محصور ساخته جمعی را نیز بر سر داری صفیقان نوبری روز تعلیمی فرمودند که باتفاق و اوان
کرتیه مشغول محاصره قلعه تعلیمی شد چون تسخیر قلاع مرفوعه بر روی شرح حال بر ان حضرت داد کرد دل مهم کرده و بجاری حالات
ان شاء الله العزیز خون و قایع ان انکشاف تم صدق مقال خواهد شد سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ فَلَمَّا دراز شاخ قوت
در ایام محاصره کنجه چون اردوی جهان در تیر رس توپ واقع شده بود و سد شدیدی در برابر خیمه حضرت الی کشیده که تیر مرادی
بسنگ می اده شاه از علاقات در خیمه حرم محترم روزی در بستر اسایش نشسته بودند عزم دیوان سرای همایون کرده بسکر
برخاسته رای شد بدستور که در ایام محاصره هرات اتفاق افتاده فالعود از نقوه تیاد اند حشمه که گلوله در پیوستن سنه
اند و چنان افتی بکهنیا حفظ الهی از ذات همایون گذشت
در ان مرکز تیر و قبر بود تیر
در خارج کنجه توقف داشت جمعی از زهرای کفر تیر چار رقه وارد و در بار سر کشته بمیعاد پیت نذر تهمه کرده که جمعی
در کاب خورشید اشراق حاضر شوند و چون در ان موعد اثری ظهور نرسید جمعی از خوانین حکام سپاه نصرت انجام که در عهد
مستعد در شطر فرمان بودند بیشه لطایف تیمین کرده فوجی از لشکر فیروزی اثر بعاقبت اشیان ماهر و جمعی از طایفه کرچه کاخت

و امام قلیخان از نسبت روغونه کربایین امرا مامور گشته و امرین بعد از انهزام جمعیت مرتضی قلی بیگ بلاغت کشته ایلات نیز از طلاع
و مساکن خود رخصت تحقیق مقلوکوه که بهمین فرقه و مردمان البرز نیکه البرز پرورده و امان بخشش بود کشیده تا کوه مکر بکنک بسته است
بخیر بسری کشوده علی الفطه با سواره و پیاده خود بعسکر لشکر و زدی اثر هجوم ارشد و اوصرای جم حشم را اما جاه کلوله الملک و سنان
آتا خود را انداخته تیر علامت کرده با سر بیشتر از ایشان بموقف تلف در آمده روی بر خشنه و بسقناق خود شتافت پس سرکرده که بعد
از ایلات را که در دست شاه از پای در آورده بکند و کوب رفت و در آن ناحیه بر خشنه و تا مرض فراز اسکان ایشان
امرا و اسباب ایشان را غنیمت جنس و کوز و اثاث ایلات را که نرخت فراز یافته بود مورد قتل و اسارت ساختند و چون
رستمان رسیده و خیل سرا کرده رهنورد را کرم سیر شده به ییلاق آن مکان رخت نزول کشیده راه آن نیز منحصر بیک جمع بود که آن
دیگر تیه جنتهای عظیم و چوبهای قوی سدد و موده است بودند هر چند که از بیخ آنها مستقل گشته بود اما تاریش مهرت مکان بعمل نمود
لهذا الحکم و الاغازیان برگشته جمعی هم از روی آن کرده که در اردوی نصرت بودند بسبب جمعی قتیه کرشاه ده بام کاریش حوالی
بوقت دیگر کردند و نیز بعرض رسید که جمعی از ایلات کتاری که امیر بزرگ آن بود از عرض راه فرار و در دو سه ساعت یکتیار
و اسکتار کردند از زرف الیه با خان چاوشلو بکلر بکی نیابه پیشه ایلات خیزه سر مامور گشته و مجال سوم بر دو قلعه کرمی عصیان
آن جماعت بود پیاده از اطراف کرده بیورش برده بعد از کشش و کوشش بسیار ایلات مغلوب و جمعی از ایشان در دو خانه آن بامیه عرض
و جمعی هم به بارقه شمشیر صاعقه بار دیران حریق کشته تمامی عیال و اطفال اسیر شدند و باشاره والا با الوار سکنه خلیل آباد و جمعه
روانه خراسان و در حدود و جام پهلو نشین بلیت و قاگردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان از عرض شیر طوع و بیرک آباد
ساخته بودند با نهاد اعراض حکام بر دو سر دو عتبه علیا شد که بپای مردی بست چیره دست قاآنی سرکشان آن دیار را
قرین خذلان و هوان و جمعی را به طوی تیغ کج برابر است عدم روان ساخته قلعه دیرک را مسخر کرد (تاریخ الفتح و الفتوح ۱۱۳۲)

و نقطه الفتح بیاری و سر تواند (به بود در نسبه ساخته ساخته)

چون وقت آن شد که دولت طرز نیابتین و ملقبان سکن خود دریا بیتین که در تصرف لشکر سکاپدوکان بود
بیاورم سپاه ابراری و مقلوکشا یی جهوز نیم بهاری کشوده گشته از دریا بارقه نامیه آب قشه بجو بیار عرض
ایه و بنی الاصفر بهمن که غارتگر تلعه ارض و حرم کلش بست راه دیار ناکامی پیمایند سلطان سیارکان و روز شبنیت بهم
علم افراز خطه حمل گشته باب الابواب لاله و گل اگر کشاشیش در بند شمل و تیل او با هر از جیوش ماج رسی بر دی باغ و
گشاده سر عسکر شتاگه عرصه میدان اما که از کوکبه فرو در بین خالی دیده سه ماه تو لیا از قلعه قارس کلوز بمخالفت بیتی فرار
و برق تهدار او نشسته بود از اطراف خوبیکان برگ پیه ثمر کوز و ملاع ارجو بیع سکون و چار حدا قالیم بسته تسخیر مسخر
لاد رعل افسر کل و حدید مرتد و سر بر سنبل گشته و شمن باغی از ترکت نا بهره بهره بر جمعی حرف دلا که کلوز ارباب استعداد
اب و رنگ از آن گلشن بکنن و مراغ ارم کتاب نزهت از آن حلقه خلد این میکرد و عنان لاله و شقایق و اعلام
از آن بر دل میوخت و سرخای گل سرخ از جنت صفای آن قضا باغ خار میخاریده و اسمی نفشه از عزت کبود گشته
سر بر زانکنده حیرت چو مرد شمعون نوع خواسته و بر دوش رسیده و سران سپاه از ثواب بلکلون و ملاع زناری کوه کلون از استه

کشته

کشته بهار ستایی دیگر در نظر آمده و بعد از انقضای جشن بهاری در نوبت آرایش کمر از بر رنگ دهی دولت ابد پیوند رسیده در آن
روز فیروز بخت سپهر شاه قلعه گیری بهتر از ولایت دربند و باد کوبه کرده مفصل این مجمل آنکه سابقا تعلقات گرگانی
ایلچی که از جانب پادشاه ارمن بسفارت در اصفهان بهره یاب اقبال عتبه علیا گشته از شوق کتاب همایون مرحوم جوان
تسخیر قلعه شاهی خیال اشراع قلعه دربند و غیره که در تصرف روسیه بود از ضمیر انور میگذشت ایلچی مزبور از عزت خاطر اقدس
در باب انجام آن امر سامه سهمال و مدت روسیه بیان حقیقت حال کرد پادشاه خورشید کلاه نیز چون دانست که اهمال تعلل را
سودی و رفاقت کار را بهبودی نیست در باب تسخیر ولایات فرمان فرستاده که تا سر را بدون ولایات ادوق ساخت لهذا
درین روز میمنت اندوز عقد مصالحه و بنیاد بین و تسلیم بوقوع پیوست از این طرف قرین اشرف حکام ولایات دربند و باد کوبه
رسالیان امین و روانه و مقرر گردیده که هر سری که در تصرف روسیه باشد همیشه باز یافت در ولایات با قلعه مولاق که در آن اوقات
جا بیان است تصرف کرده سر از آن روسیه را به دل عزت رد و در دو سنه مامورین مقرر فرمان پذیر گشته ولایات
کوزه بحفظ در آورند و بعد از عرض حوالی هم تا چون اهل شهر و قلعه شاهی در جای مناسب اطاق اقامه بود دست تسلط لشکر
بیگانه سر کوب حصار ان میتوانست شد قلعه و الا تمیز آن مکان تعلق باشد بوقوف ملاحظه دیده در آن سال سطنطنه
در چار فرسخی شاهی محل مرسوم با قسو که ما بین رود کر و شهر قدیم واقع و بجهت مکان اقامتی ذوات تمکین و معسکر شهر
و الا بنایان مهارت پیشه و مهندسان دولت اندیشه باتمام آن بنای خیر فرجام دست اهتمام بازیده در اندک روزی کارگاه
آن حصن متین را بهمه دش قلعه دانست الروح چرخ برین ساخته و سکنه را با یا قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان آن سرخت نشین سکنی
قلعه را در الملک حکام شیروان قرار دادند و نیز از اجارات بهجت پرور بیکه ایلیاس و ایلیا خواندم حسین و کمال
با سه هزار نفر از خراسانیه با خانه حدود مرسان فرستاده آن جماعت حرفه کشته کرده بر بیکلر بانه و فوج بجهت الاوامر و بمعلمان
که مسکن اکراد و بیشتر ملک است و شه و جمعی که ایلیاس مشغول کوتازی سر کرم دست ارادتی بودند حکام آن ناحیه جمعیت کامل
سر وقت ایشان رسیده جمعی کشیر را عرضه شمشیر ساخته و در آن اوان خدمت هزار اشت خدیوانه حصاص سر بندی یافتند
(پیش و قرار سر عسکر بعد از فتح بیوم شیعه الشاه سر عسکر و تعقیب رسیدن سر عسکر و قارس و قلعه ایروان)

چون بوده که عبد الله پاشای سر عسکر روم با افواج قضا هجوم و دران هزار و هم و از دان بقایا بس امد هر چند امدش بسیل کوهساری
سارعت دام میداد اما که پا بر جا از نهضت هر کش کرکانی بعاریت میگرفت بر از نوز زیلطاقر که ایام حمله کنجه تبه
و سر عسکر سر از کریبان محمل بر نیاورده فوجی را اولا و ثانیا باخت نا احرق رس تبین و نمونه که شاید سلسله جنبان عزیمت
سر عسکر گشته در قارس متوجه کنجه شود سر عسکر تا مل بر دو حشه از مراضه اعراض کرده پس عزیمت توجه بان سمت در جاگرد
تصمیم یافته جمعی از دلیران کیران مهابت و نیزه گذاران راح صلابت را بر گردکی چند نفر از خوانین بسته بر طرف
ضابطه صاحبه کنجه مامور ساخته فوجی را مقرر داشته که رشته در اغذه اش تلف کرده هر گاه مکرر تجاوز قلعه یا دعاتش که
در لکن میدان خالی نه اگر قضا دی نمایند با کلر بکی شیروان و حکام آن ناحیه بر شبه پیشان پرداز و کرمی را نیز

و صیانت ایردان بجانب نخجوان مبتلی بود و بعد از نسق امور و انتظام کارهای نزدیک و دور از دو جمعه سیزدهم ذی حجه عرض
از دو هلکه بجز نزار ارد همایون در جوش آن دریای سکران در خروش آمده و در نزل الاکوی من جمال شمس الدین ابو بکر بن ابی
که همیشه پاشای تلی حاکم [illegible] از ترس از عسکر روم و اکراد و آن روانه تفلیس است خدیو جهان پرور بسماع این مژده بهار
با فوجی از دلاوران رزم آزما بنوم اینکه شاید سر راه بر آن خیره سر گیرند عازم تفلیس گشته اردوی همایون را مرخص فرمودند
بر کوچ رشد در تلوه بوری بارقات کشاده مظهر انصراف کوکب الاشباه بعد از ورود رایات جهان کشا بر حصار تفلیس مشرف شد
برای محصورین تفلیس ذخیره و آذوقه کار را انجام داده بر جهت کرده آنحضرت اراده فرمودند که از میان کوه مشهور بقلیقولی از
سراشغله بر سر تلوه قازانچی یا که در نواحی قارس واقع و محل توقف جمعی از رومیه است رشته لطیفه رشته نمایند با صحت آنکه در آن
زمان یکقاز اشاب در ربیعات نور گرم کار قازی بود میان کوهها و دره ها بحدی بالا مال برف بود که گوه دار نشست چاه
در راه تشخیص نمی یافت آنحضرت پیادگان را در آن کوهستان بر سبیل برف تاخت و شبانه روز آن فوج فیروز قدم مرتب
سعی کشته سپاه کینه خواه دی را که در آن وادی هولناک کوه بر دی سم ستر کلم بود بند پامال نمودند که شاید سر رشته عمر دست
جمعی محصور افتد بیرون رفته و چند مرکب همایون تا مرن نورد را از زورق سیاه پیاده پای و قایم تیز گرد بان دریای سکران
چنان غرق شد که تخت پاره از آسیوان بندی سکر هیچک بکنار نیامد پس عطف عنان کرده در تلوه بوری بار صحرا
پیوستند و از آنجا عزیمت حمیر مقدس را مصاحب بیکار از گرشاران رومیه بسر عسکر نوشته او را از قبه مرکب مشهور بایان
آگاهی داده با هر لقه هزار نفر از عرب کرماهدار ریکه تازان عرصه گیرد و از عازم مقصد گشته در غرا ماه محرم بخیر منزل قاتل را
مقرر اردوی انجم حشم خشند سحرگاهان که از رجوع ملکوت برزین کس کرسی حضرت شب آواز نای بغرغو کوکه
غلغله در جوع زمین آمد حضرت و اعلام ظفر اثر و رایات از دهان پیکر سر تلوه سماک و قبه افلاک افراخت بضابطه و آیین
که بیان و فرمتکوهی کرمی شایست در برابر تلوه تسویه صفوف کرده بر چشم اعلام از نگار کشودند چون عسکر شاهی
وقت باعلام خدیو مهر فر از خفت کوکبه ظفر و فتح گشته حصار تلوه را امان عایت ساخته و پاستحکام ارکان
شهر پرداخته خود در تلوه توقف و عسکر رومیه را که شمار آن فوج بیشمار یکصد بیست هزار رسید با تیمور پاشای تلی بخارج حصار
فرستاده بود که از روی حزم پشت بدیوار اقتدار زنم تا عصر بقتله جویا از سواران و شوراگیری جان بازان
سعی و تلاش شد که شاید لطیفه از حصار بند تلوه وا دهم اردو لشکر مصحوب کردند مفید نیفتاد و چون کوست تلوه قارس
رفقای عسکر پر شرر و شرار بخیانت جمعی از ایشان بر فراز تل رفیعی که شرف تلوه بود نصب خیام قرار و مرا
بطریس مخنق استوار کرده بودند لابد توپخانه را بر همایون بر بالای تلوه کشیده بلعب مسکر پر زبان نشان
و بعد از آتش افشانی آن اژدهای ثعبان دهان نوبت کارزار چشم تیغهای افعی پیکر رسیده سرداران و پیادگان
با سیف بسان صاعقه بار بر آن طایفه حمله ور گشته بعضی تمام ایشان رومیه روی بر تافته فوجی دیگر از حصار قارس
و ورزن الروم شتافته تمام خود را بقلعه کشیده بکشتن کوشیدند و چون شب سیاه خیمه لیل مشکفام ظلمت از ابرای آسایش عالمیان

درکشید

درکشید خدیو فیروز روز عطف عنان جانب اردوی سپهر بنیان کرده سه روز دیگر اهالی مقر توکبه کرده پاسخ تمام
و تمامی مراحل خاص پایمال سم جنود ظفر و خام ساختند و مکتوب بستانه بحضرت سر عسکر نوشته مصحوب یکی از کارگزاران
رومیه فرستاده او را بعید ان جنگ و حرب ترغیب کردند جواب نیامده معلوم شد که بنای [illegible] بر تغافل است چون [illegible]
و تفلیس محصور سپاه محضور [illegible] و الا بمجرد تلوه ایردان بمحاصره بود هر نام توجه بجانب ایردان کردند که شاید بر سم
اهداء یکی از حصارهای محصوره بنوعی که میتوان ظهور شود و بکوچ بر کوچ جنب ایچ کلیسا را با فرخنده قبه بارگاه پادشاهی ایران
مهود ماه حشمت و بعد از چند روزی بیکفتر منزل ایردان نزول کوکبه جلال مرفوع نمودند حسین پاشای ولایت ایردان [illegible] بقلعه داری پرداخت و در حوالی
و ایران روم ساز بجوب حکم سرور گران فراز تلوه بایزید با مرض تاخت و تاز بیشه عشاق تاتی حاکم آن مکان را و سکر [illegible]
بسیار پایه تخت گردون نظیر رسانیدند عبد الله پاشای عسکر از کار عسکر سابق تجربه اندوز گشته بمعاذ اذا جاء القدر
القضاء انصراف مرکب نصرت اثر را بر منقف حال و ایران سوخ حادثه در بلاد ایران محمول داشته مجدد اهتمام آن لشکر
شکسته را درست کرده با کثرت و قدرت تمام که بر آن نسبت و قدر رومیه و تقریر تمامی ذخیره چون کوه در دی به بستر عرض اعتماد
سواره پنجاه هزار پیاده یکصد هزار عازم ایردان شد و بعد از عبور لشکر روم از آرپه چای این نوید دل پسند و مژده بهجت
حدیث خدیو ارجمند گشته برای سلکباری غازیان نبرد اعزاق را در آن کوه باشد ترک طلا که مدتش از ده روز
بعد بقتال حرکت کرد و عسکر که با هزاران کوکبه و قدر و اراده و قتل و هوم بنا نمودند و اهالی ایردان کشته چون [illegible]
هوم کشیده نیست ان شب با آن کرده ابزه و رده همه کوه و مرز داده کوکبه و الا نیز تیه را که در [illegible]
اهی کندی ایردان واقع و بین العسکرین میدان مقرر بود برای نزول اختیار نمودند عسکر که طایر کرش و رای خیال [illegible]
از شیانه تا شیخ پیر بنا هین با و بروت و قلعه قاف بیند پرواز قرار گرفتند شب هیچک از پیشه شکاران حمیه فرار
و در دلبری اگر شار کمند نوند پیاکی تصور میکرد تا حضرت نادری که کوه پا بر جای جهان یا و لشکر کشتی دریا دل خود [illegible]
ایشان را دلیر اعتکار و از عطایای حضرت کردار نهشته باول قوی در حوصله لشکر اشرف عزم ثابت و [illegible]
با نظام سور لشکر پرداخته سطر ظهور صبح فیروزی و دمدان شب در عالم و تقه دیده که جانوری [illegible]
شباهت دارد در میان خیمه رشیدی که محضوص حضرت در مقابل زده میشد از بارگاه حضرت کرده خدیو شیر هیبت [illegible]
و کرشته شاکران او را کرشدان با نوبتهم تلاش کردن شروع کرده او را گلم کشیده بزانو در آورد و [illegible]
بحضرت بارد و او کشیده لشکری را که در آنجا حاضر بودند باعداد اشاره کردند هنوز از ایشان اعتنای بطلوب نرسیده بود که [illegible]
بعقوبت باز دی شیر افکن و او را زپای در آورد و مدعیان مران او سر خیلان سپاه را احضار کرده او را بجام کوش [illegible]
ایشان را از باده لب تلخ آیین پاسان پر چشمان که دشمن مرست بی عرض و زیاده چشمش پر زور است که در پیش [illegible]
نیز بقلعه ایردان و زنگی چای پیوسته اگر تقریر در عزم و تصاوری در رزم واقع شود در آن جهت [illegible]
خواب شبانه را پایان کرده ویران انجم کاخی [illegible] داری بفتح و ظفر [illegible] و او [illegible] مقابلان [illegible]

سرداری همایون کنار رکنی چاپار را فرو گرفته که بارگاه کوکبه والا از بالای تپه بمقابله سر عسکر پرداز اشان بعسکر نصرت اثر قرار داده
و داری عسکر نیز از پیش بر آغاز کرده بودند این که با کوکبه دارا جاه پادشاه جنت مکان بیوستند اقبال که با افواج خود خواهد بمقابل
و از آسته بهای کین هر کین بیستاده بود بر آن فراز تپه مانند رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهساری جوشان اسب تاخت کرده
رو بعسکر روم آورد و زد سر عسکر روم توپخانه خود را در دسته کرده یکدسته را بجانب سپاه دسته دیگر را بر سر تپه که در فضای سپاه اقبال
بود قرار داده خود در پناه تل بیستاده از دو طرف ابر خروشنده جنگ میریخت و بهنگ را صاعقه بار ساخت و بر آن
نیز با فوجی از جزایر چیان بهرام صولت بر سر توپخانه های بالای تل که سر عسکر او را پناه خود کرده بود یورش برد و جمعی را نیز بر سر
جانب چپ بار رخشه قول همایون با سر ترتیب لشکر رومیه در حرکت آورده توپخانه های بلوری اشان بسته بخت بیدار چیان
بهرام کین بر پشت کوه اقبال ظفر قرین جنگ هم گشته توپخانه های روی تل را تصرف کرده پنهان بایداری قلب عسکر ظفر اثر
توپهای کران در هم شکسته رو بوادی انهزام آوردند یکتا تازان جلادت آیین و نیزه گذاران جلادت آیین که از طرح کین بود و بنا
سر در روی بهن از یسار و یمین جانب سواران پر دشمن و جمعی بر پیش روی پیادگان در آمده دامن صید ایام پناه و آجو
اعلام کرده بر برف آشیانه دست باز میدانه کار بجایی رسید که کیفر چهکیک دو تن بکجوی سلیقه را زنده پیش امر شد عرض و دوران لشکر
ناگاه از آن چاپار از عقب اشان شاخه دران روز پناه و از سپاه تاراج از آن کرده عرصه تیغ هلاک را بر قوم قزاق رسیدند
و عبد الله پاشای عسکر ارسم نام قراچوری نمایندی عنان گیر گشته زنده می آورد و جمعی از شاخه چنانکه عادت اهل آن ملک است
با دو داد کشیدند پاشای ناتوان بهجوم کشکش اشان از اسب در غلطیده سر کشش بسنگ آمده نیم جان گشت قراچوری بر آن
صید خود زد انیم سبل دید او را دیج کرده سرش را بنظر رسانید و چون مطالعه اش در دی نفت آن بزرگ ناسازگاری کرده بود
بنوازش کامل سرافرازی نیافت و سر عسکر مصطفی پاشا والی دیار بکر را که بمصاحبت سلطان محمود خان پادشاه در جاه اردم
اختصاص داشت بعلل کمک بیش ست خویشانی از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافت
که نعش او را با دو سر عسکر ظفر قرین آورده بود و هفده هزار نفر دیگر از پاشایان و امیران همین رنج سر بر سر آن نشسته
رائی گذاشته و تمامی توپخانه و خزانه و حمال و ثقال خیام و دواب و آلات اسباب سر عسکر و لشکر با سیل فزون احاطه
حساب عرض الکتاب در آمد و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم سنه ۱۱۴۳ هجری بقاق اشاه و آتا تیمور پاشای قلی اغا
اشتغال آتش جنگ با اکراد و آن سبقت بهزیمت جسته از جانب ایچ کلیسیا و فوجی از راه کرد پاه اشرک عازم فرار شده
از تیره ذات در دره حوالی اشرک سر راه بر اشان گرفته از آنها از پیش رو بچوب و سنگ و دیران آن تیره و تشکیل اشان
ایشان را رام داده چهل هزار نفر از ایشان از بیم جان بان دره پایان شاه مرد در کب پناه ساعد شد
الحاصل در روز برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز و عطایا در آن مکان فیروزی نشان مکث و امکان را بر آن
و نعش سر عسکر را بر ادهمی ساخته مصحوب مجد آقای ذخیره چی بقارص و نعش سر عسکر مصطفی پاشای داماد والی دیار بکر
روان ساخته و جمیع گرفتاران را تیره را خرج داده در رقبه همراه نموده روانه اوطان فرمودند و چند نفر از گرفتاران تیره را

برای نقش

برای نقش این سرگذشت بجانب کجه و نقشین و ایروان فرستادند پس بهم غنایم فتح و ظفر همراه پادشاه ایزد داد
کوکبه فیروزی اثر بجانب ییلاق ایروان نهضت یافته تپه بلقاق خان با سفر موکب نصرت اثر دیگر شکست اشان
ابر نگشوده ساخته و با خان چاپر شو بلکه ملکی فیلیار که بعد از واقعه فتح موجب امر والا با دو صد مقاتل پرسته بود با شهر ایروان
چاپران رزم گستر بمحاصره قلعه ایروان مامور و مقرر فرمودند و در آن مکان شاهزاده مضاعف مرز آگه با مرم عزم ارض اقدس
بدرگاه معلی شده بود وارد و بشرف تقبیل بساط اقدس فایز شد **در بیان تسخیر قلعه کجه و نقشین و ایروان و وقایع**
امور پس از وقوع چون مشیت ایزد داور کبریا بشاه امور حسن جهان آرایش بسط و اهتمام قلعه متین چاپر اردکان
و در دست قدرت داشت بسهل امری فتح کرده بود و بدین سر طلب کلید دار الملک سالب عبت مراد خود را مکشوده از حسرت
بسته گشته درهای بسته از روی کشایش مرید مصداق آنچه اقبال مقدمات فتح مرز است که این چنان اقبال با برجای
طایفه رومیه در آن زمینهای ریشه تصرف در آینده کجه بدی شاخ و برگ سرکشی افراشته بود که کمند کش اراده اهل دولت
ایمان و دهره حرف و صورت صفا بهم رسیده از پا در می آمد و بدین چند وقت نیز که آنها از سرکشان رومیه بسیاری
مردی جلادت سر در پای قلعه گذاشته است از قلعه داری بر نشسته در زیر قلعه که بمرتفعه سر عسکر کجه سلیمان پاشا
والیا انجا میرزا پاشا نامی را با چند نفر از زنبل اوجاق درگاه گیران اردان فرستاده طالب امان گشت این مسئول چون در آن
موقع قبول افتاده عبد الباقی خان ارنخند را بهمراه ایشان با فرمان امان روانه حصه کجه از دهول فرستادگان نامزد بشارت
در دهند هم صفر قلعه داری بموجب اشاره اقدس با توپخانه و جمیع همراهان بر تسلیم نموده مستدعی شد که دستگیری سلطان و آماده
تا تا کام دل از تقسیم عشیره میاد دریابد و از حصول این سر بندی بجانب مقصد شتابد مقرر شد که پادشاهی سلطان تقاضا
عبد الباقی خان روانه دربار سپهر نشان و جمعی از غازیان نیز در رومیه قلعه را سالگاز از رومیه بخاک که ابتدای سرحد است که بهمه بکار
نامیده پاشا و دستگیری سلطان بعد از ادراک سعادت کرنش و تقبیل شرف پای بوس تشریف شیشه لایق گذرانیده
بنوازشات خاص عز اختصاص افتاده علی پاشا منصب لشکریان خود از راه قارص دستگیری سلطان تا تا که در آن تیره
بود از راه نقشین طریق مقصودی پیمود و بعد از تکمیله کجه بسعی پاشای والی نقشین نیز بهمین نهج مورد عفو و امان گشته در روم
ربیع الاول قلعه را خالیا و کلید قلعه را با اسرای ایرام و کرجی و توپخانه و قورخانه بتصرف سرداران طرف داده خود با رومیه
قلعه عازم خسفه گردید اما حسین پاشای والی ایروان در سپردن قلعه ایروان چهل روزه تعلل کرد و چون این تعلل از پاشا
محمل بعدی شد لهذا تسخیر قلعه را بعهده ما مرین نموده در روز نهم ربیع الثانی از ییلاق اسحاق خان بجانب قارص نهضت
افراخته شد و در دهم ماه مزبور بجانب غزل قارص که ممر ارزن الروم است خیمه در صحرای کمران پوشیده تیمور پاشای حاکم ارزن
که از موکب جنگ ایروان بپای مردی سر بر دستی کرده بمرتبه رفت قارص بود با حاکم قارص و سایر
مقلوداری پیرا خشته و در کنار آب چاپار ارزن الروم تا می ابنیه و قری و مزارع و فواید آن مرز و بوم عرضه غارت گشته
چون بعد از مقدمه قتل عسکر ثانی اعیان دولت شاهانه احمد پاشای والیا بعد او که بتهمت تقصیر منصوب شده از ایران بعد از معزول

کرده بودند نیز سرکردگی مرضوب قلمک بیگ و اوزن ساخته او نیز از ان اوقات در اردوی روم توقف داشت عزیمت فرستاده
متعهد انجام این امر شده پاشایان و اتابکان قرص و اردوی روم نیز عزایم ضراعت همزمه که مقارن فرستاده تعهد کردند
که کار ایران را صورت دهند شرط بر آنکه خدیو مهال فسخ عزیمت اندیشه کرده پیرامون ایران و مرز ایشان نگردد
چون همت انصاف کیش آنحضرت که از عقول طبع حظ جز مرغان چمن یکجهتی سمن نیاسود حضرت قیصری و زیر دستان ایشان
نه بار عایای عاجز و زیر دستان مسلت ایشان را پذیرفته ثقیب الاشراف و قاضی اردوی روم نیز با چند نفر از رسای اردوی
و لاوه قارص و باتفاق علما و معتبرین کنار کاسیاب تقبل استان بهرشان و با فرمان امان روانه ایران گشتند حسین پاشا که چند
ایشان را وقتی نگذاشت اما چون قلعه داری پاسور مجدد بدان منشور عاطفت و جانبازی بجانب خود حشمت فرزند
مقرر کرده پانزدهم جمادی الاولی حسن بیگ پسر بنده را با توپخانه و سرایکشتگان این دولت ابد پیوند بدو باتباع و
قلعه روانه دیار روم گردید و حکم والا تبریز نفاذ پیوست که با خان بکلربکی ارستان و سرکردگان کرمانرود همراه قلعه بودند
درسش الدین لوتوقف شود صدور امر مجدد باشد و از وقایع ان ایام آنکه جمعی از کرنیه و اغتال راه مرس و نیز
کرپاسر بیاورده با اشرار رقبه اشقاق دزدیده قلعه رقبه را محصور ساخته بودند خاص قلاوخان شمخال از طرف حاکم
ارزنه بجهت کمال بیاعانه ایشان شتافته سیصد سر زنده از ایشان بدست آورده بقیة السیف راه هزیمت پیش گرفتند
و شمخال جمعی که مصدر خدمت شده بودند بنوازش و انعام سربلندی یافتند و هم در ان اوقات که شمخال آمده در بندی بود
با نوعی از کرنیه بر سر قلعه ترخو که مسکن شمخال است آمده با تباع شمخال مجادله کرده اوسی مرزبان با جمعی عرض قتل رسانده
شتافته و از ترددات جمال آنکه بندگان سلطان مرو که جانب مصلحت ملکی در بدر طغیان سیل ترشب تاتاریه و شورش
والا اهتمام یافته بود بعد از چند روز بدستان ان امر فرمودند اپا بیروی کار بنا به ظهیر الدوله ابراهیم خان که مامور بدستان
گشته بود بند را بسته و آب بقلعه جاری ساخته و قشله کاران مزارع و آب طین ان سرزمین از دور و دان اردوی سپاه
آمده و حشمه و نیز کتابی امی روس بهر که سبق و کرامت و در همان شرف اندوز خدمت اندس گشته در رکاب ان
و حسینی که رایات نصرت آیات از ییلاق ایروان عازم قارص شد او را حضرت انصراف داده و مرزبانی اصفی خان
بسفارت تعین و با یکم کچر فیل و بعضی هدایا بمراقبت او روانه فرمودند

وقوع تغییر قدیم تاشتر و فرقه ایران

بود از استرداد قلعه جات ثلاث چون سلطان امور کرجستان بیش بها و خاطر اقدس مرود
در عهد هم جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب تفلیس کرده مقرر فرمودند که سرداران تفلیس با ظهیر شاه میرزا و علی میرزا
و سیف نفر از تاتاران و از ناوران کار تیل و کاخت برای بنای کار کرجستان روانه دربار ملک نشان شوند
در عرض راه ادراک خاکبوسی استان عزت و جاه عرفه هر چند ظهیر شاه میرزا را تعرض و ایلکری اولی و احق در مملکت داری
بود اما چون علی میرزا از فرقه کرجیه بشرف اسلام مستعد و برادرش محمد میرزا از جنگ عثمان پاشای سرعسکر تقبل رسیده بود و ایلکری
کار تیل علاوه کاخت بعلی میرزا عنایت داد و بخطاب خانی سرافراز و بهمین روانه ساخته مقرر فرمودند که ظهیر شاه میرزا اتابک او

رکاب بوده و در قلع جناح هماری عاطفت خسروانه بسر برند و در ورنیز تفلیس از مکان براتیلی ظهیر شاه میرزا را خوش حشمت که در شهر
کوچ خود را از کاخت بتفلیس بیاورد ظهیر شاه میرزا که توقع والیکری را با سم خود داشت و در مقدمات سعی بسیار
خدمت کرده صاحب شمشیر و قبه بود چون این معنی از قوه بفعل نیامده مایوس بود با رسای کرجیه توطیه کرده بدون آنکه وارد
تفلیس شود بخانه خود شتافت و جمعی از تاتاران نیز از همان منزل فرار و کوچهای خود را بر گرفته بسمت قراقلیسا
و روس و چرکس که آنکه صعب المسالک است بدر رفتند خدیو مهال بعد از ورود بمنزل ترخانلی سپاه حضرت پناه را لوح
ساخته هر فرقه را بسمت برای منع و تهاجم طوایف کرجیه تعیین و در بیست و نهم ماه مزبور شمشیر آفتاب
پرتو وصول ساحت تفلیس انکه داران جماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته سرکشان معرض مواخذه
و بیش هزار خانواری ایشان را که چاپیده روانه خرسان ساخته و بیست و دو روز تفلیس مقر کوکبه حضرت قرین گشته از انجا بعزم
بیشه و ایاد قریم رایت نهضت بجانب اردبیل افراخته بنابر آنکه در حینی که عبدالله پاشای بوسنوی از علی
عثمانیه بر عسکری مضروب و عازم حدود ایران گردید فرمان ایشان قیصری بنفاذ قرآن یافته بود که خان قریم
سلک اطاعت خود را از فرقه تاتاریه منسلک ساخته از راه بولاق در بند متوجه ایران شود خدیو مهال بعد از استماع این خبر
علی قلی خان سار یولیلو بکلربکی شیروان با حاکم قرشون استرآباد و فوجی را از جیوه مسعود پیش از وقت بر بند
مامور ساخته که اگر از خان قریم اثری ظاهر شود در ان نواحی مشغول جاذوداری بوده محافظه جانب رود بر ذرا الموقوف
داشته مترصد طلوع طلیعه نیر اقبال بیزوال و مطلع مشتاقان هیچ رایات ظفر اشتمال باشند و در تفلیس فرض ستده والا شد
که خان مزبور با عساکر غیر محصور رکبه دو سولاق که سنور مملکت ایران و روس است وارد گردیده اما پادشاه سکندر جاه
روم بعد از آنکه مطلع میگردد که ولایات خواهر خواهی از تصرف سپاه دولت پیروزی خان این فرمود بجهت حمایت
مملکت روم فرامود بود علی پاشای والی کیجه ذا که از خدمت اقدس مرخص گشته بدربار عثمانیه رشته بود بولایت ان
دولت علیه روانه ساخت که باطلاع سرعسکر حدود بهنور را بدستور قدیم بین الفریقین مستقر دارد و فرمایند تا بجانب
قریم بنظر شریف نرسیده بر مصوب اسلام کرای سلطان برادر زاده خان مزبور که در دربار قیصری مرود پایاری سپاه
اسلام گشته که چون حال ایشان این حوالت بنای صلح است اندن خود را بجانب ایران مرخوف دارد
و اسلام کرای سلطان در عرض یاد سرعسکر و سرعسکر نیز مستند برایش او ساخته با عرضیه اخلاص آمیز درگاه
روانه کرده کیفیت حال و امان پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض ستده حلال ساخت سلطان فرستاده
سرعسکر در تفلیس شرف اندوز تقبل درگاه سپهر منظر گشته سلطان مزبور برای اهمال فرمان علیه حضرت پادشاه والاجاه
روم از خدمت همایون حضرت طلب شد چون صدور این جسارت از خان قریم آتش فرو ز مزاج قدس گشته بود
مانع رفاقت سلطان مزبور شده فرمودند که هیئت با شمشیر تیز آتش مشتر افروز نشانیده ایم و چنان تو ایکنز را از سلسله
که در میانه ساخته اند شرب تا چشانیده ایم برای کشتن خان قریم شفاعت فرمان قیصری در کار نیست این حکم را

چون قوتیم پا بینه اعتبار نه پیش سلطان برلوزار روانه کجه و عبد الباقی خان بکنه راه دور ساخت که تفتیش وقف کرده بعی پاشا را که برای
مصالحه از دولت عثمانیه می آید بکنجه برده منتظر فرمان محمد باشد در اواخر جمادی الاخری در تعقیب حرکت
و در راه چاردیه خادم مقصد شد که بعد از عبور از آب قاینق چون لکرنه چاردیه تدارک سرکوبشان در کار بود در روز همایون را
در جوار آب که شته خادم شیه انجاعت شدند و ایشان پیش از وقت مساکن خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز که در دیه
مشهور عالم است سقناق خود بودند باشاره والا لشکریان و جزایر جهان از اطراف کوه بیورش پرداخته بان کوه طلب لشکر
صعود و یاتش افروزی نایره جزایر و کشت قلعه زهیری کرده اند نموده یکسیت سقناق را تصرف نمودند لکرنه چون ان
فوج پا امان را با خود دست و گریبان و بر خلاف عادت طلاء از زمین صاعد سمان دیده شوند و ایمان جنگل
کشته خود را بکنار آب او رکشیده دو عمر کثیر از ایشان قتیل و اسیر و بیوتات و منازل ایشان احراق یافت پس لکرنه از
از راه تنگ و از این سرعت و بغارت عازم اردوی نصرت شد گشت بعد از ورود بشاخص خبر رسید که خان قریم که بنزدیک
رسیده بود اواره توجه ترکیب جلال را شنیده خان عزیمت بر تاخته و در منزل تکه کرده بجانب قریم شتافته اند خادم الدوله
متفاوت پرست که اسلام گرای سلطان که در کنجه توقف دارد و از همان راه جهاد دست و فرمان قیصری را بره منازل الدولت
والاسپار رو و چون خان مزبور بعد از ورود بکنجه و دیده ایلدار از شمال بر اوغانی از شمال بر اوغانی سابق را بشمخال و عثمان مصروب
و ایالت شیروان را بسرخاب و کرکت و ارطه را بامرخان اوسی تفویض و خزانه و بعضی توپان با ترکش و شیشه و کوک و طوغ
با و داده سرخاب نیز و لد خود را با بعضی نوکری بهمراهی خان کوزنیتی بعضی از شهر ارطه بیه عرصه الغا داده
با خان دم از دفاق زده بودند چندیکه بنده بر ستان و جبال اغستان تا تا برف و ذکر شد بود عبور از مجاریان با
مقدور نبود اما حضرت نادری که پست بند جهان را مانند اشاب تابان در نظر نور می شمارند بزم عید و بعد از
عقیده بسمتی راه داشته او شاکشته شد بطایفه که در خدمت پیشیاه و خاطر اقدس ساخته ارزاه آتش اغاج شاهی
و بعد از ورود منزل در کندی فرمان همایون بنفاذ صعود آن شد که سردار داغستان از دربند امده در منزل اوسی اعمال
بلرسان بکشت و شمول صبح علامات باشند و بنده داغ و فرق را در موکب شاهزاده و ضاقل مرزا از زاه شیران روانه و خود
با فوج از لشکر نصرت اثر اولا خادم شیه اسرار دمدق و حقالیع کشتی شهر از نفر از اوباج مصروفه را نیز بیست روز
و الیق پاره و اختی پاره تعیین و جمعی را مامور ساخت که در سر راه بر فراریان بنده بعد از آنکه نوازم قتل و
و تادیب در پاره بطایفه نعل اعد عطف عنان کرده در منزل کلبار قربانی ظفر قرین پرسته در پنجم رجب شاهزاده
قلعه دربند مقرب بیام بهر پیوند گشت چون بعرض رسید که ایلدار از شمال جدید و اوسی در خاص در محل غاز اش شیلوه
منظم ساخته ارزاده دارند که بر سر خاص و لاد خان شمال رو بند لهذا اولیات جهان مک از بند سنگه کرده و از دو جمال کس که قاعده
و لد اوسی در سنا بر توقف داشت کشته خان محمد نیز با لکرنه سرور جالس افزود کرشه اغاز نیز و جمعی از ایشان قتیل و اسیر گشته
سر راه لکرنه پیش گرفته و تا حدی ان حال پامال و غلامت و در خاتمه تشریف لشکر فیروزی مظفر در راه و در روز دیگر از ایشان حرکت

و منزل

و منزل منزل بهمین نهج قتل جنب و بهر فراه و حال لکرنه واقع شد تا دار و قدر کبدن که متعلق بنجاس و لاد خان شمال
بود کردیده نه لیکن سرخاب و اوسی و ایلدار از حصار کوکه مرخص و اگاه کشته هر یک سر و نیش بر کرشه سیر و از کرده حاضر
با اتباع خود در کبدن بموکب همایون ملحق و بشرف جبهه سای آستان عزتشان سرافراز گشت در اینجا اعلام طوغ خادم
بعزم شیه سرخاب بجانب قرق آتش فراز یافته در هفدهم شعبان بنده داغ سه فرسخی قرق و از دو سرخاب نیز بجهت در دو فرسخ
اورده قتل جمال با سکر کرده و تره را که مهر جوش دریا خروش بود فرو گرفته بعقیده خود سر راه بران سیل بلا بست و بر و بال
نصیحتیان را از چهار طرف با مر بیورش ساخته اولاد سه خان و از کوه را از دست لکرنه گرفته اش جنگ تیز داد
شور و رستاخیز کردند هنوز افواج دیگر از راه کوه در کار صعود بودند که لکرنه تاب مقاومت نیاورده فرار کرده تا آن
کرنین از کمین کمین تاب پرداخته تیغ تیز را بر ایشان جاری ساختند و سر و زنده بسیاری بدست امد چون عنان شکستی و قت
و ضیق صبر عبور عسکر نصرت پرور در ان روز در ان مکان بیشتر بود جزایر جهان نقل تشل را بصیانت قتل جمال امر بر همان
مکان با قتل نزول کوکه مرخص فرمودند در ان اثنا ایلدار از لکرنه و اغستان داد آر جمعی منفقد شاه است که بجانب
سرخاب مراجعه چون از پشت سرخاب راقب بود جزایر جهان سر کوه را لکرنه سرخاب تقرر کرده در کمال اطمینان تشریف بر آنکه
کاشف جمال امد و در ابا اهل دست و گریبان یافت ناچار اغاز زد و خورد کرده باندک کرد فری راه ایران خویش پیش گرفته
که سرشان سر بار و رش بود کردن بزیر تیغ نهاده سبکبار بدار عدم شتافتند روز دیگر برای جمال کشتی بجانب قرق تشریف فرما
مرخصت شد که مقارن ان دستاد معتبرین قرق و اردوی همایون و طالب امان کشته بعرض رسانیده که سرخاب خود را
مدتی پیش از این بجانب اردو فرستاده خود نیز با اولاد بعد از مقدمه کشت بست اورد و چون کس کیفیت و بندگان خود
از سال گذشته ارادت کرده طغیان بنده جهان بنده و جهانیم چون فرار سرخاب بر تعلیق پرست داخل قرق نیز از دل شاه
امان ساخته بودند لهذا اقبال ایشان پژوهشه بزم شیه احمد خان اوسی عطف عنان بجانب قلعه قریش فرمودند و چون
توجه موکب همایون بجانب غازی قرق قاضی آق قوشه و اما یا ایکا در سر راه از در استیمان در اردو بعد از رسیدن
مستضرر در مقام خلافت در اردو بعضی را خفیه با عانت سرخاب فرستاده بودند بعضی در صحبت بان نایره غضب قاآنی کشته
بشیه قاضی و بجانب آق قوشه با مر در قاضی با جمعیت خود در صدد جدال در اردو گشت و جمعی نایره مغضوب مقرر در تاخر
آق قوشه غارت زده و مامور شدند روز دیگر قاضی بعد خواهی ایام ماضی شیر شدند اما در اردو بنگ خشه و اردو
مهاکشته با التماس او سرای آق قوشه که در تصرف سپاه بود با طایفه در کردیده پس حرایا قلعه قریش مغضوب بعد از
کشته اوسی جمله در دشت خود از ابر سم کشتی بشبستان رسانت و چند نفر از معتبرین با مر بارگاه مقاد و مستعی
و مستعد اشال حکم و فرمایش کردیه لهذا تقصیر او بعفو مقرون کشته بنا بر اینکه لکرنه تمت او در تیره هزار اسب
و خانه و اردهای بسیار بر سم کرو داده همچنین که فرمایان بلرسان هم خانه و اردهای فرمایشی را بجهت تلافی این امر
مستقبل خدمت و تقیاد کشته بودند و امور اغستان بهر جهت مهمور بنام ماقیه بود خاص و لاد خان شمال و باقی سران

وعشتان را که بر کوب والا پیوسته بودند بنوازش شایسته بهره‌مند و رخصت انصراف خورشند و خانه و ارباب و اعیان
با طبرستان مامور و بدینسان ساخته زمام شهب عزم با ارزاه شیروان بجانب صحرای دلگشای شمان انعطاف و روانه گردید

ذکر ورود اقبال و طلوع سلطنت در کلکان

و مکانی که سرستان نزهت نشان ایران بیستاری استیلا خزان و اثر رود
با فرزانگی که نشاط از هر طرف سرکشی و تیشه خ مانند شجر سر برافراخت و هجوم سبزه بیگانه ریاحین پیرنگ بوی آن سبزه را
در میان گرفت باغبان پا اندیشه دبستان سرای عفلت پیشه از پیرایه باغ بزرگش باغ و زغن صیرفی بانگ صلاح
گشت اگرچه خدیو کردن فرازند اکه سر تاج سلطنت صوری فرزند عمر او در همشهر بنا و دارالامان بود که بعد از استرداد
ولایات مغصوبه این باغ را بان نشان ارزنام وارد و ملک ایرانرا با بلاغ مفتوحه دلبسته بعاب ملک سپارد
و خود در کلات را پیوند که مسکن مألوف آن حضرت بود برادر ملک انزوا نشسته بپاشای عالم عالمی بر دارد و در این
اوان که بقوت سرچشمه تائید الهی و نیروی مایه‌ی سی و عزت این خدیو عالم آگاه بکلید فتح تمامی ممالک از دست رفته
بدست آمده بر فرود اقبال همایون فال ایرانیان را از زیر بار گران این سنگ رادار و دست سرانش و فتح
شمشیر بران عزم جند از سران فرقه ملامت کش کوتاه کرده برای کلکاش آن امر خطیر چون حوصله و سنگه چهل ایشان
توقف مرکب کردن سلطنت را در عین فیت جولگای شان که عرصه دلپذیر و در خواب طاف دست صحرای
پا نظیر بود بتشاشیش مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه عز انفاذ یافت که حکام در سواد و حصاره و علما و اشراف
و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی در صحرای شان در پایه سریر ملک مصیر حاضر شوند و نیز حکم همایون انفاذ و مقرر شد
که نزدیک بصحرا جواد در مکانی که رود کر و ارس بهم می‌پیوندند خانه‌ها از دست رواق و منظر سرای نزهت پرور و جنت
برای خاصان و ورزای لشکر با نظام قاعات و دلگشا مساجد روح بخش و رباطات بمقام میدان و بازار وسیع انتظام
عمارت علایی مشتمل بر هجوم سرا و پرتات که شایسته آن خدیو گیتی ایوان باشد برای نزول آنحضرت بنا
باین قبه پاستون برفرازند در وقت که از شیبه سرکشان و مظالم اهل و عشتان فرصت اردی داده طلب آن مرحومه
بود از دور و حبس مقرر سی مجدودی از خوانین از زرهای همایون حسن اعاده پیش منزل صعب المسالک را در کشاده
وارد و قلعه اشتوشده از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای شان را مقر رایات جهانگشا ساخته علی مشاورت
موصل که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بود بجهت امر عبد الباقی خان در کجه توقف میشد مقدار آن دو کشت شرف حضور
بستان سپهر شیان دریافت و مامورین ولایات هم اخذ ایلان کرده هر روزه فوج فوج سرافرازی از اقبال سده
اوج بر اوج آسمان می‌رسانند و در صباح مقرر تحقیقات کامل که عدت ایشان بعد هزار سیصد در درگاه سپهر اشتباه بنظم
پذیرفت پس آن طایفه را تا گاه مدرگاه جهان پناه جهاندار و بساطت معتمدان مکنون خاطر اقدس را با ایشان بجا آورده
که شاه ملهاب و شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاهزاده ایشان در عهد و سر بر لقا موجود بند ایشان را با هر کس
افسر سروری و تمهید بر ایالت و سلطنت بر دارند ما آنچه حق کوشش بود درین چند سال بجا آوردیم و ولایات ایشان را با
ادامت

لذت نهان و آرزوی دو عمر خلاص کردیم جایی مصلحت وقت دران مرحمت که گشتم حرفت پیمانه و خون نشینیم
بعد از ابلاغ این پیام ملکی انجانات دست بر دامن عجز و ابرام زده عرض کردند شعر تا میخانه دی امام و نشان خواهد بود
سر باد قدم پیر مغان خواهد بود امروز پادشاه مرق انجم نزهت که باب شیشه قشاب رفاک ایرانرا از دشمن پاک و پیچاره
تیغ صاعقه بار آتش رعونت سر اعدا آمد خشمه هر گاه حضرتش دیده از ما خاکساران بر گرده دیده از خاک آگاه در گرم
ارستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت درین سر کشایش ارایش دولت آنحضرت خرد و ندکه ما را موس تاج سرزنی
در سرینت این نوع سخنان امور وقف دارید که مشافی خاطر و دراز اندیشه با این ما طاهرات تا یکماه کریمان آن
در کشاکش سرچشمه لعلشور بود و چون مبالغه از حد گذشت حضرت نادری فرمودند که در زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
چهار خلیفه بود از یکدیگر مستقل امور خلافت شده ثم که مسند دوم در ترکستان بنگ خلافت ایشان قلیند و در ایران تا
همین مذهب رایج و مذهب اول بود خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی از بنیادی حال بنا بر صلاح دولت خود آن
مذهب را در مخالف مذاهب سلاف کرام و آرزوی عظام نواب همایون ثابت تارک و مذهب اهل سنت جماعت
شدند لیکن چون حضرت امام جعفر ابن امام محمد باقر علیهما السلام ذریه رسول اکرم و مدوح امم و طریقه اهل ایران
آنحضرت اشاعت اوامر مذهب خود شناخته در فرقات مقلد طریقه و جهاد آن حضرت باشند ایشان بر سنن
و این حکم را بسیع اذعان صحاد شت مل جعفری این مذهب حنیف را از ایشان دستار و در کار ساخته و تقیه بر ایشان
و استقرار این مطلب مردم و بهر پاک اعتقادی محترم ساخته بکرانه خاطره پرورند آنحضرت نیز سوال ایشان را پذیرای
قبول و سخن از زبان ایشان را باور دریچه حال ساخته فرمودند که چون پادشاه آسمان جاه روم خادم حرمین شریفین است
این عهد که از جانب شما بعمل آمده هم کرمت پادشاه اهل سنت فرستاده بر شرط قبول خیر طلب بنای مصالحه میگذاریم که در
اختلاف مرزی مجوزی از نیامده تحت جانب شمشیر بهم کشته من بعد رسم لعنت ما بین امام و ایران متروک باشد
اینکه چون شما از عقاید سالفه مکونی و طریقه اهل سنت را بتقلید امام جعفر صادق که از ائمه حق است خبیر و قبول کرده
بقضات و علما و مفتیان کرام روم از خاص صحتان کرده آن را خاص مذهب شمارند تا آنکه چون دولت مستقر
از کان از جمله مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذهب نیز در یکجا بایشان شریک بوده باهم
نماز گذارند ~~[illegible]~~ باشند ~~[illegible]~~ و آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاج معین شود که طریق امیر حاج
مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حاج ایران را بکعبه معظمه رسانیده از دولت علیه عثمانیه با امیر حاج ایران

[illegible] ایکه امرای او مملکت نزد کس بوده باشد مطلق العنان و دارا بوده [illegible]
پیشان [illegible] ایکه ذکیی از [illegible] در پای تخت [illegible] بوده او مملکتین را بروی مصلحت و فصل میداده باشند [illegible]
نیز در ایام این مراتب [illegible] بمعمورت را بنقش چین [illegible] ریاحین [illegible]
پیرزال [illegible]

در بیان جلوس همایون [illegible] و [illegible] کوهر [illegible]

ساقی پیاله یار رنج پرورده گرفت ✦ کار چراغ مونیان بازدر گرفت ✦ باغی که ساط [illegible] گرفته بود ✦ عیسی دمی [illegible]
و بر گرفت ✦ بوقوف [illegible] و [illegible] شاسان [illegible] روز پنجشنبه بیست چهارم شوال ۱۱۴۸ [illegible]
[illegible] که [illegible] روز [illegible] مانده بود برای جلوس همایون [illegible] کشته کارکنان [illegible]
[illegible] سبزه [illegible] ریاحین [illegible] در بزم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نقش و نگارش هر روزه در آن بزم بکرش اقتاح راح ریحانی پر جوشید ❊ در سرای خان رشته بود و ابر زده ❊ نشسته پیر صلای شیخ
و شاب زده ❊ سبک شان آمده در بند کیش بسته کمر ❊ و باز ظرف کلاه چتر سحاب زده ❊ شاخ جام و قدح نوزده ماه چو شیشه ❊ عذار
سیمیکان ماه شاب زده ❊ صحرای خان چون سرای خان نشاط انگیز گشت و طبع جوانان چون دم پیر خانه شاه انگیز در ترحم
و نزاهج افعال فرخنده فال رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از جولگای خان رایت برافراخته و از راه کرمرود و دشتروذ و ادرس
که بوذراب معلف شهرت آن است روانه قزوین و فرمان همایون بتعزیز نفاذ قرین شد که ابراهیم خان در منزل قراچین که مرتبات حال
کرمرود است سپاه اوزبکیان بر کب فیروزی کوکب می شود بعد از ورود که بسعود بقراچین ظهیر الدوله نیز سعادت اندوز حضرت
گشته چون طایفه قزلباش از قیاس بلباس که متعلق بملک روم است مقصد رفع حرکات زشت اساس شده بود و خواجه جهان
کرام و سپاه انجم خشام را بر کرد و یکه نفر الله میرزا با جناب ظهیر الدوله در راه ساختند [illegible] رسم سپاه تاخت بکاوش مرسال
ماموریت در دوش جرشانه روز چین و سخ راه را طی کرده وارد دهکده بکاخت گشته هزار خانه دار طایفه را که دست از زیاده پوشیده
تاخت بیع کرده بر اعدای بقا کردند و بقیه ایشان در موضع مشهور تیرکش من اعمال کرسی سر کوه اشتقاق کرده دست بر کرش علاقه زده
مهیای حافظ گشتند دیران نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده بسقاق ایشان را که مکان پس صعب بود بتایید یزدانی
در کال اسانی بحیطه تصرف در آورده هزار نفر متعاقب از ایشان با جمع کرده بمعرکه شمشیر گشته تمه خود را بقتل حال
در آورده بود ابراهیم خان با کرا و در با چان روانه تبریز و شاهزاده با قشون رکاب عازم مرکب والا گشته در ورود کوکب اقبال
بقزوین بارض عرفه زمین پیوست و در جانب شرقی آن که در حلال این احوال معروض سده پیوستال شد شیخ بحرین بن اصفهان
آنکه در حیرت که مهرقی خان بلکه کل عالم در جولگای خان از درگاه عالم مطاف حضرت انصراف حاصل کرد حضرت ایشان در باب
استخلاص اشراع بحرین که چند سال بود که در تصرف شیخ جباره هرمز بود بلفظ مبارک تاکید بلیغ فرمودند رحمه قلی خان
بعد از ورود بشیراز فوجی از قشون فارس را بعزم تسخیر بحرین بقلعه نادیه فرستاده خود نیز در شرف رکاب همراه چون [illegible]
بلکه کامشار الیه شیخ جباره عازم کرمان گشته تلقوا اسباب جنگ پرداخته بود نایب او بعد از جلاء ولایت متوالی طاقت مقاومت
از خود مسلوب یافته فرار و بلکه کاملا تصرف کرده کلید بقوه را بدرگاه متعالی ارسال داشت و در آن اوان نیز ملاح عرب
یافته ولایت بحرین جنبه باقی ولایات منضم گردید و نیز در شانی اسکال عربیه از جناب دلاور تاسیس شهر بر ظاهر رود [illegible]
عفر تقصیر پایه سریر گردون مسیر رسید و شیخ [illegible] کامشار الیه از مدتی ایام با ایل تاسیس در حال چاچرق ان اعمال [illegible]
کسی نداشت و در ایام استیلای آن غنه بنا بر زیاده سری مرتبا طاعت ایشان فرود نیاورده خود داری میکرد تا آنکه بعد از ورود کوکب دولت
بهرات که مذکور شد در منزل کهان با جمعی بعسکر ظفر اثر پیوسته بکلوت او به پشاطلان سر افراز گشت و بعد از تسخیر هرات
که رهای اکثر او با بقیه بنا بر ضابطه ملکا مامور بسکنا بهرات شدند و در باره او نیز همین فرمان جریان یافت اجناب بسیره بهار
که نشسته طهماسب خان سردار و میر محمد خان بلکه کاملا بتیاه او بعد از اعلی کرده چون [illegible] که خان که فرمتی سر زیاده سرکشی
و نا پسندیدگی تمال پدیدار او را کو شمال نه مند پا براه ادب بکیفر او در آورد [illegible] نفر از کسان او کشته جمعی کس رفته و دلان [illegible]

اشتلان و اوزبک

و شاطلان مرموزه تجویز و استماع این خبر کوچ رسیده او را با ایل و اتباع خود مرکز کرده در [illegible] بکرکت [illegible]
حاضره بغداد بود و اولاد را بکیم دالامه بکاه متعالی ایل او را که نزد خانه از پیشه در بست بود و بخیر شان رو آنجا حاضر شده بعد از ورود
جرکب این بنا بر ملاحظه حسن سلوک که در سفر مرات در امدن بر کاب سیاب داشت او را مورد بخشش و شمول از ارش عاطفت
خاص و اسباب متعلق بایل و اخت طلا با دعایت کرد و دفعت بحرت قاره بشاه الیه تعهد شد که در اداء این مرحمت صبور و زود
بهرات کس فرستاده کوچ خود و اولاد خود را آورده در هرات سکنی نموده تا چند که از حظه چنین نقش تسویلات در نقش مهم خانه بود
لکن بر ارای مکنه بر طاهر جنان عالم صورت که از کنه معانی بیخبر نه حالتان تیره در آن دل گشته وقوع آن نوع سلوک را حمل بر نقص
نسازند او را روانه هرات ساخته بر وارد و بلکه کاملا مقرر فرمودند که آنچه از اموال و اعلی و اموال معلف در آمده باشد رد کرده او را با تمام
ایل او که در هرات خیر شان شایسته بر حق سازند که روانه خبستان سازند مشار الیها بموجب فرمان عمل کرده و الا نیز بعضی از ملتزمین
که چیده روانه خبستان شده و در بازار آن تیمن جراحات بسیار از کریبان خود سر بر آورده گفت تا بوجهی سر ادبیه نایب ایشان را با
همشاه نفر از مستحفظین آن ناحیه الفقه تعبیر سانیده در آن اوان سردار امور نقاط گشته بود حکم هرات و جبر از خانیان بتاقت [illegible]
و لاور از خبستان بست کرستان جمع کرفت حاکم هرات مقابل ضایع و قاطع طایفه را بعوض تقصیر داده و حجت بر [illegible]
باز خود ملکان خود نموده مقارن این سردار نیز از تمام کار فارس فارغ شده بود در ده کرمان داد و در آن جمعی با خود [illegible]
که با حاکم ساخته بمحافظت آن ناحیه پرداخته و لاور جدا بر سر ساخته رفته در آن فرصت نشست آن نظر سر کرده بحاکم [illegible]
از تقویت اراده این کم دست ایشان از دهن [illegible] کیفیت لاور در آن ماه پرتو [illegible] نفر سر کرده با جمعی از تعلقان از شیر کند [illegible]
بجانب خبستان رفت سردار نیز [illegible] و در خشه و لاور را با ثبات بنده کرده نسبت طلوع و فراره کرفت سردار چون [illegible]
برگشته جهات خبستان که همیشه بر سر شر و فتن عصیان می خواستند که شاه طلیع داده از آنجا بجانب [illegible]
اعمال ساعات و در آن خانه دار از کشته آنجا را که چاپیده و خانه هرات ساخت [illegible] از آنکه و لاور بطرف طلوع و فراره کرفت [illegible]
او اراده و او را در قرمز مرحوم بقرا جنطر که در اشت و سخن بین داد و در وقت سکنی دادند چون چنین غلبه در آن وقت میرزا حسین [illegible]
او را شبهها و ساخته و لاور نیز بطریق سابقه قبول آن مطلوب کرد و حسین از این جواب بر شد جمعی از اتباعت [illegible]
توقف نیز باز فرار کرده خبستان آمده و از آنجا شاهزاده رضا قلی میرزا با شیخ کنا بان حشمه عرفیه [illegible]
رایات جهان کشا عازم قندهار بود که راه حوالی بوقت گشته جواز [illegible]

روایت حضرت [illegible]

سابقا کیفیت احوال طایفه [illegible] گشته [illegible] که بعد از شهادت [illegible]
لشکری مخالفت مقرر کرده بمحمود [illegible] از جمله از طایفه که در روزهای جلال و شان [illegible]
رکاب ایشان نیز جمعی [illegible] ایشان پیوسته [illegible] راه [illegible] طریق [illegible]
جمعی بشیه ایشان [illegible] در حال [illegible] بایشان [illegible] و [illegible]
کشته با ایشان [illegible] و غالب [illegible] طریق [illegible] بعد از آنکه [illegible]
سپهر ارتفاع شد [illegible] حقیقت [illegible] و [illegible]

اسپهر در بخشیدن بیک شرابشران با فوجی از اتباع حاکم ترشیز و نایب کوه مکیلویه امیر الامرا عازم کرمسال آباد گشته در پای کوه مشهور بسالم
نزول و چون بر قله و منبع رسید که عاقله کوه را که سر راه بر این یزد سفاق خویش ساخته در اینجا بقتل پرداخته شورش ترشیز
و کوه مکیلویه در پای کوه قلعه سلطان و دلیک بخشیدند بیک سپاه پیاده که اهمک فراز کوه کرده بود از آنکه از سلوک صعب العبور
سخت تنگ کرده بیند راه رسیده بطایفه جمعی از جانب قلعه و فوجی از کوه ه ایشان را بسیار کشته باند خوش بلوک خلیل بیک
مشغول گشته هر سر کوه را با جمعی از مازندران بقتل ساخته بقیه سپاه که در پای کوه سالم مانده بودند سالم مانده در دیار خود رسیدند چون
دران اوان مرکب جهانگیر مشغول تسخیر قلعه ایران بود دفع ایشان را بوقت ایجاب دریوقت که اگر بعالی از زمان حرکت
کرده دار و حال جابلق در دور دور کرده عمیر ادریس رود بوادی نمرادی که نشسته جمعیت خود که نقاش کاهار بیخ خوارزمی الجمعیت
سلیمان رسیده در قلعه بروم بلوک که صعب است بیک ارات سفاق کرده بقتل گریخته پس قلعه دلالا عازم شد ایشان کشتند
بادیه ضلال گشته فوجی از غازیان را که برابا قشون فیلی و اردوان و دهلان از جانب ولایات که مقتل کوهستان مقلت
و جمعی از جوایر چون کوه موزد را با سپاه موشترو کرمان شاه ثمان از طرف شت کرمان و نایب تازه و فوجی از طایفه
تازه را از حدود مادوت و کردی بوده بلبا که کوه مکیلویه از سمت کوه مکیلویه جمعی کثیر از راه اصفهان کتابت هزار و پنجاه
مامور و مقرر داشتند که هر فوجی از سمت خود روانه ایران جبال و خوانهای کوه را بسپاه سپرده در سنه جسته که بیشه اشرار را اگر شرار اسپاه
سنگ باشند برانند و بیند و اغرق را که با اتفاق شاه زاده بطرف اقبال میرزا در منزل چرپس پرورد و گذشته خود بسیار و ظفر
در هشتم ربیع الثانی سنه ۱۱۳۵ از منزل برازجان کوهستان گشتند و دهان نزدیک بجایی که هر کوه جمعی از طایفه سنگر خشه پیر قرار
رستو از کوه بود دار گشته جمعی از آن کرد و افاغنه را بدفع ایشان مامور ساخته طایفه بتمامت بکان مزدور گشته بر خفه
پیش آمده مغلوب و مقهور شدند و شب از آن موضع بسنگر لیلوک که قلعه سفاق اصحاب ایشان داشته در آنجا حقیقت خود را
برگرفته از آب یرلوک که بدو نزول جهان داود عبور کرده پل گشتند و چون جمعی از لشکر مقهور مامور بود که از راه دیگر
از طرف رود خانه آمده بطریق پل پرداختند مامورین اگرچه در قبضه که خرابطایفه از آب گذشته بود بسر قوت ایشان رسیده
باز بجا الله پرداخته شصت نفر از آن کرده بسیار جمعی قتل و اسیر در آوردند روز دیگر کوکبه مسعود بنزد اردو پل گشته فرمان پذیران
والا بساختن پل پرداخته مرکب ایشان عبور در دار کوه غار پناه تقوجه مقصود گردید و در آنجا که فوزی چون شب ساخته و بسیار
بجستجو احوال طایفه تقدیر جلال همان تمثال تمثال مزبور و مامورین جمعی از ایشان را در گشته گذارده کوه و بلوک کمانک
الکنده بقدر سه هزار خانه و از بقیه اسارا گرفتار نمودند و از همگان بیل بروم بیاورد امر قرار گشته فوجی را که پایا بکاشت
از آنجا بگذرگاه قلعه سردی توقف در دند و در همگان فوجی با قشون الوار بیمال است روز دیگر بود تا صدور در استان مامور حشم
با سالم و غانم عطف عنان بجانب کرمسال مزوده بسر منزل دلاور و دهلی گردیده شتند و بیاطام ضابطه مامورین کنون در اراحشه
ساخت بزرگ را اطلاع با هیچ رایت خورشید اوز ساخته از آنجا بدر منزل دلاور دهلی گشتند از مرحومات اقبال و حسن الطالعات
اینکه عمیر ادریس است کرش که بالکار منبع موسته است در بیزاد که هر نهان گشته چند نفر از نقاد او طلب اسب بر قلعه
رفق بر شتاب بوده که بیاری کنه گذارد جمعی از غازیان که تعقیب کام جستجو او بودند و چه گشته او را با کوه و عیال جمعی گرفته

بدست

بدست آمدن او رفته پس فرمان قهرمان قهر بقطع است و پا بر گردن چشم و جمعه گشته و در دو صحرا سر بریده پا دست بریده
تا جان بقابض ارواح سپرده و عیال ایشان که در زنان و ایام کوه از این مقدار بر سنگ بر زنند با تمام بر کشتاری که از
هایون بقلعه ملازه جانسپاری نوده مورد عفو خدیو گردیده حشم و جمعه تر سایر طوایف خود را مورد سنگ جام گشته در جهت کناره
کوهستانات همان پیوند بیشمار بر سر ایشان بر شب خورشید حرام خدیو گردیده از آنها و از در چشمه زنده رود و بر جهت
رایات نصرت آیات در جانب صفهان بهفت داده در هم جادی الاخر خاک صفهان با تاثیر مقدم توس سر سایه
و چون بیشه زده بر سر کرشان جهستان بر سر طرح نظر انور بود پیر محمد خان بلوکباشی سابق هرات و اسلیم خان بلوکباشی بعضی از بزرگان
جوهستان لیقین و باتو بیانه و شهادت کامل و داد خشت و در مقدم ماه رجب از صفهان از راه ابرقو و کرمان و بیابان کرک و آبادی
کثیر بستان بیاب صفهار خشه در هوا بستان مراد سلطان است جو حاکم در بند را بسبب سابق حق مهر زبان بلوکباشی برداران
مقید بدیار ملک قهدار آورده که بسیار بیند تفصیل این احوال آنکه در جمیع که بر کرک بیاتوان از کوهستان کنون در تصرف و دار در حشمه
و کرده بعرض رسیده که مهر بیگان برای اشرام تعبیر جوب باب در بند رشید بود مراد سلطان بستاجلو که دران اوان بحکومت ایالت شیروان
داشت بنابر سابقه تقاریر که نمایان آورده مهر بیگان بوده امر بمیانه رادت ایزد فساد ساخته مردم ایالات اسکیب بعادت
بهره زیاده و بیاسمت و بودند در جزو تحریک بشورش کرده مهر بیگان را نقل سایه اند صدور این جرات از آنها در بند
سن آتش غضب خدیو فیروز مند گشته سردار بیک قرقلو تجی بیگ طوغه بیشه را با بیات شیروان لیقین و با فوجی از جوانان
بهرام بیگ بن روانه حکومت در بند را نیز بجنب سلطان قراچور لو فایت و مقرر فرمودند که سردار خان ترکمن با بیات آورده
تا دیب اگر شال کامل داده بجنب سلطان را ممکن سازد و در اصفهان چند نفر از زنگی در بند وارد در گاه معلی مورد مستوده و آزاد
که بعد از آنکه بیانه عمر مهر بیگان در دست آقایا در بند پر گشته بود آنان که شاهین نام و جمعی ایرانی این مقصد و عزم بودند از زنگی خفت بسیار
گشته دانسته بودند که عاقبت کار سر بر ایشان بیشتر خواهد گشت و حساب شخصه باز خواست خدیو جهان دستاوز ایشان
خواهد بود فرار کرده با بوخان از طریق قزلستان جسته بعضی از گریخته بادیک قلعه در بند متحصن گشته جمعی از اهل در بند که در این امر از
ایشان بیچیده بودند ایشان را از آن بنابر تقوی عدم روانه بر اسلطان را نیز که بر پایه فتنه بود گرفته در بند آورند فرمان قهرمان
با دسی مرزوز از موقف اشرف صدور یافت که جمعی را که با قزلستان جسته اند مقید ساخته نزد سردار خان روانه اند اسم بر رفق فرمان عمل کرده
سردار خان ایشان را با بقیه اشرار که کوچه کرد و شهرستان بودند بر سر بازیسات از پای در آورده حساب ایشان را طوق
ساخته و جمعی را که شایسته سیاست بودند بحکم والا گرچه بقلعه صدیه شیروان فرستاده طایفه صدور را از شیروان کال
آورده در قلعه در بند بکنی بجنب سلطان مادر امر حکومت تمکن داده مراد سلطان را مقید بدیار بهره از فرستاده که شاه ایده در دور
بتیغ تیز سر بر استان لیقین که در شت و دیار دو کوکبه که کیستان لیقستان حرم محترم در بند و اغرق تا بر کرکه امام بر دیگر قرقلو
که دران اوقات بشد نظارت بیرات سرافرازی داشت با جمعی از اهل کمان و کاب بطرف شتاب کوهستان نگذشته در اردوی
شرال بعد در زمان اقبال ارسیستان رایات فراز نوای همایون فال گشته از زاده کمک و الارام روانه در دو بعد هم و نوزدهم
مقرر گشته و امر مضرب خیام سپهر احتشام ساخته افاغنه امکان از قلعه داری برامده تو پیمان فرنگی نژاد آتش دست بشاه همایون

توپهای کوه توانرا از توپخانهای والا باطراف تلو کشیده و عوادا و صاعقه بار حشر زلزله در جهان و قرار بر جهار آهنگ قلوکیان از هجوم
بر داس بستیان او کشته تلو را سپردند و از بهاء صیحان افشار رفته با یک بیک با برداری خود حاجات در زمین و از در راه و از در مجیر
تلو در زمین و از در عامر و جهیر از لشکر شاهان نیز متیقن تلو بیت و ما تو بخانه بکشتند و تمام دوانه در هیئت یکم ماه رزد کوکبه مرغ از
هر مند عبور بود چون اسب سم سمان صحرا با خاک از خلف لکه خلافات با حسین پیش از رفت عقل کشیده تمرد را بیش نه تلف کرده بود
لهذا از کوشک کوز عازم شاه مسعود کشته که حاب اهل از در رفته از زند در جات عقل عمل بیش مسکر فروزی اثر نمایه شاه بیش بیت
حسین بلوه کرمیان جلادت کرده و دفعه در زمین همگان مقرکوه عزت شان کشته از نهانگان از فتاب حادی مرار با سلی
مقرب جنیم و ایران عرضه تا کرده در ان شب حسین با دو جرکن بیشتر کنک جلادت را بوم شیخون زین کرده از لکه کاه بیشتر
سیه ساری سر اردوی طرفه شار امده و حوا یا لشکر فرزند اثر ترازش هجوم در انجستند طلایه داران جنبر کذار کی مانند مرکان اندیش بیم ار
در اطراف در حیر تیر سنان بر کف صف بر صف بسته دلبان دیده انجم و شهر طرفه الصیر از کنبا نا نظر نشسته بودند باشان در آخر
جمعی را بکاک هلاک و بکشتند و بقیه غایب و خاسر بجانب قندهار فرار کردند اکر چه شب در هوا اردوی کیهان مرکزی شد اصحابان
که پنجه خورشید پرده اردوی کار شب بر داشت مکرم شد حسین بوده که بقصد شیخون امده بود پس امات نصرت ایات از همگان امر تر از اینه
چون اهل اردو دار بیانیان داشت سر دبنه هر طلب سر شب کرمین عزام در قبه سر ساد ساخته مرتها یا حدس در خت از هر
کوکران و در نهج قندهار کذر پیدا کرده ان لشکر انجم حساب با هر دو اسباب لا از ات کشته و از جنب کوه لکه که یکجانب تلو بر فراز آن
اغاز عبور کرده که چه رات تلو بیت لشکر نصرت اثر رسیده اما خدیو تیر تا جناب بعد برق توهمه احداث اذناب اغاشته بدون اینکه
چین چین صفوف فوج و کوز دیا مرجی در ان بر پر شوب رخنه ظاهر شود در کال ترکت و در کشته در شتی تلو بار شین تا
عزت شان پایه دین با برهان رسیده در ربیع الاول سنه ۱۱۳۹ شب چهارده از دهم ذی حجه الحرام بدار نصاب عالم بیت
و اور خاور مقام شرق انتساب شمس آفتاب عالمتاب بر تخت مرد شاه ملک قرار کرفته جنود قوای سر بی بهره و الاعتبار چون در طالع منزل
و از منه ساعات جمعی در از نت بیت رسیده اوج سکر و مع نسیم فروزین فاتح ملات بیشه و قتیل کوه کشته عزم جهار از آنجا
لاله و ریاحین شهر صفا ساخت بکم جدیو رسیدند و در جمعی طلایه این برای حشن نوروزی در کال فرد فروزی ترین باشان نیز
مثال از طبقهای زرین و بعید نظر از شیون طلا بیک کشته سران و سرکردکان لشکر از جاره خانه تهمت شار بجلهای کرانبها
ارایسته پیکر شدند و در روز دیگر صفی خان افشار را که بجرخی پیشی کرس لشکر فرزند اثر سرافرازی داشت با فوجی از چابک سواران جلسه
بتاخت ملات ماهر ساخته شب سیم اسیری از قلعه فرار و جنبر اور دکه حسین از رنتن عاریان بکاب ملات جنبر و از کشته مهم
شب سیدال با چهار هزار نفر از جوانان امر خان بتعاقب ایشان روان کرده خدیو بهمان فی الفورش ملک سار الخطه
رکاب شناسا ساخته سوار اردو با جمعی از دیران کینه خواه عازم الیور کشته از شهر صفا عبور و از ملاقات امیر سکنه جهان با جنت
کامل کرده پاسبان و قراول و کمکیان و چند دل در دامنه کوه مار نزول کشوده سیدال نیز متعاقب وارد و چون غازیان را
از اندیشه هجوم عاری و خواب غفلت را بر ایشان طاری دیده بود بقصد اینکه غافل العقله بر ایشان تاز ذوالعلم تحت ایشان را
از هم اندازد در کمین کین کوه ساری پرداخت اتفاقا ان طایفه بر است طلوعات اسکار کشته ناغاه تمک فرار کرد
دیران متعاقب ایشان مراکب تاک لوز تیشین سم باد و شار و بسلیه بر دران کرده با غرضه تیغ ابدار ساخت جمعی از ناغاه

متعرق و بقیه با سیال خود در اتفاقات سلیمه تحقیق خیام نمودند و بعد از مطلع ده کار عاطفت عنان مقر افتدار کرده

که این خبر آورده بود که کرم هر زال و مهین امل در ایرنقوه حوصل فرمودند و در هشتم ذی حجه الحرام ایشان بر نور تیک ایشان مقصود
کرده در ایشان سرخ شیر که با لصف بنا در باد استهار و اردو شاه در ان عزت شان با برابر ایشان آمده بودند و در ایشان عزت شان
رای در زین و مهمه سر طبع عادت فرین تلو و سیه شمس عمارات بیشه و بازار و چاپار و اب از حوالات رباعات
محو و سته و در لشکر قلعه اثر جمع آمده بود و دست و بازی اقام مایه اقامه کرده و در اندک در زمین تلو فرود کال تاخت و تاخت
اقام و جمعیه و در ان بر ربیع نشین بنام بیشه شهر مور خلوت شال که سواران طلبه بر عزم چاپ شهر و ان اخر مسته ظلوم
ماند ماه نوجه پاطال و اشت نار خان کشت و بنا در ابادی موم کرده در شب بیم ماه بر ارشرف سلطان علیجه که در اهل خان
سلف حکومت علیجه پیدان از خصاص داشت از قلعه و از جبهه سلی در بار سپهر اقتدار کشته میرزا نظر تمامیت و مقابل بر حسن
سده و الاکشت که و جمعی از عقبه بوم و جبره و کمار از قندهار برانده شد جمعی از دیران مدفع ایشان نا مرکشته مرا مرحالت بسیار ایشان را
بر ظل سیف ابدار باب بالیده چون چند روزه میه نمایشان داده بود که شاید قدم عزات از قهر بر ایشان کذارند بعد از فوق سکست
بر سر سرار کرمان حمل اریاد و در پیرار تمامت حصار کوه دار در خشند پس قت دالا بیم هر تلو قدما مقصور کشته بر اطراف
انقلعه پیرامند تا طلوع صبح فتح تلوعات حکم که دایره محیط بهاش هفت فرسخ میشد ترتیب داده بر تلو فوج عبور و در صبح دم
استوار احداث و هر روز جمعی بکمک عزت نامه کشت و تا الحال چون پیادکان قلعه در طلب شیخ بیان در فوق ایشان
بکشته شده و ما چون امر جمع در روز دیگر با کذشته را با بقیه بر تلو کیان مسدود و حشاد در یک ایشان که بتعمیل انه تلو نا
سر بر اورد مستعطف مرجع اشیا امد بیش شر چون خوشه از پا در هر از در در تیم ماه محرم سنه ۱۱۴۰ عیدالرحمن
که مور مستیخ تلو بیت بوده رسید که ترب چیاره عقلیه بیشه اغاشه انجار از در استیان در اهل تلو اسپ اغاز از ترف اشاه
ضبط تلو نیش کشته لشکر فرزند اثر اغاشه تلو از هر کوشه در اردو بار سپهر اقتدار شدند در جمعی کرتیاب بسیال از جنب شاه عبور
که مرضوره واقع شد تو تخانه همراه بود بکاران پیچه دهشوده تجدار بجهت و جمعی از تو تخانه در سهاد و مستیخ شهر صفا نامرد کشته جهاد
ماه مذکور معروض داشان عقبه عیشان که ماهرین انجا بنز تو تهاد بروه ان بخارهای تیش شان با برق حرص عنان تلو کیان عشق در
کیرد تلو در استخر و اغاشه انجا با سپر و دهان بر ساخته اند جمعی از دیران بعیات تلو کور ابقیه لشکر بطرف موسوم
ماه مرز حرم محرم و بنه و اغرق که در ما بر شال از ترک سفرت شمال صدا مانده چه سر در استیان در انجا امده در خواه
حکیم اهدس و اردو در ان تشکیل شده چون سیدال که قبل از این از رند ماه بر امده از صدمه دیران تلو شاه فرار بقلعه تلو
بود با تجه و اله حسین جمعی از دیران تلو از اتفاقات عبور و نه و جمعی از جهار ان عرصه دغا بر کرد یا امام مورد کیک قرطه تلو
مستیخ تلو بر از ماهر ساخته امام دیر دی بک بود از چند روز پیش برده جمعی را کشت شرط تلو واقع بود و اتفاقات اغاشه بیک حسین
عدت و وه بکو داری پیرا خشیه چون دیده که سپاه بر در زمان کوه ابر سنکوه قرار دیران از جادی آرد از باب سیال
تسلیم نمودند و ماهر دی بک بشار اهالی جمعی از بقیه کار انجا اغاشه تلو تعین کرده که تو و له حسین با سیدال و از دیران کرده

بارحمی متاع رستا و چون سپهسالار بهمرکه در قوت ساعت احوال اصفهان و هرات و آذربایجان فرانسه و شکایت بود باشاره والاوالده محمد
او را از خدمت برادرزاده بلیات عالی الحسین اردوی عزاز برخاسته

ذکر احوال جهانگیر میرزا و کشته شدن او در اصفهان

سپس و کفایت کرد اصفهان بر محمد خان
و اسمعیل خان امیر ولی جهانبان امین و باقی تمامه و سعادت امور شهر شیراز خان امور ساخته بعد از آنکه ساخت قشاء مقرر امور عزاز
کرده محمد بیک سایر تیولیان ایلک ایشی را در اهم فی الجمله بجهت شهر شیراز بوج و دیوجه شرف بیک که در مقام شوراگیر بود
روانه فرموده در روز سخی شرف بیک طایفه بوج از ورود لشکر مرتضوی مطلع و جمعیت کرده بلشکر فرمان اشرف اغا نیز داخل شده عرضه شمشیر نیز کشته
عرضه شمشیر نیز کشته بهر دو شهر بسیار محیط احتیاط کسب رایه و بعد از استقبال آن کرده چون طایفه شیرخان که با پیش جماعه و لشکر
دار و نیز بر وجه باز بر دران و خرگاه تازی میکردند شیرخان پیشه پشان اعتبار و حوالی بهمه ای که بوج بیک خود فرموده در
آن کنار اقلیم ظهور کرده شیرخان بر روی خیمه خواب حرکت کرده بود بیاری حلاوت بر سر آنان بیشه و خبر آن اشیر از اشیر
سر کرده آنجماعت از پا در آورده تا ساکن بلاد کس بشد بهمین سبب دیر در آورده حکم والا بر نفاذ پیوست که محمد بیک با آن
رشته در حلاق ضاران سرداران موج حق و بعد از انجام کار بنا عازم شوراگیر و مستحق تقیات آن ناحیه پرداخته در سنه ۱۱۲۵
بجهت امیر حشمت خان و امیر ایلچی زولان عبدالله خان که حقیقت اخلاص و رزیهای او نسبت این دولت ابد پیوسته سابقا نگاشته
ملک اجمال شد و از روی دیار بر هر دو ایلچی و بطلاع اسب شیر و از ثبات بکر قرین فتوح گشته محمد امیر حشمت خان بر تیه ایالت
بوجستان سرافرازی یافت و حکومت شوراگیر بجهت اسب سلطان پاشا که بعد بیست خدمت لقاب داشت عنایت گشته بهمین طرح
مامور گردید که بعضی نفقت بعلوم و ضبط علاقات و فرزند شیخ پرداخته و در سه هزار نفر از فرقه کاری و ترتیب تحت کرده ماده فرستیم
موجود و از این طرف نیز ذوق عبادت محمد اسب سلطان و دفع شر اراذل موکشته حاجت اشرار را فراهم آورده اگر چه سرداران
کاری که در ایام سرداری شده این بود که طوایف ما که بجهت حصار شهنار داشت بویش برده خوزه الوقت مادر آنها
سر محمد خان که سردار بر شوراگیر بود مردم عقدر یاده سر و بنا سازی و تیزه دام تحریر بود و محض لجاج از اسمعیل خان عبد گشته بر خاندان
غازیان رابشت کو گیرد و هالک خیلر از خشم جمعی از لشکریان را از لشکر و پا و اموال تلف و اسباب و اسباب ایشان از اطراف جمع
لهذا فتح خان بیرخی بشی و محمد بیک قرقولی بیک ایلک ایشی بشی کلکم والا کپا پارس رشد پیر محمد خان با ارکان ده سرداران
مرزوده با روی سخا و در

ذکر سوء سلوک علیمردان خان با محمد خان سلطان

سابقا صورت تکریر نیافت که شاهزاده کامکار مقتضا پیر والا
اعلی مامور بهمین علیمردان خان حاکم اند خود که در دادن کوچ غیر قانون بیک داد خوزه و بایا قشاقیه انجا از باب استماع و از بوده
بعد از آنکه ساخت قشاء مقرر الوقت بنصرت شهر رشد شاهزاده نیز در خرسان تملک ترجاند استعداد سر کام کرده از راه دیگر
انه خود گشت چون ولایت انه خود که مطلع ممالک ایلچی و لشکری اهل قشاقیه حرص داشت بود و در گوید سود شاهزاده بدو سه نفر
انجا علیمردان خان حاکم انه خود را کرده دست او نیز بهمه ساخته بمستقبل موکب شاهزاده پیر دو شمعیه بنقوه رسیده سنگ
نیز چون طایفه جلایر بودند در علم ایا از باب اطاعت داده بهم انقیاد بجای آورده شاهزاده بعد از ساختن امور آن حدود
با چند نفر از آن طایفه روانه دربار ملک و در ساخته خود تقدیم نموده شده اما یا انجا نیز شرط خدمت بجا آورده و در تاریخ ربیع الاول
بنه و اغوق با جمعی از لشکریان در شش فرسخ که گذشته در سنه سخی نزول صبح رتیم که خرم بهاری علم بر طارم چهارم زد باد گیرد

و اسمعیل و نام رایت توجه جانب بیخ افراشته علیمردان خان و الیخ نیز از نیز سنی شهر از سان بلاغات علم گشته چون حشمت
مشار الیه مرزوده و نهار عشق در سر راه ملک نفع بود و شاهزاده اوایج مرزوده را داشته بدست پیاده کرده در میان آن نفرات
مزاکم بسیار و از نیز مشغول ساخت خواهین امری را شعبه بالای روح حصار برآمده عبد الهو پیر خواهشند دیوان پر ملاقات بر آورده
حصار که آنشته دست تیغ خصم کشهر بازید ملسپاری از آنجا گشته را از شهر بند حصی خود در دروازه انقرف کرده آن جمعی و بنا
تحقیق جسته بخود داری برخاسته از این طرف نیز فرمان پذیران بکم شاهزاده توپهای طوپ خمپاره را از کرک طبقه شبانه روز
آتش بنیان حصار و آتش افروز خرمن ثبات و دار آنشته مرزوده تا آنکه طوپکیان را بالکلیه سبب بر دوان آنشته و از در تحریر
و ایا با قاعی سادات قبضات و اکابر و ایا با از روی عقد از جبه بنای دیار شاهزاده و الاتاب گشته قرین عقود بخشایش کامکاران
و سرکردگان از یکه و طایفه بیخ و قوانیج نیز فوج فوج بوک علی پرسته مشغول نوازش گردیده جمعی از خواهین که تدارک آن
و تاخت مقاتلی ما مور گشته بودند اکثر عمال ما عرضه نهب و بر خاسته حصار شادمان قلعه مار و مرد بر اکثیه مستخر داده و ایا با تمیز
که در بیست و پنج فرسخی بیخ و تحت تامه و جشن از قشاقیه و از آنجا بعد و قرار سپاه ظفر و مسکاه در صدد بنیاد داده الاتاب
ممالک محروسه گردیده و از هشتم ربیع الثانی با نسال خجسته مآل جابر از جانب شاهزاده کامکار در روز جمعه فتح بیخ در هر موضع
سنه جلال ساخت اگر چه شاهزاده خزانه و طلاع رسیا پا که چنان سر کار عظیم القدر را لایق مرزا دار باشد همراه داشتن
این فتح خاتمان مواقف و چهار هزار نادری نقد که بمصطلاح متعارف مواقف هزار تومان ایران باشد بمصیبت غلب
اسب سلطان با زین و یراق طلا نزد شاهزاده عالیه ارسال داشته که فرا خور خدمت بهر یک از سران و سرکردگان سپاه عطا
اما در باب صدر را اسب امیر امرا از ممکن فرمان صادر نشده مقرر گردیده که ادمنا بیخ اسلام داد و قدم فرمان کرده
علیمردان اورده چیزی که عرض نماید شاهزاده بسیار جواب پنج و شش بیخ و الاجکه سلطانی داده از اسب امیر گذشته از ماه شرم
نگارانست از طرف نیز ابو العیض خان پادشاه بخارا از ایلچیان خان را یا خوارزم سمتاد و چهل جاه هزار نفر از اوزبک
ترکستان با دو سلسله بیعت نفقه داده در کمال سمتاد و در دشمن گردیده هر چند که تعداد جمعیت لشکر نصرت اثر زیاده از ده
هنوز اما بغوای الشیل عثمان الاسد شاهزاده مدت چهل روز در ایران فوج نصرت مشتمل مانند فوج غراب بر جانب شاهبازی
و آنسته متهوتانه بکوشش پرداخت پادشاه بخارا مغلوب جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در تلو فرش متحصن شد و لشکر خوارزم نیز
بدون تلاش و زدم بسمت غربت غربت نمودند پس شاهزاده بقصد تسخیر تلو شد که در فرزند یکی قرشی واقع و در سر سپاه اعراب سنه
رایات هفت افراشته از چهار جانب طرح ریش انداخته بقدر غنیمت بر تلو مستولی شده اما یا انجا اعرضه کمیشوران سرزمین را
تسخیر در آورد و لیکن بابا خان چاوشو که از روی لشکر بود در شناس ارش اعرب بعد از دفاع تمام و از اتفاقات در همان اوان
که از کار قرشی فراغت روی داده بود شخصی از اشقیاء فتنه جو بر اوزبک از خوی اوان جان دست تعلق شسته خود را غنیمت بر تیک
داد خوزه رسانیده او را بر خم کاره از پای در آورد و صاحبران نیز از الفور با و در آویخته او را در دیگ پاره پاره بیخ فوج تورانی از دیار
هستیش اداره کرده چون این خبر نوش ارلای داد خوزه غیر نبود داد که رسید فرمان بر اولی جلب بشاه اوزبک بخارا و در کار
ترکستان عزم صدور یافت مشعر بر اینکه چون السلطنت اسب سلیل سلسله چنگیز خان و حضرت خاقان ترکان است مقرر شد که
بکار بخارا پیروز و از دیار آنجا که در عالم ایا تمکن ادبار از نگ و صلات بمرد و شفقت نظر اقدس شاهنشاه چند نفر از نزد امیر ایرانی

رنوران مملکت و مانه دیار سپهر اقتدار رسانید و نیز حکم همایون شاهزاده مرقوم شد که منشور عاطفت را برای شاه والاجاه اسال داشته خود
همادورت بلیغ نموده بمطالعه و مشتاق امران مملکت پرداز در هرگاه اما یا قوران ماه فرمان ابقدام مثال و اذعان پیوند فرمود المراد
والله تایید الهی از دست جنود قضا کو مثال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون بنا بر اجمال برای شاه والاجاه ارسال و ترک محمود و محمد
کرده از رود ادوبه عبور ساخت بلخ را متوکل که مشهور ساخت اما حقیقت حال خبیاد در نگر مبتل از زمین مرقوم ملک و تابع ملک شد
حین ورود دکو که مسعود سرداری بنین با دو رفرازات بطلبیشان کو سه احمد لو فیت گشته با تو خانه و تهمتاد و تمام اوزار و اسباب
و بشار الیه دست زنان مهامره و تعقیب پرداخته کار نساخت و دارا خو کار یکه خو نبای بوش کذاشته بعضی از اغنه نفاق و بوش
که در همکار او بودند نزد خویش طلب داشته با ایشان مهمد و مهود نموده بود که رفته اغنه را که مستحفظ برج بودند با خود همدستان سازند
که در حین بوش برج حصار و دروازه را بر قرقاسه انجاحات بین بهانه اغنه ملوکیان با خزاد دیگر را در وقت مهمد و اغنه ساختند
بعد از آنکه غاریان از بیرون در شب بیقین بوم ملوکیری و دین علامت بهمان زده بر بیکا برداشته با قدم مستور بجانب قلعه رفته
هر یک خود را بدف چنین کلوله بیاسوز دیده تیر پرانی لف تقدیر باشد و جمعی از قشون و چریک لکر مزاه از حرکت اسلام
بعد امیر دارا را از این سوء عزم و مصور عزم موزل و بدرگاه متع طلب مرخوده برای صلاح خویش حکیمانه چوب بادی که حکم
چنین داشت مراق مزاج او بایه تکلیف پایه سر دستی براه گرفته هر یک از چاکران با سر و ملک سپرده بود او را پایه ملک سپرده
دیوانقلی بیک فشار علدار بشی بر باباقلی یاربیک سلطان قوچی شی بان قدمت نمود و باسباب لقب و کنده و کرب و الات تلیس
ماربین از زردی تبدر جدید بکنبدن بلقب بردن سپرده و شد در اهم شوال اسالی بخشیده مال ماخان نهان که در جانب حیس خان
زمین داور مصوب بود اندای ایمان کوش غاریان رسانیده و او خود از بزم استیمان پیاله سر ملک بیان و ستاده بعد از اتمام
نموده بر حسب حکم همایون با اغنه که مستحفظ حصار بودند باقلی یاربیک سلطان بدرگاه مقتشاشت و از جان مال بیان
و چون اغنه قدر چیزی بود که در جمع و ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری میکوشیده بدگرشت او دخته و قدرت خود را بنا بر
پشت بدیوار اطمینان داده در پناه حصار قلعه داری تحصن داشته تا مدت محاصره ده ماه کامل استدا و یافت و در نهم شوال
بوش در خاطر اقدس تصمیم یافته اولا جمعی از سربازان ممالک بلاوت بتعیین بر جهای خارج قلعه و حیطه تعرف اغنه مرخوده
یک یک را بکوزه مخط تعرف را در آورده و از آنجمله برج عظیمی که در دروازه شرقی بنیع واقع و دو جی از اغنه با چند اوب مستحفظ
آن را نیز بتایید الهی مستخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بدست آورده و بعد از آن مستخر برج سکین پرداخته و آن برج در بیان
قلعه در دست چهل نیه در تنگه که بسیار بلند و رفعت که بقلعه شده بار اشراف داشت و دیران حکم همایون و دین علامت بر بیان
پیاله روی عزم بلندان برج را با چهار ده برج دیگر که از برج ملک افزون در فراز آن کوه سپهر عرض طلعه زن برج بنگلوان
و سیصد نفر از اغنه قادر اندازی بی لفظ انها اقدام داشته بوش برده تعرف بکند اقدار بر شرفات مستخر آن فرا گرفته
و اغنه بر برج تمامی سوخ قتل و سیر در آمدند و چهار تمامی شیان و نان و توپهای که توان را که علوه بر یک بوش
بود از چنان راه صعب که پیاده را عبور در آن بهوات ممکن نبود بجر تثقیل بالا کشیده بر ملوکیان و برج شهر برج
که در جانب غربی قلعه شده بار پیشه لسیده و الحق عقل عقل اندیش از این امر غریب و بادی حیرت آمیز شکر کرده
و هر کس آن راه سلک فضای برج و هم را که سپهر شکوه سمان قوام را برای العین دیده باشد یقین خواهد داشت که بالا بر آن

توپهای کوه مانند از چنین مکانی که عقل ملک سپهر هم از تصور قاف قلعه اش پر پرواز مسدود بیقاد امر اش و هر چنین حکم الله تا لا حکم الهی خواهد بود
القصه از برج سکین ترب و چهار پاره را بر بال علوه کنبان مظهر فرنی و قودها التاب و اثاث ساخته بکر هبوط برج ده با
از صورت حصر بر آورده شد و بعد از آنکه بنیان قرار برج مرتفع پرفت چون جماعت بسیاری که باستحفاظ آن بست اقدام داشته بودند
و او طلب سپهر عزاز دین بوش بودند از طایفه مزبور و اکراد جیکرک و خان ابدالیا از هر کدام سیصد نفر در شب چهارشنبه روز دهم
ذی القعده با مر همایون مهیای کار کشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج بوش بردند چون آن اغنه پیش از وقت ملک گشته
مرتبی و فاع بودند قریب دویست نفر از دلیران معقول مجروح گشته بر برج بر شرفات قصر مقصود تیر گردید پس مابقی هم
مستحفظ گشته وقایع نویس مطلق تاریخ مصر شهر شال ۱۱۵۰ هنگامی که سپهر شتان سیاه پوشیده لیالی و ایام شهر ذی قعده الحرام را با طالع غره
بسلخ برسانند از روز نامه نیز در سیه لیلی در شب چهارشنبه سلخ ماه مزبور بعد از انصراف ساعت دکر و در این نیز از فرمهر سپهر شتوان عزم
دار القرار جهان کرده بر برج حمل در ماه و اوج سکبر و حیا و شمال بصاحب لوا سر بهر اسب اوزاری بیاد چره دست چهار
بوش گشته بجانب دار الملک بکش بهر اورد و نیز فرامرت فرقدم بر فراز کنگره شاخ طبقه که گشت و زنبق بر سر چهار حصار
چمن برق بنقش پرچم برافراشت اتش غراب و کلاغ بنقه قهر و غضب لب بال یافت و نالهٔ جغد و بوم از بام چمن بصفیر زنان
معارضه شده و طوطیان شکر خاکه شور انگیزی و نی تلخ مذاق بودند در قند بار شیرین بیانی شکر افشان شدند و اوج زمام در عرش
چمن بکس کرده بودند و مرغ باغ اب الهین کمه در حسرت شیان ماند فاخته کوکوزنان کشته و هنگام صباح که خسرو سپهر
اشاب سند عقد با سنج در دار الخلافه تهمتا بر بود و خود و منور ساخته جنود منه رنجم و کواکب از مدار آن برج راه تولد کرده
و مالک سیکنهار نور در قوه ظفر بر روی ایام کشاده کشتند قلعه قلعه بهمن و از دیوان پادشاه تعالی صوبه بهار و بلاد اول چهار فرزند
سبزه و قلعه چهار حصن بیکر نقش بنا تعمیر بهمین کرده فرشان بازوشان بازشتن بارگاه سپهر سال بصف ایوان عرش و فضا
ملک طبس و عرصه مزاطه بخود پایه رفیع برسان افراشته و حبس ارایش بحضرت ارم نگار و کمال قدر و زیب عظم و ترتیب
نوروزی دست کشاده رای لشکر و کبرای عسکر و امرای نامدار عظمای کامکار از جاه خانه دولت سرشار مانند زین کلاهان بهم
و نوزاد لیاسان ثوابت بیاد بکنبدهای طلا باف و البسه از زر بر دوش داشته در دامن عصفر و نیز مشکل فراخور بیشتر
و لباسه و نه بخوران که کامل عیار شهر نه چون طبق مرغ مشتبین نشان زم هیبت درین حشمت و دلوز بیچه کشا باغ دلوز آب
اقبال بدو داشته و همان روز فیروز بتهیه اسباب بوش پرداختند و چون طایفه تجار زاد اول بود و اوجب کشته کار نساخته بود
بشیر ابایی مامور و سه چهار روز از دیران نوکار بسر زبان عرضه کرد و از اشتاب کرده در شب دویم ذی الحجه همراه
در اطراف قلعه در پیوند اسکنت و زوایای کوه و بنیاد حصار در کمین کشته و خود نیز شب بجانب برج چهل نیه در پناه کوه بدیا
که از نظر ملوکیان مستور بود با مشار الیه ملیه سلطان روز جهاد کرده تا هنگام ظهر از روز بدون آنکه ملوکیان ادراک نمایند
در پیوند اوقات فرزند در ادل ظهر که اعدا عصر و راست پنجال ایام پسین بود نماز ظهر را ادا و استعانت از ایزد بیچون کرده بر بیکار
مستحفظان بتر از برج بر آمده در تهیه نماز و غافل از شعبه اکنی جوع شعبه باز نمودند تخت ایشان برج دوده دیوان جنبه
توش نوبش در کشتند چون پیشه سنت طایفه تجار بر بعض داشت اگر دو بخت یاری کرده قدم بر فراز سم مقصود که شهر برج

تصرف کردند و از آنجا بجانب شهر بیجار رجع هجوم آورده بسیار مستحفظان آنجا بجزء پیر فرستند پرق سیلاب دران مکان افراخته اغانه
سه رتبه بهیات مجموعی بجانب بیجار رجع متهاجم گشته لازمه حیرت بتقدیم رسانیده اما چون فوج فوج از جرجیان و بلکیان بسیار هم
و پیشروان آن جنگجو گذار بیرق توام برسم کومک بدیران مقرر گردیده بر رقم اطاعت از چهره دشمن خود فاقد سر کوب مسخر شده روی بر آستانه
بهادران نصرت قرین نهاده که در یکی جمع شده از اطراف مقدور دوزا در شده بیاعمری قتاش از زبانها که ترتیب یافته بود و بعد از مقصود
و عروج بحیطا در دوازده برج کرده مقدور الحیط استیخ دراز دو حصین بالتمام از اغانه فرصت جسته بعد از زمان خود را بر کوه بقیه یلکه
در جانب جنوب مقدور در فراز کوه واقع بود که کرنیت بقیه لطایفه دکوه را و اما ناعرضه شیر دهر کنند مقدر گشته پس شاه والا
تو بهادر را که در بالای کوه در بیرج چهار مقدور بود و بقیه تول بسته از آن دوازده ناعرضه خودش بهنام اساس دولت و بعد از تصرف حصار
باد جنوب و از خواب کردن عقبش خواهی نخواهی بیدار کردند روز دیگر که شمس جهان خورشید آشیان لیل حجاب از پرده جهان
زینب نام خواهر بزرگ خود را که عاقله او بود با چند نفر از سرکردگان بلکه بر سم تبرات که باصطلاح خان مارت از ذیل شبکه
و قرس فرستاده فرمان آن از رفت عفو جهان مدیونان حاصل کرده روز دیگر با دلیران محبوب و اقوام و تابع خود تمامی روز
آن منشور نجات تاج تارک افتخار و سرمایه طبلان و سرمایه ساخته در بارگاه زرین بنیاد که در خارج دروازه بابا ریا می‌نمودند
آنحضرت بدروازه طریق آمرشته بودند بشرف پیش سر بسته و بنزد جان بخشی در حضرت بدره مسکوت آمدند بجهت والا
سطر تبیان مال غنایم بلکه کان که از تعداد اندیشه محاسبان بیرون است و سعیکنده بجهاز بدیران عالیشان غیب حسین را
با اولاد و اقربا بر تبی اعمام و مالا که مالک بودند روانه نازدان بسکنای شتر از ولایات مقرر ساخته و چون از الفقه خان
با احوال خان برادرش که سابقا از دولت فرار کرده عده بود و حسین کرشه در قلعه ماعجوس بسر داشت در روز فتح قلعه تشان نیز از حبس
بارشه بدر الاوان عنایت من الله قبول بسته بعد از مرت بکران خاقانی شیر نیز مامور بجانب دلیان و ولایات و اولاد
بقدر کفاف در بعد مرتبک سیتن مرخوند و طایفه غلجه مشتمل بر خود کرده بیاشد که یک کرده مرسوم بهمه تا دستش بکین فرد دیگر
و منسوب باشرف سلطان جمع دینه چون شرف بهمه کبیس دکر بیت در اخراج کوی سعادت سبقت جسته ارجه و ورود و مرتب الاشقیا
شرف اندوز دینه کاملا رشته بود حکومت اهل قهر را بعادت تلاقه با دقت تعیین و تقویت شاه را که کمت عرض ان در فراز کوه
کاملا واقع و ذا الحقیقه در نخست اساس نشیت بنا کرده چنار و بار و مرجعا بود و بکم والا دیران با خاک بیرو بکسان سلطان شاه
دار الملک و مقر حکومت حکام ساخته و چون عهد کرده بودند که من بعد از اهل اسلام هیچ کس را کشته رقیه سازند مرد الاقتصاد
تمامی برای تقدم اهالی اندیشان اهل دیار ریاشه آن ولایت ابدالی خان حاکم ابدالی که سالک طریق مذهب خان مرحوم بود
مرحت دیگر بنگ دست دینه و نیز از زبان ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کاملا عنبر اساس و مهتاب طلایم کاسبان ساخته
نادر آباد و مواقع را بسکنای اهل ابدالی که در نیشابور و باقی حال عرضان توطن داشتند خصاص مواده مقرر داشتند که ابدالی بوجه
توقف عنبر مرتکا بجای ایشان بشه نیشابور بکنند و انجماعت را دست چهارم ماه بزور از زاغه کنی بهنه بر اکان مقرر
در روز بعد بکرس عهد سلطان و نشاه بکنند روم تقدیم نوازش صبح و قتی ابدالی
سابقت بحرمه دست که بعد از دقت ترازی کرای صحرای خان عبد الباقی خان
رنگنه باتفاق میرزا ابو القاسم صدر و قلتا اکر تا باشی از زوار اسمان قدر بهرام عیاش بسفارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بود
از طرف قرین شرف پادشاه سکندر دستگاه روم لوازم عزاز و احترام است بایشان مرعی میدارد مصطفی پاشا بر ایشان
مستبران دولت بود باتفاق بحیاتا اندی صدر اناطولی و حسین افندی قاضی اورنه باشکری تعیین بهمت سفر ایران در ۱۰
بغداد وارد و صحبتان کشته از دست کردان مامور بدربار ملک و مدار شد در روز دهم محرم ۱۱۵۱ که پناه روز از نوروز فرود گذشته بود
سفرای دولتین در زمان آباد و بعد از حرز زیارت پادشاه حضور اقدس گشته سبان کوه توان تازی نژاد مطلق بسافت
تعیین کرد پادشاه والاجاه ممالک را بهمت هوس عالی مصطفی پاشا و شاه بود از نظر انداخته و بتیغ بنات بسیاری
و مقارشات زیاد کشته باعطا اکرک سوره اسب با زین ایراق طلا سرافرازی حاصل نموده زیاده بر حوال سلف مشمول عاطفت و احسان
چون در نامه پادشاه والاجاه روم در باب سر بر حضرت امام جعفر علیه السلام اذعان صریح کرده در جهت حصول کشی از ارکان سمع اعلام
با هر این غیب سمک بهر گشته اعلام نموده بودند که هر کشی از ارکان از بعد از مواقع از منه یکی از ائمه مذهب ابو حنیفه
آن مروتی بعفاسه میکرده و رفتن امیر حاج ایران نیز از راه شام مقتضی وقوع نشست و خواهش کرده بودند که اذن متعقبول گشت
مقرر گردد که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف هر سال حجاج را بکعبه مقصود رسانند حضرت ظل الله رفتن امیر حاج ایران
نجف اشرف پیرو شد بشرطی که حافظین بعد از آن راه را آباد و بکتاج حاج را هر ساله حاضر و آماده زنند و بهمراه
عظام مورد اعزاز و اکرام ساخته بوسایط بندگان درگاه عالیه امور ایشان بکشف و توجه شرعیه آن در دلایل مرحمت کرده
و از نقد و جنس و خواص اسباب اضافه بر آنچه در سوالف زمان با امیران روم عطایا بایشان مرحمت چون مهم قرقیل مسب
و تعیین ممکن که از دولت عثمانیه بمعاذیر شرعیه و حماذیر ملکیه محول و مرکول شده بود رکن اعظم بنیان مصالحه بود لهذا ابرای
مذاکره اعلام علیمردان خان بلکه با فیلی با بجانب تعیین و رفیق مصطفی پاشا و افندیان ساخته در غره ماه محرم ۱۱۵۱ از خرقه
زیارت و روانه دربار شرکت از عثمانیان فرموده

در ذکر فتح موکس بعد از مرتبه سوم و فتح و تسخیر غزنین و کابل

قبل از این مجملی که نگارش یافت علیمردان خان شاهزاده را روانه هندوستان و حضرت پادشاه والاجاه اعلام فرموده بودند که چون
افاغنه ذنبا مسطح نظر است بنا علم نصرت بکابل آن نواحی مقرر گردد که سد راه فرار شرار باشند پادشاه تیر در جواب انشا بود
که در این حضور صعوبه دران تاکید و حرز جزا مقرر نمودیم که در سر راه منع مفسدین فتنه زا نمایند و بعد از مرحمت علیمردان خان آن
کتیبه یاد آوری محمد علیخان فولاد اهل ولد اهلان خان مرا که از عمده امرای ایران بود بسفارت امور و پادشاه والاجاه حاجی
اعاده دو کنز ساخته بودند و در اوایل کار رفته تا که افاغنه آن دیار بسمت کابل اغاز قرار کرده بودند و فوج از غازیان برای
راه تعیین لطایفه بجانب قلات نامزد گشته اما تاکیدات بعمل آمد که نظر به دستی قدیم که ما بین هندوایران تعلق دارد و از صدمه
تکاور کرده مامان جنت مآب از دست انداز جنود رفتن محفوظ و مرکات حال رعایا و برایا را تا بایان حرارت ابد پیوند از عرض محفوظ دارند
سرکردگان لشکر منصور مثل کامکار بهادر قرخی قلات تا تامهای کوهستان آن ناحیه تا حد و از آنجا با ملک مرغه چهاول
قرب هزار نفر از افاغنه غلجه را که در آن نواحی بودند سر و مشی تیغ هلاک ساخته مال بسیار از ایشان بدست آورده تیر غزنین
و کابل فرار نمایند و در حلال این حال معلوم میکرد که از حرارت علیه کوه کابه کسی سر راه مانع و مانع عبور و مرور افاغنه
غازیان بنا بر اینکه ما دزن نبودند که از مقام معترز قدم فراتر گذارند در انجا بکشت چکیکا را بعرض عاکفان عتبه علیه تلاف شاهنشاه
و بعد از رهول بیجر محمد خان مرتکا را برسم سفارت برای استفسار علت خلف عهده تعیین و در بارد هم محرم سال مذکور
چاپاری از راه سند روانه دیار سند فرمودند اما همان اشاره در باب ولایات کابل و غزنین بکار رفت امر که نیز بعد از

که قدم خان بر چهار روند در ولایت تنگ گرده روز دیگر جواب کنا قان بجریده رسانید قدم خان دارد هند و ابلاغ نامه همایون کرده پادشاه
والا جاه از جواب کنا قان مرخص ساختن اهتمام نمود و اهتمام نفراف فرمود چون کمال کامل از رفتن محمد خان مسرور شد
در اوایل محرم سنه ۱۱۱۱ هجری بعد از فتح قندهار فرمان مرکز خطاب محمد خان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخص شده بر
جوانبا که از دولت علیه کور کانیه صادر شده باشد بعرض رسانند و حکم همایون را مرعوب سازند نفر عبد دار کیا پار از آنجا روانه شد پس
عزیمت حرکت بسمت کوهستانات غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غره ماه صفر که ایلچیان روم را مرخص و روانه ساختند
فرمودند پرچم اتوبه ظفر طراز بجانب غزنین اهتزاز یافته از چشمه محمود که حد ملک ایران و هند است عبور نزول فرمایش آخر غزنین را
مقر موکب مضیر ساخته از آنجا هزاره نصرت لوا انصر الله میرزا را بتسخیر فاغنه خورد و دمان مامور فرمود و خان عالی
که حکم غزنین بود از ملاحظه آمد آمد موکب همایون مغلوب وحشت گشته قرار قیامت و علما و رؤسای غزنین سلیمان قلی
بیگ و نیاز بیگ با پیشکشهای لایق و هدیه داری بدربار عالمگیر نواز آورده شمول عنایات صد نیو کردن قرار شدند و کوکه والا
از منزل قرابغ رایت توجه بجانب غزنین افراخته در سه روز بیاه بیچه علام بیگ شاه که قباب قبایل بود از آن مکرود
ضبط بخش ساحت ملک غزنین جنبیدند و در حین حرکت بر موکب نصرت شعار از قندهار و جز از آن نظر فرمین بشیه هزاره دار
و دار بیگ و بابا هزاره جایت که در تقدیم خدمات و بوابی سالک ملازمان یافته بودند مامور گشته غازیان بیگ سرکش را
ایشان را پایمال ستم تیز بسیاری از رعایا معقول و عنوان یاغی مرتبت همراه اسب ابرش والا رسیده حکم مطاع نفرمود در بیست
استراد مصحف الفاظ ساخته و جز از آن جماعت را برای طاعت برکاب نصرت اسباب حضرت و همچنین از قندهار و از جانب کرسانیان
هر یک که بر کشی کردن آخر خدمت بیزوی از روز قاره از بابی و راه هر یک که پایگاه و بعیاد که شهر را از آن خود بوده نواز
گشته و از بخواری توجه بجانب دار الملک کابل افراخته اعزه و اهالی کابل در دو منزلی طریق استقبال بوده در اصل عتبه
سعادت بر زر و تشریفات فاخره بهره اندوز شرف در برگرده حضرت انصراف یافته بود از مرحمت ایشان بعد از آن عامه سپاهیان
کابل زیاده و نقیاد بکول مشرف خان در چیره و خان کوتوال قلعه در پناه چهار دایه در هم بقعه داری مرحمت شد و در سنه
سیم ربیع الاول که پیشخانه کشان موکب همایون همیشه و الا را بجوالی قلعه رسانیده بعد از قلعه کیان از دو منزلی بر علاوت پرداخت
اعاده سازند کردند حالات پیش خانه چون ابر بیکنت بودند بال ایشان پر در حشمت لعب سرادقات گردون کوه و وضع حال ادرار
انجم گرده در دار الملک نیم خرمی خست شریا شهر بوده کوکبه جهان کشا تیز رو در بعد وارد بخاک گشته از روز شنبه پنجم ماه از بزم
مراد شد و از رک بجانب کوه سیاه سنگ اهمک و طایفه بازیهای روزش باز دعام تمام از قلعه براه بیارت بیک در شرع
باد و خشن و تیپ بیک گرد نه همین مرتبع ماده غضب فاقا گشته عبور را که در آن وقت در رکاب اشرف عبور از دو بیشه بجانب اشاره
ماتر بین آب بر بجهه و بیشه ها بایشان در آورد بکشه تا از قلعه سراف یا گرد نه و همان از عزم عبد خدیو عنت کشور مسیح قلعه
اطراف شهر را جنود مضافر حصار حشمت از یکطرف بکم والا تو بهر قلعه کوب پا بر فراز کوه کشیده و بیرق شهر بقعه بین که هم پرواز
نسر طایر و هم شاهین عقاب از زین چنگ چرخ و ایست هدف تکاهای برق اثر و از پیکان آب بر مطر چنباره بر جبل حاصل
صاعقه با ساحته رازه در جنبان ثبات برج و حصار و اساس قرار قلعه کیان آمده چند روز اهل علو مانند موی شاه
حیران شده از ترس شر بر خویش پیچیده چون تاب و اتاق را از خود سلب دیدند روز شنبه نوزدهم ماه بهمراه کار روان

عجز و ناتوانی

عجز و ناتوانی و ورود در بارسپه بنا و بزبان ناوانی با دای انملکنا بما فعل السفهاء منا اعتراف بتقصیر و زیاده کرده
مقرر اسیر روند و پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر گذرانیده قرانه چنانچه خانه و قلعه نه پادشاهی که در ادراک ملک پر طمع و ضبط بر کار
خاصه تنگی پرفت انصراف نمود زیرا نیز که سابقا از منزل قرابغ بیشه سرکشان صفاک با بیان و حوبند ناموس کشته بود در تنگی
بیشه و تنگیات آشنا انصراف بجانب کوره اطاعت داده و در بیست و چهارم ماه مذکور از راه چهاریک کار شرف اندوز
لب ماحد نوکه مکارکشت بعقاران اع عالیه همان بر سلطنت حیات محفوظ نظر و خنده مقیم شهر مصون ماکه از دولت کرکانیه بر
جواب مسند و ادا حضرت ایاب بعد از اعداد ایلان ایوان کیا پار بر رفتن و ادا همایون پادشاه والا جاه لوش بیت مصور
مرصون که قبل از آنکه عبد وان خان و بعد از دو همایون بسفارت روانه دربار بر حرمت قرار شاه شد در جهاد حق راه فرار اشرار باشان
وان تیار شور و از جانب کمهرت نیز تهیه مطلب بعد از عده بنا بر وعده ان پادشاه و پناه کوکبه عز جاه و از دو تنها کشته بعد از آنکه
خلف عده طاهر شد هر دیگر برای کید بدند اگر در راه خیم کمال اعتماد ورزند که در آنکه شبه جواب نیز خشد اولا در آن باب
وعده کردن و ثانیا خلف عده بعمل آوردن و بعلاوه آن هر یک را بر خلاف قانون سلف کمال کمد آشتن و جواب بیکار
در عقده تعویق که آشتن حاناتاش از مخالفت و بکانکا و منا آثار و رسی و لکانکا خواهد بود و بعد از فتح قندهار چون همین قصد کرد از
افاغنه با ایران صد در یافته بود زیاده بران بر ممالک هند بشان واقع شده مصون آن بود که البته بیشه بطایفه مهر طلع
اقدس شاه رسید و این حرات را هوا خواه یکدیگر میسر نیستیم متوجه بیشه کجا عت کشتیم مردم غزنین از بابا ایلچیه شوش از
کشته اما ابا کابل قطع نظر از آنکه بایست ورود رایات نصرت آیات استحکام گرده در عالم کتاب دین الدین بلوازم
واعانت پردازند در سعادت بر در خود بسته با افاغنه نفاق و با این حرات اظهار هر سم نفاق کردند چون
منافیه طریقه ادب و پیشه ارزی حرمت مرکب ظفر کوکب بود از راه یکانکا که بین الحضرتین نقض داشت ارحام تادیب بطایفه
تا یا الحال که براه نمایه قاید نیاز روی متعدد بار مهلت طراز او در خواهش را بنا بر خاطر ان پادشاه و پناه مورد مرحمت همایون
ساخته مقرر فرمودیم که اصدی متوقف حال ایشان گزیده مارا از رسیدن حال الالان ترک نسبه افاغنه مضطر بوده
حرسیه تا منتظر نظر شد و چهار بر نوزدهم ماه چند نفر از اعیان دار الملک کابل در دست پرشم ماه در راه شاه جهان دستبه
که بیاول بر سالت نامه همایون فال و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال را معلوم پادشاه پسیان حصال سازند و بعد از ورود
کابلیان سلال ابو حاکم ان ملک ایشان را مانع و بدبت در راه سلج حشمت بیاول اکه پیاری مرفت و لد عبد عبیک ام اعیان
در عرض ماه بقتل رسانید چون غله و حاصل از ولایت کفاف احوال جنود ظفر عود نمیکرد لهذا فوجی از افواج کاکر را بجهت
مامور ساخته در حوالی هم ربیع الثانی بهمراه تا بیدیزد ایا عازم کوهستانات چهاریک کار و بخاور و بیا که مرضع صاحب حیرت
مصور بر آب علوف مواکب طایفه افغان بیع و شدند که هم کوهستان ان ایه بعد از دو هم توسعه در هیئت غزنین
افاغنه ان بست تقدیر حیال تحقیق جسته و ایران از عزم از حکم والا کوه مزرود داشت بیا کشته سفاق سوکس ایشان را بیاهم
جلادت لکد کوب در کشتن از معتبر در سکرت ساخته طایفه بعد از آنکه خود را کرشاه ممالک بیکران صدمات تعرض و عقاب
خویش استغراق لطمات ان دریای مهنت رجع دیده بجوی مودود خدیو بحر بر کشتی مشکستگان طوفان حوادث قرار داده
لکر امان بود توسل جسته بکنار عافیت و ساحل اقبت پیوسته و سکار کوه کان در دست طایفه باسعد الله و قلعه دلد میان قوم

اه بدار مقر شتافته خدمت رکاب اقدس را علقه کوش غلامی اولاد خود ساخته جمعی را بتقریب بندگی آستان شاه از اوکی
رسانیده بود بیست و چهارم در آن مکان خوم پایه سریر مینو چهر مرکوب بزم بهره اندوش ایوان ماه و مهر گشته بیستم جمادی الاول
سواری توقیع بجانب کندک که در زیر خوابیاب و دهرا و فوز نزهت و صفا طعنه بر بوستان جنت میزد آمد آغا علیخان ایمان
نیز خدمت کرده در قلعه کوه بهنگام اساس عمارت داری مرخص شد دیران نصرت نشان با برادرش بر سر عشاق آشان عازم شده
الطایفه چون دشت و کوه را در زیر پای گران تهور غازیان یکسان دیدند طالب امان گشته رسول ایشان وارد دیار ملک شان
و مشمول عفو خدیو جهان شدند و افواج بحر امواج که مامور بشیبه هزار جات بودند خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد الطایفه را
در سلک غلامان هشتم داده در بیست هشتم ماه بزیور دار و دربار عز و جاه گشتند و از آن مکان جمعی بضبط قلعه جلال آباد و دیار
ولد بیرعیک تهان که مرکب قتل بسیار دل ایوان شده بود مامور گشته حاکم جلال آباد که مانع زنتن کابلیان شده بود فراز
و بیاقا آبا آمده بار طریق اطاعت پیموده روز بیست سیم جمادی الاخری بعزم استقبال پیش آمده ملتزم آستان تشرف داده خود ملک
میر عبدک پیش از وقت در فراز کوه احداث سقفها تهای محکم کرده و جمعی عظیم از مردم زن و دلیران کارزار فراهم آورده اساس
آنها را بلوازم سهام و ذخایر مجهز داشته بود و غازیان دسته دسته بسقفها تهای او پیوسته آن بناها را توی اساس بیستیاری
سر بچه زلزلت عاجزه در هم شکسته تصرف در حال ایشان را عرضه تیغ هلاک و زبان ایشان را با همیشه رسوان دلیر عبدک
اسیر فتراک ساخته بدرگاه معلی آورده و بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی بهار سفارا که در بیخ و سنج جلال آباد واقع است
بچمن آرایا آمده قدم فرو دین اثر رشک بهار و رهگل ضمیر زاران وادی یا زیب گوشه و کنار رود کنار ساختند

در بیان ورود شاه غازی بقصد تسخیر ولایت بلخ و افراز رایت قیصر کوهر بار افراز رایت ممالک ایران

چون در این اوقات رایات نصرت آیات عازم هندوستان و عزم بعید المسافه پیش نهاد همت غازیان کشور ستان
بود رجال الغیب و الشهود یکی از فرزندان فرزانه کامکار و شاهزادگان ارزنده مانند اردبیل ایا و فرمان روایان ممالک ایران
از خاطر اقدس سمت گذشت لهذا از کابل امر همایون تعیز نفاذ پذیرفت که رضا قلی میرزا که امیر دارشه و در آن اوقات بر
حکم آن بلخ ممکن داشت و ولایت بلخ را به بدر خان افشار بیکلر بیگی هرات حسین خان بیات حاکم نیشابور سپرده و حراز
غازیان را بحفظ آنجا گذاشته و ضابطان ممالک محصوره ساخته از راه جمنگ و بامیان وارد اردوی نصرت نشان
شود و چون بعد از وصول بمرتبه بلخ که هنوز مرکب همایون در ماندر آباد توقف داشت شاهزاده امیر الامرا نافذه شده بود
که در آنجا مرکب افواج ظفر شعار از کارزار و پیکار بیکار شده متوجه قندز گشته امرای آنجا را مضطرب سازد شاهزاده
فرمان واجب الاذعان توجه بولایت گشته یوسف نام قاتاقان که تا آن زمان در مقام مخالفت ایالت داشت با برادر کشان
آن ناحیه تاب توقف نیاورده سالک طریق هزیمت شدند و شاهزاده از ولایت آنجا از جمداد و عازم رفته و فتنه و فساد
آن قدر از و بسته و در آورد و در اثنای راه مثال امر همایون بشاهزاده رسید که گشته چکونگی امر مرض قولنج سریر سپهر مدار و جمشید اقتدار
جنت آشیانی باحضار ارتحال صدار یافت شاهزاده راه بود طریق امتثال گشته بعد از ورود دلکابل بنه و غرق آن دیار گذاشته
در بیست و چهارم رجب از دولت خدمت خدیو کامکار گشت و روز دیگر حضرت ظل الله بملاحظه اعاکی بلخ که در مرکب شاهزاده
بودند پرداخته تا چند روز آنجا عازم بر سر آن از نظر اثاث سامان گذشته شد و چون آب سیر از آن ایشان در عرض نیز بسیار

دوا بود بهنگام آسیابهای آن مرز و بوم غایت دیانت و دارای ایران و خیانت غل و نصب بکلی یکسان و فرمان نامه شاهزاده
کامکار تعویض در روز جمعه غره شعبان بعد از ظهر بیست مبارک ماه و شاهزاده نصر الله میرزا را بزیب اهتمام سر منزل داده
مقرر نمودند که در عهد شاهزاده یکی جمعیت را بست چپ زده بعد از آنکه پادشاهی بهر یک از اولاد که حکم قضا لحق کرد حضرت بسر مرکز
بطرف راست بزنند و در یکشنبه سیم ماه مزبور رضا قلی میرزا را مرخص و با فوجی شان روانه ایران ساختند روز چهارم بوجه
بجانب جلال آباد و هفت آیه در هم ماه از جلال آباد عبور و بجانب شریف القاسم سلیم فرسخ قتاب بارگاه عز و جاه بوجه
افراشته شد و در آنجا حرارت ده هزار تن از طلایه پل آهن بر سم منقلان مقرر گردید که در دو منزل شبیر ایشان از زنگ و قمر
باشند همین که آن کس بنا بر پیشخانه نکشتی مرکب همایون اختصاص یافت شد در این نهضت بعضی تنبیه عرضان ایشان شد
چون از حالت علیه کورکانیه صوبه دار کابل و پشاور ناصر خان مرحوم بعد از تسخیر غزنین و کابل کمان ممالک از حوزه
کورکانیه بدر رفت ناصر خان در حدود پشاور در سلک جمعیت دانسلک ساخته مشغول خود داری شد و جمعی کرعان کابل
باذن همایون عازم شاه جهان آباد شدند منشور عنایت از موقف اقبال در باب روانه کردن ایشان بهم ناصر خان عزیمت
یافته بود ناصر خان بملاحظه پاس حقوق اندرات ابر پیوند اهتمال بر فرمان همایون بسته در حوزه سلطنت کورکانی
بمرحله جنایا و دهن بحر تیک بیرکردن آتش جنگ پرداخته بلاده نهضت هزار نفر از افاغنه چیره دست و دلاور ایشان
اجتماع داده بمحافظت در بند چیر اشتغال ورزید روز دوازدهم که منزل مردم مغرب سرادقات انجم از ماه و جوزا بجانب
بنه و اغرق ما در مرکب خضر الله میرزا در آن مکان گذاشته خود طرف عصر از راه مشهور بسب چوبه که کوه بسیار بلند در آن ضعف
دشوار بود با فوجی از غازیان جوار و دلیران نیزه گذار مسابر جریده بعزم شبیخون ناصر خان بعد از صبح روز دیگر بر ساعت اردوی
گذشته سی فرسخ راه طی کرده از سر آب سرقت کنجایت رسیدند ناصر خان از آمدن ایشان بعد همایون خبردار گشته بهیئت جنگ
بر جوانب و صفوف لشکر آراسته پیشتازان سپاه جلو ریز بر عقب ایشان گشته در طرفه العین سلک جمعیت ایشان گسیخته
ساخته جمعی کثیر عرصه شمشیر ناصر خان با جمعی از دیگر هندیه زنده و دستگیر گشته بقیه راه فرار پیش گرفتند و تا صبح از دو راه
ناصر خان و لشکر بانش خوزه ضبط دلیران مثال یافت و بعد از سه روز که همان مقرر گردید فیروز بود بنه و اغرق نیز مرکب ممالک
متوجه پشاور شد و همگی لشکر و عرصه نزهت پرور از پرتو ماهچه اوج ظفر رشک هاله قمر گردید و سایه طالع افراز در دیار
سرور ضبط و دار و اراد گردید که چون جماعت لکری بعادت که در البرز کوه مسکن داشتند بنا بر آنکه ساکن ایشان نشیمن کوهستان
و جنگل بر درخت در اهل سیاست بیشتر جا و مکان بعضی از دزد نافرمانی پیروان مرحمه ظهیر الدوله ابراهیم خان سپه سالار
بحکم والا عازم شبیخون ایشان گشته اولا تشنه سیف از خشان غازیان سایه پرداز اهل شقاق و ساکن ایشان از آن کوه و دشت
دیران احراق گشته مغلوب شدند و ثانیا الحال جمعی از ایشان مزار کوه را کمین گاه کمین و قرار گاه کمینگاهان کمین حضرت
از اطراف آغاز جنگ و دستگیر رزم را میدان کارزار ساخته کرده ابراهیم خان بحکم قضا و قدر کلوله تفنگ بسینه
دهن و مقصودی از این قضیه پر شور بنیان عزم ملوکانه راه داده امیر اصلان خان قرقلو را با یات از کابل مصحوب خان

که سردار کرجستان بود بر دار از آن پایان یقین و روانه مقرر فرمودند که با عساکر نصرت بقدر امکان بتادیب مخالفین
نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب مسعود باشند و در پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم اعلام نصرت بنام بجانب شاهجهان آباد
اهتزاز یافته امرای همایون بتعرض در مقرر شد که رود اتک را خبر بستن لشکر افواج قاهره چند روز فرج فوج از آن جسر گذشته
شان گذشته گویند که من صور نیز متعاقب عبور کرده اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور نگشته که در هیچ موسم از رود خانه
بحساب مردن بغیر و کشتی عبور میسر باشد اما برای ایام قابل حزم در هر یک از این رود خانها که نمونه بحر زخار و شعبه دریای
خونخوار بود صبر کرده زیاده سوار و حراب بار و اسباب از آب گذشته هیچ کس از سپاه لاهور در اطراف آب
و زیر آباد بر گرد که تقدیر خان خلف گاه سر از آن غایت ساخته رایت خود داری افراخته بود قراولان کمک همایون بر فرق
ایشان پرداخته در اساس قرار آن هشت غاشک کار سیل امان کرده گویند والا نیز متعاقب از آب گذشته در آن سمت رود
سپر نمودند و مقاران آن فوج کثیر از جنود هندیه بسر گرد یکی از بندگان اراده که سلسله حیرت را بعقاد داده با دو کرنا عالم ناظم
صوبه لاهور می آمدند در ملک پریشان کردن لاهور و آشوب دیده قراولان گشته چنانچه آن کار بستیز و آویز انجامیده ایشان بر آن
گذشته پرسشه کرد مودودی که با دو شاه و تضا از حلقه دام کند و ایران رایات جسته بعد از ورود در دارالخلافه همایون کوچ لاهور کرده
شش ماه مقر کوکبه عز و جاه گردید زکریا خان چون معارضه او را با فوج مصور از قبیل معارضه طلب با نور دیده کفایت خان و
مهمات او را در الطلب امان بدربار عز و شان فرستاده خود نیز زود دیگر بجهت سایه استان ملک ایشان نایز گشته بیست لک روپیه
و چند زنجیر فیل کوه پیکر با نفایس و ایاد دیگر بر سم پیشکش از پیشگاه حضور انور گذرانید و لوازم خدمت و انقیاد بر یکدم سایه شاه
فاخره خرد ام و اسباب نثار و باساخت و زین زرین و کمر خنجر شمشیر مرصع با رعایت و نوازشات دیگر در باره او مبذول
و ایالت لاهور بر سر باد محول امر گول گشته فخر الدوله خان ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت او کناره کرده و از آن
و میر سامان در لاهور توقف داشت باز بایالت اتک سرافراز ساخته روانه آن ولایت و نامه خان بهره دار را که از حکومت کرنال
و دار کاب حضرت اقدس بر بود و محمود را بصوبه داری کابل پشاور سرهند و فوجدار یقین فرمودند که بر خلاف مبرز خود شتابی
مرتد دین را روانه دار طرف سازند

ذکر تسخیر شاه جهان آباد و تعیین

بعد از آنکه در دار الخلافه لاهور مستقر گردید استخبار واقعه بعرض استادگان بارگاه رسید که
حضرت محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشمول جمع اوردو سپاه و ملازم مقابله موکب حضرت پناه است
جهان ملک نیز روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت و از رود خانه ستلج شرف عبور و در روز شنبه سلخ ذی القعده وارد هند
شده و در آنجا بر حد تحقیق پیوست که محمد شاه با صد هزار امرا و ناصر و هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار عراده و شب آورد و ماهان
اتک و سیاب و ثانه رزم و الات جنگ و اردو محل مردم بکرنال که بیست و پنج فرسخی شاه جهان آباد است گشته و
در خانه قیص که عمدة الملک خان امیر شاه جهان آباد جا گرفته از جنب کرنال روان و اطراف کرنال شمشیل بر سر بیست
در آن مکان حصن حصین و قرقغان متین ترتیب داده توپخانه را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله توقف دارد چند روز
همان

شش هزار نفر از سپاه خان شام را بقراولی یقین فرمودند که تا جوانب اردوی محمد شاه رفته دستبردی زده تحقیق احوال اعدا نموده
عرض رسانند و چون از روانه ساختن ایشان موکب ایشان روز سه شنبه هشتم ماه از سرهند حرکت داده در منزل چهارم
گردیده و چهار شنبه نهم وارد بقعه بالا شد گردیده که تا کرنال مسافت گشته حرم محترم و بنه و غرق را بسر گرد
آن رود خانه بخش قصور از کرکان در آب گذشته در هیجدهم از آن بالا حرکت و پانزدهم گرد آن طرف کرنال
ساخته و قراولان بنزدیک شب پیشتر مرز بجوانب اردوی محمد شاه رسیده برای کشش سپاه بر گرد کشته کمان کین و مکر و بهم آورده
او جمعی را قتل و چند نفر را زنده و دستگیر کرده بسر اعظمی بازگشت کردند و بنیاد شب جمعه پانزدهم از سلخ
چند نفر از قراولان بنزدیک اردوی کرکان بجهت و الاوه که حقیقت از آن ایشان حمل اعدا پس مقتدر را زده سر اعظمی بازگشت
اعلام نمودند که در همان سرا توقف و جمعی از کمتران عبارت نشان در کنار یا از روی حزم و ثبات عزم قراولان پرداخته
از سرای مزبور تا کرنال شش کروه مسافت و چهار کروه آن تمام جنگل مشتمل بر کیاه بابک و دو کروه دیگر الجیر خیار
همواره بود و سرکردگان شر باشر را واداشته کرده از جانب شر تا دو فرسخ از اردوی محمد شاه فرستادند که در یک ساعت
و مکان منزل اسواری بین کیفیت جنگل و میدان جنگ تشخیص داده در سرای عظیم آباد جمع گردیده
جهان گشت از شاه آباد متوجه تا بنه سرده کروه گشته و در کیشه سه هم مکان صبح از منزل برابر اردوی سامان ساخته
بیست و قراولان ظفر اثر مزبور اقتوبیض و جمعی از خواجه سایه گزین جناح همایون سایه گزین جناح همایون نال شاهزاده ساخته خود با دو جزء از قراولان
بکمک ایشان و نیم از آن گذشته و از سرای عظیم آباد شده و چون منتهی از شمشیر بر باط عظیمی بود که بسبک و اجر برادر و چند مقام
و اهالی مکان با حکام تقدم و رباط سود گشته بسر شتر رفت بکم و الاتوپ بعضی نهاد بسته ملک شیر از نیم سال
امان گشته بیاس بیس همایون سر بلند شده و در آنجا سرکردگان قراولان با فرمان شاه بر شمشیر برقی فرمان
هر یک سر دزدند که از اردوی محمد شاه بیت آورده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از کرکان بر یا یا لوازم متعاقب
بوضوح پیوست که محمد شاه از دستبرد قراولان پاجاس حصن کرنال شیده تا مکان را که جای حکومت است
شر باشر نهاده که ملاحظه مسافت شرقی و دفع پیاده اردوی او کرده بود بعرض رسانیدند که هر طرف پیشه است در همین سطح که شاه
کوکبه نصرت اتک و قابل میدان جنگ باشد نیست چون راه کرنال بر اردوی محمد شاه بیرون رفت منتهی بجنگل جنگ
بود از حضرت اراده کرده که بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف پایتخت که پاین کرنال شاهجهان آباد و
وسیع و عرصه هموار و سرسبز بعد نصب کوکبه فیروز و رفع رایات عالم افروز فرموده اگر محمد شاه بمقابله یا بمکیت پرداز
رایت توجه بسمت شاه جهان آباد افراز نمود موکب همایون روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل برابر حرکت داده
قیص گذشته و در نزدیکی اردوی محمد شاه مکان هموار مسطح دید خیام ملک احتشام را در مقام آراسته و چند نفر از قراولان
ظفر فرجام با نزدیکی معسکر محمد شاه جایگاه که علمها بر قناها و توپخانه ایشان هموار بود و با پرچمدان بود در اطراف خارج ساخته و سرکردگان
ایشان نظر تحقیق انداخته متوجه حرکت بازگشته مکان شام بعرض رسید که بر همان ملک عارت خان کمر و بیدار چند کمک مقدم

هندوستان بود با سر فراز نفر قشون و توپخانه و بهادر تمام بزم امداد محمد شاه وارد پانی‌پت شده یا الغوث سپاه ظفر پناه بمقابله او
مامور شدند اگرچه بهانا بعضی بنیم فرسخ کاهش اطراف اردوی محمد شاه جولانگاه سپاه نصرت کیش بود کرد گرد کشت کنار سر دره کرد
می‌آوردند اما باز فوجی را همان شب بر سر عسکر او فرستادند صبح روز شنبه پانزدهم از منزل حرکت و چون روز خورد فیض گرفت بجهان آباد
جاری است تا دریای جمون کمی نیم فاصله دارد صبح که کوکبه جهانگیری آغاز نهضت کرده قشون نصرت قرین سر فول مرتب شده بود
نصرالله میرزا را تعیین فرمودند که از جانب شمال یا دریای جمون تا جوانا کرنال آمده بیرت قرار اقرار و شهر یا کشور کریا بین دو فیض خورده
سیر کرده آن حوالی نظر ساخته با جمعی برای ملاحظه جا بیرون رفت و رضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شدند در عرض راه قراولان که شب پیش
برهان الملک سعادت خان مامور شده بودند وارد و خبر آوردند که سعادت خان در نیمه شب از سراپرده خود را با اردوی محمد شاه رسانیده
و قراولان بعقب اردوی او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را بهم و غارت نموده‌اند پس آنحضرت نیز از قاعات عسکر محمد شاه گذشته
سمت شرقی اردوی او را بفاصله یکفرسخ که میدان مستطیل بود برای نزول اختیار و بر روی اهل فیض نصرالله میرزا نیز بقول اهل تاریخ
موضع نصب لوای قرار کردند در شمار کمال سعادت خان آگاه می‌شود که پیشتازان همچو مرتضی منصور بنده او را تاراج کرده و بر عرش
برنتافته اردوی او را غارت زده و ماده جنگ گشته خان دوران سپهسالار هندوستان با دو صلبیان سر از قشون خاص پادشاهی همچو از خوف
که در کمان بودند با عانت او از جا برآمده قشونهای خود را در سه رسته کرده با توپخانه‌های سنگین و حشم رکین آهنگ میدان جنگ
نمودند همچو حرکت عرق حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک که صاحب صفت معموره ممالک دکن و اعظم امرای اوست بود
و قمرالدین خان وزیر الممالک و بقیه خوانین و همه در آن جمعیت از قلب امرا و سلیمان بیت و توپخانه و اسباب آتش خانه بنیم فرسخ
که میدان جنگ برابر ده تا بقدر خان خود پشت پشت تسویه صفوف نموده بر سر سپاه سلطنت بر چشم و همچنین مال سپاه انگیزه
نیز نیم فرسخ بنظر مراد مضیه کشور فرزند که از زمینه چنین اهل مرودند یا الغوث جمعی را بصیانت اردوی جهان خصوص در دو
درج گهر ساخته بر اسب کردن عزم سوار و قتل اولین مستقر دولت نصرالله میرزا و جمعی از خوانین نامدار کشته و بسیاری از قشون
که میدان جنگ متعلق آتش خانه یا آن تاپین برق آهنگ نیشه در تقلوای شاهزاده و آن تابار کشته شدند و رایت
یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله در عرصه رزمگاه ظاهر گشته خود با افواج نصرت قرین و بسیاری از عرصه
جمعیت میدان بزرگ و عازم معرکه رزم داور گشته رئیس قدر او لشکر شکوهان بود ز سر انگشت که آب خونچکان بود
رفت از هجوم صف کشیده ز مژه بر مژگان از چکیده شد از آمد شد مرد سپاهی غبار خرمن صبح گاه ماهی ز ملک چه کجه
در کشیدی ز سر انجم بر کف نیزه زدی ز غریو نم زدین دلوله بر چرخ مشتهین افتاد و بر چرم رایات نگون پرده سیاه
شق کمان سخت گشت چو چنان طرفین مانند چرخ هشت چو بشر اکبر بر دو حشر جبار زان جرار و بهادران جرار و بهادران
آلات حرب کشاده سر بار بر آن مانند کوه از خم چوگان قوایم سپاه غلطان شد و در رکاب کشان مانند حباب در دریا
سر گردان هر قبیله که سوار بسته لعل شیشه چابکسواری را از زیر مستی پیاده گشت و هر ارادتمند که در آن میان شتابان
میکشاد بزبانه شرر برق تیز تیز حشک تر میکردید القصه از ابتدای ظهر تا انقضای چهار ساعت نایره حرب آتش طلب حرب مشتعل

دیگر

و سیف سنان و سنان بر سر آتش یا و خنجر آتش بار آتش تا آنکه سعادت از لشکر هندیان روی برداشته بکمال رجعت
سعادت خان و نثار محمد خان برادر زاده او که در هر درج فضل قرار داشت بهمان کمر با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار خان
و عده ارایه سلطنت هندوستان بود زهر خدا گشت یک پسر او با ظفر خان برادرش مقتول و سایر عاشور خان والد و برادرش اعتبار
خویش نیز روز دیگر بقیت آن رحم که کار کرا شاده بود در گذشت و صمصام خان سردار قشون خاص پادشاهی با شهداد خان خان
خان و میر حسن خان کوکبه و اشرف خان و عنایت خان و عاقل بیگ خان و محمد خان که از امرای معتبر بودند با قرب صد نفر از جمعیت
دیگر سرداران از لشکریان ایشان غرض شیشه زنان بکمال کشتند و جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاری پیشه و محمد شاه نظام الملک
وزیر اعظم چون قریب با اردوی خود دستور صفوف اعلام اعلام عمومت عمده بود و بعسکر خویش باز گشته دست بر دل نفس بودند
محمد مرد دیلمان که کوه پیکر و توپخانه‌های پادشاهی مرام آنها با غنایم بسیار و اسباب ماشه فرزند از شمار بیطاقت و عاصر
میدان از زد و بود سپاه هندوستان و جباد کشان مشحون گردیده بعد از وقوع این فتح نمایان چون محمد شاه اطراف
بر چهار چهل خندق و توپخانه استحکام داده بود و حضور دلگرمی لشکر و سپاه بهم کرده از آن ورش عاده از چهار طرف بمحاصره اردوی
تبدیل راه فرار هندیه پیرو خشمند چون کار محمد شاه بانتظار آنها بید در تسخیر جنگ سلطنت از خود کرده فهرست
با خوانین و امرای باستقبال جام و از درگاه چهار چشم کرده و در حینی که پادشاه در جاه عازم دار الامان جمعی از امرا
برات بنا بر آنکه مبادا بین حضرتین تحقق داشت از جانب حضرت ظل اللهی شاهزاده نصرالله میرزا تا خارج اردوی
آن پادشاه فرخنده خصال استقامت مقام ورود بهشتگاه سعود آنحضرت نیز تا پردان خیمه مبارک راه رسانیده از
از آنجا که دستگیری در چنین مقام شایسته این سرداری است دست آنحضرت مالا از دور تلطف کرده در هندیان شیر
ساخته و در حقیقت کلید فتح ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نامزد درآمد محمد شاه پیشتر از دو جمعه
آنحضرت بوده اگر امری که از جانب چنین بزرگان در خور چنین مهمانی بشد بعمل آمده باز محمد شاه بعد از ظهر عسکر خود بر جهت
افواج مضمره بهمان نهج دست از مخالطه حاضره باز نشسته محمد شاه روز ثانی با امرا که داشت از اردوی خود خرج کرده عزم
ظفر شعار و مجاهده پاسداری حوت آن خانه ان الاتبار خیمه نشین پادشاه و الاجار سراپرده حرم محترم اردوی
فرزانه عبد الباقی خان رنگه که از اعاظم امرا بود با جمعی مامور گردیده که هر جا هر امیر کامیاب پادشاه و بالاه نموده بر اردوی
در شرایط خدمت که از پی دارد و از نگاه روز همیشه غره دی الحجه رایت جهانگیر بجانب دهلی که پایتخت جهان آباد و شهرت دارد
روز چهارشنبه هشتم ماه باغ شعبان مقرر گردیده عزت و جاه گشت روز دیگر در نگاه توقف حضرت محمد شاه بر اراک لوای
مرتضی شاه بیشتر از آنها شهر گردیده در روز جمعه نهم از باغ مرزا نوازد و خانیان از اهتمام باغ تا دریب دولت سرای خلیفه شاهی
لیالی بسته با اندازه‌ای تمیز از رعیت‌های کران بیاد داشته انفسه از سرکار پادشاهی آمده خشنود و تکه که از نهضت مطلع شاه
سعادت بنیان شاهجهان دار الخلافه سلاطین هندوستان بود مقرر گردیده دولت ساخته محمد شاه را نیز در سایه همان تاریخ
و در روز ورود رکاب اقدس جناب محمد شاه مقرر گردیده بنا دیگر در بزم ضیافت گسترده خدیو جهاندار بعد از اعطای تمین بادشاهی
آنحضرت پرداخته فرمودند که مراتب عهدی که در اول قرار یافته سلطنت هندوستان با رکاب پادشاه نیز دارد

و آنچه شرط اهداء و رسم دوا است بعمل شمار بطلب ترکانه در بارهٔ دولت ابد پیوند کورکانی مقرر آمد محمد شاه مرسوم کریم و تسلیم بعدیم
رسانیده بشکرانهٔ این عاطفت که چاشنی بخشی را علاوهٔ جان شرافت تمامی جواهر و خزاین و اثاثهٔ پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که
در سنگاه سلطنت بر وجود لوه و مخصص ساخته بمعرض عرض در آورده بر رسم نثار و ایثار گرد و هر چند کلانت کان عاقبت بحر و بر
مذبوح بهال نظر اعتبار آن کنوز و خزاین که جمیع خزاین سلاطین اولین و آخرین عشر از اعشار آن هزار بیش نگرده و نگذرده و آن بنا بنا
از نقل اضافه در چه اما بنا بر مبالغهٔ پادشاه و الاجاه اینای مسئول نقش پذیر قبول گشته مستدان این اسفط خزاین و پیرمات لوه
در بیان وقایع بوسه مطلق قبای ملک فرخنده نژاد سلطان ابو سعید
چون افواج جنگ آزمای سپاه هر دو خورستان که بالهای
عرصهٔ جهان اند مهرای سفید یا سفید مهر قدان یا مهین که در دار الخلافهٔ بخارا بر طرف جویبار بازار نزل گشوده بودند دست یافت شد
و شانهٔ آشجار را بمشط چهره در هم شکسته و در نوردد و اوباش بهمن در ممالکات جنابان چمن بست تطاول افرخته سینهٔ لاله را بر هلاک
چاک و چاک بگلگون جنابان چمن را از لباس ابریشم برگ عریان و هلاک ساخته از چپ عنچه همیان زر دار و دشت شد و هم
دنی بجه که عید نوروز و فتح مقارن آمده بود حسرت دیدن آن سر مقصد رفع فشه شتاز خلوت سرای حرمت سرای خاص حرم عرصهٔ اولاد
قوی بازو قوای بهمی بیماران صبا و شمال نهب آن شهر غارتگر فیروزه فرمان داد و ثابت قدمان بشمار از نیچه و سر برگ عمود سر گرفته
و صاحب کلاهان لاله و گل از تاب عزت چهره برافروخته از جا جسته و تیغ بندان قزلباش از شاهان تیز نیزه سنان برآمده
میان ستیز چست بسته قوی دستان چابکدست شال فوج پرخاشجوی سنان ساز بر برگ جولش گرفته و یلان صاحب شکست کلبان دران
صف بر لوای گلگون پرند روی عرصهٔ کلش افرخته چاروی بازار فضال بی سر آورده حق ضربی کرده جهود سلطان بی بود از عنفوان هجوم لشکر شاهی
چاره در از بر جای خویش جنگ ماندند حریف مستان چار سپاه لشکر که خود افرخته بود در گرفته شد اعلام لشکر و در از نهاد مرد روز
در آورد و روز سه شنبه طرف عصر مذبور عصر منزل محمد شاه را بعد دم هیبت آفتاب سوخت پست الشرف آفتاب ساخته شد و شم از نزد
دهر و رنگ فتنه عجیب گفت و شش طرفه بر مکنت تحصیل این اجمال آنکه در شب شنبه یازدهم بدون آنکه از جانب محمد شاه شاره
یا از طرف معارف کریکا واقع شود دولت افرخته و غلغلهٔ هر شب بلند گشته بعضی از عوام داوباش در میان شهر با اهل اردو بر جانب گرده مسجد جمعه
مرتفع که در اصل شهر نزل بوده بوده در آویخته در رسم رسد اهل کوتاه کرده و چند تن از لشکر ایران را تیغ نافرمانی و خنجر نافرمانی
و نیچه فرمانی ساخته خون ایشان را خاک شب جمعه خضاب بست آمیخته بوده سر نیچه دلیر را بمهمان کشی رنگین کرده دار بجا بیاورد
خلیفه شاهی رفته خان را مقرر گشته حکم دار الامارت شد که بعضی از دلیران در سر دروازه ممالکات تنها خیل کوهم که پاسبان ممالکات عمارات
ملک اند تا صبحگاهان دیده از خواب بسته سیاره ثابت قدم شبند و گذارند که احدی از غازیان بازار سنج خود داری بیرون آن دروازه
بدین نیچه مقرر گردد عمل نیمه هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهر الوه صبح مهر از نزل مهر گرد بعصبه هشتم تیغ زنان گرفته و نور فرمان
از سر کین سر بر بالای سرخ سقف آراسته با چهره برافروخته رو بر تابناک بر پشت خنگ فلک بر اسد جهر و بهال اسبات حسین
و صدرت سهم کین سوار بر گران جهان پیما و خنجر گذاران نیزه دار و بهرام سرستان گران آثار ماله بدر رکاب اطلال آشکته سیمه
سیان بازار الدم اندیس سیمه خانی و عام شتافتند و در مکان لعل تحقیق بر آنکه حرکات و شیه از کدام حقه و چه جاف صادر شده
دیدان را فوج فوج بشب ایشان کرده تیغ دام تعقیب ام ان ممالکات فرو نوده شر مختصر و شب فرع اکبر در میان شهر بدیده یا العدو در

سعادت خان بود بخزانه عامره رسانیده و در ایام وقف انعام این سلطنت بیکش امرا و مهر بدواران و در نزدیک مصدر مازنده کرد و بر کار
همایون بسامان آمد و از جواهر و غیر این اسباب کارخانجات و اثاثه سلطنت بمقدار حقطرس که افزون از حوصله تحریر و شمار است بر اسبان
پادشاه بی نظیر کرمان سر برآمد بر کار پادشاه و الاجاه گذاشته که نشسته بان وسیله ابواب محنت بر روی رعایت عامره کورکانیه گشوده
و بعطا و بخشش لشکر که مصدر خدمات شده بودند انعامات شایان عنایت بوجوم غاریان و طارقان ظفر قرین مبذول داشتند و
و ششند و که سکه از آن در دور همایون نیز بعد از تعویض شصت روپیه و صد روپیه برسم انعام و عشر کرده از خاص و عام از روی سهم
و حوزه بزرگ برسم نصرت فرجام هر کس فراخور رتبه و حال از خزینه خود و بکیسه احسان مذبوب مهال ادراک حظ جزیل در یافت بعضی بر
جیب روان امال و آرزو سیم حصول الامال ساخت و از ایام عزت بهنام بهیکه ولایات ایران عزت صدور یافت ما در جهات بسیار اهل
ایران عرما بتکلیف معزز گشت و در روز شنبه بیستم ماه صفر بهیکه امرا و خوانین دولت کورکانیه طلاع خزانه بیشمار کار در مقطع و اسبان بازی
عنایت و بعضی حضرت ها از استهدیت مبارک نارک محمد شاه را با فر سلطنت بر بلند و متعلقات خاص بهمه شاه جهان بیشمار مقطع
میان او فرموده بر دوش او را بجواهر گران بها چنانکه سماء و سلاطین هند است زینت داده و تاج و کلغی با پادشاهی سرستان را کامکاران
بحضرتش تعویض کردند محمد شاه بعد از آنکه سر بر زیر دولت آستانه عاکز چون بطلب اداری جهان بجهت تاج و تخت در دوران سلطین
جهان فیروز بخت شده ام ممالک بطرف آب اتک و دریای سند از قدیم کشمیر تا جایی که آب دریای فیروز مدد بحر اتصال دارد
علاوه ولایات تته و تبادر و ملتان تا بود برسم پیشکش ضبط و بممالک محروسه شاهی انضمام یابد چون اکثر ممالک است شایان عرض
اتک از فتنه غزنین و کابل همیشه در هند ممالک خراسان شمرده میشد آنحضرت نیز بقبول و صحیفه مقرر و صورت فرموده در دوران جلوس
امرا و اعیان دولت کورکانیه را بخدمت سکه ادری و رضا جوئی خاطر مقدس پادشاه والاجاه ترغیب و الاشاره الفصایح و مشفقانه که بکار
ملک و دولت آمد و رسم سلطنت را شایان و بزیور پوشش پیشش پادشاه و اعیان اندولت حشمت مقرر داشتند که در سراسر استان هندوستان
بتاریخ کلمهای محمدی فرامین محمد شاه اهل سیار اطاعت نموده سکه و خطبه را که تا آن زمان در ممالک هند بنام نامی شاهنشاهی بود
باز باسم سامی محمد شاه رایج سازند و جلوس مطلعه شعر بر صفت و انتقاد آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و جهان کنار
از طرف اشتاع عز صدور و ارسال یافته محمد شاه را برادر بلند دار آنکه داده و بعضی از امرا و اراب صفت هندوستان الاسلام
رکاب همایون مقرر شده و در روز سه شنبه هشتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاهجهان آباد رایت مرحمت افراشته باغ شفقت ماه را امتقوام
عز و جاه فرمودند و بهمه جهت پناه و صحت روز وقف رایات جهانگشا در شاه جهان آباد و اعلام شاهزاده و بعد از دخول کوکبه همایون بسر هند
راه را منحرف ساخته در جاردو خاندهی چج آب را تک را جسر بسته از دهنه کوهستان که بست بسیار بکنه طلاقت داشت عرض محمد
و در بیست هشتم ماه صفر کنار دروازه خانه جهانبانی شاهزاده بزیر آباد مضرب خیام سپهر مثال گشته بعد از آنکه نصف شب از آب گذشت
برسم بهات و شدت طغیان آب بود و حوصله جسر بطبقات آن بحر زخار را برنتافته کشتی بحکم والا کشتیها از اطراف جمع
قاده با کشتی دیگر در آن غدیر کرده جسر در زیر مرکب فیروز در آن طرف رود بیطار گذشتن جنود معسکر کشته و هشتم
الشایا بنا خدایا لطف خدایا خود نیز کشتی نشسته از آب گذشته با صف آنکه هر جا عبور مرکب بحکم شکوه از دهنه کوه واقع شده
کوهی بود آنجا تی استاده داشت که از زندگستان بعضی از طیران بارعنا و جوشش آن در جریان آن تعبیه میشد اگر تا آن جا بر دار الامور

وعنان

وعنان تا سر رود چناب در رکاب فیروزی مناسب بوازم خدمت پرداخته از آنجا رخصت انصراف یافت و چون پیشهای حاضر
اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع فتنه در مشرب خراسان بود به پردازند لهذا
از شاهجهان آباد بکنار ماه و اردو کشتی سازان صاحب وقوف روانه لاهور مقرر فرمودند که کشتیهای ملک مظفر در ساحل بود امیر
مرتب و مهیا سازند تا رایات جهانگشا دارد هدود شود ابوالعفیف خان پادشاه کنار از نشیمن بیخبر در بحر تحیر غوطه در
بتقریب استخبار حالات موکب همایون جهانگیر بوق شش نامه خود را برسم سفارت با عریضه خلاص شان بر بار عزت شان
ساخت و فرستاده او در سیم جمادی الاخری در پیشگاه سپهر نمون در زمان همایون در جواب او بمقام معروض گشته
از ملازمان دربار نیز تا دو فرسخ ساخته نزد پادشاه مغفور روانه و اعلام فرمودند که چون آن سلطنت مآب از خانواده قاآن
در زمان چنگیز خان است تحقیق او و حضرت ملک منظور نظر اقدس در توجه جانب کشتن مقصود چیز مقدس ساخته هر گاه با اعلام
نوران بقدم فرمان بر سر شش آید مهما و الا آنچه در شریعت الهی گذشته باشد از قوه بفعل خواهد آمد و بعد از ورود بمنزل حسن ابدال
آتک حکمت خاطر افروزان بود که برای اتصال جنس فتح هندوستان و انصراف موکب کیرستان همچو روانه ممالک ایران در رسم عرضه
قرب و جوار از جواهر نفیس از ولایت بهمه کیته پادشاهان آن نشان امتیاز فرستاده مقارن آن عاید عریضه ارجاب
بهادر شیر برهانات علیه آن خان فتاح همچو ایران در سیوس توقف مقام او بطلب صدور امر مجدد بتقرر اقتضا در راه ملک عامی
حاجی خان چنگ کرک چونکه بشیر رسول ابتهاج ایران در سرداری بیک قرقلو و بیشی چلو نصرت پیشه در ممالک ایران تعین مسامی
که بحساب این زمان هزار الف چهار هزار شاهی جواهر نفیس در صحن الات با چهارده بخیر نیل برسم ارمغان بجهه عظمت پادشاه
سکندر جاه روم و معادل آن از برای پادشاه خورشید کلاه روس ارسال و در سیم ماه رجب ایمان عازم مقصد گشتند نیز از اقدام
بابت افزا آنکه در اواخر جمادی الاول ماه عریضه شاهزاده رضا قلی میرزا بنظر انور پیوست که ایلباس خان الاخوازم از حرکت
موکب والا بجانب هندوستان آگاه شده میدان اغایا تصور کرده جمعیت موفور از ایلچیه و ترکمانیه خوارزم فراهم آورده بعزم
تاخت سرحدات خراسان وارد طرفان و در حصیر که شاهزاده از خدمت اقدس حصن گشته عازم شهر مقدس بود و در آن جمعه
شیشه باد خیز از غازیان بعزم مقابله او در آورد سرخس ایلباس نیز از طرفان بیخ فرسخ سرخس آمده بود قراولان طرفین یکدیگر
بر خورده در سرخس از لشکریان بطرف دیگر آورده یکتا شده از قرار تقریر گرفتاران و در موکب شاهزاده سرخس معلوم شد
دیگر بار حرات پیش نگذشته بیست اسپور روانه رقعه مرسوم بعلاطان آنکه در پایان اسپور و اسپور در مقامات مصدر و طرح ایلباس
شرایش اساس القلعه حکم بنا را کرفتار رقعه شرر شور ساخت اگر چه ایلباس آنکار رقعه دار کشته آما معاوقت دار و غنه آن
اسپور بوده برای جمع کردن مال مقوکیان با جمعی عزیمت سمت قلعه نموده از اتفاقات در شاهی گرد دار کرد جمعیت دار و غنه بنظر ایلباس
بتصور آنکه گرد موکب شاهزاده است که بسرعت رسیده بزرق و تشویش عباد ادا می شد سر بسر ترک مقوکیان کرده بسیار بی جود
برگشته بکوار زم رفت و جمعی کثیر از ارکنه کیان او خبر دست بطلان کشوده فرصت نیافته بود که جمعیت خود را تفرق نموده در کوشش
شیشه آباد گذشته پس رایات جهانگشا بجانب مقصد علا یافته بحکم همایون رود اتک را نیز خبر بسته جنود ظفر موج

و مرور کرده چون کرمسانات ان ناحیه بسکنای اضافه ریف نیابه اختصاص داشت الطایفه حسب حمیت موفور وقت غیر مصور و در عموم بقعه
همیشه مرصد انواع فتن شرور و پادشاهان سلف از شیه ایشان متوقف بقصور بودند زان جهان اداباد ریب الجمع دیوشرت جنی خصال
که در حوزه ممالک محروسه مسکن شوند تعلق یافته انواع فتایه را کرده گروه بسکان ایشان و چال اسلاف ایشان تعین نموده اکثر اوقات بصیاد
سلسله پادشاه عمل و کران حیوة ان سرکشان هم اغوش تیغ اجل کشته بقیه رسیار سر حیلان پا برا انتهاد نکشته و در حرم علم
نادر الطایفه جلالت کاب ظفر نشاب بتازیانه مرکب همایون از راه پشاور و خیبر و جلال اباد و غزنه تا میمنه مبارک مضمون اوازه
کابل در انجا تا سر گردان اناغه از لایب شرف اندوز جهه سیاه استان و مورد عنایات بیکران کشته و بهمه جهت بدولت
ست غیر ایالت که بدولت علیه انابه حرص داشت چهار هزار نفر از طوایف قتل پشاور را که بر جماعت نزاره و تیاه اطاعت کرده
در سلک ملازمت منتظم داده روانه بلات کس تعین فرمود که در انجا مشغول سرانجام ضروریات و احتیاج دستهاد اهالی بلات باشند تا
نصرت ایات وارد در آن شود بخش از کابل مضرب سرادقات خلافت کشته بمراسم امرزان و خیری دادند و جواهر و خزاین و زره
اسباب سره رخاصه را حال ارصی همایون با مینانه و توپخانه تا سر سرکوک روانه هرات حشمه صوبه داری کابل بر رشد و در اکاکان
در باره ناصر خان بر قرار داد و ایا بعضی از خواص ناصر و عساکر ظفر شعار مرهم بشام و اتاق همام امیر ساخته عازم سند شدند

در توقف کابل همایون و در ازبکان و چنین از ماوراء النهر که طلیعه جهانگیری و دیده بکشتیانی نصرت و ظفر اقاق همایون
عزیمت بدار سند فرستاده دم از موافقت مزدور این بلا که سند بستان مسخر کشته ممالک سند لاحاده بنصر و لایات این ولایت
مشتهر شده بایست که سنگ کفران از دوش ناصر خان فرو ریخته در عقیدت بقیه جهان اورد اثار غلبه و خوف هراس هم
و سر هر ضلالت سمت اساس نخاطر اورده از جهه سیاه گرماس سپهر حماس سر باز زد و چون جمال سند از دلایت کرم بر تیار
قسمیه ممالک حضه یو کشور کرکشته مرسم سیستان نیز اغاز سردی نموده فصل قضا اسفر کرم سیر مکرر و عزیمت سمت شهاد حضرت
فرمان همایون نفاذ اقتران یافت که محمد یوسف خان بلوچ که فارس کران و کوه مکیوته ربا و در حکام ماهین که مختار سر
سقوط بودند از راه چنگ و توپخانه و زواید قشون با غرابات کشتیهای دریایی از دریای دریا وارد سند و تهتها شود پس رایات
جهان کشا در هشتم ماه رمضان از کنار حرکت دریا توپخانه جلو از راه بکنش و دیر جات روانه سند و در بکنش دیگر و زیر از برای
حفظ مدخل و اقتیات همراه ناصر خان در کرمتن ملازم و ملاحظه سان قشون از تعین و باقاق ناصر خان روانه پشاور فرمود و بدرجا
مرکب همایون کوچ کوچ بر سم استقبال راه مورد طریق مقصد کشته باوصف انکه تا مرکز سمت شتر بر جلگی و کهستان صعب بود
بعنایت الهی در روز بازدهم قت شاهی توپخانه سا در کمال سرعت از ان مواضع کذرانیده در پنجم ماه شوال وارد دره اسپ شد
اگرچه سرهنگ اول اهل بقعه داری سر دخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر سطوت حضرت فرمود این اقدام در حق مملکت مشیت
بالهایت ناروا بالا ان سرزمین را مانند کیا علفه و اس متع انتشار یافت بار بار دره بدایره اطاعت در امد چه که در کنار
انکه که عزیمت سمت سند مقصود و خیر جهان کشا بود بخش دعوت کشتی با بر ملاحظه خوم از مضار سکاه شمل فیلان کوه
کرده همراه اورده بودند که در این سرزمین نیز نصرت بیکه کمر انتقال دهند اما چون دره اسپ سان نزدیک بدریا انکه بود کشتیهای سر

مجمع و مضایق همراهی نیز در باره بهم پیوسته توپخانه همایون و عمله و حفظ توپخانه را کشتیها از دریا در دریا روانه و از منزل بمنزل
جهانگشا را بجانب پیره غازی خان هفت اداده در پانزدهم ماه مزبور دیر مذکور را امر کرد دایره دولت حشمت غازی خان و سایر
اندیار در غازی بدر بار ملک تهدار اورده تا مرکز قلعجات ان نوحر عرض راه که از بیاق زمان بسر شمشاد و مقدم خود سر اسپ بود
منقلد قلاده انقیاد کشته سور و خوانان و ناصر خان و غازی خان هر یک بیدر قرباق بزمین دار بر مجاب خود فایض شده شمول عاطفت
و احسان شدند زیرا که مدیو پهال از بیاد چال شیه کرمیان بود که سالکان طریق ضلالت را اولا منهج طاعت لالت نموده بود
تحت پیشه اپیرا نه داد و از شامت سرکشی اگاه سازند فرمایا حطاب بکنایا خان صادر کشت که در هر سال خورد از دیه
ملک را کرد شر و ربطه شود و شر ساخته حکم مبارک و اقوینا از بنا مندی و چال کردن سید داری و سرکنبدی ساخته مدیو پهال سیاه
چهارم ذی القعده مومی ملازمانه عزیمت مراقات عطف کشته چون از انجا بعرض سید کران ایه بنات لاکن خان
از مفاد ما یقفکم مشی بفرداده و باعوانی سنوات لفظ نسبت بکرات و بعد از صورت رودی فرازها و مدیب اوام
کشته و بنه و اعزوق را با شاهزاده ناصر الله میرزا در لار کاه کذاشته خود با فوجی از غازیان جریده بسوی راشب شتیب و عزیم
بتعاقب ابی و هفت کشتیها از دریای سند عبور کرده با یلغار شیر مرخصه باوصف انکه طرف دریای سند تا مرز پیشه صعوبت
طریقش غار راه بیک اندیشه بود از هفت رودیا بلغیز ان مسافت بیده راهی کرده دار دهشه او پور و در انجا عرضه پیکش از جانب
خدایار خان بدربار مستقر امده ابرضوع پرست که ریش بودن او اصلاح پذیرفت و عمارت شاهی را که در شت پا اب و اخر
و رجحانات شهر رسی مرخص از اب و اباد او رست بتقدیر انکه مرکب جهانگشا از دود و پیکان سرزمین ماهر خواهد بود و از اکر
کذا باد ری شت همان مرزبند رشتان بطور اپاه نیست ساخته ان مدیو جهان پناه در شنبه ششم انجا سپاه منصور بر کرانه
اب و اخر قدم کرده هنگام صبح بطلبی لطف الهی از شنداد پور سوار و ان روز در انب الغیر نوزده روز کشته نهم ساعت در
بکوایا عمارت سیده و باوصف انکه خدایار هدیه تا بود که رخت بیت لقبوه کرد کشیده قاصی جواهر و خزاین و خزاین
بسیار عمیق که طناب هم بقعر ان مشکل رسید مدفون ساخته مهیای فرار بود و حالت نظره برای اوباشا نموده چون همیشه پیر هنگ
تدبیر مخالفان و اسرا اکر تار کنند تقدیر ساخته خواهد نخواهی بیت سید هدایا را قلعه کوتیه حیرت بیش غفلت کشته بود از کرد
مرکب ملک کوکه عبار دیده مرادش کشته بسیاط و در رایت تعاقب بکر نموده بنده مرغ تکنده و طایر بال کنده از قلعه بر کشته
بام فرازیسته اغاز پرفشانی نمود که شاهبازان اوج دشمن شکار کرد پشتاران لشکر جلادت اثر بودند از خارج قلعه تا بر سید
صعوه پر شکسته بال و پر بسته دیده خود از لقبوه ربایند و بعد از نحوه نیز از انکه از صدر چنگل شاهین حوادث بشان خفش صفات
و رایه نیابتی برای خود کان نکرده با سلان طایفه است بدر این استیان زده بپای بس اوش سر افراز جهت بتاخت خزاین سیم
و شدت طلایی و کوهر که در زوایای بین پنهان داشت بکیفیت ضبط در اورده بر جهت یک کرد بیکتوبل کجوران کنز مدار حال
پس مرکب همایون روز هشتم ذی القعده از عمارت عطف عنان کرده خدایار خان هم بر سم حبس بهر اهی کار بجانب
اقتاب ماموز کشته در شانزدهم ماه رایه تا بیدخدای یکانه بفتح و فیروزی وارد حمق مرسوم به لار کاه کردیده

وفات محمد مهدی مطلبی در اردوی بیرجند سنه ۱۲۵۲ سلطان زمین فرمانروای اعظم در بیست و یکم ذی الحجه ۱۲۵۲ ربیع نشین شد
کشته عذیب باغی که از خدا آباد چین مانند مرغ شیدان کم کرده سر گردان کوه جوان مرد باز باغزاران و اهیت کاری در اطراف بلیغ
ساخت و فاخته را که در حسرت از الملک کلش کوکو زنان بیکشت بطوق مند که سرو کوه زان از آویخته بر اوج حشمت بر زمان بیاد
شمیم مشکبار از جانب دوران فرید فرخ فرورین بار جهان پادشاه تخت نشین گردیده سلطان با قوت هر مرکل برکت مرتبه مرتبه هم بلند
بزم خرمی شکوه عبیر روی عمر گوشان کلش است و ملک بار غنچه تلو خود را بر روی شکر ریخ کشوده از خورد و بزرگ بانتقبل مال خراج کردیده
از رستن بکهار لاله عبیر بیند عبیر شد و نوران زمین جهان بر گشتار خیمه و قوای امیر برتر تخت قرنیاش بر راه خوارزمیان می کنار کران
و جنابیان دار الملک کلش بودند بر پرستین کشیده و از بکان کشت چشم کشوده و از ناپاکی گرد گشته علمای زمانه بیاد فرمان کار
کردند و اتراک صحرا نشین با عین دست بسته در اطاعت بدر سلطان بهادر در دند چون از ابتدای کار که شمس عالم افروز این دولت
نادره از مرتو انوار تایید الهی روشن بر سلطنت حال جهانیان هنیا انکشته طریقه مرضیه کنجاب است که هایک از ارکان قرآن کریم
دولت نداد او سر بر کشی بر آورده عاقبت بزور بازوی قبال شاه شاهزاده بر پا در آمده شاه نواز از این دولت دیگر کرده بر جهان
جاید مند در نوقت که خدایگان خدا کرد و اسپ سلوک تقدیر شد عاطفت حضرت الهی که در کام بخشی حرمت دوستی بر جهانیان بالا بود
اعانت در آمده بحکم نصرت ولایات سند و تهتها را بقسم انعام داده تهتها را بعضی از عمال سند بخدایار حرمت و اولاد جانی
و سرا فراز ساخته یک بیست سند را که بیلوچستان تعلق داشت بمحمد خان حاکم بلوچستان عنایت و سکار پورا با بعضی از مواضع سند که
عیال واقع شده بود بخوابین داد و پوره تفویض دولت ایشان را بطاع نوازش و اصطناع آراسته چون حیات الله خان برادر تهتا خان
ناظم صوبه لاهور و ملتان در عهد شاه جهان آباد از فرمان کامل تمیز بنیابت والد خود بصوبه دار ملتان فایز و در آن ملتان کشته بود
در این اوقات بموجب امر همایون بمحمد آدم لار کانه بنیابت والا پرسته در عهد عمر کوت نیز طریق ملازمت پوده حرمی که بر حسب منصور از
لار کانه عازم عمر کوت بر شد فرمان همایون جهان جهان بار تکرار خان صدر باشی در این اوان که اطراف کوکبه والا در عمر کوت اقامت داشت
بموجب حکم اشرف شرف نفاذ تشریف عتبه سعادت شمول مطالب و مسئولات ایشان از حضرت حرم تعزیز تاج مرصع کشته و بساط
خدمت بقیا و حضرت عمر شاه پیشان تاکیدات موکده و سفارشات بلیغه و حیات الله خان که استعلای عظمی نموده بود و جانب
بشاهنواز خان کرده حضرت انصراف یافته و در آن مکان عریضه از جانب تقی خان بلوچ پادشاه رس رسید که از بنت سند صوبه سیستان
و در کیچ و مکران و در بنا ملک دیار حاکم همی در مقام تلوکشی بر آمده مشار الیه فوجی را بر سر قلعه ادوستین نموده بر استقلال و ادراک
در اورده بنا بر احتیاط از انقضای رسم دریا غزابات را از راه دریا بیدر عتبی گردانیده خود در کیچ کمر اشرف و در حکم والا
که چون کار سند بر وجه اتم و اکمل منصفی یافته قشون را مرخص ساخته باستقبال لار در درگاه پیر تشکیل شود و چند در بنظم مهمات سیزدهم و ام
آن عرصه سپهر تزیین پر از حشمت هر چند کامیابی میوه کام اس جهانیان که کمیدیاع کامرانی عرصه جهان دولت جهانی قدر ایشان
همگاه از لذت اندوزی میوه بار نگارنگ استلذات جهانیان سرای مشتهیات نفسانی فارغ نشسته اما در پیشه اثار حضور
مرغوب طبع این حذیر کامیاب پیشانی از جبین و اگر هر چه نعمت که بان رغبت تمام دارند خاطر را تمام توقف العهد و تکرار کار بر
که فایز نزار بتهنیت نفایه بنا بر علاوت حزبه بر خدا هر امد و در اوام که رایات عالیات در ممالک سندستان مرور

وهدایت

وهدایت و سر و این قافله جلادت در راه بیابان کوه بیکر کرانبار خرزبان بقیش ان بوم بر کشته پیش بخش دقیقه در هر ممالک
درگاه بود دیگر اب خوب است که پیشه خرمن این یافت کش طبع همایون پیشه و چون همی مغرور شاه پیکانه معلوم نوبت
و پیش کشته فرمان روان طراف اسپان تازی نژاد را پیش خرام کاروان پیشکشهای خوش ساخته باین سیر کرده پیش شاه عرب
مرغوبه دیباستان خواتین سجده کاش توسل میبوند و در ایام توقف مرکب والا در سند فرستاده پادشاه والا جاه کامرانی شاه عالم
مرغوب دار در درگاه جهان پناه کشته چون شاهزاده رضا قلی میرزا نیز در خلال احوال اسپان ممتاز و دولایق نوباده خیر بود بر بسته
انفاذ خدمت عذیر کردن فراز نموده بود چند سر اسپ کوه توان با ولایت شتر خرزبان بیج بیر کرد پادشاه والا جاه اول در سیاده
اندازات استر شاهنامه حضرت مهرف فاذ و دیگر اسپ کوه بیکر کرانبار خرزبان بقیش بر کرده پادشاه والا جاه
مکتوب نوشتن بهمراه نشان بود از کیانم کار مند و فراغ از نظم مهمات سند میان هفت مستجیر ممالک توران بسته فرمان قضا این بنا
که از جمیع ممالک محروسه اسباب اسلحه و مهمات آنچه میشود که بعد از زمان بنصرت نشان و ته ارک مغرب نشان در اقامت حاضر نمایند
شاهزاده رضا قلی میرزا که بنیابت سلطنت ایران فایز بود در آن اوان بر حسب مراد امتی در طهران که بطور کمر اقامت توقف داشت و ایام
قشلاق در آنجا بنهایت رسانده دهم ماه عالم بیکر را پذیرای نسیم گردانده مقرر شد که شاهزاده قشونها خود در اقامت بر مرکب والا پرسته شاهزاده
که مکاری را برای ملاقات از راه امتی همراه بیارد و در بیست و دهم محرم سنه ۱۲۵۳ مطابق سی و نهم اعلام جهان کشا بشرت کوه بر اورده سلیمانی
از لار کانه سیان ساکشته از راه سیوی و از راه شال در شیخ حسن اعمال مرجستان عازم مازندران و در بیست و هشتم ماه مزبور محمد پادشاه که در عمر
نادر آباد و اقامت مقرر خیام تجزیشان حسنه و بعد جهت از غره ماه صفر سال هزار و هفتصد و سیزده و یک هجری که مرکب جهان کشا از نادر آباد
بست شاهجهان آباد روانه شد و تا آبادیا تا روز ورود بنادر آباد در سال هفت روز اشتاق شاه و دارالشاه جهان آباد و بیرون که بیاب
ایران مرجعت فرمودند مدت ایام ایاب یکسال کامل بود که دارد چون خوبی کردیده چون بهنجی کرنیق و کرنیات رهین بحر
نصرت رایات کامیابی سندستان و پادشاه در جزطیان لکر چاره وقت و سالکه مرحوم ابراهیم خان مرض تقرس رسیده و در اقامت
و پیشه تجاوزه مذکور خاطر مقدس مرود بعد از ورود مرکب والا نادر آباد بعضی خان مادیانی و بلکر پا و در آباد با قشون مادیانی از سیر
مصاف مرغوب فرمودند که در بیست و پنجم ایران از نادر آباد و روانه شیراز و در رسم رستمان که کوه البرز را برف فرود کشته و از برف
مسدود و بیکرد بیشه پشان پر دارند و همچنین مصطفی خان کوسه احدلو قشقاقی چه چخی بیشی با جمعی از خواجه ایشان حکام و پانزده هزار
از لشکر نصرت اثر خوشان باین امر نامزد و حکام مرجستان و دار باکان را نیز بر رفقت همراهی ایشان و در رستمان پیش در
منزل مرکب سلطنت از نادر آباد رایات افراز ظفر گشته روز دوشنبه دهم ربیع الاول و در اقامت و جرلاکی کمدستان کیچ مرجستان
الویه کیتی ستان گردیده چون بسبب بعضی مشاغل ملکی میرزی در رود شاهزاده رضا قلی میرزا در موضع مقرر بوقوع پیوست حکم والا
که شاهزادگان نامدار شاهرخ میرزا و امام قلی میرزا با علیقلی خان ولد اکبر ابراهیم خان که بایالت ارض امتی کامرانی شاه بود
رضا قلی میرزا کشته رود نمرد اقامت شرفه در رضا قلی میرزا از راه روز آباد در قرابه باد نمین مرکب والا نمی کرد شاهزاده
نیز با بلاغه خان در هجدهم ماه وارد خدمت عذیر از جمله و بشرف بشرف بساط نمین سرفراز گشته چون مکث در سیر که در ایام
سلاطین سابقه مسند و سلطان صورت اتمام یافته بود بعد از تسخیر شاه جهان آباد و کواهر خانه همایون مشغول گشت لهذا اقامت
شاهی که در کنگ نه پایه ملک پایه ترین پایه ارجات شان خود میدانند بر آن تعلق یافت که در برابر آن بیرونی دیگر

با خیمه که لایق آن تخت شایسته چنان شاهنشاه فیروز بخت بیشه ملکی بکامرانی و دولت آرای شاهوار ترتیب دهند و بعد از حرکت کردن جهان
بحکم همایون استادان صنایع کارفرما و مهارت پیشگان جواهر نگار هندی و ایرانی بنام آن تخت خیمه کوه پیکر که در حقیقت یک کاخ
که اقلیم راه بود تخت مرصع بجواهر اهلیت خسروی از لآلی غلطان و گوهرهای رخشان که هر یک با خراج اقلیمی برابر بود بهای صفا یاقوت
ماه و لعل رخشان آفتاب اسمی بوده در کمال زیب و فر ترتیب داده خیمه نیز در خوزان منطقی بر دوازده ابعاد و گوهرهای شاهوار نقش
و بیست و دو روز موسم کرده در دیگران خیمه تخت با تخت طاوس نصب کرده چهل روز بعیش و شادی شاهزادگان ارسته جهان بهای
بها و بدبندهای مرصع بجواهر شبچراغ که فروزان از حوصله زمین و آسمان بود بشاهزادگان عالیقدر عطا و در السلطنه هرات
چون تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا و امیر تیمور گورکان بوده بسبب بعضی مرجوحیت ملاقات و جهانداری شاهرخ میرزا که همین فرزند
شاهزاده رضا قلی میرزا ابو غایت دستگاه در اقرب هرات با نام نامی آنجناب فرزند و بعد از فرزندان معدلت شاهزادگان کامران
بالفرالله میرزا را خصوص مقرر ساختند که سه ماه در هرات تمکن کرده در تهاجی مزاج که مزاج اعتدال یابد روانه ارض اقدس شود پس
رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه مذکور با صولت بهمن و سطوت اسفندیار از جوار کهندستان حرکت و در کنار کاه که از هرات
انوالیات است نزول اجلال کرده شنبه غره ربیع الثانی وارد قریه بادغیس گشته در روز دوم حرکت جهان کشا رضا قلی میرزا از بیستان
راه راست در سراه بایین شایسته از سعادت بقبول رکاب قدس بهره دار گشته آن لشکر قیامت اثر که رشته بسته جوقه بجوقه بر قلب
رکمیش و سهاد و صف بسته بودند یک یک از نظر آفتاب اثر گذشته خدمت شاهزاده کامکار مرتع قبول استحسان یافته و بعد از
کوه نگار سرافراز یافته جواهر نفیسه لآلی شاهوار بآن نگاه کوه هیبت سلطنت عنایت کرده بسه روز در آن مقام جهان پناه لشکر
منزل گشت و از زمان ماه ربیع و یکشنبه و امد خود عازم بلخ شده در هشتم جمادی الاولی در موضع مشهور بقوشخانه که مرتع مقرر بود اردوات
اقبال گشته چون عزیمت تمکن داد خواهد بسبق ملاقی و قدمت خدمت درین وقت ایشان داشت و در شهر دلک جلالی گشته
جا نمز یافته بود لهذا ایشان مخدوم فرش بکار برادر او بوالبکر بلخ سربلند و بخطاب خانی بهره مند گشته حکومت آن حدود بر سلطان ابوالمحمد
عنایت کرده و حکام و عمال بولایات تابوتین و در حوالی دهم ماه مزبور بسیر بلخ و عمارات که از متعلقات طبع لدنی شاهزاده
نامدار بود تشریف برد چون سابقا هزار و صد فرزند کشی که هر یک دو سه هزار من بار بر میگرفت سوار بلخ بامر همایون بر شتر داده
آب امویه آماده کرده بود مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده توپخانه و آلات را نیز نصب کشتیها نموده آن دریای پرشور
و دفایر بیکدار در دو راه روان شدند و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف کشتیها نیز از راه آب
بسمت کلیف سپرده فوجی از غازیان کشتیها را از آب عبور داده شد که هر جا از آن سمت آب عمارتی از حوض اهالی راه نمود داعی
باشند در بیست و هشتم ماه منزل کوکبه همایون بنزل کریه که سمت کنار آب لقاق ایستاده در کنار آب حکیم پاشا اتابکی که در آن سمت
در آن اوان عمده امرای توران بود حاکم حصار و حکام قرشی و کیسر و اکثر ولایات طرف آب امویه و از روی حوض تمکن
استان بهی فایز و متقبل خدمت گشته بملاقات فاخره و نوازشات خصوصی بیشتر از منزل کوکبه رضا قلی میرزا با هشت هزار
فرزند شاهزاده مزبور که بسم منقلای عمر جای منزل پیشتر رفته در چار جو توقف نمایند تا موکب همایون وارد گردد و علیقلی خان
بسمت بیشه آمویه مامور ساخته مقرر داشتند که از عمارات عسکر شاهزاده مرحوم بیشتر از ولایات و ایالات هست پس کسی مقام عمارت
صیانت و مستحفظ آن باشد بعد از عبور علیقلی خان از آب جیحون از ولایات کردن بقلاده انقیاد نهاده فوجی کلان جاده صوب آن

دقانون سلطنت و راه و رسم ترکانیه بر عشیره و معتمد و شبستان حصول بیست و هفتم ایلش که در جزیره اعتاف بود بنوبت حریم حرم خود
در سراپرده عصمت مقرر گردیده و در لغو غیر اشرف خوارزم ان محدوده خانه ان بیکر خانه در ملک پدر و کیان حرم اهتمام داشت چون مرکز
سنه خلاف شده بود که در حدود کابل بعضی از ان غنه بجا بدم از جاده صواب بیرون گذاشته اند لهذا طهماسب خان جلایر را
که چاکر قدیم الدوله این دولت ابد پیوند بود بسرداری تعیین و در نهم جنید ممالک است شمایل ایلک را از حدود تهمتاسب شاه و پشاور
الی تبت که از مدت بستان و صنع و باین دولت خداداد مختص گشته بود با تعویض بعضی از ملکیکیان چنگام و دو جزی از غازیان بهرام
اهتمام را با او مامور ساخته روانه فرمودند که در راه حصار و شوش قشون ترکانیه و اوزبکیه و اوزبکیه حصار و قوادیان که سرکار کمال الطایفه تعیین
را بنام ان شده بود و نه ملازم کرده در راه خراسان در انجا عازم معصوم گشته بر پیشه سرکشان ان خرج داده و بعضی بر داران کابل سند
و حکام ان ولایات فرا این مطلع حصار شده که بستور سابق از شغل خود مستقر بوده تابع امر هر سردار باشند و مقرر شد که در کرتا خان جیوه دار
طاهر و دشمن از ان طرف سایه ایلک و سردار و مکوز از این طرف تا بهم سرحد اعتاف طریق موافقت مسلوک داشته بر تعیین حرمت
حرکتی باشد تعبیر اورند

چون در از مدت بقیه مرحومات خوبان اگر از ارقات دست فرمود نقل و پای مال اقتصاد جنود از ترکیه و ترکانیه خوارزم شده
از ولایت خراب کرده ان کرده و بعضه قصاص اهتمام از مجاعت بعضی و بعضی از ولاد سکوه هر دو حصه و صنعا دین ایران که بلیاس
و ایلیا بجا از عیت بر کب همایون سرا کر چیان زیاده بر ده هزار بود و بزم دست دادن قدم کبود و در شان گذشته و بهمت سلطان
مستخرج و تدبیر الملک کمال تعلق داشت بود از اهتمام بهمام ترکستان در شانزدهم ماه رجب بر کب فرمود حسب از ظهر کار کوچ کرده
منزل بمنزل ملازم خوارزم و بود از دور دیگر خواجه تقی که تا سر حد خراسان فرسخ مسافت داشت با همه آنطرف بر سیاه علیه رسیده
ترکانیه خوارزم بسر کرد یکا محمد عشاق اوشاق با اوزبکیه انجا اتفاق کرده بجهت بر سعادت اقدام و اوزبکیه فرسخ جا جوشه اند تو نظر
مجرد شنیدن نهضت بنه و اغزق را مامور ساختند که کوچ مرکوچ متعاقب روانه شوند و خود با توبخانه و سکان شب کرار بر دیده بیاشی
و اوای بلوک گشته یکساعت از روز گذشته از جسر عبور نمایند و باطنا که شقق اخراج قاهره و زنجیر چار جو توقف از روز دیگر
که بیست و پنجم ماه برفرا شد بنوم شد بجماعت اعلامی اوزبکیه صیاد کرده بود از ظهر ان روز که علامت کوچ و سیاه حرکت
خوارزم معلوم قرار الان گشته خبر رسانیده مقرر شد که غازیان سر بازان که مقدمة الجیش معسکر نصرت اثر بر سر پشت و شوق خود
با مجاعت و اوزبکیه بشیراز روز حرکت و حزم بدست اهتمام مشغول شدند تا انحضرت بر وقت ایشان رسیده دست تعرض دراز کرده
بر بزی کاید پس جنود بهمال از قتل همایون جدا گشته با فوج از اوزبکیه تا زان کرکین و جان بازان بر کب طلعه و تعین مقاتلین
عرصه تهور شده نیک میدان اسب تاخته بود که حصار بات و قرار الطایفه مانند دیوار گشته که بهوای علو سینه ایشان را بازداشت
صدمه توجه ایشان سعی بی نهایت گشت یا شیر در بی تاقشه دیران جوار تا بیه الهی و فرمان شاه هر تب ایشان پر و حشمت عنان
از تاقت شیر تا بلک حسن و غازه کار گرفت و فوج را حلقه کمند دیران بهم نوشش در بر گرفت سر در انداخت بسیار پیشگاه
پوست بود از انکه تیغ تیز دیران الطایفه کردن کش ما از سر و اگر در دیگر و همان منزل که تا چهار جوشش هفت فرسخ مسافت داشت
برای ملاحظه سر و خبر صدمه توقف در نیم عطف عنان کرده و از دور حرکت معاون گشته و چون خبر تیر الوق و حال الطایفه تیر
کار حرود که از مدت و شان امده در دوات توقف داشت غالب و ملاقات او را طلب بود لهذا خبر گشته با طهماسب خان روانه

ورایات جماعت باشد بسور بقیه انواع مرحومه و بنه و اغزق که در عقب باز بود چه روز دیگر در ان همان وقت هزار حمله فرود کشتند
که قبل از این حکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود با توبخانه همایون و غیره از صدا فرمان که خوراک و شش در سکان بود و
گشته در روز ای اب امریه روانه حدود خوارزم و کرکه والا روز چهارم بیست و هشتم ماه یاده بر خرمی از کنار امریه کوچ مرکوچ عالم معمور گردید
و در سیزدهم ماه شعبان مرضع شهر بوده بر پا که بهدا بمورد خوارزم است معسکر سرادقات دولت گشته چون ایلیاس والا خوارزم کار
وقت تا مراد از ترکیه و ترکانیه داشت و خوارزم و اوزبال اجمع در قلعه هزار اسب که تا دیو بویه سه فرسخ مسافت داشت مستعد جنگ بهمان
قتال گشته بود و در روز در دیو بویه بلک و اشیخ که شاه ایلیاس از قلعه پا بر عرصه جنگ که از دو سر گرفت دیو بویه را قوتان سایه
گشتیها و زغایر را به و اغزق اورد و رادان منزل گذاشته روز شانزدهم بجانب نزار اسب نهضت نیم منزل طلوع مدار
زنجیر نمود و معلوم شد که دلیا نوبه پای جلادت پس کشیده مرتکب کشتن بیش از حد چون قلعه کوز شتل را که بر مکم و حصار سیوار
واب امریه اطراف انرا احاطه داشت و دیوش بر دان بان قلعه و از دیه عزم بود لهذا جنید یوکشور که بکار قلعه سیر و حصار
دیگر لوای جهان گشا را بجانب جیره که کلکاه ولایت خوارزم و وسط مملکت بود نهضت داده که شاید بهمین سنه جهان خوکت
ایلیاس کرده بعد از انکه کوکه مسعود بکمتر تل حرکت کرد ایلیاس نیز از نزار اسب براه از کنار اب امریه عازم نهضت شده بر چند
که از استیلای حرف از کنار امریه حرکت گشته جرات بقابله میکرد اما طایفه غیرت و تکه و باتا ترکانیه از ولایت کم خوارزم
سری معاد بودند لهذا دست از پای جرات پیش نداشته انحضرت نیز نهضت نیره و تب و قول ایلیاس ترتیبی که در اشتد اندازه
باز نداشته خود بعبارت با فوج از جان سپاهان جلادت پیشه و بیشتر سکاران درست اندیشه سر راه بر جماعت گرفته سر راه بر
بقیه از ضرب دست دیران اراکن مراز سر خویش بر گرفته ایلیاس پیشه ایلیاس از همان جا بلاکت در یک خود را الطوغا
که از طلاع غنه خوارزم و ایلیاس نزار اسب و جیره و تهمت سایه لشکر خود را از خارج قلعه فرود اورده بعضی ایام انکه دو
بهمان امروز در همان جنگ گاه مکث در روز دیگر صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جیوه گاه
ترک تاز دیران گشت ایلیاس نیز با لشکر زیاده از حد جمع اوزبکیه و ترکانیه و توپخانه که داشت از روز تیز و دیر بار روز
موکب ظفر نشان باشاره اندس جنود بر جهت انکرده لکار اگیر گشته بغایت ماهر و اقبال پیروزال اندازی الطایفه را از
بر داشته جمعی از ایشان را بسیار شمشیر تیز رانه در بار فنا کرده و بقیه الجماعت که در جهت ایشان تا میزی بود و اهل قلعه گشته از
از دستش بصرت عنان را مرخود تا ایشان را تعاقب نموده جمعی را نیز در تیغ کرد عرضه تیغ هلاک بهر دزده ایلیاس
نیزه بسته فراک خشت و ایلیاس از دیگر بقیه تعقیب مقتص گردیده پیاده کان رکاب ایلیاس از چه طرف تیر اش کار گشته و العود
و توپخانه و اموال و اغنام اوزبکیه و جمعی از سپاه رعیت ایشان را که در شیر حصار و خارج قلعه خیمه نشین اتفاق بودند بدست اورده
شیر حصار تصرف کرده پس حال ایلیاس سان رفت ترتیب یافته تو پهای رعد اسای از دردهان زهرهای ستاره بر ایشان
روز برق خرمن هر دو اتوان رعد کان نور خیال قلعه گیان ساختند و تقابل جا بجا بیت از چند جا بشکاف بین حصار
دیوار قلعه بضرب ارت طرکوب ویران و تقبها با برج حصار دست در کریبان گشته غازیان جلادت قرین و دلاوران

کین تیار برش کرده اما یلقو چون بود از آن شش جهت در ورطهٔ بلا دیدند با آن شش از روز بار از آنکه از باب سیان در آمده در چهارم
ماه رارد درگاه جهان پناه واصل شد و چون کشتی خود از آبا تا به و در روز دولت در سیاه دیده باز از اعوان خود بر حالت ضلالت
در دامن تلف سوزانیده روز دیگر باشارهٔ اقدس رشد اورا بار بر سر آن کنند که با دشمن داشتند خواهی از لقو برا آورده در روز شنبه
حاضر ساخته رچند که مرحمت شاهنشاهی قصد عفو و اغماض کرده اجرای تیغ سیاست را بر دشمن آن روا دیده شد اما چون در این اثنا
مرکب همایون در بارهٔ شاه ابوالفتح خان شاه از سیاب جاه توران بکلم والا چنین از معتبرین ایلچی مزدوا یا مذکور فرستاده او از راه
ایا و اطاعت عوت در همین عزیمت مرکب اقدس کباب جوزانم از چار جوینر و نفر از خوجکان آنجا برای اتمام حجت نزد ویل فرستاده
بودند در مرحله مکا را عرضهٔ شمشیر بیاکا ساخته بود لهذا خوان قهر شاهنشاهی بکلم عدل از روز خوانخواهی برآمده اورا بامت نفر از دست شرار
که در جمیع مراد اهل سکان فرستاده بودند بیاسا رسانیده و الیکی بطاهر خان نواده دیاجو خان چنگیز بر سلاطین توران بر شرع و اهل سکان
این حوالت ابد توام بود غایت دانا یقان دانا قان مراتی مول ایمکت تعیین فرموده و از نواح ایکه بار جود حکم نهاب طوق
در حوض کشته زجر از رجاله و سایر الناس را از دهر همایون بکاب قلعه روانه و اهلک تاراج نقاله کرده این عرب مردم را جهان
را کشته سر نفرا در رب کسیک خانه همایون بکلم والا کردن زدند و چون عالی برین ایلیارس بقرآق دار الملک کس فرستاده تعهد
کرده ابوالخیر خان و ایل قرآق با زجر از قزاقیه و از بکیه را از دار الملک بطوجیوه کرد دار الملک ملاة خوارزم پیشه و از کشته بود و چون حالا
بیمنزال یافت عریضهٔ اخلاص ایز مشرب بر اظهار بندگی و وفاق مصحوب چندین از معتبرین روانه خدمت صدیق اوفاق و بعد از سال گذشته
دادم فرصت جسته توسن گریز را جهیز الغزاد تا لاطیق زده بجانب قرآق شتافت آنچه کمر مسیح اقدس سید رایات جهان کشای بجانب جوجه
نهضت نموده چون تلقو مراد بمقامات مشهور و در آن تلقو از بکیه را ذخیره بهجت موزر بود و از بکیه آنجا پیش از وقت تدبیر کرده
اطراف تلقو را ایستاده با عقاد و خود راه بر غارتان جلادت پرور که از دریای آتش روانتر از آب و از آب بیشتر از خوف مرگ کشته
گرد بودند لهذا ابواب مخالفت گشاده پس خارج تلقو مرحوب خیام پهر چشام گشته اطراف تلقو حصار و معتبر شد که زهرها حکم کرده ایرا
از کنار تلقو صحرا جاری شتند و اطراف تلقو را مانند کام مرام تلوکیان خشک خشته و حوالهای کوهان کشوه بنام لیه در چهارم
توب و چهاره را از چهارست تعلیه فرو ریخته و در دزها و تلکیان بر انگیخته چون اطاعت خود را بجای آب در بحر آتش تلقو
دیده اهالی عرصه طالب امان دیگر تلقو وارد درگاه پهر نشان و مورد عفو و احسان گشته و حضرت ظل الله چهار هزار نفر از دلیران
و جوانان اعتبار مطاع حضرت خوارزم را سان دیده قاب و طارم رکاب حضرت انتساب تشنیع و بخوزستان با مور و مهمات شدید کمین
جلال تعیین و تاخت سرا را که در عهد سلف از ولایات خوزستان برده بودند و کوره و اناها جمع کرده بهر یک از خوشان و اقربای
که حاضر بودند سپرده و همچنین سابقا جمعی از طایفهٔ دریه که مشارقیه را از بکیه شده بودند اشیا را مستحق بهادر و در چهارم
کرده روانه مقصد ساخته و عدد اهل خوزستان را بجهت و طعمه هزار نفر سمتاور میشد که از آنجمله چهار هزار نفر از آنها در تلقو جمع
باز گرد و حواب بجهت ایشان از آنجا و کول و روجه ایشان معین داشته روانه خوزستان شد و تلقو که در چهار هزار نفر
در صنع بوم بحیثیت چنین اعتبار عمارت بندر سرکاری قیت از جهت آنحضرت حداث شده بود و کمی زاده تلقو را
بجیوه آباد موسوم کرده و چند روز بانتظام امور خوارزم و انجام مهام ولایت پرداخته چون کوشش لشکر زیاده نزد ولیا باشت

تحمیل

تحمیل سکنه و اناها بیشتر بود اما قصر بیاری خوارزم مستعد تقدیم خدمات ولایت و مقبل ادای لوازم امر اطاعت گشته بندیوپهان نیز
و ایرا با صد و دی در هلکت که نهشته در دهم ماه مبارک صیام از جیوه صرف انام حضرت مرخام گرده در چهارم شوال از دو جاجو
شده و بعد از ورود الویه مصور بیار جو حکیم اتالیق که مشار و معتمد دولت شاه ابوالفیض خان بود از جانب شاه والاجاه بنور
با عریضه پیشکش وارد و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی و عنایت خدیوانه مباهی گشته رخت انصراف یافت و در این ایام
جهانگیر بیاب مرو هفت مرزه در مرو و نیاز محمد خان والی بلخ با حاکم مذکور داکا بر و اعیان آن مملکت حسب الاشاره مدرس
جیحون عبور نموده در باب ضبط و ربط امور مکا و اوامر علیه و ارشادات بهیه از نرف اعتنا باو الاق گشته عرض کرده و رکب جلالت
بکلات دیاب که پلکان که مسکن قدیم آنحضرت است مرحمت شهد مقدس گشته بعد از ورود بکلات چند سابقا بحکم همایون عمارت
و بنیه نیمه در بنا ترتیب یافته بود مجدد طرح بازار و چار سو و حمام و مسجد در آنجا در امکان بر یکه حکم متعاقب نافذ شد که کارکنان قدر تمام
سعی جمیل بقدر رسانند و از آنجا بکلر یکا و قتال کنجه آباد و تعین و برای یک از سکنه آنجا که بیشتر اسرای خوزه بودند مرتشه سیت معین و ماهر
الولایت را مشمول مرحومه از راه عشرت آباد و جهت شان دار و رادکان و چند روزی بسیر رفت سرای امکان پرداخته در اواخر خرمان
رض اقدس و شرف اندوز طواف آستان مقدس گشتند چون بعد از فتح هندوستان قبیل مرتع مینا که در رتبه مینا یا پهر بر فنار
علاء ماه و مهر طلعه نیز و همچنین بعد از تسخیر ترکستان قصر علاء کوه بر الکین مرتع بحر ادهین ترتیب یافته و در روضه رتبه بر نموده بشته
بود و مرتع بر یک در امکان مرتع که در خوند و از وقایع ایام توقف ایکه قبر از دردو کوکه والا فرستاده در جانب پادشاه والاجاه
هندوستان با اخلاص نامه و تحفه ها یا و چند زنجیر فیل آمده در اراضی اقدس توقف داشت بعد از چند روز با رایه پیشگاه کار و جزایا
از خطه اقدس گذیزه نرشته تفویض پرگنات و حال متعلقه بصوبه تهتها و مصارف صوبه کابل که دست جنبه با دشتها و پرده
واقع در اراضی هندوستان الدوتین پادشاه والاجاه سند تعلق داشت ریخته بتعیین انتقال که نصف از پرگنات دهم در همین
در ایام اتک در از زمانه تمام مصارف احتیاجات کابل مقرر بوده در حیز کمر ولایات طرفین رود اتک و ایات طرفین لوتین مرود
میشه پرگنات مرزه چون در سمت شرقیا اتک و در صوبه لاهور واقع بود و سالیانه این دولت روز افزون حواله که بعد از مرزه
باز به دولت ایه کوره کاتیه متعلق باشد و همچنین بصرف پرگنات بطرف آب تعلق بصوبه تهتها مرود نامه خان نامه مرزه کاتیه
در همین انصراف مرکب همایون از هندوستان عرض و اسند عالمود که پرگنات متعلقه مصارف کابل بطریق استمرار بر دست مستقل
قرار گیرد و مسئول او در حضرت شاهنشاهی مرتع قبول یافته این سال نامه و معتمدان بعرض حضرت پادشاه والاجاه رسیده بود و در آنجا
که آنحضرت نقاوه خوانان بزرگ و حق شناسی بودند در ادای حقوق عنایا یا که از اعلیحضرت شاهنشاهی ولایت پرورد
کوکانیه تعلق داده بود همین انتظام داشته برای مزید التیام بصوبه داران لاهور و تهتها و سند فرامین نوشته مقرر داشته بود که
پرگنات مرزه را که صد و بیست و چهار هزار تومان متجاوز مدهش و ولایات نهایت از ممالک هندوستان و مرتع و مقدمه
تهتها و سند و غیره و جهت خرمه قدرت شاهنشاهی و ضمیمه خوزه مملکت ظل الله و نهد همچنین از جانب قمر الدین خان بن زین
و اعوان هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان همگی شاهان شایان بدربار ملک ایشان آمده فرستادگان ایشان بزرگ

خدیو انه سرافراز و فرخنده اصل کی و دنه و نیز از اینجانب جلالت مآب خان بزرگ کابل که امور مرکز تنق بقیه توران بود عریضه مرحوم مغفور خان
عشیه بلال گزارده که از رنگ تاتاقان سنگ لولاب الی الاجابه اطاعت الحلیه یاب نموده بود سرداری کمالات بطلب شان
پا برده ایشان را شب مبلغ و جمعی از خدمت تیغ بیدریغ ساخته ملازمان کاپا بر سر لطایفه را تماما نظم انقاد و داده روانه رکاب معنوی از دیدن
روانه نامه کرده

در بیان هفت باب نکبت شاهی بر سر افغان

چون لب قضیه مرحوم ابراهیم خان پیشه لکزیه جاروقله و دهستان منظور نظر اقبال
بود منجمی که بحسب نکاوش ملاقت از زاد و فتح خان ایمایه بلکه کاپا انجا با افاغنه ایمایه ماموریه شبیه لکزیه جاروقله شاخه و دیگر اوقات
نیز که از تسخیر خوارزم فراغت اورده و فوجی کشتار سرداران و خوانین امر نگشته که قبل از لوکه جماعت روانه نیز شرایع الدین
با فرخنده نایره کرده و ارمکانه کار را کرم سازند تا موکب والا وارد شود و لشکر او در لکزیه توران و خوارزم پیش از توجه موکب کشتار
فوج فوج بهراهی ان دیار سنین مرج رواد نشت شده و در ماه ارض مفتوح قرین معرکه که غرنکین گشته بود ایام عیش بعرض شاهنشاه
امور ممالک خراسان شاهزاده نصرالله میرزا تفویض و در چهارشنبه بیست هشتم ذی الحجه الحرام عرب باهیر ایات جاه کشت از ازل فصل
سوزه چون لب جبور در سیاه بصرت پناه و اورنگیه تورانیه و خوارزم علات بامیشا بود و بنزد از عرصه سیه از اضافات
اسال غلا و اکثر ولایات شیوع داشت و غله در ولایات سرا کیاب بود الویه ملک فرسا را زنجیشان در سرا ماه مارند ان
عازم مقصد گشت و در دیم ماه محرم سنه ۱۱۱۳ امتزل علیا با جنوشان مضرب الویه عزوشان گردید

در بیان اقلیم شاهی سنه ۱۱۱۳

در شب سه شنبه سیم محرم مذکور بعد از انقضای ساعت که خازنان گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک قدیر بر اجرای مجلس گوهر خیز و گوهر ان سر بر مهر
در سرخ بیضه بجسم و جشر بر طبقهای سهن اطلاک چیده و در شان قضا از خاتمش را مین و از ثار سابط کلله در فرش در صدف الوان کشیده
سلطان سیارگان مرتبع نشین اورنگ حمل گشته زینش ابر اذری بجوش تر و تری اسباب مجلس حمل با مال سیر طراوت ساخت
و چراغ نسیم بهاری خوابش بحرکت وجود تخت نشین سریر عز و فام جمعی بعد لاله را که گذ بنفشه رایه بود انتظام داد و
نوبهار بعزم مشام و عشاق لاله و شقایق مرکب جرم نژاد صبا را از برگ سنگ و زین کرد و ریاح سحر غبار مرده ای
نمونه کوه البرز گشته بود زایل نموده چشم نرگس از مرتبت گشته شمخال سر دهر که مرزک و عشاق چین بود بیکر کاغذ بر اراست
و سر خاص گل سرخ خار خار از خاطر برداشت و هم سیاه اندرون لاله را صاف در دل بود گل کرد و ارم طرح شاری بر کرد
سلطان بهار جنبه بر دامن دشت و کهسار رده عازم مقصد شد و بعد از ورود بسلطان انقلاب در مزاج هوا را و یا شرع و بارش
و انچه در این خرم سر بسته بود اغاز تراوش کرده نقصان ذخیره و علیق نیز علاوه علت باران و تاز هوا گشته چون بر علیق
از دهن صحرا کشیده مزارع برای جهود سیمیا از خانه نمود دانه وام میکرد تا نهرک کرایا که سحر شمل بود و در لقه در طرق
حاب از فرط گرسنگی از رشتا باز مانده پا شده و بسیاری از اسباب اهل اردو در حین عبور از ابها بباد فنا رفت از بکا که در شتا
بارخانه قرین در خزانه را بهاری در استین پیشه بود از ورود بشهرک کرایا که دهنه صحرا چون دامن علیین لریز بنزد و ایشان
از ورود مقرون را افاقه حاصل و ایام عمر بسبب زایل گشته هر روزه خدیو مقیم بنا بر حرکت با یک فرسخ دیگر که داشته بتاریخ
طی مسافت کرده چند روزی در جانب شایان رود کرگان بست پشت مضرب خیام طفر خشام گشت تا حراب از کار رشتال
و در همکان عریضه خوانین و سرکردگان که امور بجاروقله بود بنظر اقدس رسید مشعر بر اینکه سرنجه اقبال با زور قوی بنزدی
بخت پا رد زال خاقان بهمال لطایفه را کوشمال بلیغ داده و ابواب دمار و هلاک بر روی ایشان گشاده صبح
انکه لکزیه جاروقله بنصب بهتر معروف بهضاد و لکزی مرصوف نشین ایشان در دست جنبه پا کوه البرز فرار گشته دامن

از جبال مهوره جهان و در بنه روز رفت سر کوب چرخ گرد انست خوانین و سرکردگان بعد از انکه از مرتفع اعلا حرص گشته بودند
در پا نزد هم دنی تجرد و ادر کنار رود قرنق شدند و لطایفه سه موضع را که مرسوم بیار و جاوخ و اغرس بود هم بسکلتام داده در یک سرا
بر غازیان کوشه بیک پرخاشه و در سنگر ادلی که جاریود غازیان زور اورد گشته جمعی از لطایفه ناچار هم جوار فاکشته چون
کوه در تصرف لکزی بوده لطایفه غالب بقصه دست نیاورده جاری را خایه و بجاوخ رفته بنار چرخاش اگر شد بود از چند روز که در
عظیم جنگهای متوالیا بوقوع پیوسته جمعی از ایشان بقدر رسیدند خود را بکنیتم که در فراز کوه واقع و اسب مراضع بود کشیده مرتفع
شدند و ان بلغ مقیت اسب سخت مشتمل بیشه و درخت که در دقه کوه اشاق افتاده و یک راه کهسار دارد که سوار است بدشمن از
اگر پاره کرم رود خود شیده بر فرازش اهنگ صعود کند از زینه قدم سازد و اگر یک نیم الیه ماه بر فرقش اغاز بالا روی کند خود را
از درجه اعتبار اندازد و لاوران ابدایا ما و غلبه کشته رسته عاکرونه که پیش جنگ لشکر ظفر اثر باشد همکام رفت طرح جنگ افکنده
تا شام از طرفین جمعی مرض قتل و اعانه و نیم شب شد و ده سحاب که اهنگ عالم بالا کند بیاری روی جلادت اغاز صعود کرده بر جنبه
لکزیه بر بطنه بدن سنگ و اند هنین نیز اهنگ بر افرخته پرواخته و ایران ابدایا دوری از پس کناه پا بر جراحت پیش اگر شده اگر چه
بر اجالیان معقول و خدا کرده تا بتایید الهی سنگر را تصرف چون از دست شایا کوه را مسدود و طریق فرار بر ایشان بسته
جمعی از لطایفه در اس سر سیر از کوه پریده بخاک مسکنی افتادند و بقیه ایشان بسر دو سنگر گریزند مگر محمودی از ایشان
که از میانه بدر رفته و تمام اماکن و مساکن لطایفه در صدمه جنود مسعود عالیها سالفها گشته اثری از ابادی و ایران نوهر ماند تا
و در ازاء این فتح نمایان حریت هزار پیه بعضیه نهم و هفت بهادر کرگان غازیان غایت فرمان طاعت مشتمل بر نوید
عطایا محمود و در مرتفع الیا حطاب بر کرگان عرصه ورنیات و الفاظ و رسه از عریضه محمود از سرکردگان نمود رسید که با کرگان
جاروقله مجاوله و بر ایشان سلطه و ایشان را تا کنار اب سمور حمل مرسوم بقصور تعاقب و جمعی از ایشان را از شیر گذرنیده عیال و اطفال
ایشان را بقید اسار در اورده عرصه جاروقله از اکر ساکن بلطایفه بود بالکلیه از وجود لطایفه پرداخته اند اما در حین حکم قضا
و در سه رصاعقه روی داده و ذوب بدایت نفرز از زیان در سیان برف تلف شدند پس موکب جهان کشا از کنار کرگان حرکت و از
خارج استراباد عبور کرده وارد اشرف و سه روز همکان دلپذیر مهابط عز و شرف گردیده از انجا روز اده بر اوکوه عازم مقصد گشته و از
سوانح خیریت افزا انکه چون ولایت نازران تمام جنگل و بیشه و در زمان سلاطین سلف جنگل را تراشیده خیابان ابعاد کرده اند
که شارع عمومی در همان خیابان است علیحضرت شاهنشاهی در ادایا که جنگ و کارزار نمی بود با جرم مرسوم سنا مل فرموده جمعی از رعایا
و ملازمان و رعیت کشیان بقدر کلبوی سر خراشان راه را نیز بطریق معهود طی کرده در حال سواد کوه از پل عبور گشته پس بر
و بهمال نزدیک بقعه اولاد که از مراضع قدیم و در شاهنامه نیز مذکور است روز یکشنبه بیست هشتم ماه محرم و مقابل شمس و مریخ
و هشت روز قبل از ان قرار یکشنبه اشاق افتاده بود رسیده مرکشته بخت از پشت خرد دلکش کهن نشسته و ایشان
شاهنشاه هر راه هدف کلوله بقعه شاخه از جایا که تحیتا است قدم فاصله داشت نعلش اکشاد داده از همانجا حفظ الهی در همان
حافظ و نگهبان و وجود سهال شاه کلوله رو کشته زیر باردی راست را بقدر یک انگشت فرو شده بر پشت است چه در ان
بر کران اب امدب بر علیه رضا قلی میرزا و ران روز در سواری همراه بود خواجه سرایان و غلامان قورچی و همیشه کشیکشان

رکاب را اجاره و ایشان سر بسر و بیتاب بر کوه و کمر و بیشه و جنگل سواره و پیاده کرم جستجو گشته تا جزو از کشتن مژگان رکاب ایشان
و غایت خود را بمیان جنگل و بیشه زده بدرفت چون انراه و در دامنه کوه و جنگل بسیار انبوه بود اثری بظهور نرسید از بنا کوه و بر
و کار فرمای این کارخانه خداوند یگانه است تا حال بگزار اسکونه مهام حوادث از شقت تیر اندازی نقاب کشا و بیشه پرداری الطاف
ایزدی از نصرت و کشته و صرصر تقسیم بلایا بهوا داری فانوس حمایت سبحانی غباری بدامن شمع جهان افروز دولت مقدس
منتشر نشده یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ الفقه بدوار در دود طهران اصلا
بعزم ییلاق میشر از رکاب اعلی مرخص و مامور بتوقف در طهران گشته تا یات طهران با خراجات سرکار شاهزاده مقرر کرده
پس موکب همایون روز اول ربیع الاول و در قزوین و بعد از پانزده روز از راه قراجه داغ و دربند و ارد قبه دار بنا از راه شاه و غیر
متوجه مقصد گشته و در عرض راه تمامی رودسار و کردکان طرایف لکزیه که در شامخ جبال البرز اماکن صعب المسالک در افغانستان بادی
بشرف پای بس سرافراز گشته و صدق اطاعت و فرمانبری در اده هر یک بر نام ملازم و دیوان مال سپرده و بر حسب و در عرض
الاخری غازی قرق که عشایر افغانستان بود معرکه کوبه همایون گردیده و از قضا یا ساخته که در زمان امر جمع نمود و الا کور سید مقدم
العقاب خوارزم و قتل طاهرخان والی آنجا بود کیفیت انواقعه انکه سابقا در حین توقف یات جهانگشا در خوارزم جمعی از اشرار
او زبکیه و طایفه ارال که در دست شایا خوارزم متصل بقزاق می نشستند از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده بودند
درین اوقات نوریجا ولد ابوالخیرخان والی قزاق با طایفه نفاق کرده امده قلعه جیوه را محصور و بعد از چندی بر بعضی
و طاهرخان با بعضی از رؤسا که دم از مواخواهی این خودمان میزدند معقول و معقد قلاده و الیکری گشته از استماع این خبر بعزم
با جمعی از سرکردگان و افواج قاهره خوانین پیشه شرار خوارزم و دشت داد و تسخیر آن ملک مامور در قلعه طلیعان قرقوز و حدود
خان یات را از دربار معتمد صاحب اختیار بیوتات سرکار شاهزاده ساخته و سوار العلی مقتضی که تا زمان کشور گشایی سلطان
از قزاق هیچ نتوانست بود با ایشان داده روانه خوانین فرمودند که تهیه و تدارک آن مغرور در حشه و در رود و در سنه ایت بیل
در رکاب شاهزاده ارجمند عازم خوارزم شوند و موکب همایون یکماه در غازی قرق بحث و خاص و اولاد خان شمال و عشایر
قرق و اعوخان اکبر قزاقطاق با جمیع عظما و امرای افغانستان و اردو اردوی متبع و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه گشته بهر یک بنا
شاهنشاهی بملاع فاخره و عطایات بایرش و اسباب طلا سیاهی گشته و در ابتدای ماه رجب بوم شنبه سرکشان اولاد کرکسان
ایشان در مهمات افغانستان واقع و دیگر دو چرکس تقاتل داشت متوجه گردیده و صعوبت راه و تنگی اماکن بجماعت نه بدرست که
بیانیروی اشب قلم طرازی توصیف آن توانسته شد در تمام آن مرز و بوم که از ابتدا تا انتها جلوه در راست مقصود
مسطح بیشه و راهی که جز خرد پیاده پهلوی هم توانند رفت بصعوبت پیدا می شود و قطع نظر از آن کجی ییلاقات دارد که در
تابستان هر جبال آن هیچگاه از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن بازمستان آن مکنه دیگر لاف مساوات زنند
پانزده روز دیگر در آن مرغزار بیشه سرکشان و اشرار برخاسته از سوانح ثقافیه آنکه جمعی از جزایر چیان راه بیشه فرو از لکزیه
مامور ساخته بودند چون جزایر چیان را نابدی بدرقه راه بود در مقام نامناسب پاین کوه پر از برف افتاده جنگ کرده جمعی
از فریقین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بمرض هلاک در آمدند چون رسم عرب و فصل خریف بود و زمین
برف و باران و شدت سرما مانع شد که بیشه طایفه اوارد بر وجه بلیغ معمول آمد لهذا از انمزل حرکت و عطف عنان فرمودند سرحاری

نیز اکوچ و بنه خود از قزاق حرکت و در موکب همایون روانه دربند گردیده چون محمد خان ادرسی زاده چین توجه موکب همایون کیان
او را از قزاق با جمعی از غازیان مامور بکوچانیدن خانواده از مرز ملازم لکزیه قراقطاق ساخته روانه فرموده بود و امر همایون صادر شد
که غازیان مامور نیز حرکت کرده در دربند بموکب همایون ملحق گردند در عرض راه در حوالی چراغ زن اهالی عشایر که بیشه
که غازیان از قراقطاق که بیشه جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند خود جزو شرار لکزیه قراقطاق تحریک ادرسی از میان جنگل و کوه
کوه شروع بشلیک تفنگ و غازیان در کشاکش جنگل و کوه چون خود را جمع نتوانستند کرد هم برابر بعضی از اسباب و جمعیت ایشان
بر تصرف لکزیه و اراده جمعی هم بقتل رسیدند و حصول انفجار در حصه جنبان آتش غضب و دمدمه آن نایره سخط شاهنشاهی کشیده عزم جهانگشا
تقسیم یافت که چند روز در حدود دربند و افغانستان توقف بدوام که شرارات آن مرزبان را آتش کرده مسطح و تفتد و سازند نوار در حصر
بیخبر غازیان با عراده و حراب حمل نقل از حوزه متبع مرزوده شده و رایات نصرت آیات در چشم شان وارد دربند
مرزوق از حوزه متبع رانده گشته با فوج حرم حال قراقطاق گشته از دربند تا حدود ولایت شمال بر جانب قلعه حوزه سرخ متبع
ترتیب و جمعی را با آنجا تعیین فرمودند که تمام اهالی و اتصرف غازیان بوده و در جلاشری از لکزیه بظهور رسید و بیشه ایشان کشته و در
رمضان المبارک بر جهت دست داشت کاذی سر فرخ در دربند را که جای آب و علف بود برای قشلاق اختیار و حرم محترم و زنان و اغرا قزاق
با بقیه از دربند جدا و مقرر فرمودند که هر یک از رؤسا و غازیان خانه سرا از چوب بنا ترتیب داده تهیه سامان اسباب مستان را
از مؤیدات اقبال که در اوان توقف موکب جاه و جلال در رود اسکه سابقا نگارش یافته بود که در جنگل مازندران تفنگ کیان
بودند چون بچند نفر از جماعت تامی که در همان اوقات فرار کرده بودند منقشه بدست کس برای دستگیر ساختن کیان
مرخص و در صدد دوا به و شاه طلبان گرفته بکجا رفتند اقس اورد نه معلوم شد که یکقدم نام غلام دلاور تامی نافرمانی قاجار زمانی الدوله
اجیر گشته بود و آن میرزا در ازاء صدور این خیانت بعوض نیابت داده چون با یکقدم اقرار جانبخش شده بود او را در حرم
کور کردند و نیز در آن اوقات ادم از نزد خدا شاه پادشاه و الاجاه هندوستان با کبیر بدایا جهت تهنیت فتح نوران خوارزم وارد
و تجایات خاقانی سر عبد گشته رخت انصراف حاصل نمود و همچنین لطیف افندی مفتی نام از دولت علیه عثمانیه
بسفارت مامور و باتفاق جمعی از اهل روم که از دربار عثمانی رخت انصراف حاصل کرده بود در ماه ذی القعده وارد دربند گشته
و نامه پادشاه و الاجاه روم را که مشعر بر اقرار از تصدیق مذهب جعفری و تعیین کمی بود رسانیده جواب بحضرت پادشاه
الله تعالی مرقوم شد که قبل از این که پادشاهان سلاطین ترکان اختصاص داشت بعضی از ممالک روم و هند در کشتن و اخذ
مملکت آن طبقه بوده بعد از آنکه با قضا تقدیر سلطنت ایران بسلسله صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله
اوزبک و کابل و توابع متصرف سلاطین هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان متصرف
طوس بیرمان مشهور است و قصد دیگر هم که دنیا پاین خاقان مغفور امیر تیمور واحد او خلد بکین آن پادشاه سلیمان
باشد معلوم باشد و در زمان که تابع الامر مدوس برادر ملک سلطنت ایران واقع شد مرسی محمود و میرکشت ادس

که در تصرف سلاطین اطراف انتزاع و تسخیر داده شود برای ممالک متصرف نمی‌روم که اولاً آنحضرت را بقبول تکالیف مذکوره
وهم بدرگاه معدلت دستگاه بعد الطلب و درگاه مقرون بقبول گردد و کمترین مال انگاشت بوضوح اعلان سازیم در عالم دستی و بر اوزان
توقع داشتیم که از رفتن چون بمقتضی اصلاح حال مسلمین بود و آنحضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر دعا قائم و کمال فضل با بیان خود و نقشه
استماع یافته چون سایه دور از نزدیک جرأت آنکه ایام بطلب حرف خود عزم روم بر متوجهان از روم پیشتر سیم بعد در سیم عاشق اوزان
بعد از درود با سرزمین در عالم سهمان نوازش از طرف قرین اشرف اندولت عقیده امور موعوده درج گردد چون در خلال این احوال
احمد خان ادهمی سرپرست خود را با دو نفر از خصایص خود در سیم کشش باتفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه متخاذ ستاده کار دستان نیز در ایام
بود اقتدایان را بخص ساخته با جواب نامه روانه فرمودند و از جمله عطایای خاص جناب مالک الملک ایزال بشتابین جزیره پیاله
اکه در چنین موسم زمستان که برف باران لحظه سرشته نزول از ذات نداده لاینقطع تا بدر پوده و شهای سفید و پاه در صحرای بحر
میگرد از اطراف ممالک محروسه علامات حل نقص در حوزه تکشته جمعیتی را که زیاده از قدرت آنجم و کوکب سیاه شکوه در رکاب
نصرت انتساب مرحومه کفایت فرمود هر چند که در صحرای سخن جوکیه سابقا و کرنیافت شاعت تب بعض نما تقدیم حالا اما
ایران کرده ایشان نیز عمر صمیم القلب حزنیه ایران کالا کران ابا شده بودند اما درین اوقات از برای زیاده تاکید تجدید حکم کرده
و فرمان شدید خطاب بکافه اهل ایران از حد و زیاده الامتهای کابل و پشور با مضمون صادر گردیده که بطریکان عظام و حکام کرام
و سادات عالیمقام و علما و فضلا کرده پا احتشام و ائمه شرع مبین و دهقان سالک حق یقین و کلانتران و کدخدایان و رؤسا
و سرکردگان و قاطبه قاطنین جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی مستظهر قصر معتبر و حرمت ابدت حل القهر بالاحرام
پیدا بیغ خاقانی و عنایات از حد افزون قائم امید وار بوده باشند که چون شاه اسمعیل صفوی که در سال هفتصد و شش هزار خروج کرده از
احرام کالانعام را با خود متفق ساخته با عبارت غرضهای نفسانی و ریاست خیالی دینی در میان اهل اسلام فتح زنا و بر تغیر نمود و بنا بر
و رفض گذاشت و این وسیله احداث منبعث عظیمی بین المسلمین کرده ادای نفاق و نزاع افزاشت بحدی که کفره و رهاد ان بسیار
محزون شده فوج و دعاء مسلمین معرض تلف آمده اند و شرای کبر صحرای نان در حیس که جمهور انام و کافه خاص و عام ایران از
نواب همایون با استدعای قبول امر پادشاهی مسکوده باشان تکلیف فرمودیم که در صورت سؤال ایشان مقرون بقبول فرموده شد
که ایشان نیز از فقایه فاسده و اقوال کاسده که از بدو ظهور شاه اسمعیل در میان اهل ایران شرع یافته مکمل حقیقت ملاذ و مطلق
راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را که مذهب ایران و اردوی میمون مالوده لسانا اذعان و قبول کرده از نفق و تبرا
و بولا ایشان توقا نمایند و برای تاکید تنبیه از علمای جنابه و فضلای دین دار که مرشد رکاب ظفر مشار در پرتو انوار حضور
آثار بوده بعضی استفسار فرمودیم که بعرض اعلی رسانیدند که بعد از بعثت حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله و صحبت ایشان
از صحابه راشدین در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال و هجرت از اهل عیال و اهالی و اخوان اختیار دوام و تمام شاه و
و تغیر خاص و عام را بر خود قرار داده با بجهت بشرف صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته پیرایه پوش شریف نزول آمده
و اتبعوه بایه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان کرده بودند و بعد از رحلت حضرت سید الابرار
بنای خلافت با جماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار امت بوده اند بر خلیفه اول ثانی ایشان ابو بکر صدیق رضی الله عنه
خلافت احمد مختار را پا بر صدیق و بعد از او بنص و نصب صحابه بر فاروق اعظم قرین المنبر و المحراب عمر ابن الخطاب و بعد از او

بجناب

بجناب ذی النورین عثمان ابن عفان و بعد از او بحضرت اسد الله الغالب مظهر العجایب مظهر الغرایب علی ابن ابی طالب علیه السلام
قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق وفاق و تحرا از شراب خلاف خلفای
اربعه رضی الله عنهم با زاهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند اگرچه بمرور دهور و تصاریف ایام و شهور باعتبار اختلاف علمای
اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب و محبت اهل بیت
بحضرت رسالت پناه و اولاد و اصحاب او نقص و قصور و خلل و فتوری راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل بهمین دستور
مستمر بوده ایشان نیز همه یا حکم اقدس و ارشاد امر مقدس ترک آثار بدعه و رفض نموده بذیل محبت و ولای
رکن ایران بین سپس نشست کرده مذهب ایران نیز سر بر سر ایرانیان نیز سر بر سر ایرانیان بهمین سنت مانوس اقدس تزیین داده تهیه و مردم
که عهود محمد را با علیه حضرت ملک فرمت خاقان ایرین سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانیا اسکندر و ذوالقرنین
اسلام برادر و داماد احتشام عز سلطان ممالک روم اعلام و اعظام ابرو فتوحات نیز از احتشام ایام که مقدمات نموده
بتایید الهی قرب الوصال و در شرف نجاح و وصول است در نیت که ساحت در بند مطلع هیچ رایات فیروز مند و مظفر کوکبه
اسمان پیوند بود تجدید مرتبه الفتاکیه از برای استحکام این کار و تعیین خاطر حقایق مدار از ملازمه الحاح مجتهد الزمان
ملا باشی و علمای کرام که در رکاب نصرت انتساب حاضر و متفق الوزر خدمت بعض مطاع نموده بودند در مجلس خلافت اسلام
فرمودیم همان مراتب سابق را مرعی داشتند و بهمه جهت حجاب شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر آدمیت مرتفع و ماده اشکال
مندفع گردیده بتحقیق پیوست که تکفیر رفض و ابتداع و اختلاف اشرار از فتنه انگیز شاه اسمعیل بوده و آثار ضد از اول امد ظهور او تا کنون
در سنایع اهمال بر کیفیت ثابت در سنج بوده اند بنا و ملاحظه المقال بتایید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس از روی شفقت علامه
صدر و ایشان که بجمهور از بیاد اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل که ایشان خلفای راشدین را خلیفه حقایق التحقیق بوده اند بهمان دستور
هر یک را خلیفه بحق دانسته از رب نفس تحرز باشند و حضرات کرام و فقیر عظام در اوامر و نواهی بر سایر مرتب و مجاهد حضرات کرام
مذکور و جاری ساخته در تحریر و تقریر نام ایشان را بترتیب ادیمه و ملاقی خاص خلافت الفضلا الکرام میرزا محمد عینا نایب الصدر و ممالک محروسه را
با قطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بهمگی حرارت نزدیک القاء ایشان نیز بسمع قبول اذعان صدور

تخلف از مدلول آن امر موجب عذاب الهی و مورد سخط و غضب شاهنشاهی نشود

در بیان وقایع ایل مطلق ۱۱۰۰

شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام کوکب آفتاب عالم تاب برج حمل واقع گشته اسمی که بنیرنگ بر جزو زیاده
رنگ رنگ استیلا یافته گلگون قبایان گلزار از لباس برگ و بار عارض حشمه بود از ظهور طلیعه سلطان بهار با گلزار بر وادی
و عشقان کوه سار راه فرار پیموده و قلندر پا برگ و نوای بهمن که در توران بهمن عمر صرف را از قربانش آتش حرارتهای
آتشین خاییده لوای استبداد بر افراشته بود از هجوم کوکبه قوای بهمن و وداع و بهاری نمود و در چهارشنبه چیش مورد
بعزو فیروزی در کمال بهروزی و عشرت اندوزی تقدیم رسید چون از نفس قدسی سرشت همایون محمد محمود بود که بعد از فراغ
روم و اشتاق اوضاع اخترزدام سلطنت ایران را بیکا از شاهزادگان کرام تفویض و خود در کلات که مسکن قدیم
بنای کوشه نشینی که پادشاهی عالم معنی عبارت از آن است بگذرانند لهذا احکام مهارت پیشه مهندسان درست اندیشه

و سرکاران سخت کوشش کار کذاران صاحب عیش تعیین فرمودند که در کلات عمارات عالیه بهشتیه منیفه که در رفعت و علا همدوش
ایوان سپهر برین و طاق مقرنس رواق چرخ عنبرین است با بیوتات و حمامات و دکاکین و آب انبارها کوشش شد صفا و نور
و برکهای زمزم مزاج سلسبیل اثر احداث و از اطراف ممالک محروسه شاهنشاهی نفایس اسباب و لطایف اثواب و نوادر جواهر آفتاب
آسته و از هر جنس ما یحتاج و هر نوع چیزی که چنین سرکار عظیم القدر بدان محتاج باشد بر دوی مهیا و تدارک و نقل آن نزهت سرای جنت
و بهجت آباد خلد آیین که حسن حسین جهان و زین زمین معموره عالم امکان است نمایند و در کوکب نصرت اشتمال در هیجدهم شهر
ربیع الاول که از اطلاع جوزا بر شمال اهوار آن رسم اعتدال بود اولا شبیه هزار جریبان را بوجه قدمت ساخته از رفعت آن کاخ فلک
لازمه بود از تادیب و تهذیب و احراق اماکن و مساکن و چراگاهین مزارع و محاصل طایفه بعمل آمده در آن دیار و بیاد و از آبادی آن بنای کذاشته
و از آنجا عطف عنان بجانب سایر محال و عمارتها کرده ویران سپاه در دهات و قراء اقتناق و مقام طایفه کارتش و پیشه و کرک و درم
و میل و رابینه کردند مشتمال عزاری و اکثر آن از مرتان کاب همایون بوده در هم سم خدمت تقصیر کردند اما احد آن نیز مرد جماعت
تکاوز در مقام وحشت و دشت بوده بجانب قلعه ریکان و صورت مهار سنتظر کشته بقلعه قریش که در بالای کوه ملک کوش واقع و طرف
انکوه تا مرتبه دو فرسخ بر یک راه باریک بسیار سخت بود و تحصن جسته بود از تسطیع کشتن سرکشان و شرارت کوه نشین اعیان
و اهتمام مهمات آن از حیث و تحشیت امور او در هر قلعه قلعه آدمی کشته سه روز ویران پیرو در خصم آنکس و بهادران شیر شرزه صف شکن
در سران قلعه با صلابت و شجاعت و شده و صدمات عنیفه بر آن قلعه بلند و قلعه سپهر مانند سر بلند شده آدمی نیارب آن قلعه
و امیر دیار کرده و از اختیار و اداره بست اهوار و مقدم فرمانبرداری ادبار شد و بقیه قلعه کیان و اهالی قراقتاق در نار مرد
اتفاق آورده برای عذر خواهی بر کب شاهنشاهی شتافتند و تقصیرات ایشان بعفو مقرون شد که آن قلعه متواری را که از سنگ اجرا
ویران و اکره بل کوه را با خاک یکسان کردند و سابقا قدمت در کیفیت که بوارستیج ممالک خوارزم و شاه عباس و اهالی قلعه
جنکس بوالیکری رئیس کشته ترکیب همایون عازم خراسان شده بود در ایام توقف کرکه مسعود در اقتصال بعرق اقتس رسید که شهر ارال و خوارزم
و اغزار ولد ابوالخیر خان و ایالت قزاق و اقتاق از رق بیاق سر مخالفت برداشته پا از جاده مرسوب بیرون کذاشته طاهر ایالت
و ولد ابوالخیر با یالیکری قبول کرده اند چون صدور حرکت از اماکن خوارزم و ارال با صحف مرتبت و خیام کرد از جانب اقتس شاه
در اراضی خیامها تا قیم سابقه ایشان بظهور پیوست حاین ناسپاس بود سفراء تیمرزا را که دار ناقه الحکم ممالک خراسان بود با الواح
خراسان و ترجمانه و تهدید کامل امور بر شبیه شهر ارال و تسخیر خوارزم و مقرر فرمودند که بعد از نوروز فیروز عازم آنست شود از رق بیاق
و اعیان در دسا و سرکردگان ارال و خوارزم از توجه موکب شاهنشاه خبردار و دانشا و ابده سرکشی که در سر مخالفت و عقب داشت مشارکت کشته
از زور صفدر نام و شیان و خلایق در سال شده و در صدد دفع کنه شاهزاده پیوسته متعدی عهد کشاه متوجه مدت پیرو ان بقیه
و دادن فرجی ملازم بهیه شدند و شاهزاده در مرو توقف و بعد از عرض حصول اذن و رخصت از خدمت شاه سلیمان حشمت بجانب آنکه
بیچاره کس از اراده آنکه خوارزم در رکاب نصرت انتساب منزل منکدازی و ارزی خلاص سالک طریق بیاس و جان سپاس تعرض
شرکت و ادارتا آیا بر اعات حقوق خدمت و صنیف نایاد و ملاحظه پاس نیاز مندی و شکسته بالی اشیان بقیه ایالت طایفه
مقرون و والیکری بر طبق سؤال اکابر ابوالخیر خان و ولد ابلیاس که از سایه کرتیان تحت لوای نصرت ارکب شاهزاده

غایت

غایت و نامیق و ایام بنور را با رق بیاق مرخصت و نامیق مکور برادر خود را جمعی از رسا در دانه رکاب ظفر انتساب بسیده و مقرر فرمود
که شاهزاده و ایام بنور مجتمع ساخته روانه و جدا و فوجی شایسته برای طلایت کاب یون از جوانان کار را مدار ارال و خوارزم کرده روانه
متعلقه بقیه اهرا را سیر تفتیش ساخته تتمه خانوار کنکر و عیت را که در ولایات مرتع الوقت که در ایام نماند کوچانیده روانه حضرت آسمان ساز
رکاب طایفه بر وقت فرمان تعهد و حضرت اطراف کوادرم و صحرا نموده روانه خوارزم و شاهزاده سیر تنسب جمعی آن طرف و صحرا
جا در اراضی و دار ارض قبض شان کردیده در چنین سوانح فتح و ظفر و ارزش فتنه و آشوب ممالک
شمس مجهول الحال از ادیات اویه شاه طلان و لباس دلیری و ارادت خود و ارادت خاطر عازم مجتمع کشته در سنه ۱۰۰۰ هزار و شصت
ادعای ریاست و تهذیب و کرات کرده جمعی کثیر از ترک و تاجیک بیع بعصبیت آنه فیتاق و جمعیت شیوه غایه و اکثری از حلقان از ترک
کرویده در آنک دوری و نفه و از نفر بر خود جمع و از اطراف عالم او در کیفیت حقیق نیاز خان و ایالت از نقل خایلیخ زد در سایر بزیارت
و در ایشان بر آورده و خاک قدمش را بیاد رب مرکان ساخته بود از آنکه رفته رفته کار در ایشان بر آورد بالا کرفت و ایالت نیفته جمعی را بر او
فرستاده بیاپیش جنگ واقع و قتول بر خاک شد و بکیر مجتمع با جمعی در سایه مقتول و قتول او بنک نیز دست نصاب بر آورده در
پیرو ان و دوزن شهر یک از دم خراسان را که دیده تقبل سایه نه و ایالت ادراک متصل شد بود از سیر جمعی از غازیان
خراسان سردار جمعی خان شیر کب بهادر کا خیوشان و اتره و بردی بک و قورتسم بک و قتلو و جمعی از خوانین برای رفع آن فتنه
و شیر ایشان مرور با تیغ و دستمال و نامور مطیع و مقاران آن تاریخ نوم جمعه در نهم ماه در حرم الحرام خبر رسید که در شاه عباد اله طاهر
در ایشان وارد نه مدد کرده حضرت آنه فرمود که بجانب ایشان آن شهر کشان افزوده بود بکلوه آنکه محمد اردو و از ناحیه آن
تر از اهوال مرا میان سمت مقاد و راه نیافته خود در ایشان مرور در سنه شاه خراسان تعرض و عیت آنه بود از خوارزم بجانب
بسته خواجه نعمت متوجه ایاسانه بود و فرصت یافته با جمعی از غازیان در ایشان با بقیه را تقید ساخته نزد ولیا جمعی کمانند هوان با طلب
در صحرا بود متفرق و از شهر ارال خبر که محرک فساد بود و سیکر شده بود مرسی نسبات در امه ند ارمهای صحا در شد که سردار آن باقی
سر رشته کار را از دست نداده بهان ضابطه مقرره عازم عرصه و باقتاق و ایالت شبیه شهر ارال و مغدیه که چنین مرتبه ایاسر مکامه طلب
کشته شد بر انکیخته اند تا ایب بلیغ نمایند چون بمجرد که بحق و کرفت احد آمی بجانب ادارا و آمده کشته و بقیه و سکان ابادی ممالک
و تمام محال عنان قریه بقریه و محل بمحل با مال ستم شهر و ایران و دست فرسود و نقد دل غازیان کردیده شمال سرشاری که سرکرده
بودند با جمیع سرکشان از حاشیه کشان کاب و مقدم خدمت اطاعت کشته تمام حکام و اعاظم قرابان و نوکر و چرکس کن
مطیع فرمان ایلیم بوده اند و تلاد و انقیاد و کمران کرفته و نیز در مقال کمال از جانب سلطان مجموعه پادشاه و الاجاه
رسیده مشعر بر آنکه از قبول تصدیق معتمد نیست و در دل کرن کوشیه متعلقه که محمد خان سازیجانت شاه عذر خواهی نموده اظهار کرده بود
که در ازای این در طلب امر که از حضرت خواهش شود در سال کذشته و جمعی که آنه دیان از دیار عثمانیه برای عهد از جمعی مقاله بود
بتوسط ایشان بر کاب پادشاه و الاجاه روم شد که مرتبا مستعد باشد که بعد از کجا بام مرد غنیمت ترجمه روم ملازم نمود و اهالی
در حرفت تیز در جواب بنده بود [illegible] شاه [illegible]
پس مع علیخان قزلو را با ایالت ارجند تیمن و جمعی از غازیان با طاعت و اطاعت در حرم و شب پانزدهم ذی الحجه ۱۰۰۰ هجری
در خراسان لوای نصرت بجانب مشهد افراخته و چون از روزی که موکب همایون بجانب مشهد حرکت کرد در خلاف ایام [illegible]

در کمال خشونت میگذشت برف و باران شدت شروع کرده و انقطاع از پرویزن سحاب آب بر سر ساکنان هر صفحه غبرا میریخت و قوات کمال شدت
ریزش را چون دست گریبان از کف نمیگذشت کوه با کوهش سیل سایه کرد و سپهر محتاج حسین باشد بود و نوروز در طلب کرا بجنگ میگرد
در کار از زشدت باران اوج سیلی بکنار رسید که در بهار و باد بر جایها که از کوه آب بپا و رود و کشتیان باد میزد ساحت ملک عالم
اطلاش پهلو بر چرخ اخضر میزد و حباب دستاب سیل در گشت بالای و کل مرغزل بوت باران بوشت سراغ نرسه انحطاط و تلاف و از دو
تا کنار گرد و دمان بود و در عرض چهل روز طی گشته در اخوت و از کنار رود

در بیان بواعث تکوری بر مطالب سنه ۱۱۰۰

شب بیست و چهارم بعد از انقضای نماز و دعا و چهل و دو دقیقه که خلیفه شب لباس مشکفام بر سر برد اهل فرقان با در سرشت سلطان
سیارگان که از نشدت برد و رخنه نور برق ملک نزدی بود اقا پشده از زمانخانه خوت بر تخت حضرت کشیده و سفیر سیاه تیر تسلیم بجا کشور
از بهار در دار الملک کلمر از بارگشای کشف و عطایا و تفقات عطا و کشته فرمان بران قوای بانیه قران اطلاق کل حسن در اهمی چون
بر از خشد و لشکر چاه لشکر از دهش بیشتر بیشتر ممالک بلغ و فراغ از جاد داده بجهت جهاد لب بین و قلاع کهسار پیرام خشه شاهان باشان طالع
برای رفع غایه بر دوت کوه خیابان خدیو بهمن شرکت شباط و دار اسکندر حشمت لاد حضور در سایل صبا و شمال ابر کشته و فتنه این علام
سرو و صنوبر نقطع نسل خلاف و شهارشت جوت بغارت بر خاسته و سادات بیزر پوش شهادت و نار دون قبضه تماس بعید شکوه و بر
که مدد نشینان ایران بسته بند در دهنه نافیض الانوار بعد از تبل نزهت بیضا بجز بر که کنار نشسته و چیزی چو بجهت بعد سوی شمال شتاب
که دشمن خانه کعبش بر بود بر بیان شرکت شکسته جیش بر نزد ارسته کشته بعد از انقضای ایام عید از جرد و خواجه و بیرون صحرای
قرار گاه که مرغزار ساحت بیم دران مکان جنیم اوقات از شکسته تا جراب کمال اماده از دهاشتر و دو قراص بیضت از اجاد و بیرون
عبور کرده عاشور خان با پاتلو با بایات تیز در سر دار بر از دهاشان بر اوراق شمار از نفر از لشکر فیروزی افزا در حوزه جنگ از دهر زاده
که بکر بکیان در بند دیشران و بقشی و ایران و قراغ و دشت رهبک قبشو مانی خود و حکام تابین مجتهد مستعد بوده یقاق سر دار در
ضرورت باعانت بکه کرد و دند و چون سابقا حضرت میرزا که در ارض اقدس توقف داشت امر رشده بود شارع میرزا شاهزادگان کرام
بزم لب طاس و از در بار منتخب شوند در بیست چهارم ربیع الاول در منزل مردان وارد و شرف ادراک خدمت سلیمان کشته و در سنه
پادشاه والاجاه هندستان نیز با تحف و هدایای کرانمایه که از جمله کتاب قرآن اطلاق از چوب صندل بود که بخط واضح سبکه کرده بود
در شباک نقوش ان کمال تصنیع و مهارت بکار برده بود در رکاب شاهزادگان وارد و بنوازشات شاهنشاهی بهره مند گردیده بمنزل انعام
اسمان فرسا گشته و در چهار فرسخ سنجیده شد چون از بیماری حال غربت جانب روم ازاده بود در خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود
که قرنجا اندر نقوکشت از راه همدان عزم کردن شان گشته در دفاتر کعبه قدیم است مکث نمایند اعتماد پاشای الیاد در اراده جزیره اطلاق
و تهدا قاری که خدای خود را بسیار تاری شرا و سیکنهای لایق بندگان سمان جاه فرستاده بعقد اطاعت و انقیاد در باب سپردن اهل تبل بود
تا انجام کار سر عسکری که از حضرت عثمانیه تعیین شده بهتر حال کرد خدیو جهان بخش نیز مسئول او را قبول و فرجی عساکر فیروزی اثر را برای ضبط سایر
و عقد و کیف اشرف و کرد بلاد صحیح و حسکه در ناحیه و توابع کنار دایله و بابا تو اخی و توابع بعد از و تعیین و قدر چنان شیخ الوی عسکر کرد و ارادی
جانب بصره برافراز و با مکوکه جزیره و حکام شیران و شوشتر و در قول و اعراب سخت مستحق بصره مامور و مقرر فرمودند که با غزاتا که در ساحت
جزیره طیار شده از شط العرب عبور و با انجام امر مقرر پردازند و از همان منزل در هم جمادی الاولی نصر الله میرزا با پاشاهزادگان
و فرزند یا حال ثقال سرکار روانه همدان شده فرستاده پادشاه والاجاه هند را نیز مسئول نوازشات خاقانی و حضرت نصر الله زاده

مسا

مساوی بیخ ملک که در یکی با مصطلح این عصر چهار توان بوده باشد جواهر نفیسه و متاع الات از جواهر خانه ضمیمه و با صد یک خیر تبل
کوه اندام برای پادشاه بخشیده شتام مصوب برزخ مجلس بیشاپوری همیشه و زاده صحارت خان روانه و بهمراه از ارباب طرب مسیحی که در ملک
سطوان سرکار نظام داشته چون بهمراه اقوال بندگی و فرمان نوازندگی بطریق هدیه امر شده در رقص و ارشکر ماهر ساخته بود ان شاه را
مرخص ساخته فرستادند چون بنظر اقدس ان بود که قشلاشی در صدود بغداد بعمل اید فرمان همایون بعز انفاذ پیوست که غلام
حمل بقل بغداد شود پس اعلام جهان کشت از راه شهرزور و قلعه چولان در اهتزاز امده خالد پاشای حاکم ایان و شهرزور قرار بر تسلیم
خالد پاشا باتفاق رسیاه و علمای کرد و دار دیار خلافت مدار گشته بخطاب خانی و ایالت انولایت سرعلی بنی یاد قبرستان
مرز و بوم و کردستانات دوم کوه طاعت و مامد و از بنجا مرجعه کرکوک گشته در چهاردهم جمادی الاخر ظهر کرکوک عرب
سراقات حرات کرده اما با بنجا باستحکام قلعه مغرور شده راه اطاعت بسته در مخالفت کشوده چون توپخانه همایون کوه
کرمان شاهان و فتاب شود بایست ارجوی حق حقی شود با ظهار درد و توپخانه چند در کشت و بعد از کاهشه که توپخانه بر عرب
پرست قلعه از چهار طرف نشد تیر قلعه و توپ و چخانه کرده میگردد از ایام شام ان اتش بلا از جان قلعه کیان اتش از
نوازل مادی شاهنشاه عصر از دکه روز خوشنبه بیست و یکم ماه مزبور پادشاه قلعه کیان از قف ان اتش جان سوز بجان امده از باب امان
توپه قلعه کشن و چخانه ها بنیاد کلن تا بی توان مستعد امان شدند عفو خطا پوش قلعه از باب پرسش پس در دامه دوستان
پیرایه پوش خلعت عفو بخشش ساخته خود جز بنیز ضبط قلعه از پیر کوار قلعه ان سرزمین بود قبول فرموده ان نیز دیگر در تصرف کلوه
قلعه کوب و اتش کوبی بنیاد خان خان موزر بیطه تسخیر در امد **در بیان توجه موکب والا بجانب موصل** چون تهاد از کرکوک
از جانب سلیمان پاشا برای مذاکره و بنجا مطالب معهوده و بنا بر مصالحه اقدام مقبول شده بود و منزی خیران بود که از کرکوک بر شود
در بنجا سواد فرمایا از پادشاه والاجاه روم که بر طبق فرمان شیخ الاسلام و فتوی علما صادر شده بود و بنظر رسید مشورت که قرار
و اسیر طایفه ایران سباح و مذهب ایشان مخالف اسلام است و بنا بر حرات قلعه ان فرمان فتوی اعلی عبد الله افندی
بر موصل فرستاده حسین پاشای را با طلب نیز با بعض از پاشایان و عسکر عثمانیه بجهت حسین پاشای والی موصل امر ساخته شد که بعزم
ثابت گشته روز چهاردهم رجب لوای نهضت بجانب موصل ملک فرسا و در بیست و هشت بیستم ماه مذکور در دو کوب ظفر کوکب
موصل واقع شده قوچ پاشای حاکم کری که از محافظان قلعه بودند با فوج از سپاه روم مرکب تهور میدان تازه بمقابله پیشتازان
مرصور در امد جمعی از ایشان عرصه شمشیر کشته بقیه فرار و بمان عافیت گفتن جسته و در شب بیست و پنجم ماه مزبور بنیاد مطلع
سهامات و جوار مزار شریف حضرت یونس بن عزیز السلام مضرب سراقات اقامت کرده اولا یک دو نفر از اعلای موصل برای
القا و افهام مدعا بمقام طلب جمعی نمودند پاشایان از فرستادن ایشان تاخیر نموده اعتبار داری پیرجنشه پس حکم همایون صادر
نماند گشته فرمان پذیران از جانب قلعه جسر کمکشان چون بر دو خانه موصل بسته توپخانه ها در ابیات و ترح ابیات جسر
کیوان کین حملات جب فوج فوج اغاز عبور کرده بر سر ایام سباب قلعه گیری و بردن سپه جمعی طرف مشغال در زمینه موجود
اتش جبل قلعه گردیده در شب نیز شبان مستحکم بر تعقب بر اتش زدند چند شبانه روز بهمین نهج بشلیک توپ و شاه
ریزی چخانه ها سیان همک در تیات بر قلعه کیان اسکار میکردند و بکلوله توپ جمیع پاره ها در از بنیاد خانها و کرد از بنیاد خانها بر اورده

حیات خود کمان از صدمات ترب چاره ریز در بر راه اسلام شرکت با شاه شان بطور اشارت ان شانئک هو الابتر مرشد
تا آنکه پاشایان چون دیدند که عزم قوی بنیاد حضرتی از سر این طلب پاینی مطلب باز نخواهد گشت جمعی از علمای اعلام و سادات
کرام و رؤسای اوجاق و اعیان پاشایان تارک نشاء کوه پیکر سپهر شکوه پاشای لاقی مدبر بار بهر دراق فرستاده متعهد گشتند که جمعی را بدربار معمور
فرستاده امور مهمور را بجمعی که دلخواه اقدس است بین الاولین صورت انجام دهند از آنجا که الطاف و شرر شرف و تسکین شیدای
سطوع نظر انور بود قبول این رسول فرموده پاشا را پیراهن پوش کسوت امان و شرایف اعزاز شریف عفو و طمان خشنود ساختند
نیز قاضی مقتی مرسل با چند نفر از زنان عثمانیه روانه استنبول نموده بعرض حال پرداختند مقارن آن اوان که از جانب همایون پادشاه
بدربار عثمانیه رفته بود وارد و خبر آورد که پادشاه اسلام پناه روم او را طلبیده بالمشافهه فرموده که در عالم حق این رقم دم ایام
که جناب نادری از حد و سوز تکاوز نمایند هر گاه عمر ایشان بانجام مدعا است و در این مملکت کهکی مطلب نیامده امر مهمود و مقصود مهمل
خواهد شد اما چون تحسین مذهب مهم حدوث فتنه عام و مرجب اختلال این دولت ابد فرجام است مجرد الفاظ خاص الملکه در باب
مصالحه و پاشا دادن و عمارت که بین الدولتین بانجام مدعا و لهذا در حریم رضوان عطف عنان بجانب کرکوک نمود و چون
زیارت اماکن مقدسه ممکن نمیبود بعد از ورود بقعه آیه در جلگه ضریحین بزاری و زاریان را که آنشب با جمعی عرضه حاجات
کردند و در منزل شهر دان سلیمان پاشای کرد عنان بغداد با همراهان و معتبرین ایران از جانب احمد پاشا پیشکشهای لاقی وارد و عطای حضرت
و اطلاع فاخره و انعامات وافره زین احسان گشتند و همراهان برای اطلاع خبر بطرف مرکب ایران و قبول امر مصالحه از جانب
احمد پاشا مجدداً روانه دربار قیصر گردید علیحضرت شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مراقد منوره کاظمین علیهما السلام سعادت
اندوز شدند مشیتها که احمد پاشا در کمال نیت در کنار دجله ترتیب داده بود از آب عبور و ادراک زیارت مزار امام حسین
رضی قدس نموده عزم مصرف بقیاب شرف و در روز دیگر از راه خلد عازم نجف اشرف گشتند چون تمامی علمای ایران و اهالی
بلاد ایران و بلاد توران و رکاب اقدس حاضر بودند و مکاتبات بین حضرت و پاشا تا قدوم مسلم انام در رفع شبهه نزاع از آستانه
حضرت سید الانام بود علمای مشهدین شریفین و حله و توابع بغداد و امیر حضار و دستانه مقدسه علویه و عتبه بهیه عزیزیه و مشهد
مرتضی مجاوره نهاده و داده که طرفین با کمیه کرده مواد مسافرت را صرف نفع و حیدنیا بیرت بهشت جوت استقطع سازند بعد
علمای فریقین در آن درگاه عرش اشتباه مجتمع گشته بعد از مقاوله که شرب عذب سلسبیل کوثر را از لاری کوثر شراب طهور
و شقیقه شعر بکیفیت ماجرا مسوده راقم حروف مرقوم و مهر نگار از مضمون چهار مجتمع گشته تقاران در خزانه مقدسه عتبه بهیه بغداد
بهر نوادی از بلدان ممالک محروسه سرای ارزان اهالی یافت بشرح و شقیقه مرقوم این است عرض از کجا تا این بقعه مزین این منقبت
است که چون بعد از بیعت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین هر یک از صحابه رشیدین در ترویج دین مبین مسلمانان
و اموال شایسته ساعی مشکوره و مجاهدات مبرره کرده پیراهن پوش تشریف نزول آیه و آیه هدایه والسابقون الاولون من
المهاجرین والانصار گردیدند و بعد از رحلت جناب سید الابرار بنا بر خلافت باجماع صحابه کبار کرامی علی عهده دار
موجود انه بر خلیفه اول تا ثانی اذ هما یا القاء صدر نشین خلافت احمد محمد را بابکر صدیق و بعد از او بعض و نصب اصحاب بلاد عمر
عمر ابن الخطاب و بعده بشوری و اتفاق بجناب خواجه الثقلین عثمان ابن عفان و بعد از او بجناب امیر المؤمنین امام المحقین ابو الحسن علی بن ابی طالب

اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علیه السلام و علی آبائه و ابنائه الصلوات و السلام قرار یافت و هر یک از مظفر از بود در دولت خلافت
مشارع الیتام و مشرع از شرایب حقایق بعد رسم صداقت محفوظ و حوزه ملت محمدیه را از طرق شرک و کفر و ضلالت محفوظ داشته
و بعد از انقضای نوبت خلافت بنی امیه و بعد از آن بنی عباس بشکال دولت ایشان نیز بهمین قسمت و قضیه بلا تخلف مظفر از بعد
قاهر بعد از آنکه رسال مهمه شرعیه که شاه بیهمتا صفی خود و حج بر مجمع طفت مرجع کرده و تعلیم علمای اعلام و اعیان و ارکان دولت
نقد حقیقت مظفر ایشان و اهالی قلوب عالم از مثالب مطلوبه ایشان نموده جلاء دهان تب و نقش را که خاصه لسان از ذکر
این زبان مبرور کام خواهش میکشد شایع و در بنا بر سابقه اجداد از آنکه نه اقوال اعلام و اضایع کرده و بعد از تتبع عمر از مثل
رجاعت نیز از اطراف اعاظم سادات و تبرک مصافات کرده فتن زینب و بر این فرقه راسخ و استشهد بجد کرکی هر ارات نیز از روی
در فرنگ بلاد ولایات عرض سبع شری کشته و این جاده شفاء اتم خاقان مغفور شاه مکمل حسین ستر اول مجمول مجرود تا آنکه
رشته رشته ترکانیه رشت و بعد از آن نفخه فتنه آثار و همچنین ترکیه و ترکیه از اطراف خبر و بنیان مملکت ایران و اساس سلطنت مملکت ایران
کرده تتبع استیصال ایرانیان مرجود لازم آمد چون نیت مالک الملک لیزل و حرز تعلق کرده اسباب امر از پرده کمون بشهود آمد
لهذا کوکب ذات مهال مشتره جوده حادث مثال علیحضرت قدرت کیوان مهابت مریخ صلابت بمالک السلاطین و مرجع الخواقین
قهرمان جهان و رفیع الشان ترکانیه برق و رعد نیز شرکت شان جهان بتایدات سماء تاج بخش ملک و ملک و مهد و توان ظفر سبحان
نادر دوران خلد الله ملکه و سلطنه چون که ارتهاء اکتساب تفضیل حال خجسته فال مذکور بملکوت از مطلع ملک اپود و اعاظم و مرجع
سطوع کرده طلعت نزد ساحت ایران گشته و ملکی را که با فشار انقلاب ماهر تصرف غیر زاده بود و بر زبان تایید الهی در دست
سرچشمه اقبال ظل الله مزاج دکر بنیان ترکیه ربایب عباد و نزاع نمودند تا آنکه رسال مزاد جهد و چهل هشت در شرای کرمی صحیح
میان که عرم و صنع شریف ایران با حضار مجلس مشورت انعقاد داده که بمخالفت و کسی را خواهند بسلطنت فیتار عرضه بنیاد و از مجموعه
و اهالی ایران دست بر دهن ابرام و الحاح رد عرض کردند که خداوند عالم پادشاه هر با حضرت کرده با ملوکیت کرده و اختیار
از تنبیه حکم الهی است و این عظمت حق بنابت جوکه از روز اول صیانت احوال کرده عرض و نفوس مسلمانان را از چنگ شوم
رهایی داده اند بنا بر ذوق حضرت ایشان باشند مستوجه کان ایران با بانیه دیگر بکه از اند علیحضرت مشاهیر مزاج و کرامات
ایران هر کاه بسلطنت مذهب و دنیا ایش خود طالب باشند در صورت این سؤال تلقی بقبول و مقرون بسهل خواهد شد که اشد مدعی را
مخالف مذهب سلاف کرام را عظام نواب جهان بیت تارک در مجمع حقیقت خلاف خلفای راشدین مالک بسالک شده
ایشان نیز راه حقیقت بدون شایبه مستقل الاراء این حکم قدس سره السبع اذعان صفا نموده و تیقه برای تو کیه او مستقر الاطلاق نوشته
بخواند عاجز بیرون علیحضرت شاهنشاهی نیز در از این معنی بهمین روانه دولت علیه عثمانیه کرده از علیحضرت معلی حسب
اهل زمان نامزایت والله یامر بالعدل والاحسان سلطان ابن خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین
اسکندر ذوالقرنین و داور دارا یسار کیخسرو بهرام و خدیو کورش شکوه بخم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ایده الله بقاه و اقبال
منصوب شده اند که اطلاع ایران چون از مقابله کل ذهب جمعی که از دهاء جمعی قبول نموده فقهاء و علماء و فضلای کرام
کرده اند از مسلمانان مسلم اهل شاهنشاه اند که چون از کتب مستقره ارکان از مسجد الحرام با تیه مذهب ابو حنیفه و ابو حنیفه کسی شاهنشاهان

شریک بعد بعد از ایشان علیه‌ما امام خود با جعفر صادق علیه‌السلام بود ایکه بعد از وفات ایشان امیر حج تعین نمودند که بطریق ایران مرتع
مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حاج ایران را بجهت مقصود رسانیده اند دولت عثمانیه امیر حاج ایران با امیر حاج مصر و شام باشند
ایکه اسرای مملکت نزد هر کس بعد شیعه مطلق الاختیار دارند و بجمیع شرعی بر ایشان روا باشد ایکه دیگر از در امتحان و آزمایش بکار
بوده هر مکتبین با برق مصلحت فیض مصادر کاشته که این دو سید رفع خلاف صور و مخفی از ضمایر نیست که آیه کریمه
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ رسم الفت برادری ما بین ما با روم و ایران مسلوک شد بنی دولت ایران و عثمانیه چند طلب بیاکی بیات
از تعین امیر حاج و اطلاق اسرای حاجیان بدون وکیل از شرع تعین شبهه بقول بعد حضرت جعفر را بتصدیق کرده باشد تا مراد از بحار و شرع
و معاذیر مکتبه موقوف ساخته بودند همچنان ایشان بعد فرض اسطلب از طرفین امر مذکور کرده از طرف اقدس فرار داده از این جانب
برد و بعد از برهان ساطعه و حجج قاطعه و اظهار مرشد چون در عرض مدت سال تحقیقات بعد شیخ صفر و صدور نام
نیافت درین سال حجت مآل که مطابق تقویم شمسی سنه ۱۱۱۱ باشد که اهالی قافله ایران در ظفر تقرب خاتمه بنزم سکه و قاف
روم با آب کشکول از هر طرف نیت و شق مشه را بمطفر زیاده فساد و نزاع را از میانه اهل اسلام شعر کرده بنده حرکت و دلاور حاکم
ایران و بیج و بخارا را بشیوع سلام و تحفه کرام علمای اسلام را بهر مذاکره و مقاوله این امور برکت مصدر حضرت جعفر و لطایف رسم بهاء و ارد
آفرین زمین کردیده که مطلب مصور را با مقدمه ملک موروثی خانیه در زیر قت که در کنف شرف بیت بهر تعین تراب اوست
علیه عزت زیبا شرف کردیده جمعی از علمای نجف اشرف و کربلا مستحق و مقلد و حال تواتر بعد از ادراک خدمت حضرت
محمد آمر همایون نیز تقاوت پرست که چون در مذهب اسلام همچو خود تقدیری و فتوری واقع نیست الا فساد کلی از بعد دولت
صفویه در میانه امت بیضه شیوع یافته علمای کرام که در ایام اسلامند با یکدیگر مجلس مناظره و مذاکره در امت مهدی عقیده زیبا که
افواج اختلافات امم همیشه لاشی شرک و مرتاب کشته است صفحه زبان حال در شاه‌ها همین معنوف سواد و نیز افتیاد را
اطفا دهند لهذا مامورین بنهج سفر در درگاه عرش شتاب حضرت عیسی الدین امام المتقین علیه‌السلام بطریق مقاولات جواب
پرداخته حقیقت اجرا نمودند که در شهید شریف بشهادت آنحضرت لکاش مرتبه ایکه سلامیه و همان حاصل است تا بعد
علمای ممالک ایران ایکه بعد از وفات حضرت سید المرسلین خلافت اجماع است جناب خلیفه اول ابوبکر صدیق بود از
نقش انتخاب و اتفاق بر فاروق اعظم عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه بشوری و اتفاق صحابه بزرگی التزوین عثمان ابن عفان و بعد از
امیرالمؤمنین امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه‌السلام قرار یافته بموجب آیه کریمه وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ
الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ و بفحوای آیه شریفه
لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ و حدیث شریف
أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ خلیفه برحق و رابطه حرمت میان ایشان بحق بوده
رسم الفت پاشیده بمنازعت مخاصمت سلوک پیدا شده اند و بتدریج رسم مواخات میان ایشان مرعی بوده که بعد از حضرت
اول ثانی را زر دار دنیا از جانب حق تعالی سؤال حال ایشان کرده آنحضرت فرمودند که إِمَامَانِ قَاسِطَانِ عَادِلَانِ
كَانَا عَلَى الْحَقِّ وَمَاتَا عَلَى الْحَقِّ خلیفه اول نیز در شان خلیفه رابع فرموده است لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ

وخلیفه ثانی نیز در حق آنجناب بفرموده لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ و نظایر این که بکمال رضا مندی ایشان از مدیر دلالت و ارشادی
مستغنی از بیان بوده که است در سال هفتصد و شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده بود شاه آب بی فضل نسب بکفار
ثلاثه شمود همین مثال ظهور فسق و دنیا اموال عباد کردیده مورث منفعت معاداة فیما بین اهل اسلام شد تا آنکه موصاحب
قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ شاه پناه عالم پناه بر سلطنت جهانداری نایز گشته همچو کوه
مذکور شد در شورای صحرای نجات از این دعای اسکشاف نموده نایز عرض عقیده سلامیه خود کرده بودیم حال نیز که در زمان
سعادت علیه علویه از دعای جمهور استفسار فرمودند عقیده سلامیه دعای این منهج سلوک است و خلفای راشدین مرزان الله علیهم
اجمعین با ترتیب که در خلیفه علی التحقیق حضرت سید المرسلین صلی‌الله‌علیه و آله میانیم و شک و شبهه نداریم و از نقص قصر اتر بجوهم و کوه
جناب عمدة العلماء الاعلام شیخ الاسلام و مفتی الانام عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب حقی که در آنجا مقلد طریقه آنحضرت
عقیده رسخ ثابت پیشانیم و آنچه نسبت تحریر یافته محض از خلوص فواد و صمیم قلب خالصه این ادعا مصدق از شاه عرش و تاب است و آنکه
خلاف این عقیده از ما ظهور رسد از دین بیگانه و مورد عتاب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم اتفاق اجماع امین الدین علیهم
علمای شرف اشرف و کربلای معلی و مقلد و تواتر بعد از آنکه امام جعفر صادق علیه‌السلام ذریه رسول اکرم و ممدوح امم در زمانه مشهور
و مسلم است و از قراری که علمای ایران عرض و تحریر کرده اند در دعای تحقیق ثابت عقیده سلامیه اهل ایران صحیح و فرد در از کثرت
خلفای کرام و از اهل اسلام دولت حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام شیخ و هر کس که با این فرقه اظهار عداوت نمیکند او
و معاذ در رسول و اکابر دین از او بری بعد در دار دنیا حاکم آن سلطان عصر و در عقبی با جبار شدید العطش والقهر نگاه خواهد بود
اتفاق الدعاة علمای کبار و بیج بکه عقیده صحیحه اسلامیه اهالی ایران بدین نحو است که علمای فرق بیان نموده اند و این فرقه در اهل
اسلام و دولت حضرت سید الانام شیخ و هر کس که با این جماعت اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از حضرت سید
بوده در دنیا باز خواست آن با پادشاه آفاق و در عقبی با شهنشاه علی الاطلاق خواهد بود و حقیقت که متقدمین عقیده مطهره را
در فرقه ملت با ائمه مذاهب در نیج پیشه مناوی مغایر اسلام نیست و اصحاب این عقاید از اهل اسلام و مذهب و سیر در تعین کاسان
دولت محمدیه و برادر دینیه اند هر کدام که دیگر حرام است

دعای اعراف کربلا بیون از نجف اشرف بجانب اردبیل

چون مقرر از این حکم همایون بتهذیب کنبد عرش مع سایک نافذ گشته بود فرمان مدیران و مامورین امر عزت در کمال
رغبت و قرار داشته قبه همایون که پهلو بر پهلو مقرر شده میزد از طلاکاری اشک دایره زر اندود و مهر انور و شمس پیشانی چون حضرت
ساخته و بهمه جهت دو الف خراجات نقد بکنک شتاب واقع شده از سرکار حضرت آیه سیرت کوهر شاه دیگر داده
شاهزادگان کامکار نصرالله میرزا و امام قلی میرزا نیز صدر از مادری کوتیر داده شد که صرف مرمت کاشی کاری دیوار صحن مطهر
و شمالیه مرصع کرده بر پیشین و مجمر طلای کران بها و نفیس ساخته شد و از اینجا عازم کربلای معلی گشته و در مقابل شرف
اطراف روضه ملائکه مطاف و از سرکار نواب علیه سلطان بیگم بادی حرم سرای عفاف بنیت کبیر بنت خاقان شبیه بیگم
نیز بیست هزار تومان برای تعمیر مسجد جامع پشت سر سایک تعمیر کاکان کردیده بعد از چند روز با بعضی نیات در سایک

انعطاف یافت و بدانجام و ارباب استحقاق آنکس ثلاثه ائمه اربعه علیهم الاف السلام والتحیه و امام ابوحنیفه یک الف بصیغه نذر
و جوایز از خزانه جهان عطا فرمودند و احمد پاشا مقرر سایان کوه بیکر کرجوان خرام و پیشکشهای لایق در بارگاه شهریار حشم فرستاده
فرستادگان او هم حاضر و حق خدمت او را بتقدیم رسانیدند و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز بهمچنین حق احسان و بنده پروری
و لازمه رحمت و عنایت کستری بود در باره او و فرستادگان او بظهور آمد و چون سرداران جانب غربستان بصره در کمال شدت
محصور و قلعه قرنه را نیز تصرف کرده بودند بسبب مصالحه مقرر شد که سرداران دست از محاصره باز داشته روانه اردو گردند و بلاغ کوه
و ارسیل و قرنه و باتا و دلایا تراکه در تصرف در آمده بود خالی نموده بتصرف کارکنان احمد پاشا در آمد پس موکب همایون از ضلع نوشاد
حرکت از جسری که در حوالی نیکیجه بسته شده بود عبور و بشهر دان از مضرب خیام عز و شان خشید **در بیان انقلاب**
اوضاع دربند و شیروان و توجه موکب نصرت قرین را بتسکین فتنه آن دیار در حینی که موکب همایون از اردبیل بسمت
روم توجه میکرد محمد علیخان قرقلو ایالات دربند نوشین و فوجی از ایالات اردبیل و اردوی جهان بیگ حیدر بیگ افشار سرکرده
ایالت شیروان جلاب نیز افراز ساخته و در بیت الحرم شان در حرکت ساخت مرحوم جناب عزت جاه بود خبر انقلاب آنسرزمین
رسید و صبح اقبال آنکه بعد از سرخ حقیقه ظهیر الله و ابراهیم خان که محمد بیگ دلدش اسم و رسوم ایالات اردبیل کان عامر گردید سام میرزا
مجهول الحال مجهول النسب بسام جسد سر دری مستقل گشته در حدود اردبیل آن اوده شاهزاده یکا و پسر خاقان مغفور شاه طهماسب حسین میرزا
ابراهیم خان پسر او را طمع کرده حرص ساخت و از جانب عثمانیان رشته سپر و یاور میان انگیزه بسر سر و محمد ولد عزیز که در ایام توقف موکب
مرحومه در عثمانیان سر از اطاعت باز زده در ایالت اولاد بیچونها و کوه جیلو مستاری مرود در یزقت که از ملک فرسا را مرحوم سام
پیش بریده را که هنوز نا بخت در رواج داشت از زاده کوتاه پیش خیط و باغ شاخص فتنه کرده و همیشه در آن مقصد ساخته در مقام حرکت آمد
طبرستان و دربند در آمد از بجا که عوام کالانعام را از کنه امور و قوه از تمیز خیر و شر و نفع و ضرر مسلب باغوای بعضی از مفسدان طبیعت
فریفته گشته ترشحات باطنیه شیروان از جانب ایشان آمد و شد میکرد تا آنکه هنر آیات سپاه عثمانیان سردار دربند بعرض رسانیده
چون قلعه دربند سرحدیت داشت حیدر خان از مرتفع الی عبودیت او ماموره گشته زیاده بر آنکه حالت اهل آنسرزمین در حد عبادت
جوار بر مردم شیروان نیز سرایت کرده بود در سینه شاخ شیروان حیدر خان اگر نه مجبور بود از چند روز معقول احوال آنجا
کرده و محمد ولد سرخاب را با سام بیشیروان آورده قلعه قصور که مقر حکومت بود در تصرف ایشان داده لوای خلافت افراشته و باقی
شیروان و طبرستان نیز طوعا و کرها منقاد و ملازم ایشان شدند همچنین که بدربند رسید دامن نار آتش نفاق شهر آنکه گشته
دیرینه زاین حوالت الاوسینه آشفته گردیده از زدن حرارت کار را بکرد کردند از آنجمله جماعت نمایان بغزه که مامور بمحافظت قلعه دربند
دربند مرودند بعضی از قشاریه را که با ایشان مامور بود کشته قلعه را بتصرف آنکه داده بسام و محمد حق کشته محمد علیخان
بعضی از زیاده و شهر دربند را با ملازمان خانگی که نطفه صفا و بایشان میرفت از حرکت حرارت و بعضی را نیز که چشم از حقوق ملازمت
بوده کور کرده روانه خان ساخت و خود باستحکام قلعه و برج دربند پرداخت حقیقت حال را بعرض خان سمنه طیلان رسانید اگر چه
آنشه سردار اردبیل که در ایران بود بشنیدن همچنین حقیقتی که داشت برای تسکین فتنه شیروان بجانب شیروان بعزم تاخت
طلوعا

بکلیه کمیجه در کنار رود کر توقف و شتول بستن جسر شده بود لیکن بعد از آنکه هنر آیات بر حرص اقدس سید کریم خان افشار بکر
اردوی را برای تسدید راه پیشاب جانب ممانات مامور و دو جزو از غازیان را نیز بمعاونت عاشر خان لقمان مرموده امر بعبور از جانب
بعضی از تیمرا که در ییلاق اسران توقف داشت عزم صدور یافت شاهزاده نیز در بعد هم رمضان در نزل ییلان جسر کرکب
همایون از کرکک عبور و عازم سمت بغداد بود بشرف تقبیل بساط اقدس نایز گشته بعضی خان افشار چرخی و جمعی از خوانین
غزر از نفر از غازیان درگاه را با ملازم موکب شاهزاده و در دامن شیروان خشیده شاهزاده بعد از ورود تیز حسب الحکم همایون جمعی را
بر گرد یا بعضی خان بشیروان فرستاد که بجانب قلعه خان می شود و خود نیز متعاقب از تیز موقبه موصله گردید و بعد از ورود بصحیح صادق
روز چهارم ذی القعده سام و شهر شیروان و انگزیه با تیپ و نقاره خانه و فوج عظیم از انگزیه و شیروانیه از دراز کوه کر با طاغ
بیش بعد بارا و ایکه و هنر قلعه شرفه مهیای جنگ گشته بعضی خان و عاشر خان نیز سر راه بر ایشان گرفته جنگ آنچه بسته
بتائید الهی و سر پنجه ساعد اقبال شاهنشاهی سپاهیان چهره بهتر و عنان تاب ترس جلادت ایشان گشته نزدیک نفر متعاقب
و زنده و با علم و نقاره خانه ایشان بدست آمده محمد ولد سرخاب خود را و باقیه السیف فرار نموده سام بعد در کنار جستان گرفت
پس ویران بمحاصره افتر پرداخته در اندک روز قلعه بتصرف بعضی شر از انگزیه را که بمحافظت قلعه شمال آشته زنده گرفته و محمد
سام و در پیشان وقایع سال آینده مذکور میگردد **در بیان طغیان زمره محمد تقی خان شیرازی بکلیه کمی فارس**
و کیفیت تادیب او چون در حین توقف موکب جهان گشت در حوالی دربند کلبعلی خان کرد احمد لو را بر ولایت تقی خان با محمد داد
فارس لقمان و در آنجا فارس سبب آنکه نشت را بها تا آن سمت بر برده کار را شیشه تحمل کرده بود محمد حسین خان قرقلو امیر شیراز
که از سر غارت رسیده گشته در درگاه معلی مورد بسیاری لقمان و بکلیه خان پرورده لقمان را بدیار بهرام قلعه اطلاق فرموده بود
و در دو محمد حسین خان لقمان و حسن لقمان خشونتهای فارس با خود مشق ساخته خیالات باطل شیشه و خاطر کرده بود و جمعی از کرکان
با غرا و تمهید او بر سر کلبعلی خان رخشیده او را مقتول ساختند و در صدد کرتن محمد حسین خان در آمدند محمد حسین خان از حرص و خلاف
بر کشتی نشسته خود را بساحل عافیت رسانیده از آنجا بشیراز آمد لقمان نیز با جمعیت خود عازم شیراز گشت محمد حسین خان
کشیده حقیقت حال را مورض ساخته پرتمثال ساخت لقمان و اهل شیراز مشتبه ریت عصیان بر افراخت از موکب همایون مرحوم
محمد حسین خان و شیشه لقمان مامور گشتند لقمان بعد از آنکه چند بعضی قلعه گرفته و سر پرداخت و سیکر شیشه شیراز بشت عمال او مورد
گردید و مقرر شد که در اقطاع است رجوعیت دارد یک چشم کور کرده بدرگاه معلی ارزنده و اولاد او بعد از آنش که در اصفهان مورد
بعضی رسانیدند و مادر این بر طبق فرمان عمل نموده او را بتمهید بسیاری کاهلی رسانیدند **در بیان توجه آنحضرت**
موکب نصرت قرین بجانب اردکان رایات نصرت آیات در پانزدهم ذی الحجه از شهر دان بعزم اردکان حرکت کرده
بعد از ورود بکوه ایلا ظاهر گشت که رانشاهان بوس اقدس رسیده که بعضی از جهال و عیان طاقه بسلوک محمد حسین خان حاکم
با طایفه نیرت مشق و اهل شهر تبریز یاد گشته و ولد محمد حسین خان که از جانب پدر نایب بود فرار و زر بهبود خان چاشنی بر دار
رفت حکم مقتدر با تادیب آنشهر از عهده بهبودخان عزم صدور یافته محمد حسین خان نیز از ورود همایون این امر را کرده و از آن
و استعداد بر سر تبریز باد و رشته بر اهل ولایت مستولیا و بنا بر آنکه ضابطین بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان عداوت دیرینه مشتعل

لوازم منزل و سفک و نهب بی پایان از دست حسین خان بسبب گناه که در پناه بظهور رسیده الوالیت نیز پایمال اسب اندازی
کرده بود از دور و مرکب همایون بجهت شاه ابراهیم خان ولد ابراهیم خان که نسبت برادر زادگی با حضرت داشت
بسپه سالاری صوبه کردستان و ارستان نیلاقین و فرخ زنغاریان با آداب مامور و مقرر فرمودند که در صدد گرفتاری شاه ایل و
و از قلعه کرند الا مهمات ولایت همه جا اوجاق مرصوره مشغول قتل و غیر و بیطاعت بوده باشند بعد از هم مرتبه از عرض
و سایر بقاعه کرند که نصرالله میرزا که در سال پیش متوجه خوارزم بود بعد از ورود بخراسان و سرکردگان خوارزم و داراالامان
از توق اینانق را با خوارزشاهزاده امده متعهد دادن ملازم و کوچ چندین طایفه غیرت شده بودند نصرالله میرزا الغوزی خان
ولد ایلبارس را بموجب امر اقدس بوالکیری مختص و از توق اینانق اصحاب خیار کار او کرده اشیرا روانه خوارزم بمنزه
سعادت کردند بعد از چندی بعضی از شهزاد خوارزم با جمعیت معتبر و از توق اینانق با معقول حشمت همراه بسبب اهل
رسیده علیقلی خان را بسپه سالاری مامور و روانه خراسان ساختند که تدارکات خود را دیده در سال دیگر بوزم شیبه عزیمت
خوارزم کرده و از ماهی رشت لوای فرخ بکاب مقصود علیکر افراشتند **در بیان وقایع سیستان**

مطابق ۱۱۸۳ الفیل ابن الجمل الکه سلطان چهارم چهارم روز جمعه چهارم ماه صفر بعد از نصف شب ساعت سی و شش دقیقه
از منزل ماهروشت حرکت بقصد دفع لقمر کوکه ملال کرده عزیمت کشور کشای نموده از سرود و شادی ریاست نهضت بر افراخت جهان
جهان از ارای سپیچ از رعد ابرار از عظمت کوس خصم شکن و کوکب کشایا بعد از ساعت و اوجاج تا هر چه ساز و برگ پیش کرده
بوزم دفع عسکر مهین برجوشنده و صفوف آشجار از غنچه و از ناز و موج آب سر و بیرا بمغفر و جوش برآشنده سر عسکر ای از جبهه
کوکبه اردوی بیشتر از احال رخت غربت بود در وزیت کشید سپاه شاهی شب از هم اردوی ترکان از سنه ذات بزرگ
در ساعت رو بخطاط اورده اظهار شکار کرد و در منزل کنکار رفتند و همین جنوب را با هزاران رخت و اسب بتعداد جوش بزرگ
بغور و زدی نقصان یافت چون دران اوان احمد پاشا والی حال و شاه که از دولت قیصر بر عسکری مشروب در قلعه بود و از قلعه
محمد عالم و شیخ بایزید که بعضی میرزا اشهار داشت و همان دولت عثمانیه او را شخص اعتبار کرده بمنزله سر عسکر زانکه بود
نوشتجات بعضی از ولایات از بایجان فرستاده عبارتها که زیاده بر جوهر او بود در هنگام نقد حلاوت ابرز کاغذ چرخ کرده بود
نوشتجات مزبور بنظر رسید مهیج ماده تخلف حرکت مسئول نهضت برکت طغرا کشته و الاحوالیا الجهد کشته و در بنا مسامع عقیده رسید
عسکر مزبور از دولت عثمانیه مرخص و احمد پاشا وزیر اعظم سابق بر عسکر مرخص گشته چون محمد اقا فرستاده و ایلچی داد که برای کام
مسلح بر بار عثمانیه رفته بود در استنبول توقف داشت بنظر رسید جز از جانب معرفت ابراهیم حاجی مقصود و تبانی عرض شد و حکم همایون
خطاب بسردار ایران همان اشارات که متعرض عاملین مقدس و سور نگشته هر ایلچی را که از طرف روم بدست آمده بنمایند عرض خاصه بر عسکر
قاهره مسلط و با اداز در ارتباط در اید سردار مزبور بموجب فرمان عمل نموده عسکر مشار الیه در جواب نوشته بود که از مقدمات مسلح
در پیش شاه ظاهر نیست و من از دولت عثمانیه ملزم که معنی مرزا را بوده در ایران ممکن سازم بعد از انکه جواب عسکر مرخص شده
خلافت گشت اعلام شد که اهل ایشان بموجب مقدمه است مهمان پذیر باشند که عنقریب بایات همایون بشوق
ملاقات او و عرض مرزا وارد اهل زوجه کرده پس این عزم رایت اهتمام بکاب قاهره افراخته در عرض راه بر کرمانی سپاه رسید

تشین بیستم شال که در هجری که در حساب دوازده سال قبل کور شد سام بعد از واقعه شیروان که شکست تشنه مهزم شده از اردو
که نزد کیتیلاه حوزه حرص ممالک آستان رود و بر خلاف و اسلام مطلع شده و در ده اخلاطک سر راه بر او گرفته از جهت چهارم ماه جمادی الاول
با چند تن رفته و سیر کرده مقید بقصد فرا انتقال در ساده بخرابت ابهر عرض انس سر بیند و خبر رسید که پیک حشم سام را گرد کرده او را چند نفر
کرد شاران رتبه اعلا مرتبه احمد پاشا سر عسکر قاهره حشمت بر شد که چون عرض رایت مرتبه ترقیات بر اوان مجمل کیکر را دیدن باشند و بعد از ورود
رایات همایون بدو کوه کرد حرستان نقد رشت رتبه عرض شده و اتا و حقیقت ان بر همین مرال است که بعد از انکه قرار ایلار رشت
بتن محمد علی فرستنی یا موصوف بصبر مرزا شاه فرا دریافت از جهت تا پس که در کار او بکار بر روند انکه خواند و یا کتبه اجتهاد اسر
و در مرض محکام ادرار و جنگلی و که حضایان طبرستان محال بند ارسال نامه متعلقانه بر یک نوشته اشراف بیقاد و داد
موزه یوسف پاشا و ولا احشمه از دولت عثمانیه مامور بصال خزانه و ابلاغ فرمان گشته بعد از ورود او بجویلا کری ظهور شان
اوان و ایالت بود بتاق طغیان طغی بکر کاتفیس دران نواحی در مرصد کین بودند یوسف پاشا در راه جیاط پشته داد
حسین انتقاق کرده اقامت و قطایا و جهایا و فرمان را با جمعی از سرآمد رعایا و اعیان بوده خزاین بر که بدراه و رسم سپاه اکری و دوم
پیش از وقت خبر او در سر راه جیاط داشته تا درین فرصت عبور بجانب قلعه نداده جمعی از اشرار از سمت کدر زانیده و خبر را بر کرار
ساخته تا مرا یا و خواهی بست از دزد یوسف پاشا در استماع خبر قرین اشت همین وحشت کشته و از دو اغایت و
در عرض راه چون نقش عدم از پا در اده وفات یافت بعد از انکه چکونگی موضع اقدس سید ظهور شان عمارات همین یکه حضرت
بوالکیری کاتیل از یکلا میرزای دلش بوالکیری کاتیت بر او در اشتند چون بعد از انجام مهمات شیروان از مهمات بهاء میرزا
بیاد رسیده بود شاهزاده نیز بر یک الا پرست پس رایات جهانگشا از سرود بخوان عازم مقصد گشته از میلاق کوکه و تکر عبور از
فرسخی از به چاه در موضع نوروم بتاق تیه داغ فرق الکه نشته روز چهارشنبه بر انکه هم جمادی الاولی مرکب همایون با بنیاد قاهره
وارد شد و در خارج قلعه قاهره با همه رایات حضرت ایات با رخ عمارات بر افراشته چند روز سر عسکر و پاشایان با ذوعام تمام داشت
بدیوار قلعه رو بجبر که جانب اردو زده هر روز جمعی از لشکر عثمانیه قتیل و اسیر گشته بقیه فرار و مشغول قلعه داری گشته بنه و اعلام
نیز بموجب امر همایون در هفتم شهر رجب دار الاردوی معلی کرده پس اطراف قاهره قلعه جات و سنگرهای محکم ترتیب یافته جمعی از
عازیان با توپخانه بهر طرف نصب گشته چون محمد خان لکزی جنگلی بموجب امر فرمان پادشاه و راه جاه روم با جمعی از کرده
عمارت سر عسکر بقاهره امده بود لکزیه که کار را بر سنوان بد شب بیات مجرمی از قلعه بر اده اهنگ گریز کرد جمعی از طلایه
و دران معسکر حضرت اثر از وزارت ایشان با جبر و تبعات بر گشته جمعی از ایشان غرضه اکاک خشم چون ایام محاصره
و احتمال احوال سر عسکر شده از مخالفت بسیاری از لشکر رتبه اغاز خوزی نمودند سر عسکر از راه اضطرار عبد الرحمن پاشا را
با احمد هندی کسریه یا که در دولت کسری محدلت مقرر بکتابت مرحوم در اطراف روم بود چند نفر از سرکردگان اوجاق
و سپاهیان لایق بر بار کیوان ارتفاع فرستاده متعهد شد که مقصود بنظر اطراف در دربار عثمانیه صورت و بعد از اهدا
مکرر که این مرال در حضرت حرزی مرقع قبول افتاد حضرت سر عسکر احمد هندی کسریه را با چند نفر از سپاه روانه دربار
عثمانیه نموده چون رسم مستان نزدیک اشتداد سرمای قاهره معلوم و توقف متعذر بوده غلو داد و بر جانب اخشه و اخلاط

دوفه داشت لهذا بر رکاب همایون ابراهیم رضا الیارک از قاری کاب ابریه چاپاه هفت عموده از آنجا مرتبه چشمه و چلکلک کشتند
و پذیرا عمل آنات خشاتا تا قرص حصل و علاقات آن نواحی تعرف رسید و چون مغولان بود که در بروع قشلاق واقع بود و حسین سلطان
مامور گشتند که در حوالی بروع در کمایکه از جهت آب هوا علف بیشتر داشت چند روز اقامت نمایند و سرای غرب از ایلچی و چاپ
دهند و خود از راه اغچه بلقه و قشلاق عازم کنجه و بروع و در ابتدای ذی القعده و ارد مقام گردید برای قشلاق اختیار شده بود که در دیده از
چند روز که جواب را مرکز کرده چون پشه کاریه و دهستان نصف الیس جمع بود با طف ایلچه خرستان استاد داشت و بیست و یوم در تعقیب
با فوج از قزلباش بسیاری کاب و غنیمت توجه فرموده از جسر جواد عبور و در جای نزول کاب مقام نموده در ششم ذی الحجه از آن بدر کوچ شد و
چهار دسته کرده چهار جانب چهار دل انداخته تا قرص الطایفه را که یاغیان خاطر دران نواحی مسکن بودند در دوره گرفته الا و چنان بیشتر یاغیان
مقتول شمشیر شدند تا تحت فوت کرده جواب انعام فرزند از حساب بیشتر اورده و بعد از آن نوبت چهار روز شول کیب و تاخت تا زاغ مراب نمود
تا قرص رسانیده و سرکردگان عثمانیان و ارد درگاه پیرایه پیش مطلع عفو و احسان گشته و در وقت صبح عرض عام کاب دیده
بکرده و امرا بنا بر اینچه مطلع داده از راه مطرسان عازم بروع و در چشم حرم مقرر صورت گردیده بیست از زیر عمل آن مرتبه
عزیمت شان گشته چون آب علف بیشتر شایاد رود کر در کال فرو نبود در بیست و چهارم ماه بر نور بانیه و اغرق حرکت اگر عبور فرمود و در حوالی آن
در پیان وقایع اوبیس ۱۱۰۹ چون از دور سلطان تقصیر بیشه پیشه و جهود شتاغرم ایران پیش چمن کرده ظهار صورت بیشه
روحی نژاد و برف عمان و عبور ایران تیز نمیبود و اورد ملک سیر رفیق فرمود بر اسب کوران برآمده بود خود عسکر مرا کرم حرکت
و در شانزدهم ماه صفر با افواج دیاجر در نقطه اعتدال سحر سلاله گشته پیش قوای نیه بعد از گرد و خرخه خمار سیاس شکست و در
وی ماکه لوای علاوتش در حقیقت تهرش مسلول بود و حرارت غیرتی نیافته شده بر جان خویش برگردیده و در کوشه جمعی
با شکوه سیفا نظم و ترتیب اقامت سران بر داران بطلع از تاری نیست ریز باشد قرب سه ماه سیلاق شاه مقرر خانم چهار چشمه
گردیده و در اطوار خود از عدد و شکاه عطف شان کرده از زود کر عبور و در بیست خاچین از راه سیان کوه تارم کوه سیلاق ایردان گشته
در عرض راه حادثه شده بر عارض قانات اعالی گشته چند منزل آب و شت روان طی فرموده باز بنا بیت تکیم شاه الاطلاق حاضر حاصل
کرامات گشته مزاج اقدس بصحت پیوسته و قریب و در روز دهم جادی الاولی جوالکر کوه مضرب خیام عزت و تمکین گردید
در بیان عمارت تکین پاشا سرعسکر سیم و مال کار او چون متواتر خبر رسید که از حوالت عثمانیه تکین پاشا سرعسکر
سابق بسرعسکری مضرب با چلیک پاشا و الایه بین دوازده نفر از پاشایان دیگر جهت و از دعام چند هزار نفر از اوردوی
و تارس و عبد الله پاشا جهت مراحمت خان ملا سبحان بیرودی خان تکلو که اردلان که از این حوالت و الاوتا قشه بر تیه پیوسته
و جمعی دیگر از پاشایان و افواج ارتیه از راه دیاربکر مرسل سابق بر سابقه تعیین شده هر یک از دست تا مرز بر جانب ایران
لهذا الفرالله میرزا که از عراق بدرگاه سپهر رواق طلبیده بودند بر پیشه ارتیه که از دست دیاربکر و مرسل اند تعیین بمهمات
و افواج صفدر را که در حدود کرمانشاهان و درستان و کردستان مشغول سلاح شوند عسکر شاهزاده مامور گشتند و چون
خاطر اقدس آن بود که شاهزاده ارجمند امام قلیمرزا و ابراهیم خان و ابراهیم خان را که بعد از قضیه والدش این نام محمد خان
سرافراز بود شاهی فرستند لهذا حکم همایون بتهیه اسباب سفر و مرخص نافذ گشته چند باطاق شاط بر اسباط در سیلاق که کوه
و بعد از انجام کار طرحی رنام خیار خراسان را با مقامیرزا و اسطام و حام عراق با ابراهیم خان تفویض و در حوالی با تدارک شایسته

در چشم ماه رجب روانه مقصد و بنده و عزوق اما در ترتیب در سیلاقات عدد و بخوان و تیر مرحوم خود نیز در روز کوز
بنم مقابله عسکر رایت افراز لوای ظفر گشتند و مذکور چنین از آن بود که در نواحی قارس و ارزن الروم بر فرمان نامه
جهت سرعسکر شود مقارن این خبر رسید که دست امل بر قضای عسکر زده و اوراق کرد ظاهر این بست مراد و دلهذا که کوه
در نهم ماه کوز از ابردان عبور و مراد تیه که در سخی ابردان بمقام جنگ عبد الله پاشا کوه بنا او شاه بود قرارگاه ساخته
لکن قهرپاشای سرعسکر نیز با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده بنگری استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در وسط قرار داده
و دامنه کوه را محل نزول ساخت و خیام قامت افراشت بهنگام مکان و جهات عسکر و مطلبی در خست پس روز چهارشنبه از دم
طرفین تسویه صفوف و ترتیب الوف گشته تا نیره طلا بالا و تش طعن مرحب و دهن حرخ دالا گرفت و از حالات متواتر تیر
خدا قادر گشت بر عسکر شاه نیا نهاده جمعی کثیر از آنجا بعقب رسید و سرعسکر لشکر خود تحقیق جهت بیت طلب شبانه
آیات تیر مقبر مطلال متصرف گشته جمعی از خویش و یا خود بمحافظت طرق ست قاصد عمارت اطراف اردوی عسکر
راه تحصیل غلو و ذخیره بر عسکر شاه نیا نهاده مسدود شد و در روز جمعی از قشون ارتیه در حوالی اردوی اراده عرضه و تصبیح نمیگشته و از جهت
عرضه بر سر عسکر شکست گشته دست که تیغ دزان او مردان بیدان خصم قشیبه بنا و یکیک طرف و نکت گشته هر دو
ربع فرسخ با سواره و پیاده عسکر و مطلبی ترتیب داده و بیانه پیش مرحله تا آنکه بچه کوچ نیم فرسخ از اردوی سیاه
توقف برداشت همان شب جمعی از سپاه کینه خواه با شاره و الا برسم شبخون بحوالی اردوی ارتیه رفته و انقلاب
افکنده آنشب تزلزل احوال عسکر او راه یافته جمعی فرار کردند سرعسکر چون حال را بر منوال دید با اعیان عسکر عثمانیه طرح
افکنده با آنکه نشست که همانشب سواره و پیاده با رسی متاع شبخون زنند عرضه افروز که در وجه بیت یکم ماه مذکور پیش چاه
از جانب اصفهان آنجا رسید مشورت بر آنکه سرعسکر جانب دیاربکر اراده حکم بست با این و شهر روز فرستاده جمعی که بر کرد اقلیم عثمانیان
و دیاران و حکومت ولایت مرزبا او بود مدتی داده کوچ و بنه خود را در قلعه سرد اش متحصن ساخته خود با برای اگر ادوکت شاه
پیوسته از اطراف عسکر مرزبا احمد خان اردلان طوایف اکراد و لیاس با جمع جمعیت مرد و عدم مرسل گشته از این طرف
نیز شاهزاده بقصد مقابله رایت عزیمت افراخته در حوالی مرسل تلاقی فریقین واقع و جمعی تمام جهود مسکر گشت بر شاهزاده
افتاده جمعی کثیر از آنجا بقتل و اکثار و سرعسکر با بقیه السیف سالک طریق فرار گردیده پس چند روز بهمان حال لشکر ایران
پرداخته نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از کرمانشاهان ارتیه بجانب اردوی سرعسکر فرستاده هنوز آن شخص داخل اردوی
نشده بود که کوکبه سپهر اردوی ارتیه غیر آفتاب کمتر فرود غربت ملک شام نموده مقارن آن انقلاب شرب بر سیاه
اردوی ارتیه بهم رسید و در روز دیگر نیز تاخت کرد اغاز صعود کرده معلوم شد که همان روز سرعسکر عثمانیان که طلایه
بود ناتوان گشته ملک هستی را وداع و با بدهر حرمان ترک نزاع کرده عساکر ارتیه چون خود را پاسرو دیدند بسیار
سر اسپه پاکیزه داشته اند تشنه نیا که در اطراف معسکر ارتیه بودند نا الوزیر شان در اندیشه جمعی مقتول و تمام کرمانشاه
علم اسباب آنجا که بر جا مانده بود و بحیطه ضبط و تصرف در آورده و جمعی از جهود نصرت عمر نیز از رباب اردوی
بزم تاتب اب حلاوت بر نگشته تا ارتیه چاپاه بر آنجا تا که فرح فرح مشغول فرار بودند عرضه شمیر شاه

هزار نفر از پیشیر ابر خاک هلاک انداخته پنج هزار نفر منهزم و با چند نفر از پاشایان دوسه رتبه دیگر گرفته پس صفی و جهان بسفارت
نه وقت بجهت لشکر مغلان را که مجروح و ناتوان بودند مرخص نموده با اتفاق جاموش حسن آغا که از سرکردگان ایوبق و عساکر کشان رسیده بود
روانه قارص و چهار هزار نفر از اوزان طوران بوده جمعی را هم روانه مهرستان و چون بقزلین که دریاب لکن برگرفته بجهت حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام بدولت عقیده عثمانیه تکلیف اظهار و بعد از ابرام و اصرار مهم که بعین اندولت از قبول آن امر و مقام تمکین
و انکار پیشنهاد لهذا بعد از واقعه سرعسکر و انعام عسکر روم نامه و رسالت بجانب پادشاه سکندر جاه روم نوشته مرحوم صاحب جاری را از راه
روانه دربار عثمانیان فرمودند هر چند ایلات ترکمان و طوایف عجم که در ایران بسر میبردند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی را بر
نحو تابع مذهب تسنن و سالک طریقه اهل حق هستند خلق و تغیر دین آن راه نخواهد یافت اما تکلیفی که از جانب بجماعت بایشان حواله شده
چون اطاعت اعلام و اعیان اندولت ابد مرحوم از قبول اتحاد دین الفت بر چیده هزار و دوازده هزار سپاه ترک خون ریز مشغول بر آن
میکرده لهذا از آن تکالیف کنول ترک اهل که مقصود و مامول ارکان دولت عثمانیان و بادا التزام بود بالکلیه از این طرف بیرون
من بعد اساس محبت و دوستی بین الطرفین استقرار و استمرار خواهد داشت پس کتب همایون روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مزبور از اردوی که
مستقر جلال بود از راه چورس و محمودی بمنصب مرخوند و نیز در همان اوان سه نفر امیر معتبر از جانب پادشاه والاجاه مقتن
با تحف و هدایا وارد درگاه گشته نامه دهد ایارا از نظر اقدس گذرانیدند هم بنا بر اینکه در نفر از اولاد چنگیز پیشنهاد
که یا سلطنت جغتای و دیگری سلطنت مغل منسوب پادشاه مغل چون اولاده صورت عظمت بیست قدرت شاهنشاهی بر آن
نواحی استقرار داشته در مقام اظهار جهانبانی و مرحمت در آمده سه نفر از معتبرین دولت خود را فرستاده راه سرکشی و مهربانی
نامه بیکنه از اهل سلطنت پادشاهی شان که بحکم الهی اتفاق شاه و بسیار خوشحال شاهنشاه در عالم تاو و دایا و ربطه یکدیگر از ایلچیان که
در حوزه اقتدار باشند هر قدر که در کار باشد برای خدمت اندولت قاهره مهیا خواهد بود و نیز ایلچیان شاهنشاهی بر آن اصل ساخته
که بعضی ممالک باین جانب و توران و قبچاق و ایلاق که در آن میان هستند طریقه خدمت بسپارند چون چنانچه ممالک توران
با حضرت شاهنشاهی است از جانب بجانب در حین تعیین شود که امیر و حکمرانی که متعلق میرزایان باشد منع و مسلقات بیندولت را
باین طرف واگذارند که پایه شاه شاه قدر و منزلت تعیین شود چون مرکب همایون عازم خراسان بود رای اقدس
بر این قرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی را بانجام این امر مامور و روانه سازند پس جواب اتفاق پادشاه والاجاه
مرقوم و نه توز از اسب و شمشیر براق طلا و نقایس سوغات شاه والاجاه مذکور ارسال و ایلچیان را رخصت انصراف عنایت فرمودند
و سابقه نگارش یافت که خلیفه خان بسبب صدور فرمان از طایفه بیرت و اردم مامور بیشه انجاف شده بود حقیقت احوال خان مشار الیه
اینکه بعد از ورود بخوارزم ایلچی خان و عرض اردش سفیدان و اشراف و اردم و ارال طرق استقبال نموده مراسم تعظیم بجا آورده
بعد از ورود و دیگر طاعت بیرت بار بر تاتیه اتفاق و جمعیت نموده در حوالی ارکنج مقابله امکنت قاهش نموده بجهت گرفتن اموال
مقتول مال و اسیر بسیار از انجاف بدست غارتیان در آمد چون طایفه دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافته بسای خود
عرضه بهت تاراج دیدند کوچ خود را بر دشت بست که بجانب که در حوالی استراباد و قت فرار کرده علیقلی خان چیدر شاملو
آن نواحی مرد چشم و ایلچیان را در مملکت خود راه نمکش داده بجانب ایلچیان عطف عنان و در آنکه مرکب بر دوش آن در جلاغ
توقف داشت دارد و اش نزدیک بنیان کرده پس حکم همایون حطب بالطایفه عز صدور یافت محصل آن شد که فرار این عرکه
آمده اند فرار از جوانان کار آمد خود را بسم خدمت بر اسب فرستاده خود بیرون بر تاتیه در زمره ایلات بزرگ ایلچیان
و الاهتمام

و الاهتمام بیشه بجهت و رایات حضرت ثابت از دست چهارشنبه محمودی عبور و در راه همدان عازم فرمان و در بنگ انصراف میرزا
از زمان مازندران و استراباد و در اعراض اقدس ساخته مرکب جلال کشت مرحوم صفیان و دو چهارم فرنگی و دو از آن منطقه خلعت پیشان گشته
و در دو مرکب شاهزاده بجهت و استراباد و طایفه بیرت نیز مرحوم جلدزان عمل و مازندران مقرره را تدارک بلیقه نموده بودند و در ایات حرکت
در دهم محرم الحرام سنه ۱۱۱۱ از صفیان نهضت و از راه اردکان و پایان مجلس کوچ مرکوب عازم اردبیل اس و در بیست سیم ماه مزبور
وارد مشهد مقدس گردیدند

در بیان وقایع پارس سنه ۱۰۵۹ مطابق سنه ۱۱۴۷ که از نقاط پارسیان توقع پیوسته

شب شنبه بیست و هشتم ماه مزبور که پیشکاران زرین لباس کنیم امر فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی با پرسبک
ارزیا محض سپرده شد شباب زرین سیمین در بزم ملک چیدند و خدمتگذاران نقاط و قدر اسباب طلا و نقره در زوایای سالکشتند
و اورجهاند از خورشید بعد از نهضت صبح ساعت و حرکت دهید بر سم سیکر پادشاه مرحوم خمیده فرانه داران قرار نامه در تعظیم
جهان ابواب خزانه نقره و ماکشوده از کوه با عطفان شبنم و لالیا ابر از قطرات سحاب سکه مظلوم و عود مقصود بر طلی عمل کشته
و کنیزان طبایع از اندازه وقت لاله پیشانی در نقره و فیروزه بزه و سر بر که آنچه در کاس امکان ممکن بود بر ساخت مرواریدها
علم عرصه خاکی اعیان و متمتع ساخته حرف خاری اظهار و الکمر مرفع بر دوات از عرصه جهان کرده و بر آن چالاک است چنانچه ایام
بر صفات نشت و اوراق هر از عجالوانه نگارشه شده و اهمان ملک شاه روان ابر از برای قطع و اش فرشته کانون ایجاد
شهرت تقلین نقره زنان گشته پیش از روشنی در اعراض اقدس مقتضی شد چون سیر تنزیات کلمات عبارات جنت آیات
که در آن قوه الاوین و دیگر سوره ردی بین احداث شده بود و خون میز انور بود در بیست و پنجم ربیع الاول از اعراض
خلوت آن عازم امکان و چند روز مجلس بر در دهر دار اسهت بیش عشرت و قدمشان از نزهت سیر او و شام بر بکار پرداخته
که در دار الخلافه جامع الجوهر کان و نفایس کیرانی که بعبور شهر از اقالیم جهان در امکان جمیع اسباب بود بر عرض رساده بود بر سر
دشت ریسمان عرض الاقدس از مقرر دار ملکات عازم عراق گردیدند سابقا صحت گرفته که در صحرای خان بعد از تعلق اهل سلطنت
سفارت رکن و غیره از اطلاع نهضت پادشاه شاه پناه روم خواستند شدند و چند سال کرمان بمطلب بیرت که گوی بود چون
در ترک کشش اراده امد دولت ایمان مختلف و بیدیه خلاف بقطع نیافت بعد از قضیه کین جهانبانی از مطلب مهوده کوی
عقیده عثمانیه بر بسط چهار هزار نفر امیر اسب با اعلام نموده پادشاه والاجاه نیز بمجرد اهتمام دانسته تلطیف مهمی که حالیا در اعراض
مدبر از سعت اراده بود بعد از اجابت برای سازش خرج صلحنامه تعیین شرط مسالمه روانه خدمت اقدس نموده مرحوم الله ویردی خان
در مصرف حمام عزیزان بود با نه قصیر دارد و در همایون و از جانب پادشاه سکندر جاه و شیعه مجاهد مهر سازی حرف بادشاه
شده پس تلطیف اقتدی را حضرت انصراف از دام شد بعد از ورود فرمی مدبر بجهانیا اعیان آن حضرت احمد آقا فرمی کسر
که در قارص از جانب عسکر نوبت اقدس آمده بود پایه وزارت داده بسفارت ایران مامور و با جواب اتفاقیه بسیار روانه
و از طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو کاتب حروف بسفارت تعیین و تحفه ملای مرصع طلا با غلطان که حاصل
در جیب و دامان داشت با جواهر بیخبر میز رقاص که از تالیف غرایب هندوستان بود برای پادشاه والاجاه نامه و حرکت صلحنامه
و نامه همایون صلحنامه را بکاتب حروف و هدایا را بمصطفی خان تسلیم نموده در دهم محرم الحرام سنه ۱۱۱۱ که کرکب
اصفهان حرکت میکرد که سیان را روانه ساخته خود مجدد از راه یزد و کرمان علیقلی خان بجانب جیرفت مرخص نموده و صلحنامه

عهودنامه راقم حروف بر قوم گشته بود بنیت الحمد لله الذی انار عیون الحق بایقاد قلوب السلاطین واجری عیون
الامن من بین الانام بانظام انتها والمنازعة من بین الخواقین والاساطین واصلح بصالحهم فاسد
المسلمین واذهب بغیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین وینزع ما فی صدورهم من غل ومعهود
بایفاء العهود کما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود وصلی الله علی رسوله محمد
صاحب المقام المحمود وعلی آله واصحابه ولاسیما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة الجهود
بعد چون در شرایط کبرای سلطان که تا ایام ایران از نواب همایون امتنه عرض قبول مرحمت شده بنا بر اینکه از بدو خروج شاه شهید صفوی
در نفس ایران شرع و عادات بهیئت سایر روم ایران ظهور وقوع داشت نظر بمذهب حنیف اهل سنت و جماعت که عمار بلاد کرام
و اسلاف عظام ما بوده از سلطنت ایشان تکاثر و تجاوز از حد حکم در آن کرده بشرح امر فرمودیم که هرگاه بطایفه بالتمسان و الیمان
تارک اقوال الاطایل تحقیق خلافت خلفاء کبار قبول شرند بحسب اصول امر خواهند شد بنا بر حکم اقدس شاه اول از اعالی
کمول گردند چون اعلیحضرت قدر قدرت اعظم سلاطین جهان دانم خواقین دوران جمشید سلیمان حشم خسرو خورشید علم ناصر الاسلام و المسلمین
قامع الکفرة والمشرکین خاقان البرین سلطان البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین خادم الحرمین الشریفین برادر جهان دار کرم گستر
پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان الغازی محمود خان مد الله ظلال سلطنته علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام و فروغ بخش دودمان
ترکانیه بوده برای مزید الفت بین الطرفین و رفع نوایر تشویش از سینه فریقین از نواب همایون ما طلب حضرت کرده که در شق سابقه
مسطور است از پادشاه سکندر دستگاه مقبول و مجبور اذکار آمده شد صفحه آنحضرت نیز ساده را مستحق بقبول و مجاوره را بعد از تشریف
و مهاد زیر عقیده مرکوز ساخته بر حسب نوایح نوایح ختام خواهشمند فتح این مرام گردیده اگرچه نواب همایون ما که مناسبه محبت بیشتر
از نار ظهور این مطلب شتیم سری رفع تباغض و دفع تناقض در اصلاح عباد و ازاحه آثار عناد مسطور و مرسوم لکن شاه جوان بخت
پادشاه سلیمان مقام و حفظه مرسی اسلام تکالیف مجهوده را متروک و طریق مسالمت مسلوک داشته این زمره از ام شرایط ملک حرص
اعلام نمودیم آه چون بعضی از ممالک عراق و از زبان بکان در از منازعه سلاطین متردد بود تصور داشت که بسبب اختلاف کبری متصور
بدولت علیه شایعه مشاهل شده ضمناً اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف سم فوق بنا بر آن
در ممالک بر سم عطیه از آنحضرت بخزانه ممالک محروسه ایشان انعام یابد و آنحضرت الازاده برادری در دو قبول آن مجاهده خواهیم
و در نه نه همایون که از آن حالت دالا مصحوب شد لا یحه نفیف فتوی عقد وصل بخشیده اند راج یافته بود که اگرچه نظر عاطر شکسته
و مساعی رده که از حوالت نادیه در اعاد از آنه ماشر مع الظهور پیوسته و لیکن عشق ما متحد میدانیم لکن بنا بر مصلحت خاطر اقدس
متعلق بانست که بنوعی که بمراد تبقی منفسخ شده از همطلب نیز برای مزید الفت و التیام فیاض و اعیاد مصالحه ایام بعد و خلود مراجع
سلطان مراد خان رابع محدود و مصحف شود تا مستر در مسانه در دولت عظمی و خلاف کرام و اعقاب سلاطین بود بسند و عرضه اراده باد بدام
از آنجا که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه وعده آنحضرت مرسی محدود و جمیع تحت را بعقود و مشیق مسدود و فرموده تا نیز اراضات
بین و سر تا بر ذمه خود واجب و ضروری خاطر آنحضرت و اراضی بلاد را اهم مطالب و اعظم رب شمرده بعد از وصول آن مکتوب
الختام عامل ثانی آنکه نیز اسلام پناه را نیز بحسن اتحاد مقرون و مقوی بنای مصالحه ما و ساختیم تا بین متعلقان لیتین اصح
اساس و شروط بر من منهج قرار یافت اساس صحی که در زمان خاقان خلد مراجع سلطان مراد خان رابع واقع شده بنا بر این
مرعی و مدود و مسوری که در سابقه مقرر بوده بهمانه منوط و مستقر داشته تغییر و تبدیل در آن راه نیابد شرط من بعد مع ما

اینجا

اینجا لایق طرفین و مقرون بصلاح فریقین باشد حسول از ایرادی که منهج کدورت و منافی مصالحه حالیه باشد اجتناب شده اثار
این در سر محبت در سایه مودت عمر و جهاد این دو خانواده کبری الی یوم القیام قایم و دایم و برقرار باشد ماده اول حجاج
ایران که از راه بغداد یا شام عازم بیت الله الحرام باشند دلاله و حکام سر راه ایشان را همی مسلم سلوک بکر رعیه حرمت
و مراعات احوال ایشان را لازم دانند ماده ثانیه از برای تاکید مودت و تزیین محبت در سال شش ضرر ایران دولت و ایران
ایران در امانت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود ماده ثالث اسراء طرفین مرخص بوده بیع و شرای ایشان روا
بوده هر یک که خواهند بوطن خود رفته مالک ایشان شود و حکام سرحدات از جهت تا که سنایه در حرمت حرارت کنند و در ایران ما
ایران احوال ناشایسته که در زمان صفویه احداث شده تارک و در اهل عقاید بمذهب اهل سنت سالک بوده خلفای راشدین
تحقیر و تمرغ و تبانه و تجاهر بسب که بکلمه مصطفی و مدینه شرفه و بیاء ممالک اسلام امد بسته گشته از طرف روم بیشتر حجاج روم و ایران
بلاد و اهالیه باشان سلوک شده در اسمه سایر وجوه خلاف شرع حساب کرده شود و همچنین در عتبات قایمات امام که آن ایام
در دست آنجناب بیشه حکام سایر شیرین بغداد و ایج خواهند و هر یک کمال تجارت داشته باشند مال صیاد ایشان اخذ نشده و ایشان
از طرف نیز تاجر را با یاد روتیه بهمین منزل عمر آنکه بغداد و از اهل ایران بروم و از روم ایران بیند حایت نشده بوکلا و امین گرده
لهذا نامه نوابات مسطره را مصرح داشته عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و امور مشروطه همیشه بین الدولتین و عقاب اخلاف حقیقت
و برقرار و محکم و پایدار بوده مادام که از جانب ایران دولت عظمی مرسی مخالف عهد و میثاق و نفاق بظهور نرسند از این طرف نقض و تخلف
قواعد آن راه نیابد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه
اجرا عظیما شهر محرم الحرام سنه ستین و مائه بود بعد حسن البعد و تبریک

در بیان وقایع و حوادث غیر مطابق

سنه ۱۱۷۱ مجملی از معقول ایکه شب شنبه نهم ربیع الاول سنه ۱۱۷۱ بعد از نصف پاسی مرده
دقیقه منور ریق بلاد اشاب دار الامان مصر که کمال عدل و عدول از حاجه اعتدال موده در عرصه ایام اعاز زیاد اکثر در سر حل شعر
جاری گشته بیند جمیل میر شور ریکا برادر و بنق قبط دفاع یافت شبم زیاد مرکس عرق نشد کشید بعد از کرمای کرمای بلیل از ارک
ابو پیکان سار سر تارک ابواب تقریر برای سیم و دران نگشود و نشر نکشود و سخنران مرد دستان از زبان ابو العباس عمر
و ارباب قلم مرکس بل از روی اوراق و شرل سخنان ملاف پیدا و حضرت سلطان ربیع الشعاع زبرک بسر نمود و دکان
اشجار و مکان کلها را باشت پنجه و چوب شاخ بخون نشسته فراشان قوای نامیه بر زبان چنار را بر ملک کشیده و بیقیان
او در زیتیم قرار خوشه تارک را از دار کشیده قری طرق قرا بقرا کردن بکنند فاخته رنگا بکر شد ند در حیات شاخ را
حرشانه کردند و چشم مرکس را در خدقه حدیقه بر آوردند شهر طرف چرپا را از سلاسل مرج پر بر بنا نهادند و از زیر دار
بار و دار تکه خلاها در رشته خیابان من ترتیب بادند بار رشته کل را چوب سوزان بسته و در فقان قوی ساق کنده بر پا کشتند
در هیس کرار نشسته مند دان کلهای شیش بار بر شیش رخشه سیمیان کرم را چون تار از ملک کشیدند حتی کل کشتند
کلهای حوادث آسکنده تو بهار گشت و شیوه نالیدن لاله را تشیش سیمان آخت چنار رست لطایل برداشت رسیم کلاه بکوه دار
سر شاخ را پاکلاه کرد شت کل مرکل حرارت برای حروزه زند از چوب ارکشه شد و فن لاله تشاقی و در کمال فن کشیده انام

از چوب خیزران گیر گشت و چوب بیدار ایشان از سر گذشت پیدا راه مخالفت گرفتند و کل عناصر و رد یا در زیدن گردن فرازان باغ
باغی گشته سر بر سر کشی برآوردند و قوت جان اصحاب سیاست تحمل مرا سیفا بر رفته بیکر کوشکان کشش و از سر برگه و شنه و خنجر بر دو کمر
کشیده تا چمن پیرایان اسباب جوانان ریاحین و نوزادگان گلها را بدست خویش سر بریده پیش بزرگان و ضارع شهر گردان
با حوالت و اهال انتقام یافته از آنجا بر کوب الاعازم شهر مقدس شد چون بخت یاور او و اقبال او مشایع را و کوکب یاور نصرة الله میرزا را با سایر
و با شاهزادگان و جوانان نفایس اسباب سلطنت از عرض راه بنیال لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب
روانه عتبات ساخت و خود در اردوی اش گشته تیغ زنان گردن پر جرمی را جلاد داده جلاد آنه بجا جوکشی و هلاک و مار پیکنانان پرداخت
در بیان خاتمه کار رفته فی عفران ماب و کیفیت فوت او با اولاد و اعقاب
که از سفر خوارزم برگشته عازم عتبات شد و در اثر سلطنت جهاندار یکانه و در راه در رسم صدقات و عاطفت خوارزمی فرزانه بود و اما یا ایران نیز
از خوردی بزرگ تا چیک و ترک خدمه یانه نقد جانبازی در راه او چیشه بود از آنکه و نهان سر کوکه مخالفت میرشد بنا بر استلاء بازک
و تو تهاجات چند قرة العین جهانداری و جهانبانی رضا قلی میرزا را که فرزند مهین و یا عهد و ارشد اولاد بود از نظر او خشه و دیده جهانبین او را
از بینایی عاطل ساخت از غم این بهم نیز زوال احوال او راه یافته شعله مزاج گشت و در خلال سال از اما یا ایران نیز که پرورده خوی آن
حالت بودند امور چند بظهور آمد که بیشتر سبب تغیر عقیدت آنحضرت گشته و رق حسن سلوک را برگردانید از آنجمله و جیر که از زبر
رایت افراز توجه کاب روم گشت اما فارس و بنادر عموماً با قرخان شیرازی که بیرکت تربیت آنحضرت از بازی زین پایه کارها
شیر از بر تیه ایالت تمکن فارس و قان سرافراز گشته بود و شاق سوزه علیقلی خان کرسه احمد اوسر دار را که خاور شاهزادگان بود و بعد سایر
لوای مخالفت برافراشته و همچنین اما میرزا خان حیدر خان را که مکلم خود را مستقل ساخته مهر و لد سرخاب لکزی با میرزا خان و ده و دران ناحیه
اعتماد کرده شد و اما میرزا خان نام مجهول الحال را که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل بکاش نافت اسلطنت را شیشه و بنا بر
استرابادهم با ترکمانیه متفق گشته سر بر کشی برآوردند ظهور این امور بیشتر سبب شدت ماده و زیاده از طریق اسباب جشن و عرب ماده
گشته حرکاتش از نظم بصیرت شاه و راه مروت بسته باب ابواب گشاده باین طریق که عمال ممالک را که در حکم حساب حاضر خود
پا اندیشه در حساب در مقام مواخذه آیام اخذ و عمل در آمده مدون آنکه از جانب احدی نظر قرب و حکایتی با او قاشی واقع شود و آن
جماعت را که در ولایات و سرحدات که ناخوش شده که نقاب سر توتهه خاریه از پا بر ملک کشیده از ناخن مدبر میکرده تمال سلطنت با آن
بیدست و پا گشته در کام و الاف بیت الف که العز خوار زوان باشد از دست چوب ملامت گشته بیاری خود فرمی نشسته و بیرون
و تعذیب باشد بیشتر بر ایشان میکردند تا دست یاران و اعوان خود را بقلم و هند ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه در هم
و همه روز و نزدیک و ترک تا چیک را دیده یا دیده ایشان را شنیده بودند شریک خود بقلم میدادند و کار بجائی منجر شد که بیاهای
که جهد در دوم آن اشیانه کرده اما در آن بوم دیر دیرانه عزلت گزیده بود الاف الوف حواله میکردند و بفقیری که نمیرسد
و از برای دنیای بی ثبات درهم بود الفها رسد میرسانیدند و بمسکین پا اسم و رسم که در سفره بعوض نان خشک کاج نمیرسانید و در حضرت
آن شب بعرض مهتاب چشم سفید میکرد و مسلمانان اسم نویس میخودند اگر احیانا احدی در مقام اعتراض در راه از قبول کردن آن کرد
مرجیه فی العذر طناب در گردنش مرجیه نه و اگر برای استشهاد بیشتر و اسئل القریة التی کنا فیها
دم بزند در دم استشهاد و نگاه عدم میفرستادند پس بالیت از خوف جان در هر دستیم در صیاد و مخرب کنانان پاشهر شد بعد از آنکه

تقصیرات

تقصیرات ایشان در دار الغرب تعذیب سکه بر زر مشتعل اصحاب کوش میر ایشان نیز اطلع چشمهای ایشان کور کرده
محصلان شیه بران تحصیل آن وجوه پرخه روانه ساخته محصلان نیز در کوچه و شهر بر زبان و در کرچه و چاه کشته شد و از آنکه
از مطالبه میکرده و سیم تا نزد البت نقره قدم بر دین پاست از تن باز میکردند و در شید طلعت را بهانه زردار مانند آفتاب
بر ملک میکشیدند هر کس که چون منجم نشست از زر بیرون بر ملک کل جامه باش را چاک میزدند و جمعی که بسان سر و سایه بالای
قبای تنگ سبز و از میکردند بکشاکش از ته جفا از پایش در می آوردند و اگر بکنانان نقد جانرا اعلاد اهال تسلیم میخودند با
بکنایه برای ایشان میشمرده این حوالت در ذمه ایشان اصحابه و از هم سایه مجلد و از حقه بر ملک و در ملک بر ایالت در
دست بدست سرایت میکرد الی مصر تا این حوالت را بیند مستسل اعتبار است که بیمصرف و تا بخزانه حقیقت باشد
میکرد و بخیر عمل نزد آن را میفرمید که از چه سلسله است پیدا این وجوه حال ترکی با مول طلب پاشا چگونه بجهان مرحوم
زعشق تا بصبر نزد از دست بود از آنکه لا مول کشتن این وجوه معلوم رای صدقات پیر امر شد پا کنانا میرا که بیاری و تکاز
الف نوزده هزار چوب خورده بودند بتقدیر اسکه حوالجات لم العیر و مساعی بیهاصلی و حرق ثابته دیوانی مطلب گشته پا
و چشمهای آنها بر جور و عقوبت براه عدم روانه مرخص شدند و محصلان بهت طلع کار و اخذ مهلت نداده و غافل مرض
در راه و نوبت ابواب در فرزانه نام ایشان کوفته گشته این وجه را از ایشان میخواستند و بشیم مهین بمنال
چوب درخت افزار از برای خورده و برگ بعد کوه شاخ و برگ مرا رسیده و سه نفر از ضد آنچه را سه پایه اوجاق
شان پل چادر کن ایران حوالت شد شیخان ساخته بود که آنچه بزبان العام بیان نخاطر و حرز جانش مرسید الغور ما
بتصدیق و تحسین رمح را و زین ان نادره کار سحر آفرین نغمه سرا و نزاپرداز و ما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی مرخص شد و در کاه الحیاة و باقه مقدر مستقر در اوامر علیه و اشد ایشان بیاه مرخص شد و خود را شاهد حرف
نموده در خط و حال حال دل ارای شاه بر انتقاش افزوده بر ملک ایرانی و بشر ملک سازی میرود فرخ مع هذا از این تهمات بیچه
اطف و حرارت غیظ نادری نخشته تا نیره پیدا و را تکدی شد او داد که چند نفر مند و دیگری و مسلمان را در میدان آتش جهان
اصفهان آتش افروخته سوخته و در دهم محرم شد اما که از اصفهان حرکت کرده بجانب جرسان مراد بر ملک و دار الامت
نکه تمارز از دلوس رسا و مستقر کشاه ترتیب مرخص و دران اثنا اما ایستان نیز از اطاعت بر باز زدند علیقلی خان
که برادر زاده و پرورده ظل تربیت او بود با شاق طهماسب خان جلایر سرکار کاه بر سر پیشه بجانب گشت مقدمه آن حال
آن سرکارات که بیاد حساب آمده بودند از شدت غرب شتم نادری در دهانها برهم رسیده و صد الف باسم علیقلی خان
الف باسم طهماسب خان ابواب نرسیده و محصلان بیکتیل نوبه مامور و بسرعت برق و باد روانه گشته علیقلی خان چون بیدار
که عذر و اعتذار را هیچ وجه در حریم خاطر نادری باز نیست و او را بشنیدن جواب و بهتی صوق کوب کارنه بهستانیان گشته
اقدام مخالفت بمنزه طهماسب خان نیز که از زبد حال مرکز خیال جنابت پر اون خاطرش شیشه نفاق و ابالی و طاش
گشته بود سر جنگ گشته بمنطقه آنکه علیقلی خان نصرة الله میرزا را سلطنت خواهد برداشت اولا در مخالفت با علیقلی خان

ناگاه حال که از جراحی جنرش مطلع گشت و دانست که خود طلب پادشاهی است از مخالفت تخلف نموده در صدد منع او در مقدمه علیشاه
او را هم ساخته رایت استبداد برافراخت و دو جمعیت خود را باطراف ممالک مختلفه شاخت جمعی که از بیم سطوت قاآن بر گرد
کنار گریخته کناره کرده وادی سامان نوردند با علان تمرد پرداخته در مقام طغیان در آمدند از آنجمله اکراد خبوشان بودند که از پیاده
ترک اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند و اعیان خاصه را که در قوق را کان مرتو تاخت کرده بودند پادشاه بود از دود
بارش فیض نمود بزم تنبیه اکراد خبوشان مصمم گشت در شب شنبه یازدهم جمادی الاخری ۱۱۱۱ در منزل فتح آباد خبر خبوشان
محمد خان قاجار ایروانی و سرتیپ ایروانی افشار طرحی و قوچ بیک کنگرلو زرقی افشار و مرتضی بیک را علیقلی خان و محمد حسن سلطان و دیگر
امیر بزرگ محمد قلی خان افشار و دیگر سرتیپ چی شرعی و جمعی از معیشه گرگیان که پاسبان سراپرده دولت بودند نیم شب از خبر سراپرده
پادشاه را معقول و سر را که از سر بر گیرند در عرصه جهان بیکنند و میدان ارزوی کوی لب طغیان جشت صبحگاه آن شریف از
همایون بهم برآمده طایفه افغان و ازبک بقاق احمد خان افغان مایل که هوا خواه دولت نادر بودند پای جمعی تنگ آن
اوجاق را مرعی داشته با افشاریه و لشکریان ارجاغانی تیز کرده افشاریه نیز بجمعیت خود از سمت خسته با افغانه مجادله مردانه
ایشان را از پیش برداشته پس نشانیده و از در مراعات کرده از بهادرانه قدم بر سر شدند و افشاریه حقیقت حال را علیقلی خان و از
مرتو عرض نمودند علیقلی خان چون گران مرا در اورنیزان دیده سارت در زیده و از دو شهر تصدیق و بهرام غلام خود را با
بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاده از قاعات مستحفظین بر جل از برج کلات نزد بایاز در خارج حصار گذشته از آنجا
خود مراورده اند غافل شده فرمان را در همان مکان گذشته از شب دو فراز اقبال همچو نموده اند نامرین پادشاهی زده شاه العفو
مردی صارح حقت بر شرفات مقصود و صعود نمودند و در خارج کلات گردیده جمعی جمعین و تلوه لعد افرین که از خراب الکنه
زمین است تعرف لشکر آذربایجان و امام قلی میرزا را با اتفاق شاهزادگان کلات شارخ میرزا و بیک بابر بهرام و سرداران کلات و مرحوم
کاظم میرزا برادر علیقلی خان که در آن وقت در کلات بود تا خارج کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخته چون بایشان نرسیده بود
مراجعت و رست آنچه که توشچی نصرالله میرزا بود تعاقب امام قلی میرزا و شارخ میرزا را از زد و خورد بر گردانیده قریب القتال نام
بتعاقب نصرالله میرزا روانه و قریب القتال در صنع مرسوم بجنگ نصرالله میرزا و چیره شده نصرالله میرزا بشمشیر کار را تعقیب القتال زده از
اندیخته خود بدر رفت جمعی از قزاولان مرتو در راه نصرالله میرزا را برخورده او را گرفته بکلات آورد و علیقلی خان ضیاء را از شاهزاده
نقره دیگر از اولاد و احفاد و خورد و بزرگ که در کلات بودند بزاد عدم فرستاده نصرالله میرزا و امام قلی میرزا با شارخ میرزا با جمعیت
آورده آن دو برادر را در شهر مقدس مقتول شارخ میرزا را که در آن ایام چهارده ساله بود محفوظ داشت شهر مقدس محروس حضرت مرسل
در استشرکرده اند مسئولش اینکه اگر در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را بطرف کنند و اگر اهل ایران پادشاهی را قبول کرده از اولاد
خاقان مغفور خواسته باشند شاهزاده برای سردی در راست باشد

در بیان سلطنت علیشاه و ابراهیم شاه و چون

علیقلی خان چون از انجام کار شاهزادگان دیده و دلا فروغ دوق نخشید بهشت هشتم جمادی الثانی آن سال رداء تعیش
خود را پادشاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرده در آن تاریخ پانزده کرور نقد سکه که در گردی پیشینه مرار توان باشد در خزانه کلات موجود

سوای جواهرخانه و باقی تکالیف نفایس که فزون از حد و قیاس حاسبان و هم و اندیشه بود علیشاه تمامی نقود و جواهرخانه
و جواهرخانه نادری را از کلات حصن نقش مشهد مقدس مغفوره دست تبذیر و اسراف گشوده بهیچ صرف بوضع و شیخ
نقره خام را بهای شمع پخته و کوه را بشاهوار را بجای سنگ و خاک بیرح داده جمعی بیک و میرزا الممالک را با سهراب بیک غلام نظام
کار خانه سلطنت ساخت و خود بیش عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از زد و کوچکتر و از برادران بزرگتر
بود سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده با آنجا فرستاده و تمامی ولایات از افشاریه سوی عراق و آذربایجان و کرمان
که خاقان مغفور گوچانیده در حال خراسان سکنی داده بود و زمت بیشه کوچیده روانه اوطان خود شدند و اکراد خبوشان بدار الکفر
مطایای حوض و از اکراد بنا نفایس نمودند و از دیر باقیه بنای نعت گذشته علیشاه بر سر خبوشان قشلاق بر طرح
و بسبب شدت قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران گشته همسایه مجاور در مازندران توقف کرده و در آنجا
توجه سرکرده افاغنه و عطاخان سرکرده از بکیه که با قشونهای خود در شهر زور بودند با اصفهان آمده قشونهای
گذاشته خود بجا پایه مرتو علیشاه آمده خدمت اختیار کردند چون سهراب خان غلام مدار آنجا آمده بود علیشاه
او را در کارخانه سلطنت محل کار خود میدانست تمهید سر انگیخته او را مامور اصفهان ساخته که در جزو خانه داری تمرین اقتدار ابراهیم خان
نماید ابراهیم خان با یکی از ایلات بیرده او را بقتل رسانیده افاغنه و ازبک با جمعی از سپاه که در زاد بود جدا از زنان
بدام الفت کشیده با خود متفق ساخت و پیرو بال بیند پرداخته کوه بلکه خود سازی آغاز و سیم خان قزلی افشار را صاحب اختیار
و رایق فایق مهمات سرکار خود کرد و در آن اوان امیر اصلان خان قزلی افشار را که از جانب خاقان مغفور سردار اردبیل
مامور و بنا بر بصیرت از علیشاه منزجر بود ابراهیم خان از باب ملاطفت دامه او را نیز با خود متفق ساخت و بر
که بر داشته جمعی از متحدان با افاغنه و ازبک که در اصفهان می بودند بر سر کرمان شاهان فرستاده امیر خان ولد بابک بیک
پیش ست توجه شهر در آن وقت بحکومت کرمان شاهان مامور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و اسیر شد
لشکر بایش تمام شهر کرمان مانع آمد با آنکه زد و داری که در آنجا بود غارت کرده با آن نواحی استیلا یافته ابراهیم خان از اصفهان
ازبک و آذربایجان نمود علیشاه از جمعی از ایلات ازبک گشته از مازندران بزم شبیه برادر حرکت کرده ابراهیم خان اسم
از اردبیل آذربایجان احضار نموده سپاه مستعد جمعیت خود را مستعد ساخت و راه بین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع شده
از لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش گرفته رو بجانب جنگ گاه از علیشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند بقیه لشکریان
علیشاه با شکست یافته هر یک سر خود برگرفته متفرق گشتند علیشاه با سه نفر از برادران و معدودی از خواص ملازمان گریخت
کس فرستاده علیشاه با برادران در طهران گرفته علیشاه را کور کرد و امیر اصلان خان بعد از انجام کار علیشاه بجهت
بیرق ابراهیم خان روانه همدان شد چون امیر اصلان خان در آن سمت اقتدار کامل بهم رسیده بود و ابراهیم خان هنوز خود را
او را شاه از همدان حرکت و در حوالی مرغ با امیر اصلان خان جنگ کرده بر وفایی گشت امیر اصلان خان بر آنجا که کاظم خان
قراجه داغی خود از بلوکات قراجه داغ کشیده از آنجا کاظم خان بهانه او را دستگیر کرده نزد ابراهیم خان آورده و او را

برادرش مقتول ساخت و بعد از این مقدمات او را اقتدار کلی بهم رسید بجهت پیشانی نهاد و داده چنانکه عدت لشکرش
بیکصد هزار کس رسید چون شمع دولت علیشاه بی نور و ظهور مسبوق گردید شوکت ابراهیم خان سر کرمان همی کشید جراغ
اقبال ابراهیم خان افاغنه روشن گردید و کوکب بختش نیم صبا مانند ستاره سحری سایه در خشیدن نمود حسین بیک برادر خود را
سردار و صاحب اختیار خراسان کرده بعلی قلی خان قدیمی خود و مهر علی خان قراچورلو بخراسان فرستاده بهشت آباد که پادشاهی
بارث و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ است و در این روزگار خدمت رعیت و رکن حضرت در امر سلطنت نظر بر حضرت شاهزاده
بسمت عراق توجه نموده اورنگ سلطنت را بجلوس همایون زینت بخشد موقوف داشت ایکه از لباس این پیش خان شاهرخ تا بعد
عراق نموده و طلب اهل خراسان با یکجانب خود مایل ساخته در تسخیر سلطنت رجهانبانی را باین رسید بدست آورده خواهان اکرد
در سواد عوام آنجا یا خراسان بعد از ورود حسین بیک جواب دادند که بهشت حضرت کامیاب عراق از فرمان خداوند خراسان
جلوس واقع خواهد شد او هم اگر بعقیده خود صادق باشد طریق موافقت بسپارد پس نگاهبان بهمین دستان شده شاهزاده را از اردوی
برادر و زنده شاهزاده از قبول سلطنت تمام کرده در سقام ابا و امتناع داد خواهان دوره و شاهزاده رضوی بیعت نموده و بهمراه
بقم که ساخته بکار دست بیعت دادند شاهزاده نیز با چهار هزار تن از پادشاهی گشته در هشتم شهر شوال سنه ۱۱۴۱ در اردوی سلطنت
بر تخت سلطنت مورث جلوس نموده سلطان اعظم تاریخ جلوس شاه و ابراهیم خان بعد از استماع خبر در صدم ذی حجه آن سال در
مخالفت بر خواسته بر سواد سلطنت نشسته و با لقب سکه شاهی نام خود زد چون برادرش شاه نسیم در فساد مفسدان زد و سستی
کرده بعطایای الاف الوف هر سردار پیشکش بر اصحاب سرمایه ساخت و این را کم نامیده او بسط دیگر گسترده هر سنگ
طرف خوان اسم نهاده و بالانشین پشت بام رعونت و حکم را ساخته صاحب منزلت و پایه ساخت این را بعد از
اسم که گشت چون علم ریاست و مالک پیرایه شد همچو هنر هر جا بر بود صاحب پایه شد از آن پاکان بجهت کردن قوم
عازم خراسان گشته بنده و اعزاز با علیشاه که مقید همراه داشت بقم فرستاده بعد از ورود بمنزل سرخه سمان لشکر پادشاهی
که هر روز کاسه لیس ظرف رفان رفت شخصی بود زهر سرخه یا در کاسه اش کرده بصبر فرزند شاهرخ شاه و در جای خود
نشانند ابراهیم شاه با طایفه افغان که با او موافقت ورزیده بودند تا چند روز اقدام شد مستحفظان قم در پیش پیشه
افاغنه را به نهب شهر فرمان داده در کنده و کوب رفت و در دب آن ساخت و لیکن تقصیر نکرده قم را نموده بهر شاهرخ
از آنجا عطف عنان کرده بقلعه ملاتور رفتن بر اهل قلعه او در امتیاز ساخته چلیکیر با جر بار شاهرخ عرضه داشتند که
اورون او و علیشاه با امرا کشته بفرمان شاهرخ او را در عرض راه اهلاک
در طرف ساخته نعش او را بارض اقدس آورده بعلیشاه نیز در روز زود
بقصاص خون شاهزادگان با زوجه و اجناس زر زیر پا دیده پاداش
از تعقیب برادر دوران گشته

تحریر کتاب بجون ملک و مآب بتاریخ نهم سه شنبه بیست و نهم شهر شوال المکرم مطابق سنه زیست سال ۱۱۸۸
اختتام و تحریر آن هش پیشان و ممکنان ملاذ السادات و الانبیاء العظام صاحب معدن مرزا عبد الوهاب باسالیل صاحب
اقدس والا در دار العلم شیراز مرقوم قلم گشته رقم نسب الاسم علی الاسم ابن الرحیم مرزا محمد سید کرده بعوالد نسادوا الیه مآل الاسی و الاسی
و تحریر تاریخ بر ذمه دولت ابد مدت کجای مقتدای دار الدیار سیال و مرسال و مرجع سلطان ابن الشیخ رضی خداوند کبیر الاطهر ابن محمد رضی

مجلس شورای ملی
کتابخانه

امسیت فی امان الله
اصبحت فی جوار الله

۹۷ برگ

مال محمد رحیم

حال [illegible]

یا علی حسنت [illegible]